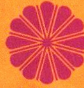
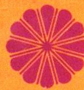


یسنا
(نامه‌ی زرتشت)

اوستا





گردآوری و تألیف: ابراهیم پورداود

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

اوستا

یسنا

بخش اول

نامهٔ زرتشت

(جلد سوم)

تفسیر و تألیف: پورداوود

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴-۱۳۴۷.
اوستا.
تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه، ۱۳۹۴.
۴ ج.
ج اول: ISBN: 978-600-376-036-3
ج دوم: 978-600-376-037-0
ج سوم: 978-600-376-038-7
ج چهارم: 978-600-376-041-7
دوره: 978-600-376-039-4
فیپای مختصر.
فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
جلد دوم به کوشش بهرام فره‌وشی تألیف شده است.
ج ۱. گاثاها: سروده‌های زرتشت. ج ۲. یشت‌ها (۱): نامهٔ زرتشت. ج ۳. یسنا بخش اول: نامهٔ زرتشت.
ج ۴. (ویسپرد، خرده‌اوستا، وندیداد): نامهٔ زرتشت.
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲۵۰۸

اوستا

یسنا (بخش اول)

نامهٔ زرتشت

جلد سوم

تفسیر و تألیف: ابراهیم پورداود

ویراست نو: به کوشش فرید مرادی

چاپ اول: ۱۳۹۴؛ لیتوگرافی: طیف‌نگار؛ چاپ: ارشک؛ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۷-۳۸-۰-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک دوره: ۴-۳۹-۰-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.negahpub.com   info@negahpub.com
Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مندرجات

یسنا (بخش اول)

یسنا (بخش دوم)

آتش

کتاب‌هایی که استفاده شده است

برای تألیف و تفسیر جلد دوم یسنا برخی از کتاب‌هایی که در مجلدات دیگر این تفسیر مورد استفاده بوده نیز استفاده شده چنان‌که هر یک به جای خود در پاورقی‌های این جلد یاد گردیده است. در این فهرست، برای اختصار فقط اسامی کتبی درج شده که در مجلدات دیگر مورد استفاده نبوده است.

برای فهرست کامل رجوع شود به فهرست کتب در مجلدات دیگر اوستا، تفسیر نگارنده: گات‌ها؛ یشت‌ها جلد اول و دوم؛ خُرده اوستا.

1. Bang, Guilaume; Yasna XII: Petite Etude de Philologie éranienne; Bruxelles 1889.

2. Bartholomae, Christian: Handbuch der Altiranischen Dialekt; Leipzig 1883.

3. Bartholomae, Christian: Awestasprache und Altpersisch, im Grundriss der Iranischen Philologie, 1 Band 1, Abteilung, herausgegeben von Wilh. Geiger und Ernst Kuhn; Strassburg 1895-1901.

4. Bréal, Michel: Fragments de critique Zend. De la Géographie de l'Avesta; La Brahma Tchengrenghâtchah, Extrait No. 6 de l'année 1862 du Journal Asiatique.

5. Brockhaus, Hermann: Vendidad Sade nach den Litographirten Ausgabe von Paris und Bombay; Leipzig 1850.

6. Brunnhofer, Hermann: Ursprung der Arier, Bd. 1 Iran und Turan; Leipzig 1889.

7. Burnouf, Eugène: Vendidad Sadé l'un des Livres de Zoroaster lithographié d'aprés le manuscrit Zend de la Bibliothèque Royal; Paris 1829-1843.

8. Ciccotti, Ettore: Griechische Geschichte. Weltgeschichte, herausgegeben von L. M. Hartmann, 2 Band; Gotha 1920

9. Davar, Manekji Bamanji: The Pahlavi version of Yasna IX, edited and translated; Leipzig 1904.

10. Delitzsch, Friedrich: Die Sprache der Kossäer; Leipzig 1884.

11. Dhabhar, Ervad Bamanji Nasarvanji: The Pahlavi Rivâyat accompanying the Dâdistan-î-Dînîk; Bombay 1913.

12. Harlez, C. de: De l'Exégèse et de la correction des textes avestiques; Leipzig 1883.

13. Hastings, J.: Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by J. H.; Vol. VIII; New York 1915.

14. Hoefer, M. Ferd.: L'Univers, Histoire et Description de tous les peuples, Caldée, Assyrie, Médie, Babylonie, Mésopotamie, Phénicie, Palmyrène; Paris 1852.

15. Hoshang Memorial Volume, 1918.

16. Jackson, A. V. Williams: On the Date of Zoroaster, Journal of American Oriental Society, Vol. XVII, 1896.

17. Jackson, A. V. Williams: Yasna II Notes; Avesta Reader, First Series; Stuttgart 1893.

18. Journal of the American Oriental Society, New York, XXIII and XXIV.

19. Journal of the Royal Asiatic Society; London 1900 and 1903 and 1904.

20. Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 14: Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster and Zoroastrianism; Bombay 1929.

21. Justi, Ferdinand: Geschichte der orientalische Völker im Altertum; Berlin.

22. Kiepert, H.: Über die geographische Anordenung der Namen arischer Landschaften in ersten Fargard des Vendidad: Monatsber. der K. Acad. der Wiss. vom 15 Dezember 1856.

23. Kleuker, J. F.: Anhang zum Zend-Avesta, Bd. II, 3ter Teil: Riga 1783.

24. Marquart, Josef: Die Assyria des Ktesias, Philologus Supplement Band VI2. Hälfte S. 503-658Doktordissertation vorgelegt im Jahre, 1892.

25. Marquart, Josef: Chronologische Untersuchungen. Ausdem VII Supplement bande des "Philologus" besonders abgedruckt; Leipzig 1899.

26. Marquart, Josef: A Catalogue of the Provincial capitals of Éranshahr (Pahlavi text, version and commentary) edited by G. Messina; Roma 1931.

27. Messina, Giuseppe: Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion; Roma 1930.

28. Mills, Lawrence: Avesta, Pahlavi, Sanskrit and Persian Texts of Yasna 1; Leipzig 1910.

29. Moulton, James Hope: Early Zoroastrianism; London 1926.

30. Radhakrishnan, S.: Lebensanschauung des Hindu, übersetzt von H. V. Schomerus; Leipzig 1928.

31. Rosenberg, Fréderic: Notice de Litterature Parsie; St. Pétersburg 1909.

32. Sanjana, Darab Dastur P.: Zarathushtra in the Gatha; Leipzig 1897.

33. Spiegel Memorial Volume; Bombay 1908.

34. شهرستانی (محمدبن عبدالکریم) کتاب الملل والنحل، چاپ بمبئی، ۱۳۱۴

35. Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosang's Sanskrit version of the Hom Yašt (Yasna IXXI, translated; Vienna 1924.

36. Unvala, Jamshedji Maneckji: Observation on the Religion of the Parthians; Bombay 1925.

37. Unvala, Jamshedji Maneckji: The Translation of an extract from Mafâtîh al Ulum of Al-Khwarazmî(separate print) from the Journal of K. R. Cama Oriental Institute, No. 11, Bombay 1928.

38. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft; Leipzig 26, 56.

دیباچه

به نام ایزد بخشندهٔ بخشایشگر مهربان

که ماراست گشتیم و هم دین‌پرست   کنون زند زردشت زی ما فرست[۱]

بَگَ وَزَرْکَ اهورمَزدا، هِیهَ اِیْمامْ بوُمِیمْ اَداء هِیهَ اَوَمْ اَسمانَمْ آدا، هِیهَ مَرْتِیمْ اَدا، هِیهَ شیّاتِیمْ اَدا مرْتیهیّا = بغ بزرگ است اهورامزدا، کسی که این (بوم) زمین (داد) آفرید، کسی که آن آسمان آفرید، کسی که مردم آفرید، کسی که برای مردم شادمانی آفرید[۲].

(درود) به زرتشت پاک که به رویهٔ دین اندیشید، به رویهٔ دین سخن گفت، به رویهٔ دین رفتار کرد، آن‌چنان که او در سراسر گیتی در راستی راست‌ترین، در پادشاهی بهترین شهریار، در شکوه شکوهمندترین، در فرّ فرهمندترین، در پیروزی پیروزمندترین بود[۳].

پس از سپاس و درود چنین گوید گزارنده این نامهٔ مینوی، ابراهیم پورداود پورِ باقرپور محمّدحسین رشتی: این نامه که پنجمین مجلد از تفسیر اوستای نگارنده[۴] و نامزد است به یسنا مانند جلد دوم یشت‌ها و خرده اوستا در برلین فراهم شده، اما پیش از انجام آن به امر دولت رهسپار هند شدم تا در مدت یک سال و اندی در ویسو بَهارتی[5] مؤسسهٔ شاعر و

---

۱. دقیقی در شاهنامه.

۲. املاء کلمات فُرس هخامنشی که در جزو کتیبه‌های استخر از داریوش بزرگ و خشیارشا به یادگار مانده چنین است: Baga vazarka Ahuramazda, hya imam bumim ada, hya avam asmanam ada, hya martiyam ada, hya Šiyatim ada martiyahya.

۳. زامیاد یشت، فقرهٔ ۷۹، رجوع به جلد دوم یشت‌ها تفسیر نگارنده.

۴. مجلدات اوستا تفسیر نگارنده: (۱) گات‌ها در خردادماه از سال ۱۳۰۵ شمسی منتشر گردید؛ (۲) جلد اول یشت‌ها، در فروردین‌ماه ۱۳۰۷؛ (۳) جلد دوم یشت‌ها در فروردین‌ماه ۱۳۱۰؛ (۴) خرده اوستا در مهرماه ۱۳۱۰.

5. Visva-Bharati

فیلسوف نامور بنگالی دکتر رابیندرانات تاگور[1] راجع‌به تمدن ایران قدیم تدریس نمایم، به‌واسطهٔ این مسافرت و انجام وظیفه خود در دارالفنون مذکور انتشار این نامه به تأخیر افتاد و نیز مختصرتر از آنچه اساساً خیال داشتم گردید، چون در اینجا، به کتاب‌هایی که لازم است دسترس نداشتم نتوانستم یادداشت‌های خود را کامل نموده، مقالات دیگری به این نامه بیفزایم. نظر به اینکه گفته‌اند در تأخیر آفات است نخواستم انتشار این نامه بیش از این به تأخیر افتد، آنچه فراهم بوده در این جلد مرتب ساختم. پس از برگشت از هند، در بهار سال آینده، در تفسیر فصول دیگر یسنا از آنچه ناگفته مانده سخن خواهد رفت. یسنا که شرح آن در مقالهٔ جداگانه بیاید مهم‌ترین جزء اوستا و دارای هفتاد و دو فصل است. این جلد تفسیر نخستین فصل تا خود فصل بیست و هفتم است، از فصل ۲۸ تا خود فصل ۵۳ به استثنای فصول ۳۵-۴۲ و فصل ۵۲ متعلق است به گات‌ها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران اشو زرتشت است. امید است به یاری خداوند بتوانم همه اجزاء نامهٔ دینی ایرانیان را در هشت جلد به مطالعه هموطنان رسانم و در آن‌ها مسایل عمدهٔ آیین کهن گفته آید چنانک مجلدات تفسیر نگارنده به نظر خوانندگان رسیده ممکن بوده تفسیر متون اوستا را بی‌مقالات و توضیحات در یک جلد بگنجانم و زحمات چندین ساله را بر خود هموار نسازم، ولی از چنین تفسیری استفاده محال بود چه از دین چندین هزار ساله بیش از هزار سال است که ایرانیان بیگانه شده‌اند و پی بردن به طرز خیال پیشینیان آسان نیست و به‌خصوص که برخی از تعلیمات دینی ایران قدیم یکسره برخلاف ادیان سامی است، از آن جمله است در ادیان سامی خوار و زبون شمردن جهان و مصدر خیر و شرّ دانستن خداوند، نوش و نیش هر دو را از او شمردن و همه رنج و آسیب آدمی را سرنوشت ازلی خواندن، اما بنا به آموزش مزدیسنا جهان پاک و ارمغان ایزدی است و از آفریدگار مهربان جز خوبی و نیکویی نیاید؛ گزند و آزار از خرد خبیثی است که به اقتضای سرشت و نهاد گیتی سایهٔ تاریکی است برابر روشنایی؛ سرنوشت آدمی در دست خود اوست، قضا و قدر که مایهٔ بدبختی و افتادگی بیشتر اقوام مشرقی است و آنان را برده و بندهٔ مغربیان ساخته در فلسفهٔ شریف مزدیسنا راه ندارد، نظر به همین مسایل است که نگارنده خود را در شرح و بسط دادن جملات اوستا ناچار دید و گناه شمرد مطلبی را پیچیده و پوشیده به حال خود بگذارد گرچه در هیچ‌یک از مسایل مباحثهٔ فلسفی به میان نیاورد، ولی به اندازه‌ای به ذکر اسناد پرداخت که خواننده خود بتواند از وفور شواهد به اثرات تعالیم زرتشتی در اخلاق و

1. Dr. Rabindranath Tagore

کردار ایرانیان قدیم برخورد و جنبهٔ عملی آیین باستان را که روزی از پرتو آن ایرانیان پارسا و توانا و کوشا بودند دریابد. اوستا که در پارینه سرچشمهٔ سرافرازی و بزرگی ایرانیان باستان بوده پیش از انتشارات نگارنده در سرزمین اصلی خود کتابی مجهول بوده، کسی از آن نامه که در زیر خاکستر نادانی و تعصّب پوشیده مانده بود خبری نداشت چون به خواست خداوند توفق برافشاندن گرد از روی آن با نگارنده بوده بر خود واجب شمرده آن‌چنان که باید زنگ از روی این آئینه ایران‌نما برگیرد تا پرتوی از ایران باستان به دل فرزندان ایران کنونی افتد. در سال‌های بلند در سر این کار رنج‌هایی که کشیده‌ام و زیان‌هایی که برده‌ام در مقابل نمودن این گنج شایگان مینوی هیچ است، زیرا که ممکن است آیین پاک نیاکان نامور ما در ردیف تاریخ درخشان و ادبیات دلپذیر ما یکی از اسباب غرور ملی ما گردد و بیش از بیش در ما حسّ وطن‌پرستی تولید کند، غرور ملی یگانه مایهٔ رستگاری هر قومی است دین سه هزار ساله و تاریخ دو هزار و ششصد و پنجاه ساله و ادبیات هزار و صد ساله ما هر سه اسنادی است معتبر و ما را به کار و کوشش و به‌دست آوردن فر و شکوه دیرین می‌خواند و یک غرور نجیب و شریف در ما می‌دمد نه یک غرور هرزه و ساختگی که مایهٔ سرنگونی و تیره‌بختی است.

اگر نگاهی به ادوار گذشته نینداخته وطن خود را همیشه تودهٔ خاکی مانند دورهٔ قجر پنداریم همانا باید اقرار کنیم که ایران و مشتی مردمش را جز ویرانی و پریشانی نشاید و به‌خصوص اگر به یاوه گوش فرا داده جهان را سرایی سپنج و گلخنی پر از آزار و رنج انگاریم آن‌گاه همین ویرانی و پریشانی را مایهٔ رستگاری روز واپسین شمرده، دست روی دست گذاشته، به انتظار دیو مرگ خواهیم نشست. دین و تاریخ و زبانی که در ما غروری به‌سزا ایجاد کند هر سه مقدس است، چرا نباشد. تاریخ کدام سرزمین درخشان‌تر از تاریخ وطن ماست. در میان اقوام معروف به هند و اروپایی کیست جز زرتشت که نخستین بار به ستایش و پرستش آفریدگار یگانه زبان گشود و مردم را به کشت و کار و راستی رهنمون گشت، آثار ادبی کدام‌یک از ملت‌ها فراوان‌تر و دلکش‌تر از ادبیات فارسی است.

وظیفهٔ وجدانی هر یک از نویسندگان و دانشمندان ماست که ارزش آن‌ها را بشناسانند و تکلیف همهٔ ایرانیان است که به فراخور خود از گذشتهٔ مرز و بوم خویش آگاهی یابند. هر آن روزی که آن را شناختند به یاد پارینه سر برخواهند افراشت، جرأت و جسارت خواهند یافت. آنچه اسباب پستی و خواری است از خود دور خواهند کرد و به شرافت زندگی برخوردار خواهند شد و خواهند دانست نیاکانشان که آن همه خدمت به جامعهٔ بشر کرده و یکی از عوامل مهم تمدن بوده بازماندگانشان امروزه لااقل باید جزو بشر شمرده بشوند و مورد سرزنش جهانیان نگردند.

چه فرخنده شراره‌ای است شور و غرور ملی که خرقهٔ پوسیدهٔ درویشی و قلندری را بسوزد و ریسمانی را که سر برخی را به سرابی واهی بسته از هم بگسلد. تا عشق و علاقه به وطن نداشته و به شرافت زندگی معتقد نباشیم برای آبادی مرز و بوم و بهبودی حال خود نخواهیم کوشید.

بی‌شک ایمان به دنیا یکی از اسباب آبادی ایران قدیم بوده است، بنا به سنت بسیار کهن پیغمبر ایران زرتشت خندان به جهان روی نمود[۱]، لابد این سنّت که مؤسس دین مزدیسنا را برخلاف معمول خندان از مادر متولد می‌سازد از تعلیمات خود اوستا برخاسته است: جهان و آنچه در آن است از نغز و نیک بخشایش ایزدی است، مردم باید شادمان و سپاسگزار به آن روی کنند و آن را همواره از گزند و آسیب اهریمن نگاه دارند و نگذارند که بدی به نیکی چیره گردد و زندگی خرّم تیره شود.

در این ده سال اخیر که ایرانیان بیدار گشته و به یاد مفاخر ملی خود افتاده‌اند می‌توان امیدوار بود که خاک سه هزار ساله ما دیگر باره کشوری شود برازندهٔ نام زرتشت و کورش و فردوسی، نه یک معجون مهوّع، مرکّب از تازی و تتر و فرنگی؛ راست است یکی از شروط ترقی و رستکاری ما پذیرفتن دانش و هنر دنیای متمدن کنونی است چون آن‌ها مختص به قوم و مملکتی نیست و نتایج کوشش چندین هزار ساله اقوام کهن و نو دنیاست، درکمال فروتنی از دست هر که باشد باید بپذیریم و خود را فرزند برازنده و حق‌شناس این میراث بشر بشناسانیم. اما به رسیدن این میراث نباید چشم ما خیره گشته دیگر ملیّت خود

---

۱. پلینیوس Plinius رومی که در سال ۲۳ میلادی تولد یافت و در سال ۷۹ درگذشت در کتابش نامزد به تاریخ طبیعی می‌نویسد: «گفته‌اند که در میان بشر زرتشت یگانه کسی بوده که خندان از مادر به‌دنیا آمد، در هنگام تولد چنان به شدت خندید که مغز سرش به حرکت درآمد و اگر دست به روی پیشانی وی می‌گذاشتند محسوس بود» Naturalis Historia VII 16, 15 به همین کتاب مراجعه شود.

نویسندگان دیگر قدیم چون سُلینوس پولی‌هیستور Solinus Polyhistor که در حدود سال ۲۵۰ میلادی می‌زیسته و اُگُستینوس Augustinus که در سال‌های ۳۵۴-۴۳۰ میلادی به‌سر می‌برده همین خبر را ذکر کرده‌اند رجوع شود به: Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster and Zoroastrianism, in the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 14; Bombay 1929 pp. 85 and 99.

در کتب دینی پهلوی مکرراً از خندیدن زرتشت در هنگام زایش از مادر سخن رفته است، از آن جمله در کتاب پنجم دینکرد در فصل ۲ فقرهٔ ۵ و در کتاب هفتم دینکرد در فصل ۳ در فقرهٔ ۲ و در فقرات ۲۴-۲۵ و در کتاب زاد سپرم در فصل ۴ فقرات ۱۳-۱۵ رجوع شود به Sacred Books of the East, Vol. XLVII by West و به جلد ۱۳، دینکرد چاپ سنجانا، ص ۳۹ pp. 85, 41, 128, 142, 148

محمدبن عبدالکریم الشهرستانی که در قرن ششم هجری می‌زیسته نیز از خندیدن زرتشت در هنگام تولد یاد کرده است رجوع شود به کتاب الملل والنحل، چاپ بمبئی، ۱۳۱۴ هجری، الجزؤالاول، ص ۱۱۵.

را نبینیم و از میراث مقدسی که مستقیماً از نیاکان پارسا و دلیر و سخنور ما به اسم آیین و تاریخ و ادبیات برای ما به‌جا مانده روی گردانیم و چیزی شویم مصداق گفتهٔ فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان   نژادی پدید آیـد انـدر مـیان
نه دهقان و نه ترک و تازی بود   سخن‌ها به کردار بـازی بـود

پورداود

۷ بهمن ۱۳۱۲ شمسی = ۲۷ ژانویه ۱۹۳۴

شانتی‌نیکتان Santiniketan

دارالفنون ویسوَ بهارتی Visva-Bharati Universith

بنگاله، هند

یسنا

کلمهٔ یسنا و مشتقات آن

در اوستا یَسنَ yasna، در سانسکریت یجنْ yajñá، در پهلوی یزشن به معنی ستایش و پرستش است. فعل یز yaz که در سانسکریت یج yaj و در فرس هخامنشی یدyad[1] و در پهلوی یشتن گویند بنیان کلمهٔ یَسنَ و کلیه مشتقات آن می‌باشد. این فعل و بسا با ضمایم از این قبیل آیز a.yaz؛ اَپایز apa.yaz؛ فرایز fra.yaz در اوستا بسیار آمده است.

کلمات یشتی yašti که نیز به معنی ستایش و پرستش است و در پهلوی یشت شده و یشتر yaštar، در پهلوی یشتار و یشثوَ yašethwa که صفت است به معنی درخور ستایش از جمله مشتقات یز می‌باشد. فرقی که میان کلمهٔ یسنا و یشت می‌توان قرار داد این است که یسنا به معنی ستایش و پرستش است به‌طور عموم و از این لغت مطلق آنچه داخل عبادت است از نذر و قربانی و مدیحه و غیره اراده کنند. یشت نیز به همین معانی است اما از آن ستایش و نیایش آفریدگار به‌خصوص یا یکی از امشاسپندان و فرشتگان مخصوص اراده کنند، بیست و یک یشت اوستا چون هرمزد یشت و اردیبهشت یشت و مهر یشت و غیره نیز چنین چیزی است[2].

صفاتی که از کلمهٔ یسنَ آمده نیز در کتاب مقدس بسیار مورد استعمال دارد چون یسوبرت yaso.bereta که با کلمهٔ زَورْ (زئوثرَ zaothra) آمده یعنی تقدیمی یا نذر برازنده زَورْ چنان‌که در فقرهٔ ۹ هرمزد یشت و در فقرهٔ ۷ اُزیربنگاه.

---

۱. کلمه ید در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بهستان (بیستون) آمده و در جزو باگ‌یادی Bagayadi که نام یکی از ماه‌های فرس است و به معنی ستایش بغ است و بعدها مهرماه جای آن گرفته نیز دیده می‌شود. رجوع شود به:
Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 952
به مقالهٔ تقویم مزدیسنا در جلد خرده اوستا نیز نگاه کنید.

۲. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

یسنیه yasnya یعنی درخور ستایش و سزاوار پرستش در سانسکریت یجنیه yajñiya همیشه با صفت وهمیّه vahmay (از کلمه وَهْمَ نیایش) که به معنی درخور نیایش و سزاوار نیایش است یک‌جا آمده است، همین صفت مصدر که از ادوات نفی است اَیسنّیه ayasnya یعنی غیرقابل ستایش، در سانسکریت اَیجنیه ayajñiya، نیز همیشه با کلمهٔ اَوهمیّه avahmya که به معنی غیرقابل نیایش است یک‌جا دیده می‌شود چنان‌که در فروردین یشت فقرهٔ ۹۰ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۸۲ مزدیَسنَ mazdayasna یعنی پرستندهٔ آفریدگار یگانه مزدا در مقابل دئوَیَسنَ daevayasna یا دئوَیز daevayaz چنان‌که در فقرهٔ ۶ سروش یشت و در فقرهٔ ۵۴ بهرام یشت به معنی ستایندهٔ دیو یا پروردگار آریایی است.

هیچ‌یک از لغات مذکور در فارسی مورد استعمال ندارد، گذشته از اینکه یسنا و یشت اسم دو جزء اوستا و در فارسی به همین اسم نامیده می‌شود و یزشنه در ادبیات زرتشتیان به معنی تشریفات دینی و مراسم مذهبی است و مزدیسنی و جمع آن مزدیسنان اسمی است که به زرتشتیان می‌دهیم.

لغاتی از ماده یز و یسن که از زمان قدیم تا به امروز در فارسی رواج داشته باشد همان لغات ایزد و جشن می‌باشد: ایزد در اوستا یزت yazata، در سانسکریت یجت yajatá صفت است یعنی درخور ستایش، غالباً در اوستا از ایزدان مینوی و از ایزدان جهانی یاد شده؛ اهورا مزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی شمرده شده‌اند[1].

بسا از این کلمه در خود اوستا کلیه فرشتگان را اراده کرده‌اند، در پهلوی یزد و یزدان گویند، کلمهٔ اخیر که در فارسی باقیمانده جمع یزد می‌باشد که در فارسی چنان‌که در پهلوی به همین هیأت جمع به معنی خداوند گرفته‌اند. نظر به اینکه اهورامزدا سرور و بزرگ مینویان است و در عالم روحانی هر آنکه درخور ستایش و نیایش است در ذات او که آفرینندهٔ همه است تمرکز دارد، از این جهت او را به صیغهٔ جمع یزدان نامیده‌اند لغت جشن نیز در فارسی از لغت یسن اوستایی به یادگار مانده است چون اصلاً تمام اعیاد دینی بوده مانند عید فروردگان و عید مهرگان و در این اوقات به‌خصوص به ستایش و پرستش و مراسم دینی می‌پرداختند یا به عبارت دیگر یزشنه می‌کردند، از این جهت روزهای متبرک را جشن خوانده‌اند.

در انجام یادآور می‌شویم که اسامی گروهی از ناموران عهد کهن که در تاریخ ما به‌جا مانده از همین لغت اوستایی است، سه تن از شاهنشاهان ساسانی نامزد بوده‌اند به یزدگرد، این اسم بایستی در اوستا یزتوکِرِت yazato.kereta باشد، یعنی کرده یا آفریدهٔ ایزد، در

۱. رجوع شود به خرده اوستا تفسیر نگارنده.

میان ناموران عهد ساسانی از این قبیل نام‌ها بسیار است چون یزدان کرت، یزدان داد، یزدان‌بخش، یزدان پناه، یزدان بوخت، یزدان دُخت و غیره، همچنین قطعه‌ای از وطن ما، یزد، که امروزه بیشتر مزدیسنان ایران در آنجا به‌سر می‌برند دارای اسم مقدس اوستایی است.

ها

هریک از هفتاد و دو فصل یسنا را در فارسی «ها» گوییم، در اوستا هایتی (haiti) به معنی باب و فصل، مطابق کلمهٔ ساتی sati سانسکریت می‌باشد در پهلوی هات گفته‌اند، اصلاً این کلمه به معنی پیوند و بستگی است مشتق از فعل «ها» (ha) که به معنی به‌هم پیوستن و بستن است[1] و در سانسکریت syáti در هر جا که کلمهٔ «ها» آمده از آن فصل یسنا اراده کرده‌اند چنانک کلمهٔ کرده برای تعیین فصل ویسپرد و فرگرد برای تعیین فصل وندیداد اختصاص یافته است. کلمهٔ «ها» به‌خصوص به هر یک از هفده فصل گات‌ها که جزو یسناست و شرحش بیاید اطلاق می‌شود، مثلاً هر یک از فصول گات‌ها به کلمه یا به کلمات اولی خود اهیاسَ هایتی ahyasa-haiti؛ خشماویه گئوش اُوروَ هایتی .xšmavya-geuš-urva-h؛ ات تاوخشیه هایتی .at-tavaxšya-h و غیره نامزد شده‌اند. همچنین در انجام هر یک از هفده فصل منظوم گات‌ها به نثر افزوده شده، اهیاس ها را می‌ستاییم؛ خشماویه گئوش اُوروَ ها را می‌ستاییم؛ ات تاوخشیه ها را می‌ستاییم و غیره.

چهارده فصل دیگر گات‌ها مانند سه فصل اولی آن‌که ذکر کردیم به اسم مخصوص خود، ها فلان و فلان نامیده می‌شود.

گذشته از گات‌ها فصول دیگر یسنا نیز در خود اوستا هایتی خوانده شده چنان‌که در فقرهٔ ۸ از فصل ۱۳ یسنا آمده: فرَاورتی fraoreti ها را می‌ستاییم، این «ها» عبارت است از یسنا ۱۲ که در اعتراف به دین زرتشتی است[2].

فصول ۳۵ تا ۴۱ یسنا که به‌زودی شرحش بیاید مجموعاً هپتنگ هایتی haptanhaiti نامیده شده، چنان‌که از این صفت مرکب برمی‌آید یعنی دربردارندهٔ هفت «ها»، در انجام «ها» ۴۱ (در فقرهٔ ۸) آمده: یسنا، هفت «های» توانا و مقدس و سرور تقدس را می‌ستاییم[3].

---

۱. کانگا و مُدی کلمهٔ ha را به معنی بریدن و جدا کردن گرفته‌اند:

Avesta Dictionary by Kanga; The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Modi, p. 266.

۲. رجوع شود به مقدمهٔ یسنا ۱۲ و به توضیحات فقرهٔ ۸ یسنا ۳.

۳. فقرهٔ ۲۲ از یسنا ۵۷ را نیز ملاحظه کنید.

از چند مثال فوق پیداست که فصول یسنا در خود اوستا هایتی نامیده شده و همین کلمه است که امروزه به هیأت «ها» به فصول این قسمت نامهٔ مینوی اطلاق می‌شود.

هفتاد و دو «ها»

یسنا که مهم‌ترین قسمت اوستاست به هفتاد و دو «ها» یا باب منقسم شده است. کَستی، بندی که همیشه زرتشتیان بر میان دارند از هفتاد و دو نخ بافته می‌شود، این عدد اشاره به همین فصول یسناست[۱]. یسنا را دو موبد که یکی زوت و دیگری راسی نامیده می‌شوند در مراسم دینی با هم می‌خوانند و در طیّ سرودن آن‌ها آداب آب زَوْر و برسم و هوم و درون (نان مقدس) به جای می‌آورند[۲].

پنج گات «ها» که مجموعاً دارای هفده «ها» می‌باشد و از سرودهای خود پیغمبر زرتشت سپیتماناست در میان یسنا جای داده شده است. از این قرار:

نخستین گات: اهنود دارای هشت «ها» می‌باشد، از «ها» ۲۸ شروع شده به خود «ها» ۳۴ انجام می‌یابد.

دومین گات: اشتود دارای چهار «ها» می‌باشد از «ها» ۴۳ شروع شده به خود «ها» ۴۶ انجام می‌پذیرد.

سومین گات: سپنتمد نیز دارای چهار «ها» می‌باشد، از «ها» ۴۷ شروع شده به خود «ها» ۵۰ تمام می‌شود.

چهارمین گات: وهوخشتر فقط دارای یک «ها» می‌باشد و آن عبارت است از «ها» ۵۱.

پنجمین گات: وهیشتواشت نیز دارای یک «ها» می‌باشد که «ها» ۵۳ باشد[۳].

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ نیرنگ کَستی بستن در جلد خرده اوستا.

۲. در اینجا یادآور می‌شویم که وندیداد ساده عبارت است از همین فصول یسنا که با بیست و چهار کردهٔ (فصل) ویسپرد و یا بیست و دو فرگرد (فصل) وندیداد توأم نوشته شده باشد، صفت ساده در اینجا یعنی بدون ترجمه پهلوی (زند)، وندیداد ساده مجموعه‌ای است از سه جزء اوستا: یسنا، ویسپرد، وندیداد که به ترتیب مخصوصی فصول هر جزء تواماً با فصول دو جزء دیگر بیاید. وندیداد ساده برای مراسم بزرگ فراهم شده است. دو نسخهٔ وندیداد ساده نیز به اهتمام مستشرقین اروپا به طبع رسیده است:

Vendidad Sadé l'un des livres de Zoroastre lithographié d'aprés le manuscrit Zend de la Bibliothèque Royale et publié, par Burnouf; Paris 1829-1848;

Vendidad Sade. Die heiligen schriften Zoroaster's, Yacna, Vispered und Vendidad, nach den lithographirten Ausgabe von Paris und Bombay, herausgegeben von Hermann Brockhaus, Leipzig 1850.

۳. به گات‌ها نگاه کنید.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در میان نخستین گات و دومین گات هشت «ها» فاصله است و این فصول را که در صفحه پیش اشاره به آن کردیم مجموعاً هنینگ هایتی (هفت ها) نامیده‌اند. نظر به این اسم هفت «ها» عبارت است از: «ها» ۳۵ تا ۴۱، اما «ها» ۴۲ نیز در جزو آن شمرده شده و آن را در واقع متمّم فصول قبل دانسته‌اند. بعد از گات‌های منظوم هفت «ها» که نثر است، قدیم‌ترین جزء کتاب مقدس به‌شمار است از حیث انشاء و مطالب نزدیک به گات‌ها است، «ها» ۴۲ که گفتیم متمّم هفت «ها» دانسته شده، از حیث انشاء و مندرجات با فصول ماقبل خود تفاوت کلی دارد و باید آن را متأخرتر تصور کرد[۱].

همچنین در میان چهارمین گات و پنجمین گات یک «ها» فاصله است و این عبارت است از «ها» ۵۲ که فقرات «هوشبام» نمازی که در بامداد خوانند از همین «ها» می‌باشد[۲].

هر یک از هفتاد و دو «های» یسنا را به جای خود شرح خواهیم داد، در اینجا مختصراً اسامی که به برخی از این «ها» داده شده متذکر می‌شویم و ضمناً به آداب عمده‌ای که در طی سرودن آن «ها» به جای آورده می‌شود اشاره می‌کنیم:

«ها» ۱ مراسم دینی با سرودن این «ها» که در آن اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان موکل اعیاد دینی و اوقات سال و ماه و شبانه‌روز برای پذیرفتن ستایش و نذورات خوانده شده‌اند شروع می‌شود.

«ها» ۲ در این «ها» که همان ایزدان های اول خوانده شده‌اند به‌خصوص با نذور آب زَوْر و برسم یاد گردیده‌اند.

«ها» ۳–۸ این پنج «ها» مجموعاً سروش درون نامیده شده است. درون در اوستا دَرَئونَ draona یا درئونه در پهلوی درُون drun عبارت است از نان کوچک سفید گرد بدون خمیرمایه که به سروش نذر می‌شود. این نان مقدس فقط علامتی است و اشاره است به نذورات و خیرات، در فصول مذکور از این نان اسم برده نشده، ولی در فقرهٔ اول از «ها» ۳ میزد، میزدَ myazda ذکر شده است، این لغت که در ادبیات فارسی هم موجود است عبارت است از نذورات و خیرات غیرمایع مثل نان و گوشت و میوه و غیره در مقابل زَوْر که از نذورات مایع است[۳]، بنابراین دَرون نشانه‌ای است برای کلیّهٔ میزد. در هنگام سرودن آخرین «های» سروش درون این نان مقدس خورده می‌شود.

---

۱. رجوع کنید به جلد اول یشت‌ها و به جلد خرده اوستا راجع‌به آغاز و انجام هفت «ها» رجوع شود به:
Studien von Baunack, S. 842

۲. به جلد خرده اوستا نگاه کنید.

۳. رجوع شود به پاورقی آخرین صفحهٔ آفرینگان و به فقرهٔ ۳ آفرینگان کهنبار در جلد خُرده اوستا.

«ها» ۹-۱۱ به این سه «ها» هوم یشت نام داده‌اند مندرجات این فصول راجع‌به گیاه و فشردهٔ هوم است و در تأثیر و فضیلت آن، در هنگام سرودن این فصول چند قطره فشردهٔ هوم که پیش از مراسم تهیه شده بود نوشیده می‌شود.

«ها» ۱۲ چنان‌که در جزو کلمه «ها» گفتیم این فصل که در اعتراف به دین مزدیسنی است فرَاورتی نام دارد، پس از اینکه در هنگام سرودن فصول قبل نان درون و فشردهٔ هوم خورده شده، این اعتراف خوانده می‌شود.

«ها» ۱۳-۱۸ پس از اقرار به دین زرتشتی فصول ۱۳-۱۸ که در تسبیح و تحلیل و استمداد و استغاثه است سروده می‌شود.

«ها» ۱۹-۲۱ به مجموع این سه «ها» بغان یشت نام داده‌اند، وجه تسمیه آن «ها» در مقالهٔ راجع‌به آن «ها» ذکر خواهد شد. این سه «ها» مرتباً در تفسیر سه دعای معروف: یتااهو...، اشم‌وهو...، ینگهه‌هاتم... می‌باشد.

«ها» ۲۲-۲۷ با سرودن «ها» ۲۲ زوت و راسپی به تهیه نمودن هوم شروع می‌کنند و تا پایان فصول مذکور به انجام می‌رسانند. فشردهٔ این هوم در هنگام مراسم نوشیده نمی‌شود.

«ها» ۲۸-۵۳ این فصول متعلق به پنج گات‌ها و هفت «ها» می‌باشد که ذکرش گذشت.

«ها» ۵۴ این «های» کوچک که فقط دارای دو فقره است به اولین کلمات خود: ائیریمن ایشیه Airyaman.išya نامیده شده و از ادعیه معروف و بسیار شریف است[1]، در یکی از قطعات اوستا که در متن اوستای وسترگارد[2] ضبط شده در تأثیر ائیریمن ایشیه می‌باشد[3].

«ها» ۵۵ در این «ها» گات‌ها و ستؤت یسنیه ستوده شده است، گات‌ها معلوم است که همان پنج سرود پیغمبر ایران است، اما ستؤت یسنیه Staota.yesnya این کلمه که به صیغهٔ جمع مکرراً در اوستا آمده یعنی یسنا «های» ستایش از این کلمه فصول مخصوصی از یسنا اراده کرده‌اند به‌طور تحقیق نمی‌دانیم که کدام فصول مقصود است، شکی نیست که مهم‌ترین قسمت یسناست. در کتاب دینکرد ستوت یشت که همان ستؤت یسنیه باشد نسک بیست و یکم شمرده شده، اما نخستین نسک گاسانیک دانسته شده است. چنان‌که می‌دانیم از نسک‌های گاسانیک که مجموعاً هفت نسک است نسک‌هایی اراده کنند که در ردیف گات‌هاست. در مقابل هفت نسک هاتک مانسریک و هفت نسک داتیک بنابراین

---

۱. به توضیحات فقرهٔ ۶ «ها» و نگاه در جلد خرده اوستا ملاحظه شود.

2. Westergaard

۳. رجوع شود به: Zendavesta edited by Westergaard; Fragments IV, p. 332

راجع‌به ترجمهٔ این قطعه، رجوع شود به: Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. III p. 4

ستؤت نسک در دینکرد آخرین نسک شمرده شده و بنا به تقسیم دیگر در سر نسک‌های گاسانیک ذکر شده است. در کتب روایات ستود یشت نخستین نسک و دارای ۳۳ کرده یا فصل است. در سر تعیین این فصول اختلاف بسیار کرده‌اند. نظر به مندرجات فصل ۱۳ شایست و ناشایست در فقرهٔ ۱ که می‌گوید ستؤت یسنیه با کلمات «ویسایی و امشا سپنا visai ve ameša spenta» شروع می‌شود، هیچ شکی نمی‌ماند که «ها» ۱۴ آغاز فصول ستؤت یسنیه باشد، زیرا که این «ها» با کلمات «ویسایی و امشا سپنتا» شروع می‌شود. متأسفانه در فقرهٔ مذکور شایست ناشایست ذکر نشده که ستؤت یسنیه به کجا ختم می‌گردد. وست[1] سی و سه فصل ستؤت یسنیه را عبارت دانسته است از: «ها» ۱۴-۱۸، «ها» ۲۲-۳۴، «ها» ۳۵-۴۲ (ها ۳۵-۴۲ که هفت «ها» باشد بنا به مندرجات کتاب نهم دینکرد مجموعاً یک فصل شمرده شده است)، «ها» ۴۳-۵۱، «ها» ۵۳-۵۵، «ها» ۵۸، «ها» ۵۹ به حساب دارمستتر[2] ستؤت یسنیه از ها ۱۴ آغاز یافته با ها ۵۹ انجام می‌یابد. گلدنر[3] فصولی از یسنا را که در لهجه مثل گات‌ها باشد فصول ستئوت یسنیه دانسته است. مُدی[4] تمام یسنا را عبارت از ستؤت یسنیه گرفته است، بارتولومه[5] هفده فصل گات‌ها و هفت «ها» و یسنا ۱۴ و ۱۵ و ۵۴ و ۵۶ و ۵۸ را محققاً جزو ستؤت یسنیه دانسته است. به نظر تاراپوروالا[6] همین فصول از یسنا را که بارتولومه ذکر کرده و به‌علاوه سه نماز معروف یتا اهو... اشم وهو... و ینگهه هاتم جزو ستؤت یسنیه می‌باشد. بولسارا[7] ستؤت یسنیه را عبارت از یسنا ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و یسنا ۲۲ و ۲۳ و ۲۸-۴۱ و ۴۳-۵۵ و ۵۸ دانسته است[8].

«ها» ۵۶-۵۷ این دو «ها» در ستایش سروش است: «ها» ۵۶ سروش یشت ها دخت نامیده شده. بنابراین اسم این «ها» از ها دخت نسک که بیستمین نسک اوستا بوده باقی

---

1. West
2. Darmesteter
3. Geldner
4. Modi
5. Bartholomae
6. Taraporewala
7. Bulsara

۸. راجع‌به ستؤت یسنیه به توضیحات فقرهٔ ۸ اردویسور بانو نیایش در جلد خرده اوستا ملاحظه شود، به کتب ذیل نیز نگاه کنید:

Sacred Books ot the East, Vol. XXXVII, by West, p. 169;

Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. I, p. LXXXIII;

Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Irani. Philologie, II Band, S. 25-26;

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by Modi, pp. 327 and 300;

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, Sp. 1589;

Selections from Avesta and Old Persian by I. J. S. Taraporewala, Part I, p. 212;

Aerpatastân and Nîrangastân, by S. J. Bulsara, p. 47-49.

مانده است؛ «ها» ۵۷ سروش یشت بزرگ است به مناسبت اینکه این ها دعایی است که در شب خوانند، آن را سروش یشت سر شب گویند[۱].

«ها» ۵۸ از این «ها» که فشوشو منتر Fšušo manthra نامیده شده، مکرراً در خود اوستا یادگردیده است؛ در فقرهٔ ۳۳ از یسنا ۵۹ قید شده که فشوشو منترَ متعلق به ها دُخت نسک است[۲].

«ها» ۵۹ فقرات ۱-۱۷ این «ها» مطابق فقرات ۱-۱۷ ها ۱۷ و فقرات ۱۸-۲۷ آن مطابق فقرات ۱-۱۰ «ها» ۲۶ و فقرهٔ ۲۹ آن مطابق فقرهٔ ۱۹ «ها» ۱۷ می‌باشد، بنابراین «های» ۵۹ دارای خصایصی نیست.

«ها» ۶۰ این «ها» به دَهمْ آفریتی dahma.afriti نامزد گردیده و معمولاً تندرستی نامیده می‌شود، در این «ها» به خاندان پاکدین و پارسا درود فرستاده می‌شود[۳].

«ها» ۶۱ در این «ها» از این سخن رفته که از تأثیر سه دعای یتا اهو...، اشم وهو...، ینگهه هاتم...، در مقابل ستیزه اهریمن و همه کسان آزاردهنده و زشت کردار ایستادگی توان نمود.

«ها» ۶۲ فقرات ۷-۱۶ آتش نیایش از فقرات ۱-۱۰ این «ها» می‌باشد، بنابراین در این «ها» آذر ستوده شده است[۴].

«ها» ۶۳-۶۹ همهٔ این هفت «ها» راکه در تقدیس آب است آب زَوْر نامیده‌اند: فقرات ۲-۷ «ها» ۶۴ از گات‌ها، یسنا ۵۰ قطعات ۶-۱۱ می‌باشد؛ قسمت عمدهٔ اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) از «ها» ۶۵ می‌باشد[۵].

«ها» ۷۰-۷۲ با سرودن این سه «ها» مراسم دینی انجام می‌پذیرد. راجع به این سه «ها» که در ستایش امشاسپندان و آفرینش‌های نیک اهورامزدا و گروهی از ایزدان است مطالبی که در اینجا لازم به ذکر باشد نیست، جز اینکه در یک نسخهٔ خطی (pt 4) یسنا ۷۱ و یسپ یشت نامزد گردیده، یعنی در ستایش همگان؛ «ها» ۷۲ که آخرین فصل یسناست مطابق «ها» ۶۱ می‌باشد.

---

۱. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.
۲. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و به جلد خرده اوستا.
۳. رجوع شود به مقالهٔ آفرینگان دهمان در جلد خرده اوستا.
۴. به جلد خرده اوستا، مراجعه شود.
۵. به جلد خرده اوستا، مراجعه کنید.

آریایی‌ها
(ایران ویج)

در اوستا چنانک در کتب پهلوی غالباً به کلمهٔ ایران ویج برمی‌خوریم راجع‌به حدود این مرز و بوم آرای مختلف است، پیش از داخل شدن در این مبحث لازم است از آریایی‌ها که این سرزمین به اسم این قوم نامبردار گردیده مختصراً صحبت بداریم.

در میان اقوام هند و اروپایی دو دسته از همین نژاد که هندوان و ایرانیان باشند بسیار به همدیگر نزدیک و هر دو آریایی نامیده شده‌اند، آثار کتبی که از آریایی‌ها در دست است قدیم‌ترین اسناد اقوام هند و اروپایی است «ودا» هندوان و اوستای ایرانیان برای اقوام هند و اروپایی چنانک تورات برای اقوام سامی کهن‌ترین آثار کتبی دنیا به‌شمار است، ریگ ودا Rigveda قدیم‌ترین قسمت کتاب دینی برهمنان در دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح به‌وجود آمده و قدمت گات‌ها قدیم‌ترین قسمت نامهٔ مقدس مزدیسنان به هزار و صد سال پیش از مسیح می‌رسد[1]. ایرانیان و هندوان هر دو خود را آریایی نامیده‌اند یعنی شریف، در سرودهای ریگ ودا هندوان از سیاه‌پوست‌ها و ساکنین اصلی سند و پنجاب به اسم آریایی در مقابل مردمان اصلی آن سرزمین، که داس dasa دشمن نامیده شده و رفته رفته خاکشان به دست آریایی‌ها درآمد متمایز شده‌اند[2]. همچنین غالباً در اوستا از قوم آریایی یا ایران و خاکشان یاد شده است[3]. داریوش بزرگ در قرن ششم پیش از مسیح در

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ «زمان زرتشت» در همین جلد.

۲. رجوع شود به Ostiranische Kultur Von Geiger S. 170.

۳. رجوع شود به آبان یشت فقرات ۴۹، ۵۸، ۶۹ و ۱۱۷ و تیر یشت فقرات ۶، ۳۶، ۵۸، ۶۱ و مهر یشت فقرات ۴، ۱۳ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۴۳ و زامیاد یشت فقرات ۵۶، ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹، فقرهٔ ۳۹.

کتیبهٔ نقش رستم خود را چنین خوانده: «من داریوش هستم، پادشاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک اقوام بسیار، شاه این زمین بزرگ دور کرانه، پسر ویشتاسپ (گشتاسپ) هخامنشی، یک پارسی، پسر یک پارسی، یک آریایی و از نژاد آریایی» بنا به خبر هرودوت مادها، ایرانیان مغرب زمین که در اواخر قرن هشتم پیش از مسیح نخستین سلطنت ایران را تشکیل دادند، در زمان قدیم عموماً آریایی نامیده می‌شدند[۱]. ایرانیان اسم خود را به سرزمین‌هایی که به‌دست آوردند داده ائیرین Airyana نامیده‌اند، اسمی که امروزه ایران گفته می‌شود و تا پانصدوپنجاه سال پیش از این اِران Eran تلفظ می‌شده است. هندوان نیز به سرزمین‌هایی که به آنجا مهاجرت کرده اسم خود داده آریا ورت Aryavartta نامیده‌اند، همچنین آن را بهارت‌ورش Bharatavarša یا بهارت‌بهومی Bhãratabhumi خوانده‌اند. اسم هند یا هندوستان که هندی‌ها نیز به همین اسم وطن خود را می‌نامند از ایرانیان گرفته شده است، چهار بار در اوستا به اسم هند برمی‌خوریم: فرگرد اول وندیداد فقرهٔ ۱۸؛ یسنا ۵۷ (سروش یشت سرشب) فقرهٔ ۲۹؛ تیریشت فقرهٔ ۳۲؛ مهریشت فقرهٔ ۱۰۴. در این فقرات هندو Hindu (در نسخه بدل Hendu) آمده و در فرس هخامنشی نیز هندو می‌باشد. داریوش بزرگ در نقش رستم از آن در جزو ممالک دیگر که در تصرف وی بوده یاد می‌کند، در سانسکریت سندهو Sindhu و در یونانی اندوس Indus می‌باشد و این اسمی است که به رود سند داده شده است، نظر به اینکه هندوان نخست در سواحل رود سند جای گزیده و ممالک پنجاب را به‌دست آورده از آنجا رفته رفته به کنار رود گنک و نقاط دیگر هند نفوذ کردند اسم مملکت آنان نزد ایرانیان هند نامیده شده است[۲].

گفتیم از مملکت آریایی یا ایران و از قوم آن ائیریه airya که در فرس و در سانسکریت نیز اریه arya گفته می‌شود غالباً در اوستا یاد شده است از آن جمله در فروردین یشت فقرهٔ ۸۷ گیّه مرتن gaya.maretan که در فارسی کیومرث گوییم و در اوستا نخستین بشر شمرده شده، مانند آدم در ادیان سامی، نخستین کسی است که منش و آموزش اهورا مزدا را دریافت، اهورا مزدا از او نافهٔ (دودمان) ممالک ایرانی و نژاد ممالک ایرانی پدید آورد. این انیریه anairya یعنی غیرآریایی یا غیرایرانی و خارجی و بیگانه در مقابل کلمهٔ ایریه در اوستا بسیار آمده است.

---

1. Herodotus 7. 62

2. رجوع شود به: Lebensanschaung des Hindu Von S. Radhakrishnan übersetzt Von H. W. Schomerus, Leipzig 1928. S. 6.

هرچند که در تحقیقات راجع‌به هندوان و ایرانیان دورتر رویم و قدیم‌ترین آثار آنان را که ودا و اوستا باشد ملاحظه کنیم بیش از بیش شباهتی میان زبان و دین و طرز خیال و عادات و رسوم آنان کشف خواهیم کرد، به‌طوری که ابداً شکی نمی‌ماند که این دو قوم از یک نژاد بوده و روزی در یک سرزمین به‌سر می‌برده و دارای یک زبـان و یک خـصلت بوده‌اند. زبان اوستا و زبان ودا فقط تفاوت لهجه به همدیگر دارند، میان زبان اوستا و زبان فرس که در کتیبهٔ پادشاهان هخامنشی نمونه‌ای از آن به‌جا مانده نیز همین تفاوت لهجه را باید قایل شد. گذشته از کلمات، ترکیب جملات زبان اوستا و قواعد صرف و نحوی آن به اندازه‌ای به سانسکریت نزدیک است که بسا از فقرات اوستا را به عینه کلمه به کـلمه بـه زبان سانسکریت می‌توان برگردانید[1]. استرابون[2] جغرافیانویس یونانی در یک قرن پیش از میلاد زبان‌های کلیهٔ اقوام آریایی را یکی دانسته و فقط فرق لهجه در میان آن‌ها قـایل شده است،[3] بی‌شک اگر سانسکریت و ادبیات فراوان آن نبود هر آینه قسمتی از ادبیات مزدیسنا مجهول می‌ماند. دانشمند فرانسه برنوف[4] به توسط سانسکریت، یسنا را که پنج فصل گات‌ها در جزو آن است و از مشکل‌ترین قسمت نامهٔ مقدس است به فرانسه ترجمه نموده در سال ۱۸۳۳ میلادی منتشر ساخت، از این روز به بعد از پرتو سانسکریت تـحصیل اوستا پایهٔ علمی گرفت و به‌واسطهٔ ترقی علم اشتقاق در اروپا و به‌خصوص به‌واسطهٔ توجه دانشمندان به ادبیات قدیم هند مندرجات اوستا کم‌کم روشن شد. تفسیر پهلوی اوستا که آن را زند نامند تفسیری سنّتی است نسبت به تفسیری که از روی علم اشتقاق است کمتر قابل اعتماد است، ولی با وجود این کلید فهم اوستاست و در برخی از مواضع، یگانه وسیله برای رسیدن به معانی تقریبی آن‌هاست. زبان اوستا در عهد ساسانیان که تفسیر آن در عهد نوشته شده متروک بوده، مفسرین آن زمان باید به ناچار به تفسیر سنتی کتاب مقدس که پشت به پشت به آنان رسیده بود اکتفا کنند، به‌ویژه تفسیر پهلوی گات‌ها که از قدیم‌ترین و مشکل‌ترین اجزاء اوستاست دور از معانی حقیقی سرودهای پیغمبر ایران است، اما تفسیر و ترجمه پهلوی سایر قسمت‌های اوستا کم و بیش نزدیک به متن است.

نه اینکه فقط برای نمودن معانی حقیقی کلمات و جملات اوستا محتاج به سانسکریت هستیم بلکه برای دریافتن مطالب اوستا، غیر از گات‌ها، نیز نیازمند ادبـیات قـدیم هـند

---

1. رجوع شود به: Handbuch der Altiranischen Dialekte Von Chr. Bartholomae; Leipzig 1883 S. V.
2. Strabon
3. Urgeschichte der Arier Bd. I Iran und Turan Von Brunhofer; Leipzig 1889 S. 202.
4. Burnouf

هستیم. یک رشته از مندرجات اوستای متأخر به‌واسطهٔ ودا و کتاب رزمی هندوان مهابهارتا حل گردید. چنان‌که می‌دانیم زرتشت اصول کیش کهن آریایی را تغییر داده، ایرانیان را به پرستش آفریدگار یگانه رهنمون گشت و گات‌ها که از سرودهای خود پیغمبر ایران و حاوی تعلیمات اوست گویای این تجدید و تغییر است، اما قسمت‌های دیگر اوستا با اینکه دارای اصول زرتشتی است به‌خوبی یادآور کیش کهن آریایی است و گروهی از ایزدان یا فرشتگان و بسا از دیوهای آن همان پروردگان آریایی هستند و در کتب دینی برهمنان نیز دارای نام و نشان می‌باشند، شکی نیست که دانشمندان ودا نیز از کتب دینی قدیم ایرانیان بی‌نیاز نیستند، خواه از لحاظ علم اشتقاق و خواه از لحاظ معانی و محتویات. گذشته از این بنا به تحقیقات مستشرقین قسمتی از کتب ودا در ایران زمین نوشته شده و برخی از ریشی Riši یا سرودگویان ودا ایرانی بوده‌اند و بسا در این سرودها روح ایرانی حکمفرماست.

ودا و اوستا آثاری است از برادران آریایی که امروزه پس از گذشتن چندین هزار سال می‌توانیم به معاونت این دو میراث مقدس احساسات و خیالات نیاکان نامور خود را دریابیم. جز از همین دو کتاب دینی آثار دیگری که گویای روابط دیرین آریایی‌ها یعنی ایرانیان و هندوان باشد در دست نداریم، این دو کتاب لفظاً و معناً دلیل است که ایرانیان و هندوان از هر حیث به همدیگر نزدیک بوده‌اند. امروزه به‌طور تحقیق نمی‌دانیم که آنان در کدام سرزمین با هم به‌سر می‌برده‌اند و کی از همدیگر جدا شده‌اند و سبب جدایی آنان چه بوده است، در این موضوع نمی‌خواهیم داخل مباحثه شده، یک مشت حدس و احتمال به خروار احتمالات محققین بیفزاییم. برخی از مورخین تصور کرده‌اند که ظهور زرتشت و به توسط او به‌وجود آمدن دین نو سبب جدایی ایرانیان و هندوان شده باشد، این حدس بی‌اساس به هیچ‌وجه قابل توجه نیست، بدون شک مدت‌ها پس از جدا شدن این دو دسته از همدیگر و مهاجرت ایرانیان به سرزمین ایران پیغمبر ظهور نمود.

نظر به قدیم‌ترین آثار آریایی‌ها شباهت تامّی از هر حیث میان ایرانیان و هندوان موجود است، همان‌طوری که ودا و اوستا نمودار قرابت زبان آنان است، در خصایص ملی نیز نمودار خویشی آنان به همدیگر است اما نظر به تاریخ آنان در قرون بعد تفاوت فاحشی در خصایل آنان دیده می‌شود. هندوان گوشه‌گیر و فیلسوف و اهل فکرند، ایرانیان جهانگیر و پهلوان و بیباکند. این تفاوت را باید از تسلط آب و هوای اوطان آنان دانست، هندوان در مهاجرت خود به کنار سند و دشت‌های پنجاب رسیده در آن سرزمین بسیار گرم و پرآب به آسانی درِ روزی به روی خود گشوده دیدند، از این‌رو از کوشش باز ماندند،

اما ایرانیان که به آسیای مرکزی روی نهاده به دشت‌های سیحون و جیحون درآمدند و رفته رفته سراسر ایران زمین را فراگرفتند به خاک کم‌آب و خشک رسیدند و به تابستان بسیار گرم و زمستان سخت برخوردند، ناگزیر برای زندگی به کار و کوشش درآمدند، عوارض طبیعی سرکش آنان را مرد میدان و در مقابل آنچه بد و زشت است دلیر و پایدار ساخت.

ایران ویج

اینک ببینیم که ایرانیان پس از مهاجرت خود در مرکز آسیا به کجا بار اقامت افکندند و نخستین سرمنزل خود را چگونه نامیده‌اند. این سرزمین در اوستا غالباً ایرین ویجه Airyana vaejah نامیده شده است، جزو اول این اسم همان است که گفتیم، امروزه ایران گوییم، معنی لفظی ویجه درست معلوم نیست، اما در سانسکریت کلمه bija موجود و به معنی تخم می‌باشد، به همین مناسبت مستشرقین ایرین ویجه را به معنی سرزمین تخمه و نژاد آریایی گرفته‌اند. البته برای این اسم مرکب چنین معنی یا معانی دیگر از همین قبیل باید تصور نمود و عقیدهٔ برخی که این کلمه را با کلمهٔ بیج که در سر زبان عامیان ایران است مربوط دانسته‌اند قابل توجه نیست، زیرا که برای صحت لغت مذکور شاهدی در ادبیات فارسی در دست نداریم.

ایرین ویجه به سراسر ایران زمین بزرگ اطلاق نمی‌شده، بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان به آنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متدرجاً پیش‌تر رفته سراسر ایران زمین را فراگرفتند و بعدها همهٔ ممالکی که در تصرّف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است.

ولی همیشه اقامتگاه اولی خود را به نیکی یاد کردند، به مرور زمان آن مرز و بوم کهن نزد آنان جنبهٔ مینوی گرفته، یک قسم بهشت روی زمین تعریف شده است و چون روزگار دراز بر آن بگذشت و تارهای افسانه دور این عهد را بگرفت در سر تعیین آن تردید پیدا کردند. برخی از مستشرقین که اسم این مملکت را با آن همه داستان آمیخته دیدند ذهن آنان به یک کشور مینوی منتقل گردید[1]. اما امروزه کسی را شکی نیست که ایرین ویجه اسم یک مرز و بوم واقعی است، فقط به‌واسطهٔ فقدان وسایل و طول زمان به‌طور تحقیق نمی‌توانیم محل آن را معین کنیم. در اوستا اسامی بسیاری از ایالت‌ها و کوه‌ها و رودهای ایران زمین قدیم محفوظ مانده، بر سر تعیین برخی از آن‌ها که مورخین و جغرافیون قدیم

---

1. رجوع شود به: Fragments de Critique Zend. De la Géographie de l'Avesta; Le Brahma Tchengrenghâtchah par Michel Bréal Extrait No. 6 de l'année 1862 du Journal Asiatique p. 10.

یونان و روم نیز از آن‌ها ذکری کرده و در کتیبهٔ شاهنشاهان هخامنشی هم یادگردیده و یا اینکه اسامی قدیم آن‌ها هنوز مطابق نام‌های کنونی آن‌هاست اشکالی نداریم و برخی دیگر از آن‌ها که فقط یک یا چندین بار در کتاب مقدس آمده و در کتب پهلوی بدون هیچ قسم توضیحی تکرار شده و دیگر در هیچ جا اثر و خبری از آن‌ها نیست نمی‌توان از روی یقین حدودی برای آن‌ها معین نمود، اشکالی که ما امروزه راجع‌به چنین اسماء خاص اوستا داریم در هزار و سیصد سال پیش از این هم یعنی پیش از استیلای عرب به ایران در عهد ساسانیان نیز داشته‌اند زیراکه در آن ازمنه از عهد ظهور مزدیسنا و تألیف اجزاء اوستا دور بوده‌اند و مسایل سالخورده رنگ و آب داستانی گرفته، طور دیگر جلوه می‌نمود، راجع‌به یک دسته از اسماء خاص اوستا بسا تعریف نقیض کتب پهلوی که آبشخور آن‌ها روایات و سنن عهد ساسانی است و بسا تعریف شگفت‌آمیز کتب مذکور بیش از بیش ما را امروز به رسیدن حقیقت مطلب دور داشته و مایه اشتباه می‌شود، از آن جمله در کتاب پهلوی دین آگاسی (آگاهی) معروف به بندهش در فصل ۲۹، فقرهٔ ۱۲ صراحتاً آمده «ایران ویج در طرف آذربایجان است» از چندین موضع دیگر همین کتاب برمی‌آید که مؤلف بندهش ایرین ویجه را در مغرب شمالی ایران می‌پنداشته است، نظر به همین تعریف بندهش است که یک دسته از مستشرقین به مغرب شمالی ایران متوجه شده در آن حدود مملکتی را جستند که همسایهٔ آذربایجان است و این مملکت اران است که به‌زعم آنان همان ایرین ویجه اوستاست. در کتب جغرافیون ایرانی و عرب این مملکت ارّان ضبط شده و آن عبارت است از البان قدیم نزد قدمای یونان و روم، اصطخری که در نیمهٔ اولی قرن چهارم هجری می‌زیسته این مملکت را از طرف شمال شرقی به دربند و از طرف مغرب به تفلیس و از طرف جنوب و جنوب غربی به رود ارس محدود کرده است، یاقوت که در سال ۵۷۴ تولد یافته و در ۶۲۶ درگذشته اران را به‌واسطهٔ رود ارس از آذربایجان منفصل کرده، تمام اراضی راکه از این رود از طرف شمال و مغرب مشروب می‌شود ایالت اران دانسته است، در یک قرن بعد حمداله مستوفی در کتاب نزهة‌القلوب که در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده می‌گوید: «دیار اران و موغان با ولایت ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است» در جای دیگر گوید: «از کنار آب ارس تا آب کر بین‌النهرین اران است» پس از استیلای مغول قسمت جنوبی اران قدیم به اسم نیم ترکی و نیم ایرانی قراباغ نامیده شده که تاکنون هم به همین اسم خوانده می‌شود، چیزی که مستشرقین را به این ایالت مغرب شمالی، به خاک اران متوجه ساخته نخست همان فقرهٔ ۱۲ از فصل ۲۹ بندهش است که گفتیم ایران ویج را از طرف (کستیک) آذربایجان پنداشته است، دوم اسم

خود این ایالت است که از زمان قدیم به اسم ایرانی خود «اران» نامزد بوده است و آن را از کلمه ایرین Airyana دانسته‌اند، ولی هیچ‌یک از این دو دلیل را اعتباری نیست زیرا که مندرجات بندهش راجع‌به اسامی جغرافیایی بی‌اساس است. اشتباهات جغرافیایی در این کتاب که در قرن هشتم میلادی تألیف یافته نظیر بسیار دارد، همچنین هیأت کلمه اران قابل توجه است زیرا که کلمه ایرین معمولاً بایستی ایران شده باشد چنان‌که شده و وطن ما چنین خوانده شده است، به این دلایل و به دلیل اینکه اران همیشه یک ایالت غیرآریایی بوده و مندرجات استرابون[۱] راجع‌به رسوم و عادات اهالی اران = البانیا غیرایرانی بودن آنان را ثابت می‌سازد و ابداً منطقی نیست که این سرزمین مهد نخستین تمدن ایران تصور شود[۲] گروهی از مستشرقین بنابر صواب برای تعیین ایران ویج به مشرق ایران متوجه شده‌اند، کیپرت[۳] آن را در سرزمین جنوب شرقی فرغانه احتمال داده است[۴]، گیگر[۵] را عقیده بر این است که ایران ویج در مشرق شمالی است حدود فرغانه، کوهستان حالیه محل آن است و رود دایتی که در اوستا رود ایران ویج است عبارت است از زرافشان[۶]، دانشمند مذکور پس از چهارده سال دیگر در سر عقیده خود ثابت مانده می‌نویسد: «به‌طور حتم ایران ویج در اقصی حدود مشرق شمالی ایران زمین است و ممکن نیست که اران باشد[۷].»

تیل[۸] ایران ویج را در مشرق شمالی دانسته، می‌نویسد: ایران ویج بنابه ترتیبی که در فرگرد اول وندیداد آمده نخستین اقامتگاه ایرانیان است که از آنجا رفته رفته به سغد و مرو

---

1. Strabon

۲. یکی از شهرهای بزرگ و معروف اران که امروزه دهی است در میان خرابه، در کنار رود ترتر موسوم است به بردع (برذعه = بردعه) این اسم معرب پرتو Partav می‌باشد. نویسندگان ارمنی نیز اسم این شهر را چنین ضبط کرده‌اند. یاقوت در معجم‌البلدان نقل از حمزه نموده می‌نویسد: «برذعه معرب از کلمهٔ فارسی برده‌دار می‌باشد یعنی جایی که برده (اسیر) نگاه می‌داشتند» لابد این وجه اشتقاق بازاری است. بردع در داستان ملی ما نیز دارای نام و نشانی است، به گفتهٔ شاهنامه افراسیاب از بیم کیخسرو از گنگ دژ گریخته در غاری در بالای کوه به نزدیک بردع پنهان شد، هوم عابد در همان کوه منزوی بوده او را دستگیر کرد و کیخسرو از خون پدرش سیاوش انتقام کشیده او را کشت. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و به جلد دوم.

3. Kiepert

4. Über die geographische Anordnung der Namen arischer Landschaften in ersten Fargard des Vendidad von H. Kiepert: Monatsber. der K. Acad. der Wiss. vom 15 Dezember 1856. S. 621-647.

5. Geiger

6. Ostiranische kultur von Geiger; Erlangen 1882 S. 30-34

7. Geographie von Iran Von Geiger im Grundriss der iranischen Philologie II B. Strassburg 1896-1904 S. 389

8. Tiele

و بلخ و نیسایه Nisaya و هرات و کابل و هلمند دست‌اندازی کردند و پس از آن به ممالک شمالی ایران روی آوردند، بنابه تقریر دانشمند هلندی ایران ویج را باید سرزمین خوارزم یا خیوهٔ کنونی بدانیم[۱].

یوستی[۲] نیز احتمال داده که ایران ویج همان خیوه کنونی یا خوارزم قدیم باشد[۳]. گروهی از دانشمندان دیگر هر یک به دلیلی به همین نتیجه رسیده، ایران ویج را همان خوارزم دانسته‌اند از آن جمله دانشمند معروف آندرآس[۴]، به عقیده استاد مارکوارت[5] که از بزرگان مستشرقین و به‌ویژه در جغرافیای ایران قدیم از موثقین بوده، ایران ویج همان خوارزم است. به این دانشمند مرحوم ثابت بوده که خاک توران (توئیریه Tuirya) پیوسته به خوارزم بوده است[۶]. از خود اوستا نیز به‌خوبی برمی‌آید که از ایرین ویجه همان خوارزم اراده شده. به‌ویژه سه فقره از فرگرد اول وندیداد راجع‌به این موضوع بسیار در خور دقت است، در این فرگرد از شانزده مملکت نام برده شده، آسیب و آفتی که اهریمن در هر یک از آن ممالک در مقابل آفرینش نیک اهورامزدا پدید آورده ذکر گردیده است، در سر این ممالک ایرین ویجه جای داده شده است. معنی سه فقرهٔ اولی این است:

---

1. Geschichte der Religion in Altertum II B. Die Religion bei iranischen Völkern von Tiele. Deutsche Ausgabe von gehrich; Gotta 1903 S. 55-56.

2. Yusti

3. Grundriss der iranischen Philologie II B. S. 401

۴. به عقیدهٔ دانشمند آلمانی آندرآس Andreas که در اوایل ماه اکتبر ۱۹۳۰ در سن هشتاد و چهار سالگی به رحمت ایزدی پیوست فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اول اشکانی (۱۷۱-۱۳۶ پیش از مسیح) انشاء شده به مناسبت اینکه خوارزم وطن اصلی اشکانیان بوده، ایران ویج قدیم را که از همان خوارزم اراده شده در سر ممالک دیگر جای داده‌اند. به نظر نگارنده دلیلی که دانشمند مرحوم برای ثبوت عقیده خود آورده قابل تردید است هرچند که خود مسئله درست و امروزه بیشتر دانشمندان ایرین ویجه و خوارزم را یکی می‌دانند. در زمینهٔ اوستا این‌گونه دلایل تاریخی شبیه به دلیل اندرآس ذکر کردن بسته به جرأت شخصی است.

5. Marquart

6. Eranšahr Von Marquart, Berlin 1901 S.

کتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Quelques notices sur les plus anciennes pèriodes du Zoroastrisme par Arthur Christensen: Ex Actorum Orientalum Volumine IV excerptum p. 82; Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhaven 1928 p. 42-4-4. Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae; Strassburg 1904 S. 1313.

Avesta Reader Von Reichelt; Strassburg 1911 p. 97-8 L'article "Khvarizm" par W. Barthold, dans Encyclopédie de l'Islam, Tome II p. 961. Religion des Buddha Von Koeppen; II B. Berlin 1906 S. 1.

۱. اهورامزدا به سپیتمان زرتشت گفت؛ ای سپیتمان زرتشت هر آنجایی را هم که رامش‌دهنده نیست من آنجا را شادمانی‌بخش آفریدم زیرا که اگر من آنجای رامش ندهنده را شادمانی‌بخش هم نمی‌آفریدم هر آینه همهٔ مردمان جهان به ایران ویج روی می‌آوردند.

۲. نخستین و بهترین جا و سرزمینی که من اهورامزدا بیافریدم ایران ویج است، آن جایی که (رود) دایتی نیک می‌باشد، اما اهریمن پرآسیب در آنجا به پتیارگی مار سرخ و زمستان دیو داده به‌کار آورد.

۳. ده ماه در آنجا زمستان است، دو ماه تابستان و این (دو ماه نیز) سرد است برای آب، سرد برای زمین، سرد برای گیاه، اینجاست میان (مرکز) زمستان، اینجا دل زمستان، آن‌گاه که زمستان به پایان رسد سیلاب آید.

پس از ذکر ایرین ویجه در فقرات بعد از ممالک شمال شرقی و شرقی ایران از سغد و مرو و بلخ و نیسایه (میان مرو و بلخ) و هرات و کابل و غیره اسم برده شده است[۱]. در تفسیر پهلوی (زند) این فقرات مطالبی راجع‌به ایران ویج و رود دایتی نیامده، همین‌قدر ذکر شده که زمستان در این مملکت بسیار سخت است و رود آن پر از حشرات است و راجع‌به فقرهٔ سوم اختلاف آراء مفسّرین ذکر شده، از اینکه برخی ده ماه زمستان را برای آب و زمین و گیاه سرد مقصود دانسته و برخی دیگر این دو ماه تابستان را نیز برای آب و زمین و گیاه سرد مقصود دانسته‌اند. مندرجات مینو خرد عقیدهٔ اخیر مفسرین پهلوی عهد ساسانیان را تقویت می‌کند زیرا که در فصل ۴۴ در فقرات ۱۷-۲۰ مندرج است: «و دیو زمستان در ایران ویج تواناتر است و در دین پیداست که در ایران ویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است و این دو ماه تابستان هم سرد است برای آب و زمین و گیاه»

در فقرات مذکور بسیار غریب به‌نظر می‌رسد که در ردیف ممالک از خوارزم مملکت بسیار قدیم و مشهور یادی نشده باشد، در صورتی‌که از ممالک همسایه آن مانند سغد و

---

۱. راجع‌به نیسایه Nisaya در تفسیر فرگرد اول وندیداد در جلدی جداگانه مفصلاً صحبت خواهیم داشت در اینجا مختصراً می‌نگاریم: در تفسیر پهلوی (زند) راجع‌به آن آمده: «از اینکه نیسایه میان مرو و بلخ قید شده برای این است که مملکت دیگری هم به همین اسم است» در ایران زمین قدیم چندین محل چنین نامزد بوده از آن جمله داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون از یک نیسایه دیگر اسم برده گوید: «گماتای مُغ را که به اسم برد یا پسر کورش سلطنت را غصب کرده بود من او را در دهم ماه باگ یادی (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) با چند تن از پیروان بزرگش در قلعهٔ موسوم به سیکیووتی Sikyauvati در مملکت نیسایه که در ماد (مد =مملکت غربی ایران) واقع است کشتم» نیسایه که موضوع ماست در پهلوی نسامیانک خوانده شده است.

رجوع شود به: Eranšahr Von Marquart S. 78

و به: Ammianus Marcellinus XXIII, 520

و به: Kulturpflanzen und Haustieren Von Hehn S. 32.

مرو و بلخ و غیره یک یک نام برده شده است به‌طور حتم می‌توان گفت که در فقرهٔ مذکور از ایرین ویجه همان خوارزم که خیوهٔ کنونی باشد اراده کرده‌انـد. امـا چـون ایـن مـملکت نخستین اقامتگاه ایرانیان بوده به اسمی که یادآور روزگار کهن آن مرز و بوم بوده نامیده شده است، در خود اوستا نیز این مملکت به اسم معروف خـود خـواایـریزم Xvairizam نامیده شده و با مرو و سغد دو مملکت همسایه‌اش یک‌جا آمده، چنانک در فقرهٔ ۱۴ مهر یشت و در فقرهٔ پیش از آن یعنی در فقرهٔ ۱۳ همان یشت خوارزم و مرو و سغد ایریوشین airyo šayana یعنی خان و مان یا اقامتگاه ایرانیان شمرده شده‌اند.

گذشته از اوستا دلایل تاریخی نیز در دست است که خوارزم از زمان بسیار کـهن از ممالک مشهور ایران زمین و مرکز تمدن آسیای مرکزی بـوده است، بـنا بـه مـندرجـات هرودوت (Hero.8, 117) پیش از تأسیس سلطنت هخامنشیان یعنی پیش از سال پانصد و پنجاه و نه (۵۵۹ پیش از مسیح) خوارزم دارای نام و نشان و اهمیّت بوده است. راجـع‌به اهمیّت و شهرت و قدمت تمدن خوارزم از کتب دینی ایرانیان و مندرجات مورخین قدیم یونان شواهد زیاد می‌توان اقامه نمود، در اینجا موقع ذکر تاریخ این سرزمین نیست.

راجع‌به قدمت خوارزم سنتی ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه (ص ۳۵) ذکر می‌کند از اینکه نزد خوارزمیان ورود سیاوش پسر کیکاوس مبداء تاریخ بوده است. به عبارت دیگر تأسیس عمارت خوارزم را که در نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر می‌دانستند مبداء تاریخ می‌شمردند، در صورتی‌که دست یافتن اسکندر را به ممالک شرقی ایران و کشـته شدن داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی را که در سال ۳۳۰ پیش از مسـیح واقع شده به‌شمار آوریم، تمدن خوارزم به هزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) سال پیش از مسیح می‌رسد. در اوستا و در کتب دینی پهلوی غالباً به فقراتی برمی‌خوریم که گـویای جـنبهٔ تقدس ایران ویج و رود آن دایتی می‌باشد، خاکی است محل نزول پرتو جلال اهورا مزدا و ایزدان، مهد تمدن و دین ایران است، پیغمبر در کنار رود این سرزمین به الهام غیبی رسید، یلان و ناموران در کنار آب این خاک ایزدان را ستوده و نذر نموده، رستگاری و کامیابی درخواستند، از آن جمله در فرگرد ۲ وندیداد در فقرات ۲۰-۳۱ آمده: «انجمن کرد اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران ویج مشهور (در آنجایی که رود) نیک دایتی است، انجمن کرد جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب با بهترین مردمان در ایران ویج مشهور (در آنجایی که رود) نیک دایتی است.»

«به این انجمن در آمد دادار اهورا مزدا با ایزدان مینوی در ایران ویج مشـهور (در آن جایی که رود) نیک دایتی است، به این انجمن در آمد جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب با بهترین مردمان در ایران ویج مشهور (در آنجایی که رود) نیک دایتی است.»

در فقرات بعد آمده که اهورامزدا جمشید را از زمستان سخت آینده و آسیب یافتن جهان از آن آگاه ساخت و به او دستور داد که برای نجات یافتن از بلا و رهانیدن آفریدگان ایزدی ورجمکرد (وَرَ Vara) بسازد و با چند تن از یاران و با رمه‌ای از چارپایان نیک در آن باغ شود، آتش و تخم گیاه‌ها و روییدنی‌ها را نیز به آنجا برده نگاه دارد[۱]. در سنت ایرانیان این باغ در همان جایی که اهورامزدا جمشید را از طوفان آینده آگاه نموده ساخته شده است. در مینوخرد در فصل ۶۲ فقرهٔ ۱۵ آمده «وَرِجمکرد به ایران ویج در زیر زمین است.» در یسنا ۹ فقرهٔ ۱۴ آمده: «نخست زرتشت نامدار در ایران ویج چهار بار یتااهو بسرود.» چنانک از فقره پیداست پیغمبر در ایران ویج مشهور بوده و نخست در آنجا به سرودن نماز معروف یتا اهو که از ادعیهٔ بسیار شریفه است لب بگشود.

همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۱-۲ آمده که اهریمن تبه‌کار دیو دروغ را به همراهی چند دیو دیگر برای کشتن زرتشت برانگیخت، زرتشت در مقابل آنان لب به ستایش گشود، یتا اهو بسرود و آب‌های نیک دایتی را بستود و به دین مزدیسنا اعتراف نمود، دیو دروغ و همراهانش شکست یافته برگشتند[۲].

در بندهش در فصل ۳۲ فقرهٔ ۳ مندرج است: آن‌گاه که زرتشت دین خود آورد نخست در ایران ویج مراسم ستایش به‌جای آورد و مدیوماه از او دین پذیرفت[۳].

در آبان یشت در فقرات ۱۷-۱۸ آفریدگار اهورامزدا در ایران ویج در کنار رود نیک دایتی به ایزد آب ناهید درود و آفرین خوانده درخواست که زرتشت پسر پوروشسپ را در پندار و گفتار و کردار دیندار سازد. همچنین در فقرات ۲-۳ رام یشت آفریدگار اهورامزدا در ایران ویج در کنار رود نیک دایتی به ایزد هوا «اندروای» درود و آفرین خوانده، خواستار شد که به چیر شدن اهریمن کامروا گردد، در آبان یشت در فقرات ۱۰۴-۱۰۵ زرتشت پس از به‌جای آوردن مراسم ستایش در ایران ویج در کنار رود دایتی نیک درخواست که به دین درآوردن کی گشتاسب پسر لهراسب کامیاب گردد.

در فقرات ۲۵-۲۶ گوش یشت پیغمبر ایران پس از تقدیم نمودن نذورات مادی و معنوی خود در ایران ویج در کنار رود نیک دایتی از فرشتهٔ موکّل چارپایان سودمند

---

۱. راجع به دیو ملکوش (مَهرکوش Mahrkuša) یا دیو زمستان که به‌منزلهٔ طوفان نوح است و باغ معروف ورجمکرد که به جای کشتی نوح است به جلد اول یشت‌ها تفسیر نگارنده مراجعه شود.

۲. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۳. مدیوماه پسرعموی زرتشت است و نخستین کسی است که به پیغمبر ایمان آورد، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

درواسپ درخواست که هُوتس نیک و آزاده، زن کی گشتاسب را به دین مزدیسنا درآورد و پندار و گفتار و کردارش را مطابق اصول دین کند[۱]!

زریر پسر لهراسب، برادر کی گشتاسب و خود کی گشتاسب در فقرات ۱۱۲-۱۱۳ آبان یشت و در فقرات ۲۹-۳۰ گوش یشت در کنار آب دایتی فرشتگان یشت‌های مذکور را ستوده و نذر تقدیم کرده، درخواستند که به هماوردان خود ارجاسب پادشاه توران و به ناموران دیگر تورانی دیو یسنا دست یابند و در پیکار آنان پیروزمند به‌در آیند[۲]. از فقرات فوق تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت به ایران ویج پیداست. همچنین از فقرات فوق قهراً ذهن ما به مشرق ایران زمین منتقل می‌شود، این مملکت و رودش را در همان حدودی که سرزمین داستان ملّی و دین مزدیسنی است باید تصور کرد، ممالکی که امروزه ترکستان روسیه نامیده می‌شود و کلیهٔ ممالک شمال شرقی و شرقی ایران و در جزو آن قسمتی از خاک افغانستان سرزمین نشو و نمای دین زرتشتی است و همین ممالک نیز سرزمین داستان ملّی ما و میدان کارزار یلان و ناموران است، شمال ایران به‌خصوص ایالت‌های گیلان و مازندران در تاریخ دینی ایران مسکن دیوها نامیده شده است، زیرا در این سرزمین‌ها چنانک در اران پیش از مهاجرت ایرانیان به آنجا اقامتگاه اقوام غیرآریایی بوده و چون به دین زرتشتی نبوده‌اند نزد مزدیسنان دروغ‌پرستان و پیروان دیو خوانده می‌شده‌اند.

در تاریخ دینی از جنوب ایران اصلاً صحبتی نیست، از هیچ‌یک از ایالت‌ها و کوه‌ها و رودهای آن سامان در کتب مقدس نام و نشانی نیست، در اینجا باید متذکر شویم که از فقرات مذکور نباید چنین پنداشت که خود پیغمبر از مشرق ایران باشد چنانک در سنت است و دلایلی هم در دست است زرتشت از مغرب ایران بوده و طرف مشرق سرزمین انجام مقاصد رسالت اوست و در واپسین نیز سوشیانت‌ها یعنی موعودهای زرتشتی از مشرق ایران از کنار دریاچهٔ هامون در سیستان ظهور خواهند نمود.

از یک رشته مندرجات کتب پهلوی و پازند نیز برمی‌آید که ایران ویج در مشرق ایران زمین است، از آن جمله در مینوی خرد فصل ۶۲ در فقرات ۱۲-۱۴ آمده: «گنگ دژ در سرحد (ویمند) ایران ویج است.» چنان‌که می‌دانیم گنگ دژ بنابه داستان ملّی ما ساختهٔ سیاوش پسر کیکاوس و داماد افراسیاب است و با خوارزم و پیرامون آن ارتباطی دارد[۳]. در فصل ۶۲ مینوخرد در فقرهٔ ۳۱ مندرج است: «گوپت شاه در ایران ویج اندر کشور خونیرس (کشور مرکزی) است.» در دادستان دینیک در فصل ۹۰ فقرهٔ ۴ آمده: «سلطنت

---

۱. به فقرهٔ ۴۵ ارت یشت نیز ملاحظه شود.

۲. به فقرهٔ ۶۱ ارت یشت نیز ملاحظه شود.

۳. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

گوپت شاه در مملکت گوپت مجاور ایران ویج در کنار آب دایتی می‌باشد.» در دینکرد در کتاب نهم در فصل ۱۶ فقرهٔ ۱۴ آمده: «گوکپت (Gokpat) در مملکت خارجه است.» لابد از مملکت خارجه خاک توران اراده شده که در بالای خوارزم واقع است، زیرا گوپت شاه عنوان اغریرث و پسرش می‌باشد. چنان‌که می‌دانیم اغریرث پسر پشنگ برادر افراسیاب و گرسیوز سپهبد توران بوده و از نیکان شمرده شده، محبت مخصوصی به ایرانیان داشت و به همین جرم افراسیاب او را کشت. به گفتهٔ بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۰ «از اغریرث گوپت شاه به‌وجود آمد».

در فقرهٔ ۲۲ فصل مذکور بندهش مندرج است: «افراسیاب اغریرث را برای خطایش کشت، در پاداش خداوند پسری چون گوپت شاه به او داد».

خاک گوپت شاه در کتاب بندهش سوکوستان Saukavastan نامزد گردیده، در فصل ۲۹ فقرهٔ ۵ آن مندرج است: «اغریرث پسر پشنگ در مملکت سوکوستان است و او را گوپت شاه خوانند.» ولی بندهش این مملکت را طوری تعریف کرده که با کتب دیگر مذکور موافق است چه در فصل ۲۹ فقرهٔ ۱۳ می‌نویسد: «مملکت سوکوستان در سر راه ترکستان به طرف چین واقع است.» بنا به فقرات فوق ایران ویج در اقصی بلاد ایران زمین مجاور خاک توران است و ذوق سلیم نیز چنین حکم می‌کند که این مملکت در همان سامان باشد نه در جای دیگر.

گفتیم برخلاف مجموع این قراین که همه ما را به مشرق ایران متوجه می‌سازد در بندهش صراحتاً ایران ویج در طرف آذربایجان است، بنا به مندرجات همین کتاب هم در فصل ۲۰ فقرهٔ ۳۲ رود دارجه Darja، مانند رود دایتی، در ایران ویج است در کنار آن خانهٔ پوروشسپ پدر زرتشت بود و باز در فصل ۲۴ فقرهٔ ۱۵ همان کتاب آمده: «رود دارجه رَدْ (بزرگ و سرور) رود باران است زیرا که خان و مان پدر زرتشت در کنار آن بود و زرتشت در آنجا زاییده شد.» از رود دارجه در خود اوستا و کتب دیگر پهلوی یاد شده، اما ذکر نشده که رود ایران ویج است. در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۴ و ۱۱ این رود درِجا Dreja نامیده شده و رودی است که بر زبر یا بر پشته و بلندی آن خانهٔ پوروشسپ پدر زرتشت بود، کلمهٔ اوستایی زبره Zbarah که در وندیداد در فقرات مذکور به معنی پشته و بلندی است در بندهش بار شده که به معنی کنار و ساحل است. در فصل ۲۲ زادسپرم از مکالمهٔ هفت امشاسپند با زرتشت سخن رفته که هر یک نوبه به نوبه با پیغمبر گفت و شنید داشتند، در فقرهٔ ۲ آن آمده که نخستین مکالمهٔ زرتشت با اهورامزدا در کنار آب دایتی بوده است، در فقرات بعد از مکالمهٔ امشاسپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و

خرداد که هر یک در جای معینی صورت گرفته ذکر شده است. در فقرهٔ ۱۲ از مکالمهٔ آخرین امشاسپند امرداد یاد شده، مندرج است: «امرداد در کنار رود دارجه و در کنار آب دایتی و در جاهای دیگر با زرتشت گفتگو نمود» نظر به اینکه در سنّت که متکّی به دلایل لغوی هم می‌باشد زرتشت از آذربایجان بوده، باید دارجه را که در جوار آن پوروشسپ پدر زرتشت منزل داشته یکی از رودهای آن سامان بدانیم[۱].

اما رود دایتی که غالباً در اوستا و در کتب پهلوی رود ایران ویج قید شده، نزد دانشمندانی که ایران ویج با اران یکی دانسته شده آن را به تفاوت آراء رود ارس یا کُر و یا سفیدرود دانسته‌اند[۲] و آنانی که به فرغانه متوجه شده با رود زرافشان یکی دانسته‌اند، در صورتی‌که ایران ویج همان خوارزم یا خیوهٔ کنونی باشد باید دایتی را رود باشکوه آمودریا که جیحون هم گفته می‌شود بدانیم، این رود در ایران ویج به‌منزلهٔ رود اردن است در فلسطین، چون پیغمبر در کنار این رود مقدس به الهام رسیده[۳] از این جهت آن را به اسم دینی نامیده‌اند. دائیتیا Daitya از ریشهٔ کلمهٔ دات data (داد = قانون) به معنی موافق قاعده و مطابق قانون است و به همین معنی، در تذکیر دائیتیّه Daityd، که صفت است خود جداگانه بسیار در اوستا استعمال شده است، این رود در پهلوی دایتیک یا دایتی گردیده است. دایتی مکرراً در اوستا با مملکت ایران ویج ذکر شده و بسا هم بدون آن آمده است، گاهی با صفت ونگوهی vanguhi که به معنی وه (به) و نیک است آمده است و گاهی هم آب دایتی نامیده شده است از همین صفت ونگوهی است که این رود در قرون وسطی در کتب پهلوی وه روت (بهرود) نیز نامیده شده و نزد چینیان نیز چنین خوانده می‌شده است.

---

۱. رود دارجه معلوم نیست که کدام‌یک از رودهای آذربایجان است، حدسی که جکسن در خصوص آن زده، رجوع شود به:

Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 194-195;

Persia Past and Present by Jackson; New York 1906 p. 360-161.

۲. به کتب ذیل مراجعه شود: Commentar über das Avesta von Spiegel I Band; Wien 1864 s. 10-12;

Eranische Alterthumskunde I Band s. 211 u. 683 u. 695.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 5-6.

Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 41 and 193-197 and 211.

Awestaliteratur von Geldner im Grundriss der iranischen Philologie II B. s. 88

Geschichte Irans von Justi, ibid. s. 402.

Die Iranische Religion von Jackson ibid. s. 623.

۳. رجوع به دینکرد کتاب ۷ فصل ۳ فقرهٔ ۱۵ و زادسپرم فصل ۲۱ فقرهٔ ۵.

اسم اصلی و ایرانی این رود باید وخشو vaxšu باشد[۱] که به معنی فزاینده و بالنده است از فعل وخش vaxš که به معنی افزودن و بالیدن و ترقی کردن در اوستا بسیار استعمال شده است، در سانسکریت اُوخشینت Uxsayanta و در پهلوی وخشیتن می‌باشد. کلمهٔ اکسوس Oxus که نزد جغرافیون قدیم یونان و روم ذکر شده از همین کلمهٔ ایرانی است. نزد جغرافیون ایرانی و عرب وخش سرزمینی است در کنار جیحون و وخشاب رودباری است از شعبات جیحون، ابوریحان بیرونی در ذکر ماه‌ها و جشن‌های خوارزمیان می‌نویسد: «روز دهم اسفندماه نزد خوارزمیان جشنی است نامزد به وخشنگام و وخش اسم فرشته‌ای است که نگهبانی آب با اوست، به‌ویژه اسم فرشتهٔ موکّل رود جیحون است.»[۲] اما اسم آمو (آمو دریا = آب آمویه) که اسم دیگری برای رود جیحون[۳] است، آمو یا آموی یا آمُل اسم یک قبیلهٔ غیرآریایی بوده در طبرستان، مازندران کنونی، شهر آمُل به اسم همین قبیله نامزد گردیده است. اصلاً اسم این قبیله در فرس مَرْدَ Marda یا آمَرْدَ Amarda بوده که نزد مورخین قدیم یونان و روم Mardoi یا Amardoi نامیده شده است. این کلمه لفظاً یعنی مضرّ و مخرب و زیان‌رسان یا بسیار مضرّ و بسیار مخرب، اسکندر بزرگ چندین بار با آنان در زد و خورد بوده تا اینکه آنان را رام کرد، بعد پادشاه اشکانی فرادات اول آنان را از آنجا مهاجرت داده در قفقاز جای داد. یک قبیلهٔ دیگر غیرآریایی موسوم به تاپور از ناحیه طابران (توس = مشهد) آمده جای آنان را بگرفت و اسم خود را به آن سرزمین داده، طبرستان نامید، اسمی که بعدها در روی مسکوکات تاپورستان ضرب شده است، شعبه‌ای از قبیلهٔ آمَرْد از مصّب رود جیحون و بالاتر به طرف شرقی ساکن بود، شهر آمُل یا آموی در قرون وسطی که امروزه آن محل چارجوی نامیده می‌شود نیز به اسم این قبیله نامزد گردیده و رود جیحون به این مناسبت آمودریا خوانده شده است. تاپورها و قفقازی‌ها، در جزو آنان مردمان اران، و آمَرْدها از ساکنین اصلی آن سرزمین‌ها و غیرآریایی بودند و پس از مهاجرت ایرانیان به آن حدود تمدّن ایرانی گرفتند و به دین زرتشتی درآمدند[۴].

---

۱. رجوع شود به: Ostiranische kultur von Geiger s. 45

و به: L'article Amu-Darya par Barthold dans Encyclopédie de l'Islam, Tome I

۲. والیوم العاشر منه (ای اسبندارمجی = اسفندماه) عیدلهم یسي و خشنگام و وخش هو اسم الملک الموکل بالماء و خاصةً بنهر جیحون، آثارالباقیه، ص ۲۳۷.

۳.
ریگ آموی و درشتی راه او — زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی‌دوست — خنگ ما را تا میان آید همی

رودکی

۴. رجوع شود به تألیفات مارکوارت:

←

به گفتهٔ یاقوت جیحون به اسم شهر جیحان نامزد گردیده که بنابه عادت ایرانیان، در این کلمه الف منقلب به واو شده است، گفتیم در قرون وسطی نهر جیحون را نیز به رود می‌نامیدند و این اسم صفت اوستایی ونگوهی که غالباً برای رود دایتی آمده است می‌باشد، در بندهش مکرراً وه روت (بهرود) ذکر شده است[۱]. یاقوت نقل از حمزه نموده، می‌نویسد: اسم اصلی جیحون در فارسی هرون می‌باشد، لابد این کلمه باید تحریف شدهٔ وهروذ (به‌رود) باشد، در نسخ معجم‌البلدان یاقوت چندین اسم خاص دیگر راجع‌به همین جیحون خراب شده است، نزد دمشقی اسم این نهر بدرود نوشته شده، شکی نیست که این کلمه همان به‌رود است[۲] در انجام این نوشتار افزوده گوییم از مجموع آنچه راجع‌به ایران ویج ذکر کردیم به‌خوبی پیداست که این مملکت همان خوارزم یا خیوهٔ کنونی و رود دایتی همان جیحون است. در فقرهٔ ۲ از فرگرد اول وندیداد که ذکرش گذشت در ردیف شانزده مملکت ایران شرقی که در آن فرگرد آمده، خوارزم به اسم دینی خود ایرین ویجه (ایران ویج) یاد شده است. داریوش بزرگ در سه کتیبهٔ خود یکی در بیستون و دوتای دیگر در فارس: در تخت جمشید و در نقش رستم، در جزو ممالک شمال شرقی و شرقی که در تصرف او بوده شبیه به فرگرد اول وندیداد از هرات و خوارزم و بلخ و سغد یک‌جا نام می‌برد، همان‌طوری که در وندیداد از زمستان بسیار سخت ایران ویج سخن رفته، اصطخری نیز خوارزم را سردترین ایالت خوارزم نوشته و ابن الفقیه آن خاک را سردترین ممالک ایران زمین قید کرده است.

→

Eranšahr von Marquart; Berlin 1901 s. 129; u. 136 u 311; Untersuchungen zur Geschichte von Eran II Heft; Leipzig 1905 s. 57; Šathrestaniha i Eran; Roma 1931 p. 110.

۱. رجوع شود به بندهش فصل ۷ فقرات ۱۵ و ۱۷؛ فصل ۲۰ فقرات ۱ و ۳ و ۵ـ۸ و ۹ و ۲۲ و ۲۸ و ۳۰؛ فصل ۲۱ فقرهٔ ۳.

2. Eranšahr von Marquart s. 147-148.

توران

پس از ذکر اقامتگاه اصلی ایرانیان مناسب است که از توران مسکن تورانیان رقیب دیرین ایرانیان سخن بداریم.

شناختن این قوم برای تاریخ دینی ایرانیان چنان‌که برای تاریخ دینی برهمنان کمال اهمیّت را دارد، همان‌طوری که در اوستا از این قوم یاد شده و همهٔ ناموران داستان ملی ما با ناموران توران سروکاری داشته، همان‌طور در طیّ مطالعهٔ کتب راجع‌به دین برهمنی غالباً به اسم تورانیان برمی‌خوریم، یک دسته از سرودگویان (Rishis) ریگ ودا (Rig Veda) را از تورانیان یا از سکاها و پارت‌ها دانسته‌اند و انشاء بسا از این سرودها را نیز در سرزمین ایران و توران یا در آسیای مرکزی نوشته‌اند[1]، نگارنده در این مقاله از تورانیان از نقطه نظر ایرانیان و آنچه در اوستا راجع‌به آنان آمده صحبت می‌دارد و مختصراً برای روشن نمودن مطالب به داستان ملی ایران می‌پردازم و به اسناد تاریخی متوسّل می‌شوم.

تورَ Tura به هیأت صفت در اوستا اسم قوم تورانی است، توئیریه Tuirya نیز صفت است، یعنی متعلق به توران یا تورانی، کلمهٔ تورَ را به معنی دلیر و پهلوان گرفته‌اند، مطابق کلمه سانسکریت که نیز به همین معنی است در فرهنگ‌های فارسی نیز به همین معنی است، چنانک نویسندگان ما هم به معنی دلاور و پهلوان گرفته‌اند. حکیم قطران گفته:

هیچ توری را نفرماید فلک پیکار تو   ور بفرماید به خاک اندر شود مستور تور

معنی اصلی تور لابد چنین چیزی است، ولی چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند، بعدها از این کلمه دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند، چنانک در لهجه کُردی و گیلکی به همین

1. Urgeschichte der Arier Bd I. Iran und Turan von Brunhofer; Leipzig 1898; p. 149-156.

معنی اخیر استعمال می‌شود، همان‌طوری که کلمهٔ آریا جزو اسامی خاص آریایی‌ها بوده[۱] همان‌طور کلمهٔ تورَ از اسماء خاص آنان نیز بوده است، در اوستا اسم دو خاندان پارسا که تورَ نام داشته‌اند محفوظ مانده است، در فقرهٔ ۱۱۳ فروردین یشت آمده: فروهر پاکدین اَرِجهوت Arejahvat پسر تورَ Türa را می‌ستاییم و در فقرهٔ ۱۲۳ آن آمده فروهر پاکدین فرارازی Frarazi پسر تورَ را می‌ستاییم.

کلمهٔ توران به همین هیأت که اسم سرزمین تورانیان است پهلوی است با «آن» که از لواحق است «آن» برای تعیین اسم خانواده (چون پاپکان) و اسم مملکت (چون گیلان) به‌کار می‌رود.

سرزمین توران به ایران ویج یا مملکت خوارزم متّصل بوده، از طرف مشرق جیحون تا به دریاچهٔ آرال که نزد جغرافیون قرون وسطی نیز دریاچهٔ خوارزم نامیده شده امتداد داشته است، جنگ ایرانیان و تورانیان قسمت مهم داستان ملی ما را تشکیل می‌دهد. پادشاه توران افراسیاب که در اوستا فرنگرسیّنَ Franrasyana نامیده شده با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان سلسلهٔ کیانی در زد و خورد بوده است، به‌زودی از افراسیاب سخن خواهیم داشت، در خود اوستا از این جنگ یاد شده و ضمناً غیرمستقیم حدود خاک توران معین شده است.

در فقرات ۵۳–۵۵ آبان یشت یل جنگاور توس سپهبد کیخسرو پادشاه ایران ناهید فرشته آب را بر پشت اسب خود ستایش نموده، درخواست که در جنگ توران پسران دلیر ویسه Vaesaka را در گذرگاه خشترو سوک Xašthro Suka بلند در بالای کنگ مقدس شکست دهد و تورانیان را پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها براندازد، همچنین در فقرات ۵۷–۵۸ از همان یشت سرداران توران، پسران دلیر ویسه به‌نوبهٔ خود برای ناهید در گذرگاه خشتروسوک بلند در بالای کنگ مقدس صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند (Anumaya چارپایان خرد) قربانی نموده که به توس سپهبد ایران ظفر یابند و ممالک ایران را پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها براندازند. در فقرات مذکور به‌خصوص باید به نظر داشت که سپهبد ایران پیش از آنکه به جنگ رود بر پشت اسب خود ستایش نموده، درخواست که تورانیان را در خاکشان نزدیک کنگ شکست دهد. سپهبدان توران هم لابد در مملکت خودشان در کنگ دژ قربانی نموده، خواستار شکست ایرانیان شدند.

---

۱. چنانک آریا رامنا Ariyaramna (Ariya-Raman) پدربزرگ داریوش بزرگ که در کتیبه بهستان نامیده شده است.

از گذرگاه خشتروسوک که لفظاً به معنی روشنی شهر است جز از دو فقرهٔ مذکور دیگر در هیچ جا اسمی نیست، اما کنگ که در اوستا کنگه Kanha نامیده شده در آیین مزدیسنا و در داستان ملّی ما معروف است و آن شهری است که سیاوش (کوی سیاورشن) پسر کیکاوس (کوی اوسذن) در مدت مهاجرت خود از ایران در توران زمین ساخت، چنانک در داستان معروف است سیاوش از سلوک بد سودابه نامادری خود به توران رفت و در آنجا فرنگیز دختر افراسیاب را به زنی گرفت، پس از چندی سیاوش را نزد افراسیاب متهم ساختند از اینکه او خیال تصرف نمودن توران دارد، افراسیاب داماد خود را بکشت. کیخسرو پسر سیاوش از خون پدر انتقام کشید، در اوستا مکرراً به این جنگ اشاره شده، به‌زودی ذکرش بیاید.

در فصل ۲۹ بندهش در فقرهٔ ۱۰ مندرج است کنگ دیز در طرف مشرق چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت است، ظاهراً از دریای فراخکرت که در اوستا وُروکش آمده و لفظاً به معنی فراخ‌کش یا فراخ‌کنار است همان دریای خزر اراده شده است، بنا به مندرجات کتب تواریخ و ادبیات ما کنگ در همسایگی خوارزم (خیوه) واقع است. مینوخرد در فصل ۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ می‌نویسد: کنگ دیز در طرف مشرق در سرحدّ ایران ویج است، فرّخی گفته:

ز کوه کیلان او راست تا بدان سوی بر　　ز آب خوارزم او راست تابدان‌سوی‌کنگ

مارکوارت[1] کنگ را سمرقند که پایتخت سغد است دانسته است[2].

دیگر از جاهایی که در اوستا به خاک توران اشاره شده در فقرات ۳۷-۳۸ یشت هشتم است که متعلق به تیشتر (تیر) یا تیشتریه Tištrya می‌باشد. فرشتهٔ باران از این قرار: «تیشتر ستارهٔ رایومند و فرهمند را می‌ستاییم که شتابان بدان سوی پرواز کند، به سوی دریای فراخکرت پرواز کند مانند تیر اِرِخش (Erexša = آرش) بهترین تیرانداز ایرانی که از کوه ائیریو خشوثَ Airyo Xšutha به طرف کوه خوانونت Xvanvant پرتاب گردید که اهورامزدا نفخه‌ای به آن بدمید و مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ برای آن راه مهیّا ساخت و از پی آن (تیر) اشی نیک بزرگوار و پارندی سبک گردونه به پرواز درآمدند، تا اینکه آن تیر پروازکنان در کوه خوانونت به زمین فرو نشست». در این فقرات که اهورامزدا و مهر (میثر، Mithra) فرشتهٔ فروغ راه تیر یل ایرانی را مهیا می‌سازند و اشی (Aši) فرشته ثروت و

---

1. Marquart
2. A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr edited by Messina; Roma 1931 p. 26-27.

پارندی (Pärendi) فرشتهٔ نعمت و فراوانی تیر را به آماجگاه می‌رسانند، اشاره به جنگ ایرانیان و تورانیان و تعیین سرحدّ توران است.

در داستان ما چنانک در کلیه کتب تواریخ مندرج است پادشاه توران افراسیاب به پادشاه ایران منوچهر (منوش چیثر Manuš Cithra) در طبرستان غلبه نموده، بنای صلح نهادند. برای تعیین حدود ایران و توران بر آن قرار دادند که تیر ارخش (آرش) کمانگیر معروف به هر جا که فرود آید همان موضع سرحدّ باشد، کوه ائیریوخشوث از آنجایی که بنا به اوستا تیر پرتاب گردید و کوه خوانونت در آنجایی که تیر فرو نشست امروزه نمی‌دانیم در کجاست، اولی که کوهی است در طبرستان نزد برخی ساری و برخی دیگر رویان و برخی دیگر تل بلندی در آن حدود ذکر گردیده و دومی را در مشرق ایران به تفاوت آراء مرو و فرغانه و کنار جیحون ذکر کرده‌اند[1] به هر حال آماجگاه تیر را همان در حدود سغد یا سمرقند باید تصور نمود.

بطلیموس جغرافیانویس یونانی قرن دوم میلادی تور را ناحیهٔ خوارزم دانسته است[2] ابوعبداله محمدبن یوسف الخوارزمی که در نیمهٔ دوم از قرن چهارم هجری می‌زیسته در کتاب مفاتیح‌العلوم (۱۱۴) می‌نویسد: مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالک مجاور جیحون است در شاهنامه توران مملکت ترک‌ها و چینی‌هاست که به‌واسطهٔ جیحون از ایران منفصل می‌شود، به هر یک از کتب ایرانی و عرب قرون وسطی که مراجعه کنیم تمایل مخصوصی مشاهده خواهیم کرد که در کل توران را سرزمین ماوراءالنهر می‌دانند.

نزد دانشمندان مستشرقین تورانیان طوایفی بوده در دشت‌های روسیه، در مستملکات آسیای روس کنونی یا طوایف چادرنشین که از دریای قفقاز گرفته تا رود سیحون (سیر دریا) پراکنده بوده‌اند.

اینک ببینیم که تورانیان از چه نژاد بوده‌اند؟

از اوستا و کلیهٔ کتب دینی پهلوی و داستان ملی و مورخین قدیم ابداً شکی نمی‌ماند که ایرانیان و تورانیان هر دو از یک نژاد بوده جز اینکه ایرانیان زودتر شهرنشین و دارای تمدن گردیدند و تورانیان به همان وضع بیابان‌نوردی و چادرنشینی خود باقی ماندند.

---

۱. فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

اگر خوانند آرش را کمانگیر / که از ساری به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی به جان من به گوراب / همی هر ساعتی صد تیر پرتاب

جلد اول یشت‌ها نیز ملاحظه شود.

2. Eranšahr von Marquart; Berlin 1901 s. 141

در داستان ملّی ما فریدون (در اوستا ثرَئِتئونَ Thraetaona) (در سانسکریت Trita) پسر آبتین (در اوستا آثویه Athwya) در سانسکریت (آپتیه Aptyá) ممالک خود را در میان سه پسرش سرم و تور و ایرج تقسیم کرد هر یک از این سه پسر اسم خود را به قلمرو خاک خود داده، سرمان و توران و ایران نامیدند[1]، در خود اوستا بنا به مندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ فقرهٔ ۹ در چیتردات نسک که نسک دوازدهم اوستا بوده، از فریدون و بخش کردن خونیرس (خوانیرث Xvanirath) یا کشور مرکزی در میان سه پسرانش سرم و تور و ایرج سخن می‌رفته است[2]، متأسفانه چیتردات نسک از میان رفته است، اما در کلیهٔ کتب تواریخ این داستان مشروحاً آمده است، شاهنامه نیز از آن سخن می‌دارد، همچنین در فقرات ۹-۱۴ از فصل ۳۱ بندهش در اوستایی که امروزه در دست است از ممالک این سه پسر و به‌علاوه دو مملکت دیگر یاد شده است، در فروردین یشت فقرهٔ ۱۴۳ آمده: «فروهرهای مردان و زنان پاک ایران را می‌ستاییم؛ فروهرهای مردان و زنان پاک توران را می‌ستاییم؛ فروهرهای مردان و زنان پاک سئیریم را می‌ستاییم» در فقرهٔ ۱۴۴ آمده: «فروهرهای مردان و زنان پاک سائینی را می‌ستاییم؛ فروهرهای مردان و زنان پاک داهه را می‌ستاییم» در فقرهٔ ۱۴۵ آمده: فروهرهای مردان و زنان پاک همهٔ ممالک را می‌ستاییم از کیومرث (گیّه مرتن Gaya Maretan) تا سوشیانت (سئوشیانت Saošyant). چنان‌که ملاحظه می‌شود در فقرات مذکور پس از ذکر اسماء مخصوص پنج ممالک از فروهرهای مردان و زنان ممالک دیگر از کیومرث نخستین بشر تا سوشیانت، موعود مزدیسنا که آخرین آفریدهٔ اهورا مزدا خواهد بود یاد شده است، در اینجا یادآور می‌شویم که در کتب متأخر بنا به تفاوت آراء ناحیت ترک و خزر و چین و ماچین و تبت و شرق را خاک تور و ممالک روم و روس و آلان و مغرب را خاک سرم دانسته‌اند[3]، سبب این خلط را بعد بیان خواهیم کرد، برخلاف این اشتباه قدیم توران و سرمان و دو مملکت دیگر سائینی و داهی فقرات فروردین یشت هر چهار مانند خود ایران مرزوبوم اقوام آریایی است.

سئیریم Sairima همان قوم سرم یا سلم است[4] که به اسم Sarmat یا sauramat غالباً نزد قدما ذکر شده است، خاک آنان از شمال شرقی دریاچهٔ آرال تا رود ولگا Volga امتداد

---

۱. راجع به کلمهٔ سرمان (سلمان) به فصل ۲۰ بندهش فقرهٔ ۱۲ و به فصل ۳ بهمن یشت فقرهٔ ۳ ملاحظه شود.

۲. رجوع شود به دینکرد کتاب هشتم، فصل ۱۲ چاپ سنجانا و فصل ۱۳ ترجمهٔ وست West.

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۴. در الفبای پهلوی راء و لام هر دو دارای یک علامت است، از این جهت در کتب مورخین گاهی سرم و گاهی سلم نوشته شده است.

داشته است، بنا به مندرجات نویسندگان رُم دیودُروس[1] و پـلینیوس[2] مـادها خـود را از خویشان سرمت‌ها می‌دانسته‌اند[3].

تعیین مملکت سائینی که در فروردین یشت فقرهٔ ۱۴۴ آمده به‌کلی غیرممکن است، حدس و احتمال دانشمندان راجع‌به قوم این سرزمین مبنی بر اساسی نیست، بهتر است بر سر آن وقت تلف نکنیم. اما مملکت داهه Daha مطابق این کلمه در سانسکریت داس Dasa آمده که در ریگ ودا Rig-veda به معنی اهریمنی و وحشی است در مقابل آریایی Arya.

قوم داهه در طرف شرقی دریای خزر سکنیٰ داشتند، دهستان یعنی مملکت داهه در طرف شمال گرگان به همین قوم منسوب است، به قول بروسوس[4] پیشوای دینی و مورخ کلده که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته کورش بزرگ در آخرین جنگ‌های خود با داهه‌ها در زدوخورد بوده است، آرین[5] مورخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم می‌برد، بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آنتیوخس بوده، قسمتی از لشکـریان اشکـانیان هـم از همین قبیله بوده‌اند. دومین پادشاه اشکانی تیردات (۲۴۸-۲۱۴ پیش از مسیح) به توسط پارن‌ها که شعبه‌ای از داهه‌ها بودند به شکست دادن سلوکیدها موفق شد. به هر حـال از ازمنهٔ بسیار قدیم تا هنگام استیلای عرب در تاریخ ایران راجع‌به وقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر غالباً به اسم این قوم دلیر برمی‌خوریم[6]، هرودوت در کتاب اول در فقرهٔ ۱۲۵ که از کورش بزرگ سخن می‌دارد از چند قبیلهٔ ایـرانـی فـارس کـه کـورش می‌خواست آنان را به ضد استیاج پادشاه ماد بشوراند در جزوی از قبیلهٔ داهه اسم می‌برد که چادرنشین و چوپان بودند، از این خبر معلوم است که داهه‌ها در نقاط مختلف ایـران زمین منتشر بودند. داهه‌ها و سرمت‌ها و ماساگت‌ها Massagetes که قبایلی بوده در حدود دریاچهٔ آرال و نزد یونانیان به اسم بومی خود Massjagete یعنی ماهیخوار نامیده شـده، همه از طوایف چادرنشین بوده که یونانیان آنان را و بسا از طوایف دیگر را به اسم جـمع اسکیت Scyth نامیده‌اند. پارت‌ها و شعبه‌ای از آنان پارن‌ها (Parians) را نیز بـاید جـزو

1. Diodorus
2. Plinius
3. Diod. II, 48; Plin. IV, 19.
4. Berosos
5. Arien

۶. یاقوت نیز ملاحظه شود که دهستان را شهری در مازندران و دهستان دیگری در کرمان ذکر کرده و دهسـتان سومی در هرات نوشته است، مقدسی نیز دهستانی در کرمان ذکر کرده، همچنین یک دهستان در بادغیس ضبط کرده‌اند، در کتاب پهلوی شهرستان‌های ایران در فقرهٔ ۱۷ آمده: در گرگان شهرستانی که دهستان خوانند ساختهٔ نرسی اشکانی است.

همین قبایل صحرانورد شمرد و همه را جزو قبایل تورانی دانست یا مثل نویسندگان قدیم همه را تحت اسم اسکیت نامید. هرودوت در کتاب ۷ فقرهٔ ۶۴ که لشکریان ایران را در جنگ یونان دسته به دسته شرح می‌دهد و از لباس و اسلحه آنان تعریف می‌کند، ضمناً مـی‌نویسد: سکاها که ملت اسکیت باشند کلاهی سر تیز نوک بلند داشتند آنان را سکا می‌نامیدند اگرچه آنان Amyrgioi و از اسکیت‌ها بودند، زیرا ایرانیان اسکیت را سکا می‌نامیدند.

سکاها و یا اسکیت‌ها را اگر اسم دیگری برای تورانیان بدانـیم بـه خـطا نـرفته‌ایـم، داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون چنانک در تخت‌جمشید در جزو ممالکی که در تـحت فرمان وی بـوده از تـوران اسـم نـمی‌برد ولی از سـه فـرقه سکـاها نـام بـرده: نـخست سکاهومورک Saka haumavarka یعنی سکاهای برک هومی، این قبیله شاید سکاهایی بوده که استعمال هوم یا سوم هندوان نزد آنان معمول بوده و از این اسم تمدن آریایی آنان مفهوم می‌شود؛ دوم سکا تیگرخودَ Saka-tigraxauda یعنی سکاهای خـود سـر تیز، ایـن قبیله از سکاها لابد همان Amyrgioi هرودوت است که ذکرش گذشت، سوم سکا تَرَ دریه Skak tara draya یعنی سکاهای آن طرف دریا، به قول ویسباخ[1] ایـن قـوم سکـاهای بوسفور و دریای سیاه بوده‌اند.

به‌خصوص اسامی و عادات و رسومی که به توسط نویسندگان قدیم به ما رسیده ابداً شبهه در آریایی بودن آنان نمی‌گذارد، زیرا که در جمیع خصایص بـا مـادها و پـارس‌ها شرکت داشتند. داریوش در کتیبه‌های خود از مملکتی که به اسم قوم سـاک، سکسـتان نامیده شده و امروز سیستان گوییم اسم نمی‌برد، اما این سرزمین را به اسمی که پـیش از مهاجرت سکاها داشته زرنک Zaranka می‌نامد و نویسندگان قدیم زرنگویی Zarangoi یا درنگین Drangiana نامیده‌اند[2]. سکاها در اواخر قرن پیش از میلاد به زرنگ مهاجرت کرده، اسم خود را به مسکن خود داده سکستان = سیستان نامیده‌انـد. شـعبهٔ دیگـری از تورانیان در خود اوستا دانو Danu خوانده شده: در فقرات ۷۲-۷۳ آبان یشت چند تن از پارسایان ایرانی برای فرشتهٔ آب ناهید نذر نموده درخواستند که به شکست دادن دانوهای تورانی کامیاب گردند، همچنین در فقرات ۳۷-۳۸ فروردین یشت آمده: فروهرها بودند که سابقاً سلاح بسته با درفش‌های برافراشته درخشان (برای یاری ایرانیان) فرا رسـیدند در آن هنگامی که خشتاوی‌های دلیر به ضد دانوها می‌جنگیدند، آنان بودند که سابقاً حملهٔ

---

1. Weissbach

۲. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

دانوهای تورانی را درهم شکستند، آنان بودند که سابقاً ستیزهٔ دانوهای تورانی را درهم شکستند... از پرتو آنان بوده که منازل هولناک ده هزار از امرای دانوها ویران گردید.

همچنین در فقرهٔ ۴۱ زامیاد یشت در جزو نامدارانی که به دست یل گرشاسپ (کِرِساسپَ Keresaspa) کشته شدند از یک وَرِشوَ (Varešva) از خاندان دانیّن Danayana اسم برده شده است، لابد این کس هم از تورانیان دانو بوده است. در ریگ‌ودا Rigveda دانو Danu اسم غولی است که ایندرا Indra به ضدّ وی جنگید، لابد همین کلمه که نزد هندوان اسم غول‌ها و دشمنان پروردگاران بوده ایرانیان به دشمنان و رقبای تورانی خود داده‌اند و از همین قبیل است داهه Daha یا داسَ Dasa هندوان که بعدها نزد ایرانیان اسم شعبهٔ دیگری از طوایف توران گردید و ذکرش گذشت، قبیله‌ای در اوستا خیون (Xvyaona) نامیده شده است. این قبیله هم باید از تورانیان باشند پس از افراسیاب (فرنگرسیّن Franrasyan) که مکرراً در خود اوستا تورانی خوانده شده ارجاسب (ارجت اسپ Arejat-aspa) که لفظاً به معنی دارندهٔ اسب باارزش (ارجمند) می‌باشد و در شاهنامه پادشاه توران و برادرزادهٔ افراسیاب است. غالباً در کتاب مقدس یاد گردیده است، اما مانند افراسیاب تورانی خوانده نشده، بلکه به قبیلهٔ خیون Xvyaona منسوب شده است. همچنین در کتب پهلوی مانند دینکرد، کتاب هفتم، فصل ۴ در فقرات ۸۷-۸۹ و در یادگار زریران و در کتاب شهرستان‌های ایران، فقرهٔ ۹ ارجاسب به قبیلهٔ خیون منسوب است. دایره اطلاعات ما راجع به خیون بسیار تنگ است این قبیله باید همان هون Hun یا هیتال باشد بنابراین باید چنین تصور نمود که این کلمه بعدها به اوستا افزوده شده باشد، یعنی در قرن چهارم میلادی زیرا امیانوس Ammianus که ذکرش بیاید از چنین قومی اسم می‌برد که با شاپور دوم در زد و خورد بوده است. احتمال دارد همان‌طوری که بعدها کلیهٔ دشمنان ایران از هر نژاد که بوده تورانیان نامیده شد، همان‌طور ارجاسب پادشاه تورانی رقیب قدیم ایران را به اسم خیون قبیله‌ای که در قرن چهارم میلادی، به ایران خصومت می‌ورزیده نامزد کرده باشند[1].

در شاهنامه و در کتب دیگر داستان ملی ما از خیون اسم برده نشده است، در میان مورخین قدیم فقط امیانوس مارسلینوس[2] که در سال ۳۳۰ تولد یافته و در سال ۳۹۰ در

---

۱. رجوع شود به: Eranšahr von Marquart S. 50

و به: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, p. 104, 218

و به: ZDMG. 42. 96

2. Ammianus Marcellinus

حیات بوده، قومی را در لاتینی خیونیت Chionitae ضبط کرده است، این مورخ که در جنگ رم به ضد شاپور دوم با قیصر ژولیانوس Julianus همراه و خود نگاهبان وقایع آن جنگ بوده، مکرراً از خیونیت اسم می‌برد، بنا به مندرجات این مورخ در کتاب ۱۶، فصل ۹ شاپور دوم در اقصی حدود مملکت خود (در بلخ) در سال ۳۵۶ با خیونیت[1] و با کوسنی[2] (کوشان) در جنگ بوده است[3] پس از چندی و بنا به مندرجات او در کتاب ۱۷، شاپور با خیونیت‌ها و گیلانی‌ها آشتی نموده معاهدهٔ دوستانه بست. باز بنا به مندرجات همین مورخ در کتاب ۱۸، فصل ۶ در موقع لشکرکشی شاپور دوم به ضد رُم پادشاه خیونیت‌ها موسوم به گرومباتس[4] از طرف دست چپ شاپور می‌راند و پادشاه البان از طرف راست وی، گرُمباتس مردی میانه‌سال بود ولی شکسته به‌نظر می‌رسید، مردی عاقل و به‌واسطهٔ چند فتوحاتش دارای شهرت و نامی بود. امیانوس در کتاب نهم خود در فصل اول مفصلاً از جنگ مذکور و محاصره نمودن ایرانیان قلعهٔ امیدا[5] (دیار بکر کنونی) سخن می‌دارد. در این محاصره تیری از قلعه به پسر جوان و بسیار خوش سیمای گرومباتس پادشاه خیونیت رسید و او را از پای درانداخت. امیانوس شرحی از زیبایی این پسر و شرحی از سوگواری لشکر در مرگ او می‌نویسد پس از چندی سوگواری لاشهٔ آن پسر را سوزانیدند.

از این خبر معلوم است که خیونیت‌ها به دین زرتشتی نبوده و بر خلاف آیین عهد ساسانیان مرده را می‌سوزانیدند. این خیونیت‌ها همان خیون‌های اوستا می‌باشند یا نه، به هر حال بعدها آنان را نیز ایرانیان از ترک‌ها شمردند. چنانک خواهیم دید کلیهٔ اقوام تورانی در ازمنه متاخّر نزد ایرانیان از ترک‌ها و چینی‌ها به‌شمار رفتند، گفتیم در اوستا ارجاسب خیون خوانده شده است، از آن جمله در فقرات ۸۳-۸۷ زامیاد یشت آمده است: «فرّ چندی به کی گشتاسب تعلق داشت و از پرتو آن دیوهای دشمن را از پاکان براند و با گرز خویش برای راستی راه آزاد جُست، بازو پناه این دین زرتشتی بود و دین را که در بند بود از بند برهانید و آن را در سر جای داد و به تثریه ونت بدآیین و به پشن دیویسنا و به

---

1. Chionitae	2. Cuseni

۳. Cuseni باید همان قوم کوشان باشد که در بلخ بودند، رجوع شود به:

Geschichte der Perser und Araber zur zeit der Sasaniden aus dem Chronik des Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 17

و به: Eranšahr von Marquart S. 88 u. 90

و به: Encyclopédie de l'Islam p. 636

4. Grumbates	5. Amida

ارجاسب دروغ‌پرست و به خیون‌های دیگر چیر شد وندرمئینیش Vandaremainiš برادر ارجاسب نیز در اوستا، در آبان یشت، فقرهٔ ۱۱۶ ذکر شده که خواستار است کی گشتاسب و برادرش زریر (زئیری وئیری Zairivairi) را شکست دهد[۱]. گذشته از ارجاسب پادشاه توران و اندریمان و تثریه ونت و پشن ناموران دیگری که در فقرات مختلف اوستا ذکر شده و از خیون‌ها به قلم رفته از این قرارند:

هـوّمیک Humayaka؛ اَشت اَئـورونت Ašta.aurvant پسـر ویسپ ثئورواشتی Vispa.thaurvo.ašti؛ درشینیگ Daršinika؛ سپینجَ اوروشک Spinja.uruška[۲] این اسماء تماماً آریایی و معانی لفظی آن‌ها معلوم، به‌طوری که ابداً شکی در آریایی بودن آنان نمی‌گذارد. این ناموران به مناسبت جنگ دینی که در سر دین زرتشت در میان ایرانیان و تورانیان در گرفته بوده در کتاب مقدس یاد شده‌اند، همچنین اسامی سرداران این جنگ که در کتاب پهلوی یادگار زریران و شاهنامه و کتب تواریخ ضبط شده همه آریایی است، از آن جمله‌اند کهرم و نامخو و بیدرفش و گرکسار و غیره، در شاهنامه میدان این جنگ دینی در حدود جیحون قرار داده شده، اما در یادگار زریران در فقرهٔ ۱۲ مرد میدان این کارزار دانسته شده است. در اینجا یادآور می‌شویم که نظر به تاریخ تعیین مسکن تورانیان که هر شعبه و قبیله‌ای از آنان به اسم مخصوصی نزد نویسندگان قدیم ذکر شده بسیار دشوار است، چه این طوایف بیابان‌نورد و چادرنشین که پای‌بند فلاحت و آبادانی نبوده در هر عهدی به مقتضای پیش‌آمدی به جایی سر در می‌آورده و بسا شعبه‌ای از آنان در سرزمینی و شعبهٔ دیگر در سرزمین دیگری بودند.

نظر به اعصار مختلف سراسر شمال و مشرق ایران میدان تاخت و تاز آنان است.

پارت‌ها نیز از اقوام تورانی بوده، دسته‌ای از آنان در خراسان کنونی اقامت گزیده، اسم خود را به آن سرزمین داده‌اند. داریوش بزرگ در کتیبهٔ بهستان و در نقش رستم در جزو ممالک خود چندین بار خاک آنان را به اسم پرثوَ Parthava یاد می‌کند و به‌علاوه در کتیبهٔ بهستان می‌گوید: که یک بار پرثوَ و وَرکانَ Varkana از من سر پیچیدند، پدرم گشتاسب

---

۱. اندریمان یا اندریمن یا اندیرمان در شاهنامه تحریف شده، باید وندریمان باشد

همان اندریمان یل شیر گیر　　　که بگذاشتی نیزه بر کوه و تیر

در جای دیگر گوید:

برادر بـدُ او را دو اهـریمنان　　　یکی کهرم و دیگر اندیرمان

۲. راجع به این اسماء به فقرات ذیل ملاحظه شود: آبان یشت فقرات ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۶ و گوش (درواسپ) یشت فقرات ۳۰-۳۱ و ارت یشت فقرات ۵۰-۵۱ و زامیاد یشت فقرهٔ ۸۷.

(ویشتاسپ Vištaspa) آنان را در ۲۲ ماه ویخن Viyakhna (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست داد[۱]!

سلسلهٔ اشکانیان که بعدها در ایران و شعبه‌ای از آنان در ارمنستان و شعبهٔ دیگری در ارغنداب و در سیستان سلطنت یافتند همان پارت‌ها هستند.

در آغاز مقاله گفتیم که خاک توران از طرف مشرق به خوارزم متّصل بوده، مورخ و جغرافیانویس قرن ششم پیش از مسیح هکاتئیوس[۲] (۵۵۰-۴۷۶ پیش از میلاد) می‌نویسد که مملکت خوارزم در طرف شرقی پارت‌ها بوده است[۳]، لابد این قبایل پارت آنانی بودند که در دشت‌های آسیای مرکزی باقی مانده بودند، پارت‌ها و کلیه شعبات این قوم در هر کجا که بوده همان قوم سکا Saka یا اسکیت Scyth قدما یونان و روم هستند یا به عبارت دیگر متعلقند به طوایف آریایی بیابان‌نورد و صحرانشین یعنی تورانیان در مقابل طوایف دیگر آریایی برزیگر و شهرنشین که ایرانیان باشند.

عادات و رسومی که از کلیهٔ اقوام سکا Saka ذکر شده مشعر بر این است که با آریایی‌ها همدین بوده‌اند. از داستان ملی ما نیز چنین برمی‌آید که تورانیان و ایرانیان پیش از ظهور حضرت زرتشت دارای یک دین بوده و جنگ ارجاسب پادشاه تورانی به ضدّ ایرانیان از این بوده که کی گشتاسب از آیین کهن روی گردانیده، به دین نو درآمده بود.

در کتاب پهلوی یادگار زریران که راجع به همین جنگ دینی است ارجاسب به گشتاسب نامه نوشته به او می‌گوید: از دین نو دست بردار و با ما یک‌دین باش، همچنین در شاهنامه کاغذی که ارجاسب به گشتاسب نوشته دین قبل از زرتشت را به نیکی یاد می‌کند و افسوس دارد از اینکه به‌واسطهٔ دین نو فرّه ایزدی از ایران زمین روی بتافت.

---

۱. کلمهٔ پهلو Pahlav از کلمه پرثَوَ Parthava آمده است، زبان پهلوی یا پهلوانی چنانک فردوسی گوید: اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله دان، زبانی است منسوب به قوم پرثَوَ یا پهلو، لغت پهلوان نیز که به معنی دلیر و نامور است از همین قوم مانده است. یوستی Justi خود کلمهٔ پرثَوَ را به معنی پهلو و کنار گرفته، به اعتبار اینکه مسکن اصلی پارت‌ها در کنار کوهی بوده است (Grund Iran. Phil. B. II S. 481).

اما خراسان اسمی که به مملکت پرثَوَ داده شده لفظاً به معنی خور آسان می‌باشد، یعنی برخاستن خورشید یا مشرق، این اسم در قدیم به کلیه ممالک شرقی ایران تا به انتهای حدود ترکستان کنونی روس اطلاق می‌شده است.

فخر گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

به لفظ پهلوی هر کس سراید خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان پهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور برآمد
خراسان است معنی خور آسان کجا زو خور برآید سوی ایران

در عهد هخامنشیان پس از افتادن خوارزم به دست ایرانیان و برهم خوردن سلطنت قدیم آن سرزمین بلخ پایتخت خراسان و مقرّ خشترَپاون (Xšathrapavan) یعنی شهربان یا مرزبان که نزد یونانیان ساتراپ شده گردید.

2. Hecataios

3. Fragm. 172 and 173

خود این جنگ دینی و کلیهٔ آنچه راجع به آن ذکر شده دلیل است که ایرانیان و تورانیان هر دو دارای یک دین و پیرو آیین آریایی بودند، اگر نه جنگ با آن همه غیرت دینی معنی ندارد. از خود اوستا برمی‌آید که در همان آغاز ظهور دین زرتشتی در میان تورانیان بودند کسانی که به دین نو مهر می‌ورزیدند زیرا که پیغمبر ایران خود در گات‌ها، یسنا ۴۶، در قطعهٔ ۱۲ می‌گوید: «هنگامی که از کوشش (از پرتو) ارمیتی جهان‌افزا، راستی (اشا) به نبیرگان و خاندان ستودهٔ فریان (Fryana) تورانی روی کند، آن‌گاه وهومن آنان را یار گردد و مزدا اهورا آنان را در واپسین پناه دهد.»

خاندان فریان در کلیهٔ کتب دینی از دوستان زرتشت شمرده شده‌اند[۱]، در فقرهٔ ۱۲۰ فروردین یشت از یوایشت (Yoišta) از خاندان فریان یاد شده و به فروهرش درود فرستاده شده است، همچنین در فقرهٔ ۸۱ آبان یشت به اسم یوایشت برمی‌خوریم که در کنار رود ارنگ (رنگ‌ها Rangha، سیر دریا = سیحون؟) یعنی در سرزمین توران برای ناهید فرشتهٔ آب قربانی نموده، خواستار است که به رقیب خود ظفر یابد[۲]. در فروردین یشت فقرهٔ ۹۶ از نخستین پیروان زرتشت یا آموزگاران کیش (پوریوتکیشان Paoiryo-tkaešа) یاد شده به فروهرشان درود فرستاده شده است در جزو آنان است، ایسونت Isvant پسر وَرازَ Varaza در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲، فقرهٔ ۵ از ورشت مانسرنسک Varštmansar یعنی از دومین نسک اوستای عهد ساسانیان نقل شده مندرج است: «ایسونت پسر وَرازَ از مملکت توران است، در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) آتروخش خواهد بود» یعنی در هنگام ادای ستایش که هفت موبد در عهد قدیم برای به‌جای آوردن آداب و مراسم لازم بوده ایسونت رتبه آتروخش atrevaxš که دومین درجهٔ پیشوایی است خواهد داشت[۳]، در اینجا باید بیفزاییم که متدرجاً تورانیان هم به دین زرتشتی درآمدند، پارت‌ها یا اشکانیان که از سال ۲۵۰ پیش از مسیح تا ۲۲۴ پس از مسیح سلطنت ایران داشتند نیز زرتشتی بودند مگر اینکه پادشاهان اولیه این سلسله

---

۱. نزد برخی از مستشرقین اسم پیران پسر ویسه سپهبد افراسیاب که در جنگ ایرانیان و تورانیان به دست گودرز سردار کیخسرو کشته گردیده با اسم فریان اوستا یکی است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۲. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۳. در اینجا یادآور می‌شویم که بنا به مندرجات دینکرد نیز سئن Saena پسر اَهوم ستوت Ahum stut که از مملکت سائینی Saini می‌باشد فربرتار خواهد بود. سائینی همان مملکت است که در فقرهٔ ۱۴۴ فروردین یشت یاد شده و گفتیم از ممالک آریایی است (جلد دوم یشت‌ها ملاحظه شود) در خصوص آتروخش و فربرتار و کلیه هفت طبقه پیشوایان دینی خرده اوستا را ملاحظه کنید.

کم‌وبیش در زیر نفوذ یونانی‌ها یعنی سلوکیدها که از سال ۳۲۳ تا ۲۵۰ پیش از مسیح در ممالک هخامنشی سلطنت کردند رفته بودند ولی محققاً زرتشتی بودند. رفته رفته از نفوذ یونانی‌ها بیرون آمده، از عهد بلاش اول که در میان سنوات ۵۱–۷۸ میلادی سلطنت کرد به بعد در روی مسکوکات آنان به جای خط یونانی خط آرامی دیده می‌شود و دیگر خود را دوستار یونانیان Philhellenes نمی‌خوانند، بنا به مندرجات دینکرد در کتاب سوم نخستین پادشاه ایرانی که پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن اوستا به گرد آوردن اوستا همّت گماشت ولخش اشکانی است، این ولخش باید همان بلاش اول باشد که به‌خصوص در تاریخ ایران خداپرست و پرهیزگار تعریف شده است[1].

همچنین زرتشتی بودن کلیه اشکانیان، چه آنانی که در ارمنستان سلطنت داشتند و چه آنانی که در سواحل سند به شهریاری رسیدند و به پادشاهان هند و پارت معروف بودند در تاریخ ثابت است[2].

منازعهٔ ایرانیان و تورانیان فقط منازعهٔ دینی نبوده است، پیش از ظهور حضرت زرتشت ستیزهٔ افراسیاب پادشاه تورانی با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی معروف است، مکرراً در اوستا از رقابت افراسیاب و کوشیدن وی برای به‌دست آوردن فرّ Xvarenah یا شکوه سلطنت ایران سخن رفته است.

در آبان یشت در فقرات ۴۱–۴۳ آمده: «افراسیاب تورانی نابکار برای ناهید فرشتهٔ آب صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی نموده، درخواست، به آن فرّی که در روی دریای فراخکرت شناور است، آن فرّی که اکنون و در آینده به ممالک ایرانی و به زرتشت پاک متعلق است نایل گردد، اما ناهید او را کامروا نساخت» در زامیاد یشت که باید قدیم‌ترین قصیدهٔ رزمی ایران شمرده شود و موضوعش همان فرّ کیانی است در فقرات ۵۶–۶۴ از این سخن رفته که چگونه افراسیاب تورانی نابکار برای به‌دست آوردن فرّ سلطنت که در حال حاضر و بعد به ممالک ایران و زرتشت پاک متعلق است سه بار خود را به دریای فراخکرت انداخت و هر چند کوشید و شنا نمود نتوانست آن را به‌دست آورد و هر سه بار نومید از دریا به‌در آمده، از خشم ناسزاهایی به زبان راند[3]. از فقرهٔ ۹۳ زامیاد یشت برمی‌آید که یک‌بار موقتاً افراسیاب به فر رسید و آن برای این بود که بایستی

---

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۲. در خصوص دین پارت‌ها رجوع شود به: Observations on the Religion of the Parthians by: Jamshedji Manekji Unvala Bombay 1925.

۳. به فقرهٔ ۸۲ زامیاد یشت نیز ملاحظه شود.

زنگیاب (زئینیگاو Zainigao) که یکی از دشمنان ایران بوده به دست او کشته شود. یکی از جنگ‌های معروف ایران و توران جنگی است که در میان کیخسرو و افراسیاب در گرفت و به کشته شدن افراسیاب انجام یافت، این جنگ را کیخسرو برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش که به ناحق به دست افراسیاب کشته شده بود برانگیخت، مکرراً در اوستا از آن یاد شده است، چنان‌که در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ و در گوش (در و اسپ) یشت فقرات ۱۷-۱۸ و ۲۱-۲۲ و در زامیاد یشت فقرات ۷۷-۹۳.

اسامی دو برادر افراسیاب که کرسوزد Keresavazda و اغریرث Aghraeratha باشند و در فارسی گرسیوز و اغریرث گوییم نیز در خود اوستا محفوظ مانده است، گرسیوز چنانک در فقرهٔ ۷۷ زامیاد یشت آمده با برادرش افراسیاب به فرمان کیخسرو کشته گردید، اما اغریرث در مزدیسنا از نیکان است و به جرم اینکه دوست ایرانیان بوده به حکم افراسیاب کشته شد، کیخسرو از خون او نیز انتقام کشیده افراسیاب را کشت. غالباً در اوستا سیاوش و اغریرث یک‌جا ذکر شده‌اند، در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت فروهر اغریرث در ردیف پاک‌دینان دیگر ستوده شده است، در اینجا یادآور می‌شویم که افراسیاب و گرسیوز و اغریرث هر سه از نام‌های آریایی است[۱]. گذشته از اینکه این اسامی آریایی بودن این دسته از تورانیان را ثابت می‌کند در سنت هم افراسیاب از نژاد آریایی دانسته شده است، در شاهنامه چنانک در کتب پهلوی و در کلیهٔ کتب تواریخ سلسله نسب افراسیاب پس از چند پشت به تور پسر فریدون پادشاه پیشدادی می‌رسد که گفتیم ممالک خود را در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود و هر یک از این سه پسر اسم خود را به قلمرو خاک خود داده، سرمان یا سلمان و توران و ایران نامیده‌اند. سبب دیگر ستیزهٔ ایرانیان و تورانیان همان به تمدّن روی نمودن ایرانیان و به وضع چادرنشینی باقی ماندن تورانیان است، ایرانیان شهرنشین و برزیگر همیشه دچار غارت و دستبرد تورانیان بیابان‌نورد و راهزن بودند. در ارت یشت که متعلق به اشی Aši یعنی فرشتهٔ ثروت است فقرات بسیار دلکشی راجع‌به ستیزهٔ تورانیان و نوذریان (نئوتئیریه Naotairya) یعنی کیانیان محفوظ مانده است. در فقرات ۵۵ و ۵۶ فرشتهٔ توانگری چنین گوید: در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسب‌های تند مرا تعاقب کردند، من خود را به زیر پای گاو نری پنهان کردم، آن‌گاه کودکان نابالغ و دختران هنوز به مرد نرسیده مرا براندند.

---

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسب‌های تند مرا تعاقب کردند من خود را به زیر گلوی یک میش گشن از یک گله مرکب از صد (گوسفند) پنهان کردم، آن‌گاه کودکان نابالغ و دختران هنوز به مرد نرسیده مرا براندند.

دانشمند آلمانی ریخلت[1] ما را به معانی بسیار دلکش و نغز این دو فقره که اشاره به رقابت نوذریان است یعنی پادشاهان کیانی و تورانیان منتقل ساخته می‌نویسد: «جنگ دایمی میان تورانیان و ایرانیان ثروت را از مملکت بیرون کشید، فرشتهٔ توانگری ارت به گاو و گوسفند که کنایه از مایهٔ ثروت قومی است که هنوز در درجهٔ پایین تمدن است پناه برد اما ملتی که نظر به خامی و بی‌تجربگی به کودکان و دختران خردسال تشبیه شده، به معنی التجاء فرشتهٔ ثروت برنخورده، از اینکه دولت و ثروت بسته به پرورش چارپایان و ستوران است ناگزیر فرشتهٔ ثروت را از پناه‌گاه‌های خود رانده، باز به جنگ دایمی دلخوش داشتند.» این است آنچه در اوستا راجع‌به تورانیان آمده است، گمان می‌کنیم کلیهٔ اسامی ناموران این قوم را که در کتاب مقدس یاد شده در این مقاله آورده باشیم، چنان‌که دیدیم تورانیان در همه جای اوستا از طوایف آریایی به‌شمار رفته‌اند، جز اینکه از حیث تمدّن پست‌تر از ایرانیان بودند، کمتر به آبادانی و زراعت اعتنا داشتند، دیرتر از رسوم و عاداتی که مختص به قبایل بیابان‌نورد و چادرنشین است دست کشیدند، به دین زرتشتی که به‌خصوص به کشت و کار توصیه می‌کند دشمنی ورزیدند، همچنین دیدیم که بنا به سنّت بسیار کهن ایرانیان و تورانیان هر دو از یک دودمانند و سلسلهٔ نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر اینکه اسامی کلیهٔ نامداران توران چه آنانی که در اوستا ذکر شده و چه آنانی که در شاهنامه و درکتب تاریخ یاد شده همه آریایی است و معنی لفظی آن‌ها معلوم است به‌طوری که علم اشتقاق امروزه به هیچ‌وجه شکی در آریایی بودن دارندگان این نام‌ها نمی‌گذارد، اخبار مورّخین قدیم یونان و روم راجع‌به قبایل مختلف اسکیت‌ها یا سکاها که همان تورانیانند و عادات و رسومی که از آنان ذکر شده نیز شاهد آریایی بودن آنان است. با وجود همهٔ این‌ها در نوشته‌های متأخر مانند شاهنامه و کلیه کتب تواریخ و کتب پهلوی قرون وسطی که آبشخور همهٔ آن‌ها روایات عهد ساسانی است و همه متکی به سنّت آن عهد است، تورانیان و ترک‌ها و چینی‌ها بدون امتیاز در ردیف هم شمرده شده‌اند[2]، در صورتی‌که در کتب دینی و داستان ملی ما در هر

---

1. Reichelt

۲. نریوسنگ Neryosang دستور پارسیان در سنجان بلاد هند در قرن دوازدهم میلادی در ترجمهٔ سانسکریت اوستا کلمه تور را توروشکه Turuškah ترجمه کرده است یعنی ترک.

جایی که از تورانیان یاد شده سخن از عهدی است که هنوز ترک‌ها و کـلیه مـغول‌ها بـه سرزمین توران نرسیده بودند. دانشمند آلمانی مرحوم پروفسور مارکوارت که از بزرگان مستشرقین و به‌خصوص در جغرافیا و تاریخ ایران قدیم از موثقین است در این موضوع می‌نویسد: «دلایلی در دست است که از زمان بسیار کهن ایرانیان شهرنشین شده به زراعت و کشت و کار پرداختند، گات‌های زرتشت که قدیم‌ترین اسناد کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و هم‌نژادان خود میل مخصوصی به آبادانی و فلاحت داشتند، از این جهت به جاه و جلال خود افزوده، محسود تورانیان گردیدند. غالباً تورانیان بیابان‌نورد و چادرنشین به سرزمین ایران هـجوم آورده دسـتبردی مـی‌نمودند، رفته رفته پایهٔ تمدن ایرانیان به جایی رسیده که تورانیان غارتگر را بیگانه خواندند و ننگ داشتند که آنان را نیز مانند خود به اسم شرافتمند آریایی (ایرانی) نامزد سازند، بالاخره به نژادشان داغ باطله زده آنان را اَنائیریه anairya یعنی غـیرایـرانـی و خـارجـه نـامیدند. دست‌اندازی اقوام بیگانه در سرزمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داد، افتادن بلخ و سغد به دست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه درآمدن آنان به‌تدریج امتیاز و تشخیص را از میان برد. ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن می‌نامیده، بعدها اقوام بیابان‌نورد و چادرنشین وحشی را که به سرزمین قدیم توران آمده به غارت و یغما پرداختند تورانی نام دادند، اعمّ از اینکه آنان در حقیقت تورانی باشند یا از نژاد دیگر، سواحل سـیحون و جیحون که از یک قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه به نظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزهٔ تورانیان اصلی و دشمنان دیـرین را مجسم می‌نموده، نوبه به نوبه هر قبیلهٔ مهاجر که به آن سرزمین‌ها می‌رسیده بنای کشتار و غارت می‌گذاشتند نزد ایرانیان از تورانیان به‌شمار می‌رفتند خواه آن قبیله آریایی بـوده، خواه مغول و هیتال و ترک و تتار و غیره.[1]» در واقع می‌توان گفت که بعدها ایرانیان کلمهٔ تور را مثل کلمهٔ Barbaros نزد یونانی‌ها استعمال کردند. در کتب متأخر هر جایی که سخن از ستیزهٔ ایران و توران است بسا یک شخص گاهی تورانی و گاهی ترک و چینی و پیغو و غیره خوانده شده است، یعنی که همهٔ این کلمات مترادف همدیگر به‌کار رفته است.

1. Eranšahr von Marquart S. 155-157

نتیجه

نتیجهٔ این اختلاط این شده که امروزه ترک‌های عثمانی یعنی مغول نـژادهـا خـود را تورانی می‌دانند و توران را وطن اصلی خود می‌پندارند، شاید در این کـلمه یک انـدیشهٔ سیاسی نهفته باشد یعنی یکی شدن کلیه اقوام ترک زبان چنانک پیش از جنگ بزرگ و در اوقات آن جنگ نیز از ناحیه ترک‌ها هیاهوی اتحاد اسلامی برخـاست، نـتیجهٔ انـدیشه گذشته را دیدیم و ثمر اندیشهٔ کنونی را در آینده خواهیم دید.

کلمهٔ تور که با کلمه ترک انـدک شـباهت لفـظی دارد و بـه‌خصوص کـه قسـمتی از ایالت‌های شرقی ایران زمین قدیم و در جزو آن خاک توران بعدها ترکستان روسیه نامیده شده و خلط نویسندگان قدیم ما، همهٔ این‌ها سبب شده که ترک‌ها خود را از تورانیان قدیم پندارند، گروهی از پیشروان و نویسندگان آنان شور بی‌اساسی برای قوم توران در مـیان هموطنان خود برانگیخته‌اند، از آن جمله یکی از رجزخوانان آنان موسوم به ضیا گوک الپ که در سال ۱۳۴۰ هجری درگذشت گوید: «ای فرزندان اوقوزخان هرگز ایـن کشـوری کـه توران نام دارد از یاد مدهید.» در جای دیگر گوید: «وطن ترک‌ها نـه تـرکیه است و نـه ترکستان، بلکه وطن آنان مملکت بزرگ و جاودانی توران است.[۱]» بـه عـقیدهٔ ایـن‌گونه نویسندگان ترک آنان بازماندگان تورانیانند از این جهت به طرز بسیار عجیبی فـضایلی برای تورانیان قایل شده‌اند. خلاصهٔ کتابی موسوم به «آریایی و تورانی» این است: «ملل هندو اروپایی اصلاً شعبه‌ای از ترک‌ها هستند و از آسیای مرکزی که سرزمین نژاد تـرک است به جاهای دیگر مهاجرت کردند، ملل سامی نیز به همین نژاد منسوبند. آریایی‌ها و تورانیان را دو نژاد مختلف دانستن به‌کلی غلط است، در صورتی‌که سراسر دنیا تمدنش را مدیون اقوام تورانی باشد اقوام آریایی نیز حق دارند که خود را شریک این افتخار بدانند، زیرا آنان نیز نظر به نژاد و زبان از تورانیان هستند، قبیلهٔ آر (Ar) یک قبیلهٔ ترک است[۲]، هر

---

۱. مقاله فاضلانه مینورسکی در ذکر عقاید سیاسی ترک‌های عثمانی تحت عـنوان تـوران بسـیار خـوانـدنی و خندیدنی است:

Pan-turkisme= Pan-touranime, L'article Türan par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam, livraison N. p. 924-930.

۲. نگارنده اصل کتاب را که ۵۴۶ صفحه است ندیده‌ام فقط خلاصهٔ مندرجات آن را خوانده‌ام، نـمی‌دانـم مـؤلف این کتاب برای کلمهٔ آر (Ar) که بی‌شک از آن آریا اراده کرده در ترکی چه معنی مناسبی پیدا کرده است، به هـر حال پس از دیدن این کلمه ذهنم به آنچه دانشمند آلمانی پروفسور لیتمان Littmann در یکی از تألیفاتش راجع به ←

یک از اقوام تورانی در ایجاد تمدّن بشر ذی‌حق است، کسی حق ندارد که این شرف را تنها به خود مختص داند این تمدن از سیبریه برخاست و از آنجا به همهٔ آسیا و اروپا سرایت کرد، به عبارت دیگر این تمدن از مردمان سیبریه یعنی از تورانیان است. آری همین تمدن است که به چین و هند و بابل و مصر و به سواحل دریای سفید (مدیترانه) رسید».

←

لغت‌سازی یکی از همین قبیل اشخاص نوشته منتقل گردید، از این قرار: «در سال ۱۹۰۰ میلادی در حما صاحب‌منصب ترکی اصلاً عرب نژاد خواست به من ثابت کند که زبان آلمانی و عربی را یک ریشه و بنیان است، اتفاقاً لغت تخم‌مرغ را که در آلمانی ای Ei گویند یاد گرفته بود برای اثبات عقیده خود مثال آورده، گفت «ای» در عربی کلمه‌ای است که در هنگام حسّ درد و المی به زبان رانند چون مرغ در وقت تخم گذاردن درد گیرد به مناسبت همین درد «ای» در زبان آلمانی اسم تخم‌مرغ گردید.»

رجوع شود به: Morgenländische Wörter im Deutschen von Enno Littmann; Berlin 1920 S. 4

زمان زرتشت

(مغ)

از آن بـه دیـر مـغانم عـزیز مـی‌دارنـد
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
حافظ

راجع‌به زمان پیغمبر ایران زرتشت سپیتمان اخبار نویسندگان قدیم یـونان و روم بـا تاریخ سنّتی که در کتب نسبتاً متأخر ایرانیان ضبط شده تفاوت بسیار دارد.

بنا به تاریخ سنتی که به توسط کتب پهلوی به ما رسیده حضرت زرتشت در نیمهٔ دومی از قرن هفتم و آغاز قرن ششم پیش از مسیح می‌زیسته است، اما نویسندگان یونان و روم زمان بسیار قدیم‌تری برای مؤسس دین ایران قایل شده‌اند.

پیش از اینکه به ذکر اخبار مورخین بپردازیم لازم است یادآور شویم که بیشتر ایـن نویسندگان در طی سخن از آیین مغ ذکری از زمان زرتشت کرده‌اند، نگارنده در این مقاله فقط آن قسمتی از مندرجات این نویسندگان را متذکر می‌شود که مستقیماً راجع‌به زمـان زرتشت است. برای روشن نمودن مسئله ناگزیریم که مختصراً از آیین مغ سخن بداریم تا در جای دیگر مفصلاً از آن بحث کنیم.

مغ

نزد نویسندگان قدیم از کلمه مغ (Mágos, Mágoi) پیشوای دینی زرتشتی اراده شده است، همین کلمه است که در همه زبان‌های اروپایی Mage موجود است.

موثقین از نویسندگان قدیم میان مغ‌های ایرانی و مغ‌های کلدانی فرق گذاشته‌اند، مغان ایران کسانی هستند که به فلسفه و تعلیم زرتشت آشنا هستند، مغان کلده در ضمن تعلیم

دینی خود از جادو و طلسم و شعبده نیز بهره‌ای دارند، چنانک می‌دانیم در سراسر اوستا جادو و جادوگری نکوهیده شده است[۱].

نظر به اینکه این کلمه به کلدانیان نیز اطلاق شده، برخی از مستشرقین پنداشته‌اند که این لغت اصلاً از آشور و بابل باشد ولی امروزه شکی نداریم که این کلمه ایرانی است و از ایران به خاک بابل و آشور رسیده است، باید به خاطر داشت که بابل در سال ۵۳۹ پیش از مسیح به دست کورش هخامنشی فتح گردید و از همان عهد دین زرتشتی در آن سرزمین و به ممالک بالاتر شرقی نفوذ داشته است، ابداً غریب نیست که کلمهٔ مغ را نویسندگان خارجه به آتربانان ایرانی و پیشوایان کلدانی داده باشند و بسا هم نزد برخی از آنان این دو گروه به همدیگر تخلیط شده باشند. در اوستا یک‌بار در جزو یک کلمه مرکبه کلمه موغو، Moghu ذکر شده است[۲]، اما کلمات دیگری که از ریشه همین کلمه است مکرراً در خود گات‌ها آمده است، از آن جمله است کلمه مَگَ Maga که در یسنا ۲۹، قطعه ۱۱؛ یسنا ۴۶، قطعه ۱۴؛ یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۱ و ۱۶؛ یسنا ۵۳، قطعهٔ ۷.

مفسرین اروپایی اوستا این کلمه را به معانی مختلف گرفته‌اند، اگر این کلمه را با لغت سانسکریت مگهه Magha که به معنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته به معنی دهشن و بخشش بدانیم به صواب مقرون‌تر است[۳].

کار مغان ایران همان اجرای مراسم دینی بوده است. امیانوس مارسلینوس[۴] مورخ رومی که در قرن چهارم میلادی می‌زیسته مفصلاً از مغ‌های ایران صحبت می‌دارد، در ضمن می‌نویسد از زمان زرتشت تا به امروز مغان به خدمت دینی گماشته هستند[۵]، سیسرو Cicero خطیب رومی که در یک قرن پیش از میلاد می‌زیسته می‌نویسد: «مغان نزد ایرانیان از فرزانگان و دانشمندان به‌شمارند، کسی پیش از آموختن تعالیم مغان به پادشاهی ایران نمی‌رسد»[۶]. نیکولاوس[۷] از شهر دمشق نوشته: کورش دادگری و راستی را از مغان آموخت، همچنین حکم و قضاء در محاکمات با مغان بوده است. در تاریخ چینی که در سال ۵۷۲ میلادی نوشته شده موسوم به وی‌شو[۸] که در تاریخ سلسلهٔ وی[۹] می‌باشد و از وقایع سنوات ۳۸۶-۵۳۵ میلادی صحبت می‌دارد در ضمن در فصل ۱۰۲ شرحی

---

۱. رجوع شود به یسنا ۸، فقرهٔ ۳ و یسنا ۹، فقرهٔ ۱۸ و یسنا ۱۲، فقرهٔ ۴ و غیره.

۲. موغو تبیش Moghu tbiš در یسنا ۶۵، فقرهٔ ۷.

۳. رجوع شود به: Der Ursprung der Magier von Messina Roma 1930 S. 67 ff.

4. Ammianus Marcellinus

5. Ammianus Marcellinus XXII, 6, 34.

6. Cicero, De Divinatione I, 23, 46; I, 41, 90

7. Nikolaos

8. Wei-Shu

9. Wei

راجع به ایران (پوسی Po-ssi) عهد ساسانیان می‌نویسد، از آن جمله از موهو Mo-hu که در زبان چینی به معنی مغ است اسم برده، می‌گوید: آنان در جزو اشخاص بزرگ رسمی هستند که امور محاکمهٔ جنایی و قضایی را اداره می‌کنند[۱]، در مآخذ خودمان نیز همین مشاغل برای آنان معین شده است. موبد اسمی که امروزه هم به پیشوایان زرتشتی داده می‌شود همان کلمهٔ مغ است، غالباً در شاهنامه آمده که کار نویسندگی و پیشگویی و تعبیر خواب و اخترشناسی و پند و اندرز با موبدان است بسا هم طرف شور پادشاهند.

در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بهستان مکرراً به کلمهٔ mogu (مُغ) برمی‌خوریم گماتا که به اسم بردیا برادر کمبوجیا و پسر کورش سلطنت هخامنشیان را غصب نموده خود را پادشاه خواند، یک مغ بوده است[۲]. در تورات و انجیل نیز چندین بار به این اسم برمی‌خوریم: در کتاب ارمیاء باب سی و نهم در فقرهٔ ۳ راجع به لشکرکشی بخت‌نصر (نبوکد نزر ۶۰۵ـ۵۶۲ پیش از مسیح) به اورشلیم در جزو سران و خواجه‌سرایان و سرداران؛ بزرگ مغان rab mag) نیز همراه پادشاه بابل بود. در انجیل متّی در آغاز باب دوم مندرج است سه تن از مغان در مشرق ستاره‌ای دیده، از آن تولد عیسی را در اورشلیم دریافتند و به رهنمایی آن ستاره برای ستایش عیسی به بیت لحم آمدند. در قرآن نیز یک‌بار کلمهٔ مجوس که به این هیأت از زبان آرامی به عرب‌ها رسیده ذکر شده است[۳]، این کلمه در زبان عربی به معنی مطلق زرتشتی است.

موغو در اوستا موگو در فرس و موگ در پهلوی و مغ در فارسی و هیأت دیگر این کلمه موبد از زمان بسیار قدیم تا به امروز اسمی است که به پیشوایان دین زرتشتی داده شده و داده می‌شود. مغ اسم قبیلهٔ مخصوص، آن‌چنان که هرودوت نوشته نبوده است[۴]، چنانک می‌دانیم نزد زرتشتیان از قدیم تا به امروز مقام پیشوایی میراثی بوده و هست، بنابراین مغان قدیم چنانک امروزه از خاندان مخصوصی بوده و هستند یعنی از خاندانی که از پشت به پشت سمت پیشوایی دین داشته‌اند.

متفقاً نویسندگان قدیم زرتشت را مؤسس آیین مغ یا به عبارت دیگر آورندهٔ دین مزدیسنی دانسته‌اند، پرفیریوس[۵] فیلسوف قرن سوم میلادی می‌نویسد: «مغ mágos به زبان

---

۱. رجوع شود به: Kentok Hori's article "A Chinese Account of Persia in the sixth Century" in: Spiegel Memorial Volume; Bombay 1908 p. 248

2. Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, S. 17-18

۳. قرآن سورة الحج آیه ۸۱ (سوره ۲۲) رجوع شود به: Encyclopédie de l'Islam, Livraison 38, p. 101 ff.

4. Herodotos I, 101; 140

5. Porphyrios

بومی کسی است که از علم الهی مطلع و ستایندهٔ پروردگار است.»[۱] دیو کریسوس توموس[۲] فیلسوف یونانی قرن اول میلادی می‌نویسد: مغان مردمانی هستند که به‌خصوص به راستگویی امتیاز پیدا کرده‌اند و برازندگی خاصی برای ستایش ایزدان و اجرای مراسم آنان دارند، تودهٔ مردم از نادانی جادوگران را چنین می‌نامند[۳]. افلاطون فیلسوف معروف یونانی و بسا بزرگان دیگر که از زرتشت ذکری کرده‌اند او را موجد فلسفهٔ مغ و نخستین مغ دانسته‌اند و برخی دیگر از نویسندگان مغان را پیرو آیین زرتشت نوشته‌اند. کلیهٔ مندرجات نویسندگان قدیم راجع‌به تعالیم مغ‌ها بسیار مفید است و برای تاریخ مذاهب دیگر کمال اهمیّت را دارد، از شهرت و نفوذی که دین ایران در قدیم داشته به‌خوبی می‌توان دریافت که تا چه اندازه فلسفهٔ دین زرتشتی در میان فلاسفه قدیم یونان رواج داشته و تا چه اندازه نفوذ مزدیسنی به دین یهود و بعدها به دین عیسی آسان بوده است، عجالتاً به همین قدر اکتفاء کرده راجع‌به مغ‌ها به مطالعهٔ کتب ذیل توصیه می‌کنیم[۴].

اینک پس از ذکر مغ رسیدیم به مندرجات نویسندگانی که کم و بیش از زرتشت سخن داشته و از زمان وی یاد کرده‌اند، در ضمن از برخی نویسندگان متأخر که از قدما نقل قول کرده‌اند نیز اسم می‌بریم.

نوشتهٔ خسانتوس **Xantus** در حدود ۴۶۵-۴۲۵ پیش از مسیح

قدیم‌ترین مورخ یونانی که از زرتشت اسم برده و زمانش را معین کرده، خسانتوس می‌باشد، گذشته از قدمت وی به مناسبت اینکه او از آسیای صغیر بوده خبرش بسیار قابل توجه است، این مورخ از شهر سارد (Sardes) پایتخت لیدیا (Lidia) که در سال پانصد و چهل و هفت (۵۴۷) یا پانصد و چهل و شش (۵۴۶) پیش از مسیح به دست کورش بزرگ

---

1. Porphyrios, De abstinentia ab esu animalium IV 4, 16.

2. Porphyrios, De abstinentia ab esu animalium IV 4, 16.

3. Dio Chrysostomos Borysthenica orat. 86, 40-41.

4. Franklin's article; Allusion to the Persian Magi in Classical Latin writers, in the Hoshang Memorial Vol., Bombay 1918 p. 520-584.

Die Griechische und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen. Giessen 1920, S. 205-223.

Early Zoroastrianism by J. H. Moulton, London 1926 p. 182-253 and 332.

Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion von Giuseppe Messina. Roma 1930.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edit. by J. Hastings, Vol. VIII, New York 1915, p. 242 ff.

Haug's Essays, p. 8-18.

افتاده در قرن پنجم پیش از مسیح می‌زیسته است، از حیث زمان مقدم بر هرودوت و معاصر خشیارشا (۴۸۵-۴۶۴ پیش از مسیح) چهارمین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی می‌باشد، نظر به اینکه لیدیا از زمان قدیم جزو قلمرو پادشاهان هخامنشی و اقامتگاه مهاجرین ایرانی بوده و جغرافی‌نویسان قرن پیش از مسیح و قرن دوم میلادی چون استرابون[۱] و پوزانیاس[۲]، هر دو نیز از یونانیان آسیای صغیر از آتشکده‌های آنجا و ممالک مجاور سخن داشته‌اند، می‌توان احتمال داد که خسانتوس با مغان آشنا بوده، سنّت و آیین زرتشتی را از آنان شنیده بوده است، از اینکه او بسیار سفر کرده بوده و به‌خصوص آسیای صغیر را تا دریاچهٔ ارمیه خوب می‌شناخته، از قطعاتی که از او مانده به‌خوبی پیداست[۳] بی‌شک کتاب او در تاریخ مملکتش و مطالب وی راجع‌به مغان بسیار نفیس بوده که بدبختانه از دست رفته است.

قسمتی از مندرجات هرودوت راجع‌به دین ایران ظاهراً از کتاب خسانتوس برداشته شده است مورخ دیگر یونانی نیکولاوس[۴] از شهر دمشق (Damascus) که در یک قرن پیش از مسیح می‌زیسته، مطالبی از خسانتوس راجع‌به دین ایران در تاریخ خود ذکر کرده است. همچنین دیوژنس لرتیوس[۵] از نویسندگان یونانی در حدود ۲۱۰ میلادی مطالبی از خسانتوس ذکر کرده می‌نویسد: زرتشت ششصد (۶۰۰) سال پیش از لشکرکشی خشیارشا به طرف یونان به‌سر می‌برده است[۶].

چنان‌که می‌دانیم لشکریان خشیارشا که در سارد (Sardes) جمع شده بودند، در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح به یونان روی آوردند، بنابراین خسانتوس زمان زرتشت را در حدود هزار و هشتاد (۱۰۸۰) سال پیش از مسیح نوشته است.

در اینجا یادآور می‌شویم که بهترین نسخ خطی دیوژنس لریتوس ششصد (۶۰۰) پیش از لشکرکشی خشیارشا ضبط شده، فقط در دو نسخه غیرمعتبر شش هزار (۶۰۰۰) سال پیش از لشکرکشی مذکور نوشته شده است، گذشته از دلایل تاریخی که درست بودن عدد ششصد را تقویت می‌کند انتقاداتی که به دو نسخهٔ مذکور نوشته‌اند ثابت داشته که عدد شش هزار به‌کلی بی‌اصل است[۷]، اگر عدد شش هزار سهو کاتب نباشد حکماً خواسته‌اند که با این عدد میان خبر خسانتوس و اخبار نویسندگان دیگر که به عدد شش هزار متوجه شده‌اند و ذکرشان بیاید توافقی بدهند.

---

1. Strabon 2. Pausanias

3. Ursprung der Magier von Messina S. 36-37. رجوع شود به:

4. Nikolaos 5. Diogenes Laertius 6. Diogenes Laertius, Prooem. 2

7. Urspung der Magier von Messina S. 41.

کتزیاس Ktesias

پس از خسانتوس قدیم‌ترین مورخی که از زرتشت ذکری کرده کتزیاس می‌باشد، کتزیاس طبیب اردشیر دوم (۴۰۴–۳۵۸ پیش از مسیح[۱]) بوده، بنا به خبری که ذکرش بیاید هفده سال در دربار ایران زیسته است قسمتی از مطالبش راجع‌به اوضاع آن عهد بسیار مفید است چنان‌که خود گفته مأخذش اسناد دولتی ایران بوده است کتابش در عهد قدیم مورد توجه عام بوده تا اینکه در قرون وسطی مانند بسیاری از آثار کتبی یونانیان از دست رفته است، اما پیش از اینکه از دست برود فوتیوس[۲] بطرک قسطنطنیه (۸۷۵–۸۷۹ بعد از مسیح) یادداشت‌هایی از آن برداشته که اینک موجود است. فوتیوس در زمان خود که قرن نهم میلادی باشد مرد بسیار دانشمندی بوده، خوشبختانه عادتش بر این بوده هر کتابی که می‌خوانده خلاصه‌ای از آن یادداشت می‌کرده است، از آن جمله راجع‌به کتاب کتزیاس موسوم به پرسیکا (Persikaایران) چنین یادداشت کرده است: «کتاب کتزیاس از شهر کنیدوس[۳] عبارت است از ۲۳ جزو؛ در شش جزو اولی از تاریخ آشور و از تاریخ باستان ایران سخن رفته، در جزو هفتم و هشتم [و نهم] و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از کورش و کمبوجیا و مغ (گماتا Gaumata) و داریوش و خشیارشا بحث شده است، تقریباً در تمام مسایل مطالبش بر خلاف مندرجات هرودوت است. کتزیاس در بسیاری از موارد هرودوت را دروغگو و افسانه‌ساز نامیده است و می‌گوید آنچه را که خود نقل می‌کند بیشتر را به چشم خویش دیده است و در جاهایی که مشاهدات شخصی ممکن نبوده مستقیماً از خود ایرانیان شنیده و از روی چنین مدارکی تاریخ خود را تألیف کرده است، نه اینکه کتزیاس بر خلاف هرودوت می‌باشد بلکه در بسیاری از مواقع با گزنفون[۴] پسر گریلوس[۵] نیز اختلاف دارد، کتزیاس در عهد کورش (صغیر) پسر داریوش (دوم) و پریزاتیس[۶] و برادرش اردشیر (دوم) که به پادشاهی ایران رسیده می‌زیسته است».

---

۱. سال وفات اردشیر دوم مختلف ذکر شده بنابر اصح روایات در سال ۳۵۸ پیش از مسیح پس از چهل و شش سال پادشاهی، بنا به خبری در سن هشتاد و شش سالگی و بنا به خبر دیگر در سن نود و چهار سالگی درگذشت رجوع شود به: Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke, Leipzig 1887 S. 74.

و به: Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Iran. Philologie, Band II S. 466.

2. Photios
3. Cnidus
4. Xenophon
5. Gryllus

۶. پریزاتیس Parysatis زن داریوش دوم و مادر اردشیر دوم و کورش صغیر در عهد خود اهمیتی داشته، مایل بوده که کورش به سلطنت ایران برسد. این اسم که به هیأت یونانی درآمده بایستی در فرس پروشیاتی Poru-Šiyati باشد مطابق پئوروشیایی Pouru-Šyati در اوستا یعنی پُر شادی.

قسمتی از مطالب کتزیاس را نیز دیودُروس سیکولوس[۱] ذکر کرده، راجع‌به او چـنین می‌نویسد: «کتزیاس از شهر کنیدوس[۲] در زمان لشکرکشی کورش (صغیر) به ضد برادر خود اردشیر (دوم) اسیر شده به دست ایرانیان افتاد، چون طبیب بود به خدمت شاه پیوست و در مدت هفده سال طرف توجه پادشاه بوده است[۳]، چنان‌که خود او گوید مطالب کتاب تاریخش از روی دفترهای پوستی سلطنتی برداشته شده است[۴] که بنا به رسم ایـرانـیان وقایع از زمان قدیم در آن‌ها ضبط می‌شده است از روی چنین اسنادی او کتاب خود را به زبان یونانی گرد آورده است[۵].» اقامت هفده ساله کـتزیاس در دربـار ایـران، چـنان‌که ملاحظه می‌شود بنا به خبر دیودُروس می‌باشد. نظر به وقایعی که در پرسیکا Persika ذکر شده اقامت او اقلاً از سال ۴۰۱ تا ۳۹۸ پیش از مسیح یقینی است[۶]. دیـودُروس نـقل از کتزیاس نموده، زرتشت را پادشاه بلخ؛ رقیب و معاصر پـادشاه آشـور نـینوس[۷] و زنش سمیرامیس[۸] دانسته است، خلاصهٔ داستان این است: «پس از آنکه نینوس پادشاه آشور مملکت بابل و ارمنستان را بگرفت به کشور ماد روی آورد، پادشاه ماد فرنوس[۹] (فرن) با

---

۱. دیودروس سیکولوس Diodorus Siculus مورخ یونانی از جزیره سیسیل Sicile معاصر بـوده بـا قـیصر روم اوگوستوس Augustus که در سال ۶۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱۴ میلادی درگذشت.

2. Cnidus

۳. چنان‌که می‌دانیم در جزو لشکریان کورش صغیر که برای به‌دست آوردن تاج و تخت در سـال ۴۰۱ پـیش از مسیح به ضد برادر خود اردشیر دوم جنگیده کشته شد، تقریباً سیزده هزار تن یونانی بودند، گزنفون، Xenophon مورخ معروف یونانی که کتزیاس بسیاری از مندرجات او را نیز نادرست می‌داند یکی از سرداران همین لشکـر یونانی کورش بوده کتابش انـابازیس Anabasis در وقـایع هـمین جـنگ است و کـتاب دیگـرش کـورش‌نامه Kyropädie داستانی است راجع‌به کورش بزرگ، بنا به خبر فوق بایستی کتزیاس در جزو همین لشکریان یونانی بوده باشد که اسیر شده و بعد به خدمت پادشاه گماشته شده است، به هر حال از زمان قدیم اطبای مصری و بـعد اطبای یونانی در دربار پادشاهان هخامنشی بودند از آن جمله است طبیب معروف یونانی دِموکدس Demokedes که طبیب داریوش بزرگ بوده و به‌خصوص در دربار مقامی داشته و طرف اعتماد شاه بوده است (رجوع شود به کتاب سوم هرودوت فقرهٔ ۱۲۰ و فقرهٔ ۱۳۹ به بعد).

۴. کاغذ پوستی یعنی پوست دباغی شده که در قدیم به جای کاغذ به‌کار می‌رفته و امروزه پوست آهو گوییم، در ایران قدیم معمول بوده، در آغاز فصل اول ارد اویرافنامه و در کاغذی که تنسر هـیربدان هـیربد زمـان اردشـیر پاپکان به پادشاه طبرستان جسنفشاه نوشته و در کتاب التنبیه والاشراف تألیف مسعودی و در فارسنامهٔ تألیـف ابن‌البلخی و غیره مندرج است که اوستا در روی دوازده هزار پوست گاو به خط زر نوشته شده بوده است. (رجوع شود به جلد دوم، یشت‌ها).

5. Diodorus Siculus, Bibliotheca Historica I. 82, 4.

6. رجوع شود به: Ogden’s article: The Story of Cambyses and the Magus, as told in the Fragments of Ctesias, in the Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1917 p. 282.

7. Ninos 8. Semiramis 9. Pharnos

لشکر بزرگی به جنگ هماورد درآمد، اما دیری نگذشت که لشکرش پراکنده و خود پادشاه و زنش و هفت فرزندش اسیر شدند و پادشاه ماد را به فرمان نینوس به دار آویختند. این پیروزی نینوس را به اندیشهٔ جهانگیری انداخت که از رود دون[1] تا رود نیل را به تصرف خود درآورد، یکی از دوستانش را به مرزبانی ماد گماشت و خود به فتح ممالک پرداخت، رفته رفته ممالک آسیا را به استثنای هند و بلخ در مدت هفده سال به چنگ درآورد، مصر و فینیقیه و سوریه و همه سرزمین‌های آسیای صغیر به فرمان نینوس درآمدند؛ گیلانیان و طبرستانیان و مردمان کنار دریای خزر و پارت‌ها و گرگانی‌ها و خوارزمیان و کرمانیان و سیستانیان همه را شکست داد، فارس و شوش (خوزستان) نیز به فرمان آشور درآمدند. تسلط آشور تا به تنگهٔ کوه قفقاز کشید، بسا اقوام دیگر را نیز منهدم ساخت، کوشش‌های نینوس برای به چنگ آوردن مملکت بلخ بیهوده ماند، راه دشوار این سرزمین و مردمان جنگاورش او را نومید ساخته، چندی دست از جنگ بداشت، لشکریانش را به سوریه برگردانید. در آنجا زمین مناسبی جسته شهر بزرگی بنا نهاد، پس از انجام ساختمان شهر نینوا دیگر باره نینوس به یاد بلخ افتاد، از سراسر ممالک قلمرو خود سپاه گرد آورد، چون از نخستین لشکرکشی خود آزموده شده و از راه دشوار بلخ و مردان جنگی آنجا آگاه بود لشکر بزرگی بیاراست: با یک هزار هزار و هفتصد هزار (۱،۷۰۰،۰۰۰) پیاده و بیشتر از دویست و ده هزار (۲۱۰،۰۰۰) سواره و با ده هزار و ششصد (۱۰۶۰۰) گردونه زره‌پوش رهسپار دیار بلخ گردید. در میان چندین شهرهای بزرگ پایتخت آن باختر (شهر بلخ) به‌واسطه بزرگی و برج و بارو از همه امتیاز داشت، پادشاه بلخ اوخسیارتس[2] همه جوانان کشور خود به جنگ خواند، چهارصد هزار (۴۰۰،۰۰۰) تن جنگی بیاراست راه مملکت به روی دشمن بست، پس از پیکار سختی آشوری‌ها روی به گریز نهادند، بلخی‌ها تا به کوه‌های مجاور از پی رانده، صد هزار (۱۰۰،۰۰۰) تن از دشمنان از پای درآوردند، اما در مقابل لشکر انبوه هماورد خودداری نتوانستند ناگزیر قدم واپس کشیدند و هر یک به فکر نگهداری خانمان خود برآمدند. کشور بلخ رفته رفته به دست آشوری‌ها افتاد اما خود شهر بلخ از پرتو برج‌ها و باروها و ابزارهای جنگی خود بیشتر پایداری کرد. آشوری‌ها شهر را محاصره نموده، در مدت این محاصرهٔ طولانی مردی از سپاهیان آشور آرزومند دیدار زنش گردید، کسی از پی او فرستاد. این زن زیبا و باهوش و دلیر سمیرامیس نام داشت، برای سفر چند روزه خود از

1. Don
2. Oxyartes

آشور به بلخ رختی تهیه نموده در بر کرد که کسی نمی‌توانست امتیاز دهد او مرد است یا زن، این جامه که بدن را از آفتاب حفظ می‌نمود و به اعضاء در هنگام حرکت زحمتی وارد نمی‌آورد به اندازه‌ای زیبنده و برازنده بود که بعد مادها در هنگام فتح آسیا و پس از آن پارس‌ها برای خود برگزیدند. سمیرامیس چون به بلخ رسید وضع محاصره شهر را بیازمود و دریافت که از کدام طرف قلعه استحکامات کمتر و دفاع اهل قلعه سست‌تر است، آن‌گاه با چند تن از جنگاوران از همان طرف به حصار شهر درآمده، اشاره به هجوم نمود. نگهبانان قلعه به هراس افتاده دست امید بشستند، شهر به دست آشوری‌ها افتاد. نینوس به رشادت و تدبیر سمیرامیس آفرین‌ها خواند و بدو ارمغان‌های گرانبها بخشید، پس از آن شیفتهٔ حُسن و جمالش شده، از شوهرش ممونس[1] درخواست که زن خویش بدو رها کند و در عوض دختر خود لوزان[2] به وی بخشد، شوهر به چنین سودایی تن در نداد.

پادشاه او را بترسانید از اینکه چشمانش را در خواهد آورد، اگر فوراً سر تسلیم فرود نیاورد، شوهر بیچاره از بیم و اندوه خود به ریسمان آویخت. نینوس پادشاه آشور سمیرامیس را به زنی گرفت، سیم و زر فراوان خزینهٔ بلخ به دست نینوس افتاد، از سمیرامیس پسری آمده نینیاس[3] نامزد گردید، پس از چندی نینوس بمرد. چون پسرش خردسال بود خود سمیرامیس به سلطنت رسید[4]...»

داستانی که کتزیاس راجع‌به نینوس و زنش سمیرامیس ذکر می‌کند شاید در ایران شنیده باشد، هرچند این داستان اساساً سامی است ولی ضمناً یادآور داستان‌های رزمی شاهنامه است[5]، چنان‌که ملاحظه می‌شود در کتاب دیودُروس[6] نقل از کتاب کتزیاس پادشاه بلخ اوخسیارتس[7] ضبط شده، ولی شکی نیست که این پادشاه را اصلاً کتزیاس در کتاب خود زرتشت نامیده است، زیرا در کتب گروهی از مورخین دیگر که مآخذ همهٔ آنان کتزیاس می‌باشد این پادشاه زرتشت نامیده شده است نه اوخسیارتس، کفالیون[8] مورخ یونانی که در نیمهٔ اولی از قرن دوم میلادی می‌زیسته و به تصریح خودش مأخذش کتاب

---

1. Memones　2. Losane　3. Ninyas

4. Diodorus Siculus, Bibliotheca Historica II. 6.

و رجوع شود به: L'Univers, Histoire et Description de tous les Peuples.

Caldée, Assyrie, Médie, Babylonie, Mésopotamie, Phénicie, Palmyrène, par M. Ferd. Hoefer, Paris 1852 p. 397-402.

5. رجوع شود به: Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der iranischen Philologie Band II S. 132.

6. Diodorus　7. Oxyartes

8. Kephalion

کتزیاس بوده این اسم را زرتشت نوشته است. خبر کفالیون در کتاب اُزبیوس [۱] اُسقف که در حدود سال ۲۶۴ در قیساریه از بلاد فلسطین تولد یافت و در سال ۳۴۰ درگذشت نقل گردیده است [۲] همین خبر نیز در کتاب گورگیوس سنکلوس [۳] که در حدود ۷۷۵-۸۰۰ میلادی می‌زیسته نقل شده است [۴]، ژوس‌تینوس [۵] مورخ رومی که در سال ۱۲ میلادی به‌سر می‌برده در تاریخ خود از آشور و نینوس و زنش سمیرامیس و پسرش نینیاس [۶] مفصلاً صحبت داشته، ضمناً می‌نویسد: نینوس پس از رام ساختن آسیا آخرین جنگش به ضد زرتشت پادشاه بلخ بوده است، می‌گویند که او آیین مغ آورده و از اصول کائنات و سیر اختران بحث نموده است، زرتشت در این جنگ کشته گردید و نینوس نیز پس از آن درگذشت [۷]، همچنین کلیهٔ نویسندگانی که از داستان نینوس و لشکرکشی وی به سوی بلخ ذکری کرده‌اند پادشاه هماورد او را زرتشت نوشته‌اند از آن جمله‌اند تئون [۸] یونانی، دانشمند بیان و معانی که ظاهراً در سال ۱۲۵ میلادی می‌زیسته است [۹].

و ارنوبیوس [۱۰] رومی، عالم بیان و معانی، که در حدود ۲۹۵ نوشته [۱۱] و اُگوستینوس [۱۲] کشیش رومی که در ۱۳ نوامبر ۳۴۵ تولد یافت و در ۲۸ اوت ۴۳۰ درگذشت [۱۳] و مورخ ارمنی موسی خورونجی [۱۴] که در سال ۴۰۷ تولد یافت و در ۴۹۲ درگذشت [۱۵] و اُرُزیوس [۱۶] نویسنده‌ای که در اسپانیا تولد یافت و کتابش در ۴۱۷ میلادی نوشته شده [۱۷] و ایزیدُروس [۱۸] اسقف اسپانیولی که در حدود ۵۶۰-۶۳۶ میلادی می‌زیسته [۱۹] و غیره، از

---

1. Eusebius

۲. سال ولادت ازبیوس ۲۶۰ و ۲۶۷ نیز نوشته شده.
Eusebius, Chronichon, edit. Karts. 29, 1

3. Georgios Synkellos

4. Georgios Synkellos, Chro. edit, Dindorf I, 315
رجوع شود به: Die Fragmente der griechischen Historiker von Felix Jacoby, Zweiter Teil, Zeitgeschichte A; Berlin 1926 S. 436-445.

5. Justinus

6. Ninyas

7. Marcus Junianus Justinus, Historia Philippicae I. 1. 9-10.

8. Theon

9. Aillios Theon, Progymnasmata, 9.

10. Arnobius

11. Arnobius, Adversus Gentes I, 5.

12. Augustinus

13. Aurelius Augustinus, De Civitate dei libri XXI, 14.

14. Moses Xoronc'i

15. Collection des Historiens Anciens et Modernes de l'Armenie, Paris 1867-1869, Tome II p. 59, 69.

16. Orosius

17. Paulus Orosius, Historiarum adversus paganos libri I, 4, 1. 3.

18. Isidorus

19. Isidorus Hispalensis, Etymologiarum libri VIII, 9, Chronichon magn. 12
در سال ولادت اسقف فوق اختلاف کرده‌اند.

وفور این اخبار که گفتیم مأخذ همه کتزیاس می‌باشد، ابداً جای تردید نیست که کتزیاس پادشاه بلخ را زرتشت نامیده باشد، برخی از مستشرقین این زرتشت را به ملاحظهٔ اینکه پادشاه بلخ خوانده شده غیر از زرتشت پیغمبر پنداشته‌اند، ولی هیچ جای شک نیست که مقصود کتزیاس و کلیهٔ مورخین مذکور همان زرتشت پیغمبر بوده است. در میان مورخین مذکور که برخی نینوس و برخی دیگر سمیرامیس را رقیب زرتشت نوشته‌اند صراحتاً اُزبیوس[1] و کورگیوس[2] زرتشت را مغ و پادشاه بلخ دانسته‌اند، اُرُزیوس[3] مانند یوس تینوس که ذکرش گذشته می‌نویسد: نینوس بلخ را فتح کرد و زرتشت مغ در آن جنگ کشته گردید، موسی خورونجی نیز این زرتشت را مغ دانسته، چنین می‌نویسد: «وقتی که سمیرامیس (زن نینوس) تابستان را در ارمنستان گذرانید زرتشت مغ و امیر ماد را مرزبان آشور و نینوا نمود، پس از چندی از همدیگر کینه گرفتند. سمیرامیس از بیم زرتشت روی به گریز نهاد. نینیاس[4] پسر سمیرامیس مادرش را در ارمنستان دستگیر نموده کشت و تاج و تخت آشور را به‌دست آورد»، اما اینکه در کتاب دیودُروس[5] برخلاف کتب دیگر اوخسیارتس[6] به جای زرتشت ضبط شده سهوی است که وقوعش چندان دشوار نبوده است، این اسم در برخی از نسخ نیز Exaortes نوشته شده و در دو نسخه هم Zaortes مندرج است، این هیأت اخیر به اسم پیغمبر ایران زرتشت که معمولاً نزد یونانیان Zoroastres گفته شده بسیار نزدیک است، گذشته از این در جای دیگر کتاب دیودُروس و در موضوع دیگر باز اسم اوخسیارتس موجود است، این اسم از اسامی معروف ایرانی بوده، در تاریخ مکرراً بـه اشـخاصی کـه چنین نامزد بوده‌اند برمی‌خوریم، به‌خصوص در اخبار راجع‌به Oxyartes یـا Oxathres هیأت یونانی است، به جای کلمهٔ فرس هخامنشی و اوستایی هـوخشتر Huxšathra کـه لفظاً به معنی شهریار خوب می‌باشد، در عهد هخامنشیان بسا اشخاص نامی به این اسـم نامزد بوده‌اند، از آن جمله‌اند پسر داریوش دوم و برادر داریوش سوم و دیگر یکی از سرداران داریوش سوم و غیره، همچنین زن ایرانی که اسکندر پس از فتح بلخ در آنجا اختیار کرده اسم او را روخسن[7] نوشته‌اند، دختر هوخشتر Oxyartes بوده است، Roxane نیز هـیأت یونانی است به جای کلمه رئوخشن Raoxšna یعنی روشن، چنان‌که ملاحظه می‌شود ابداً بعید نیست که در کتاب دیودُروس در خبری راجع‌به بلخ اوخسیارتس به جای زرتشت آمده باشد، لابد مدت‌ها پس از زمان کتزیاس این اسم از تاریخ اسکندر برداشته شده است[8].

---

1. Eusebius
2. Georgios
3. Orosius
4. Ninyas
5. Diodorus
6. Oxyartes
7. Roxane
8. Geschichte Irans von Justi im Grundrise der Iranischen Philologie B. II, S. 204.

بنا به خبر کتزیاس بایستی زرتشت در نیمهٔ دومی از قرن سیزدهم پیش از مسیح زیسته باشد زیرا که فتح بلخ به دست نینوس در سال ۱۲۰۰ پیش از مسیح روی داد، هرچند که کتزیاس راجع‌به زمان زرتشت به عهدی نپرداخته که نتوان پذیرفت، تقریباً یکصد سال با خبر خستانتوس[۱] فرق دارد و این دو خبر قهراً ما را در خصوص زمان پیغمبر بـه هـمین حدود متوجه می‌سازد، اما این خبر کتزیاس در طی داستانی با این همه رنگ و آب قابل تأمل است، نخست اینکه پادشاه داستانی نینوس همان نمرود معاصر ابراهیم است و باید از داستانی به داستان‌های دیگر درآییم و بیش از بیش از زمینهٔ تاریخ دور شویم.

ابوریحان بیرونی در جدول پادشاهان اثور (آشور) از نینوس به همین املاء اسم برده مدت سلطنت او را شصت و دو (۶۲) سال نوشته و او را بانی شهر نینوا دانسته، مـی‌گوید ابراهیم در سال چهل و سوم پادشاهی وی متولد شد. اُزبیوس[۲] که ذکرش گذشته مـدت پادشاهی نینوس را پنجاه و دو سال (۵۲) نوشته است، زن نینوس که گفتیم سـمیرامـیس نامزد بوده، نزد ابوریحان اشمعرم شده و او بانی شهر سامره است و مدت سلطنت وی چهل و دو (۴۲) سال بوده است. پسر نینوس که گفتیم نینیاس[۳] نام داشته نزد ابوریحان زامیس قید گردیده و مدت سی و هشت (۳۸) سال پادشاهی داشته و ابراهیم از قهر و سخط وی گریخته به فلسطین رفت[۴]، بنا به خبر ابوریحان ابراهیم در سن هفتاد و دو (۷۲) سالگی از بابل مهاجرت کرده است. در تورات نیز ابرام (ابراهیم) در همین سـن مـهاجرت اخـتیار نمود[۵]. شکی نیست که در جدول مذکور نینوس همان نمرود است که بنا به مـندرجـات تورات معاصر ابراهیم بوده است[۶]، داستان نمرود و ابراهیم پسر آذر در کلیه کتب تواریخ مشروحاً ذکر شده، به‌خصوص در تاریخ طبری که جامع داستان یهودی و اسلامی این دو است کلمنت[۷] که کتاب خود را در میان سنوات ۳۵۰-۴۰۰ مـیلادی نـوشته، مـی‌نویسد نمرود همان کسی است که یونانیان نینوس می‌نامند[۸].

---

1. Xantos
2. Eusebius
3. Ninyas

۴. رجوع شود به آثارالباقیه ص ۸۵ به جدول ملوک بابل صفحهٔ ۸۷ آثارالباقیه نیز ملاحظه شود.

۵. رجوع شود به تورات سفر پیدایش باب ۱۲ فقرهٔ ۵.

۶. رجوع شود به تورات سفر پیدایش باب ۱۰ فقرهٔ ۸ و به باب‌های ۱۱-۱۳.

7. Clement

8. Journal of the Cama Oriental Institute, No. 14

اپیفانوس Epiphanus که در سال ۳۱۵ میلادی در فلسطین تولد یـافت و در ۴۰۳ درگـذشت، زرتشت را هـمان نمرود دانسته که به مشرق ایران زمین آمده در آنجا شهر بلخ را بنا نهاد Adv. haerisis I. 1. 6

زمان ابراهیم معاصر نمرود نظر به مندرجات تورات در حدود هزار و نهصد (۱۹۰۰) پیش از مسیح برآورد شده، در صورتی‌که زمان نینوس معاصر زرتشت در خبر کتزیاس در حدود سال هزار و دویست (۱۲۰۰) پیش از مسیح پنداشته شده است. اُرُزیوس[1] که ذکرش گذشت زمان نینوس را هزار و سیصد (۱۳۰۰) پیش از بنای شهر رُم دانسته است. چنان‌که می‌دانیم بنا به سنّت مشهور شهر رُم در سال هفتصد و پنجاه و سه (۷۵۳ یا ۷۵۰) بنا نهاده شده، نظر به این نینوس در دو هزار و پنجاه و سه (۲۰۵۳) سال پیش از مسیح به‌سر می‌برده است، دوم اینکه سمیرامیس معاصر زرتشت که در داستان بابلی نامی‌تر از شوهر خویش نینوس می‌باشد در تاریخ بابل و آشور زنی به این نام و نشان سراغ نداریم مگر سمّورمت[2] که زمانش بسیار متأخرتر از زمان نینوس است. نزد جمعی از دانشمندان همین سمّورمت است که رنگ و آب داستانی گرفته، زن نینوس و ملکهٔ زبردست و جهانگشا تعریف شده است. سمّورمت زن پادشاه واقعی آشور رمان نیراری[3] سوم بوده که در سنوات ۸۱۱-۷۸۳ پیش از مسیح سلطنت نمود، این زن لابد در عهد مذکور مقام بزرگی در سیاست مملکت داشته که اسمش با اهمیّت مخصوصی با اسم شوهرش در یک کتیبه ذکر شده است[4]. به هر حال داستان نینوس و زنش سمیرامیس یا قصهٔ نمرود و معاصرش ابراهیم در هر کجا که ذکر شده باشد طوری نیست که بتوان از آن به وقایع تاریخی رسید و از آن نتیجه‌ای گرفته، زمانی برای زرتشت که به گفتهٔ کتزیاس هم‌آورد نینوس بوده معین نمود. گذشته از این کلیهٔ مطالب تاریخی که از مأخذ کتزیاس به ما رسیده به یک طرز شگفت‌آمیز ذکر شده است این طبیب که به گفتهٔ خودش بسیار طرف توجه پادشاه ایران بوده و بسا هم در امور کشوری سمت رسالت و سفارت داشته، به یک راوی راستگو معروف نیست، بیشتر مطالبش را نادرست و بر خلاف واقع دانسته‌اند[5]. با اینکه مکرراً به هرودوت و گزنفون نسبت دروغ داده، معلوم نیست که خود تا چه اندازه پای‌بند راستی و درستی بوده است و اسناد دولتی ایران را که می‌گوید مورد استفاده‌اش بوده به‌درستی نقل کرده باشد[6]، کتزیاس به اوضاع درباری ایران یعنی دسایس زنان خانوادهٔ اردشیر دوم اهمیّت مخصوصی داده، ولی به آن‌ها هم باید در کمال احتیاط نگریست و

---

1. Orosius
2. Sammuramat
3. Ramman. nirari

4. رجوع شود به: Chronologische Untersuchungen von Marquart; Leipzig 1899 S. 642

5. رجوع شود به: Die Assyriaka des Ktesias, Philologus Supplement Band VI 2. Hälfte S. 503.658, Doktordissertation Vorgelegt im Yahre 1892.

6. Das Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der Iranischen Philologie B. II, S. 132.

ارزش تاریخی نباید به آن‌ها داد، با وجود این‌ها بسیار جای افسوس است که کتاب کتزیاس از میان رفته، فقط قطعاتی از آن در کتب نویسندگان متأخر به‌جا مانده است، چون او مدتی در ایران و در دربار زیسته می‌توان گفت که یک رشته از سنّت و روایت قدیم را شنیده و یادداشت کرده بوده است. اما مطالبی که راجع‌به زرتشت نوشته از چند جهت قابل توجه است نخست، چنان‌که گفتیم، به عهدی نپرداخته که نتوان پذیرفت؛ دوم اینکه زرتشت را از بلخ دانسته است؛ در سنّت مزدیسنان این قسمت از ایران زمین یعنی مشرق وطن زرتشت دانسته شده و بنا به سنّت دیگر مغرب، آذربایجان، وطن اصلی پیغمبر است؛ سوم اینکه به وجود سلطنتی در بلخ قایل شده و این ابداً مخالف تاریخ نیست.

شکی در این نیست که پیش از سر کار آمدن دولت ماد در مغرب ایران، در مشرق دولتی کم و بیش مهم وجود داشته است، سرودهای مقدس پیغمبر که گات‌ها باشد به وجود چنین سلطنتی در ممالک شرقی ایران دلالت دارد، چنان‌که می‌دانیم در سنّت هم معروف است که پیغمبر به کی گشتاسب پادشاه بلخ پناه برد و دین خود بدو نمود، در خود گات‌ها پیغمبر او را دوست و حامی خود خوانده است.

چهارم اینکه از خبر کتزیاس برمی‌آید که در آغاز قرن چهارم پیش از مسیح که کتزیاس کتاب خود را می‌نوشته هنوز سنّتی که پیغمبر را از قرن هفتم پیش از مسیح بداند وجود نداشته است.

در انجام یادآور می‌شویم نویسندگانی که در جزو خبر کتزیاس از آنان اسم بردیم و نوشته‌اند که زرتشت در جنگ نینوس در بلخ کشته شد یادآور یک سنت دیگر قدیم ایرانیان است و آن شهادت یافتن پیغمبر در بلخ، در هنگام لشکرکشی پادشاه توران ارجاسب به ضد کی گشتاسب است.

افلاطون Platon

پس از کتزیاس شاگردان افلاطون قدیم‌ترین نویسندگانی هستند که ذکری از زمان زرتشت کرده‌اند. افلاطون فیلسوف معروف یونانی که در سال ۴۲۷ تولد یافت و در ۳۴۷ پیش از مسیح درگذشت، زرتشت را مؤسس آیین مغ دانسته است، این آیین به عقیدهٔ او بهترین طرز ستایش پروردگاران و دارای افکار عالی است. فلسفهٔ افلاطون در بسیاری از موارد با تعالیم دین زرتشتی توافق دارد، به خوبی پیداست که این فیلسوف یونانی از مزدیسنا اطلاع خوبی داشته است، در ضمن توضیحات و حواشی که بعدها به

الکی‌بیادس[۱] کتابی که به افلاطون منسوب است نوشته‌اند، زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از وفات افلاطون یادداشت کرده‌اند[۲].

در کلیه اخباری که راجع‌به زمان زرتشت از شاگردان افلاطون به ما رسیده سخن از عهدی است که دست انتقاد تاریخی به آن حدود نمی‌رسد، این شاگردان عبارتند از ارسطاطالیس[۳] فیلسوف معروف یونانی از مقدونیه که در سال ۳۸۴ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۳۲۲ درگذشت، دوست و مربی اسکندر بوده است؛ دومی اُدُکسوس[۴] همشهری کتزیاس از شهر کنیدوس[۵]، سومی هرمُدُرس[۶] معاصر دو فیلسوف اولی؛ اخبار حکمای مذکور در کتب نویسندگان دیگر به جای مانده است، پلینیوس[۷] را باید در سر این نویسندگان شمرد، پلینیوس رومی که از برای امتیاز پلینیوس بزرگ نامیده می‌شود در سال ۲۳ میلادی تولد یافت و در سال ۷۹ میلادی در هنگام آتش‌فشانی کوه وزو[۸] هلاک گردید، از این دانشمند کتاب بسیار بزرگی موسوم به تاریخ طبیعی[۹] مشتمل بر ۳۷ جزو به‌جا مانده است، در این کتاب که یک قسم دایرةالمعارفی است از جغرافیا و ملل و اقوام و آدمی و جانور و گیاه و انواع داروهای نباتی و حیوانی و معادن و غیره سخن رفته است، در ضمن مکرراً از ایران یاد شده است. در جزو بیست و نهم (۲۹) این کتاب از داروهای حیوانی و نباتی سخن رفته، استخراج برخی از آن ادویه به مغان نسبت داده شده است، به این مناسبت پلینیوس در جزو سی‌ام کتاب خود از مغان و مؤسس اصلی این آیین زرتشت صحبت می‌دارد. پلینیوس در مندرجات خود مغان ایران و پیروان آیین زرتشت را از مغان کلدانی که به همین اسم به ساحری و جادوگری شهرت داشته امتیاز داده، می‌نویسند: اُدُکسوس[۱۰] و ارسطاطالیس زمان زرتشت آورندهٔ آیین مغ را که عالی‌ترین و مفیدترین فلسفه است شش هزار (۶۰۰۰) سال پیش از مرگ افلاطون دانسته‌اند و بعد می‌نویسد: به گفتهٔ هرمیپوس[۱۱] زرتشت پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ تروییا[۱۲] می‌زیسته است[۱۳].
پلینیوس نظر به این دو خبر می‌افزاید: موسیٰ چندین هزار سال پس از زرتشت به‌سر

---

1. Alkibiades
2. Scholiast zu den pseudoplatonischen Alkibiades I. 122
3. Aristoteles
4. Eudoxus
5. Cnidus
6. Hermodoros
7. Plinius
8. Vésuve
9. Naturalis Historia
10. Eudoxus
11. Hermippus
12. Troia

۱۳. تروییا Troia (Troie = Troya) امروزه حصار لیق نامیده می‌شود، در آسیای صغیر، به مسافت یک کیلومتر از کنار دریا آثار آن موجود است جنگ ده ساله یونان که موضوع اشعار رزمی هومر Homer می‌باشد معروف است. رجوع شود به: Griechische Geschichte von Ettore Ciccotti, Gotha 1920 S. 22-27.

می‌برده است[۱]. همچنین پلینیوس در انجام این مبحث از مغی موسوم به اوستانس[۲] که در هنگام لشکرکشی خشیارشا به طرف یونان با او همراه بوده اسم برده می‌نویسد: زرتشت دیگری اندکی پیش از اوستانس می‌زیسته است[۳] پلینیوس مأخذ این خبر اخیر را ذکر نمی‌کند، نظر به اینکه لشکرکشی خشیارشا به طرف یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح بوده و شهادت زرتشت بنا به سنّت در سال ۵۸۳ پیش از مسیح اتفاق افتاده، فقط صد و سه (۱۰۳) سال میان این دو واقعه فاصله است و می‌توان گفت که میان این خبر اخیر پلینیوس و تاریخ سنّتی که برای زرتشت قایل شده‌اند ارتباطی است، بنا بر این تاریخ سنّتی زرتشتیان در خصوص زمان پیغمبر در عهد پلینیوس که قرن اول میلادی است موجود بوده است، خبری که پلینیوس از هرمیپوس[۴] نقل کرده از اینکه زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا[۵] می‌زیسته بایستی از مأخذ قدیمی و به شاگرد سومی افلاطون هرمُدُروس[۶] منسوب باشد. هرمیپوس خود از بزرگان فلاسفهٔ یونان از شهر ازمیر بوده، در سال ۲۵۰ پیش از مسیح به‌سر می‌برده است، راجع‌به مغ کتابی داشته که بدبختانه از دست رفته است، مأخذش در این موضوع همان مندرجات ارسطاطالیس و اُدُکسوس بوده است، خبرش راجع‌به زمان زرتشت باید از هرمُدُروس باشد که در قرن چهارم پیش از مسیح می‌زیسته است، زیرا که دیوژنس لرتیوس[۷] (در حدود ۲۱۰ میلادی) که ذکرش گذشت از همین هرمُدُروس نقل کرده می‌نویسد: زرتشت پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا به‌سر می‌برده است[۸]، همچنین به عقیدهٔ پلوتارخس[۹] مورخ و نویسندهٔ یونانی که در سال ۴۶ میلادی تولد یافت و در ۱۲۵ درگذشت، زمان زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا بوده است[۱۰].

بنا به خبری که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون می‌زیسته زمان پیغمبر ایران به سال ۶۳۴۷ پیش از مسیح می‌افتد، در صورتی‌که بنا به خبر دیگر عهد پیغمبر را پنج هزار پیش از جنگ ترویا بدانیم زمان وی به سال ۶۱۸۴ پیش از مسیح می‌افتد زیرا که معمولاً فتح ترویا[۱۱] را به دست یونانیان در سال ۱۱۸۴ دانسته‌اند چنان‌که ملاحظه

---

۱. زمان موسیٰ پیغمبر بنی‌اسرائیل در قرن پانزدهم پیش از مسیح معین شده است.

2. Ostanes
3. Plinius (Maior), Naturalis Historia XXX, 2. 1
4. Hermippus
5. Troia
6. Hermodorus
7. Diogenes Laertius
8. Diogenes Laertius, Prooem. 2
9. Plutarchos
10. Plutarchos de Lsid. et Osir. XLVI
11. Troia

می‌شود تفاوت این دو خبر از همدیگر فقط صد و شصت و سه (۱۶۳) سال می‌باشد، این تفاوت نظر به این اعداد گزاف بسیار نیست، می‌توان گفت که مأخذ هر دو خبر یکی بوده است، نگفته خود پیداست که اخبار فیلسوف‌های مذکور در خصوص زمان زرتشت ارزش تاریخی ندارد، یقین است در عهد آنان هم اسنادی که گویای تاریخی این همه قدمت باشد در دست نبوده است، همین‌قدر می‌دانسته‌اند که زرتشت در یک عهد بسیار کهنی می‌زیسته، وفات استاد خود افلاطون را شش هزار سال پس از ظهور زرتشت نوشته‌اند، بدون اینکه نظری به بیان واقعه‌ای تاریخی داشته باشند.

هرچند آنان از بزرگان حکما هستند و آنچه از آنان در کتب نویسندگان یونان و روم راجع‌به آیین مغ یا مزدیسنا نقل شده بهترین دلیل اطلاع آنان است به کیش ایران، اما از خبر آنان راجع‌به زمان مؤسس این دین جز از این نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت که: تاریخ سنتی در زمان آنان هنوز وجود نداشته و زمان پیغمبر را در قرن چهارم پیش از مسیح بالاتر از قرن هفتم می‌دانستند. قرنی که بعدها در سنت برای زرتشت قایل شده‌اند، شکی نیست که فیلسوف‌های مذکور از خود چنین عهدی برای زرتشت نساخته‌اند بلکه سنت ایرانیان را راجع‌به طول زمان که مدت ۱۲،۰۰۰ سال باشد شنیده بودند و فروهر زرتشت را در نیمهٔ این عهد قرار دادند[۱].

بروسوس

اخباری که نویسندگان در کتب خود از بروسوس[۲] نقل کرده‌اند پس از اخبار شاگردان افلاطون قدیم‌ترین مآخذی است که در آن‌ها از زرتشت و زمان وی یاد شده است. بروسوس مورخ و پیشوای معروف بابل در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیسته، تاریخ بابل و آشور او که قدماء خلدئیکا Xaldaïká یا بابیلونیاکا Babyloniaká نامیده‌اند در عهد سلطنت انتیوخس اول[۳] (۲۸۰–۲۶۱ پیش از مسیح) تألیف شده است، چون بروسوس پیشوای معبد بل، پروردگار بزرگ بابل، بوده به کتابخانهٔ پرستشگاه راه داشته و اسناد بسیار قدیمی در دست داشته است، این کتاب نفیس بدبختانه از میان رفته، فقط قطعاتی از آن در کتب مؤلفین بعد به‌جا مانده است. از جمله نویسندگان که از کتاب مذکور مطالبی حفظ کرده بود، الکساندر پولی هیستور[۴] بوده است که در قرن اول پیش از مسیح

---

۱. رجوع شود به جکسن Jackson, Zoroaster p. 151

2. Berosos

3. Antiokhos Soter

4. Alexander poly histor

می‌زیسته و از یونانیان آسیای صغیر از شهر میله[1] بوده است، از این مورخ قطعاتی در کتب نویسندگان دیگر مانده است: یکی از آنان ازبیوس[2] اسقف معروف فلسطین است که در سنوات ۲۶۴-۳۴۰ میلادی می‌زیسته و دیگری گئورگیوس سینکلوس[3] که در حدود ۷۷۵-۸۰۰ میلادی به‌سر می‌برده است. اینک شرح این خبر بنا به مندرجات اُزبیوس: بروسوس در کتاب مذکور خود از آغاز آفرینش سخن رانده، از اینکه در جهان نخست جانوران می‌زیستند، از این دورهٔ گذشته؛ از پادشاهان داستانی یاد کرده است. نخستین خدیو روی زمین الاروس[4] بوده ۴۳۲۰۰ سال پادشاهی کرد، پس از او ده پادشاه دیگر در مدت ۴۳۲۰۰۰ سال شهریاری داشتند، در عهد خیستروس[5] آخرین پادشاه این دوره طوفان روی داد. بل، پروردگار بزرگ جهان را نابود کرد. چون خیستروس خسروی خداپرست بود پیش از طوفان از عالم غیب بدو دستور رسید که چگونه کشتی سازد، خود و زنان و فرزندان و کسان و جانوران را از آسیب برهاند. طوفان خیستروس با تمام جزییاتش یادآور طوفان نوح است که در تورات از آن سخن رفته است، بنا به تاریخی که بعد ذکر خواهد شد این طوفان در سال ۳۵۳۷۱ پیش از مسیح روی داد، طوفان نوح بنا به مندرجات تورات در سال ۲۵۰۰ پیش از مسیح واقع گشت، الاروس در داستان بابلی به جای هوشنگ پیشدادی ایرانیان است که نخستین پادشاه بود و یا به جای کیومرث است که در شاهنامه نخستین خدیو خوانده شده است[6]. بروسوس پس از ذکر طوفان و دیگر باره آباد گردیدن جهان از عهدهای داستانی گذشته از دوره‌های تاریخی وطن خود خبر می‌دهد، از این قرار: پس از طوفان خیستروس هشتاد و شش پادشاه که از همه نام برده در مدرت ۳۳۰۹۱ شهریاران بابل بودند، پس از آن مادها این مملکت را گرفتند، هشت تن از پادشاهان این سلسله که نیز از همه نام برده شده، در مدت ۲۲۴ سال در بابل پادشاهی کردند، پس از سپری شدن این دوره چهل و نه پادشاه کلدانی به سر کار آمدند و طول سلطنت آنان مجموعاً ۴۵۸ سال بوده است...[7].

گئورگیوس[8] نیز که خبرش مستند به مندرجات الکساندر پولی هیستور می‌باشد می‌نویسد: مؤسس این خاندان ماد که به بابل دست یافته در آنجا پادشاهی کردند زرتشت

---

1. Milet
2. Eusebius
3. Georgios Synkellos
4. Alaros
5. Xisthrus

۶. رجوع شود به مقالهٔ هوشنگ در جلد اول یشت‌ها و به مقالهٔ کیومرث در جلد دوم یشت‌ها.

۷. Eusebius, Chronikon, hg. von Schoene, S. 25 تولد اُزبیوس بنا به اختلاف در سال ۲۶۰ یا ۲۶۴ میلادی در قیساریّه از بلاد فلسطین بوده است.

8. Georgios

بوده است[1]، مقصود از ذکر این خلاصه همان اسم زرتشت است که بنا بـه خـبر مـذکور سرسلسلهٔ پادشاهان ماد بوده، در بابل این خبر مطابق وقایع تاریخی است به این معنی که در حدود دو هزار و سیصد سال (۲۳۰۰) سال پیش از مسیح عیلامی‌ها از کوه‌های ماد و عیلام یا شوش و خوزستان کنونی گذشته، مملکت بابل را در تصرف خویش درآوردند و مدت‌ها در آن سرزمین فـرمانفرما بـودند[2]. نـقوش و خـطوطی کـه از آشـور بـانیپال[3] (۶۲۶۶۶۸ پیش از مسیح) پادشاه آشور مانده ابداً شکی نمی‌گذارد که خبر بروسوس بیان واقعهٔ تاریخی است، از اینکه پادشاه عیلامی (خوزستانی) کودور ناخوندی[4] (یا کـودُور نانخوندی) در حدود دو هزار و سیصد (۲۳۰۰) سال پیش از مسیح بابل را فتح کرده و در جزو غنایم مجسمهٔ الههٔ ننا[5] را از شهر معروف اُورُک[6] که امروزه خرابه‌اش ورکه[7] نامیده می‌شود از معبد اِ اَنه[8] بر گرفته به شوش برده است[9]. آشوربانیپال در کـتیبهٔ خـود گـوید مجسمه ننا را که در هزار و ششصد و سی و پنج (۱۶۳۵) سال پیش از این به غارت رفته بود، من از شوش برگردانیده به اورک آوردم.

چنانک در تاریخ پیداست آشوربانیپال در سال ششصد و چهل و پنج (۶۴۵) پیش از مسیح به طرف شوش لشکر کشید و پادشاه شوش تـه‌اومـان[10] را شکست داده کشت و سراسر مملکت را غارت و ویران کرد و سلطنت دیرین آن سرزمین قدیم انـجام گـرفت. سال هزار و ششصد و سی و پنج (۱۶۳۵) پیش از شکست یافتن مملکت شوش به دست پادشاه آشور مطابق می‌افتد به سال دو هزار و دویست و هشتاد (۲۲۸۰) پیش از مسیح، بنابراین زرتشت که نقل از بروسوس مؤسس سلطنت خاندان ماد (عیلام) بوده، در بـابل بیست و سه قرن پیش از مسیح می‌زیسته است، اسامی پنج تن از این خاندان که به گفتهٔ

---

1. Georgios Synkellos, Chronikon ed. Dindorf I. 147f.

۲. برای مطابق نمودن مندرجات بروسوس Berosos با ادوار تاریخی بابل رجوع شود به:
Chronologische Untersuchungen von Marquart in Philologus Supplement VII (1899) S. 637-720

3. Ašurbanipal　4. Kudur-Nakhundi　5. Nana

6. Uruk　7. Varka　8. E-ana

۹. ننا Nana الههٔ توالد و تناسل را دورهٔ زندگی و مرگ می‌بود مانند طبیعت گاهی بهار پر از جان و زندگی داشت و گاهی چون زمستان با مرگ و نیستی هم‌آغوش بود، تموز پروردگار بهار یار و یا شوهرش دانسته شده، همان است که در جزو ماه‌های سریانی می‌شماریم: عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده خواجه غرّه هنوز رجوع شود به:
Geschichte der Religion im Altertum; von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich; Gotha 1896 S. 159 und 170-171; Geschichte des Alten Orient von E. G. Klauber in der Welt Geschichte, hg von Hartmann B. I. Gotha 1919 S. 43.

10. Te-umman

بروسوس مجموعاً هشت پادشاه بوده‌اند به توسط خطوط میخی و تورات به ما رسیده است[1].

از اینکه بروسوس یا ناقلین روایات او که زرتشت را پادشاهی دانسته مؤسس خاندان عیلام در بابل چنانک کتزیاس[2] او را پادشاه بلخ دانسته، نباید مایهٔ تعجب ما شود، زیرا در سر چنین واقعهٔ مهمّی یعنی فتح بابل به دست عیلامی‌ها یا به عقیدهٔ خود بروسوس‌ها مادها به نامورترین مرد مملکت ماد که زرتشت باشد متوجه شده‌اند، لابد جز از زرتشت در چنین عهد کهن مردی مشهورتر در ماد سراغ نداشته‌اند. از اینکه بروسوس فاتحین بابل را از ماد دانسته نه از عیلام، برای این است که پس از شکست شوش به دست آشوربانیپال و از دست رفتن استقلال دیرین آن سرزمین و بلافاصله به اسم انشان[3] در تصرف اجداد کورش هخامنشی در آمدن و در جزو ممالک قلمرو پادشاهان ماد به‌شمار رفتن آن خاک امتیاز از میان رفته بوده و سراسر ایران زمین قدیم ماد نامیده می‌شده است، چنانک پس از سپری شدن سلطنت ماد و به سر کار آمدن هخامنشیان از فارس سراسر کشور ایران زمین بدون امتیاز پارس خوانده می‌شده است، اسمی که هنوز در زبان‌های اروپایی به ایران داده می‌شود.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در خبری که از مأخذ بروسوس[4] می‌باشد زرتشت پادشاه ماد دانسته شده، همان‌طوری که کتزیاس او را پادشاه بلخ خوانده است. بی‌شک در هر دو خبر همان زرتشت پیغمبر ایران مقصود است که به‌واسطهٔ قدمت زمان در هر عهدی نزد نویسندگان به شکلی جلوه کرده است، گذشته از اینکه خبر مذکور ما را به زمانی قدیم‌تر از زمان سنتی پیغمبر منتقل می‌سازد نیز به ماد بودن پیغمبر دلالت می‌کند. در سنّت مشهور هم که متّکی به دلایل تاریخی و لغوی نیز می‌باشد زرتشت از ماد یعنی از مغرب ایران بوده و به‌خصوص آذربایجان وطن اصلی وی دانسته شده، ولی دینش در مشرق ایران زمین به‌خصوص از بلخ پر و بال یافته به نقاط دیگر رسید.

---

1. Geschichte der Orientalische Völker im Altertum von Justi; Berlin S. 327-328

و باز از همین مؤلف: Geschichte Irans im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S. 402

و به: Die Sprache der Kossäer von Friedrich Delitzsch; Leipzig 1884 S. 5 und 68

و به: Aufsätze sur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 1

2. Ktesias 3. Anšan 4. Berosos

فیثاغورس[۱]

در میان نویسندگان قدیم برخی زرتشت را معاصر فیثاغورس دانسته‌اند و به این ترتیب زمان پیغمبر بسیار متأخرتر از عهدهایی است که نویسندگان پیش از مسیح برای وی قایل شده‌اند. در زمان تولد و وفات فیثاغورس اختلاف کرده‌اند، ظاهراً تولد او در سال ۵۸۳ پیش از مسیح در جزیرهٔ ساموس[۲] بوده است و در پایان همین قرن درگذشته است.

دورهٔ فعالیّت او به عهد کورش سرسلسلهٔ هخامنشیان (۵۵۹-۵۳۰ پیش از مسیح) و پسر و جانشین وی کمبوجیا (۵۲۹-۵۲۲) می‌افتد. در قرون بعد اعجاز و کراماتی برای این فیلسوف و ریاضی‌دان که از بزرگان دانایان یونان است درست کرده‌اند. سیرت و زندگانی وی آمیخته به یک مشت داستان‌هاست، در خصوص او چنانک برای بسیاری از مردان بزرگ عهد کهن حکایات و روایات شگفت‌آمیز در دست است عموماً نوشته‌اند که او در میان مغان تعلیم یافته است، برخی نوشته‌اند که او هنگام لشکرکشی کمبوجیا به مصر در بهار سال ۵۲۵ پیش از مسیح در مصر بوده و در آنجا اسیر شده با سپاهیان ایران به بابل آمد و مدت دوازده سال در میان کلدانیان و مغ‌ها به‌سر برد و وقتی که به ساموس[۳] برگشت پنجاه و شش ساله بوده است[۴]. سفر مصر فیثاغورس یقینی است و از خبر هرودوت و ایسکراتس[5] (۴۳۶-۳۳۸ پیش از مسیح) نیز به ثبوت پیوسته است، سفر ایران او تحقیقاً معلوم نیست اما چندان هم دور نمی‌نماید که فیثاغورس کسی که به‌خصوص تشنهٔ علم و معرفت بوده و در مسایل دینی بسیار کنجکاو و به بابل مرکز علوم شرقی آن عهد رفته باشد و با مغان آشنا گشته به دستیاری آنان از آیین ایران آگاه شده باشد، نظر به اینکه تعلیمات فلسفی فیثاغورس در بسیاری از موارد مطابق تعلیمات دین زرتشتی است می‌توان گفت که این فیلسوف خواه به‌واسطه کتب، خواه به‌واسطه مغان به آیین ایران آشنا بوده است. گذشته از فیثاغورس بسا حکما دیگر یونان نیز به شاگردی مغان منسوب شده‌اند. پلینیوس[۶] بزرگ دانشمند رومی قرن اول میلادی که ذکرش گذشت می‌نویسد: فیثاغورس

---

1. Pythagoras 2. Samos 3. Samos

4. Theologoumena Arithmetika, p. 40 ed. Ast; Jamblichus, Vita Pythagoroe 19

ژامبلیخوس فیلسوف، شاگرد بُرفیریوس Porphyrius که ذکرش بیاید بوده، در سال ۳۳۳ میلادی درگذشت، کتابی داشته مشتمل بر ده جزو؛ پنج جزو از آن باقی مانده است، جزو اول در شرح زندگانی فیثاغورس می‌باشد.

و رجوع شود به: Zoroastrische Studien von Windischmann, herausgegeben von Spiegel, Berlin 1863, S. 260.

5. Isokrates 6. Plinius

و دمُکریتوس[1] و امپدُکلس[2] و افلاطون برای آموختن آیین مغ سفر دور کردند[3]. دمکریتوس فیلسوف معروف یونانی است که در میان سنوات ۴۶۰-۴۷۰ پیش از مسیح تولد یافت. همچنین امپدکلس فیلسوف و طبیب یونانی است که تولدش در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد است. چنان‌که ملاحظه می‌شود دین زرتشتی به‌واسطه شهرتی که در قدیم داشته و به‌واسطهٔ رواج داشتن این فلسفه در میان حکما یونان گروهی از دانایان آن مملکت به دانستن تعلیمات مزدیسنی مفتخر شده‌اند، سیسرو[4] خطیب معروف رومی که در ۳ ژانویه ۱۰۶ تولد یافت و در ۷ دسامبر ۴۳ پیش از میلاد درگذشت به مسافرت مصر فیثاغورس و از آشنایی وی با مغان ایران ذکری کرده است[5]. والریوس ماکسیموس[6] که در قرن اول میلادی می‌زیسته، می‌نویسد: فیثاغورس به ایران رفت و به تعلیمات مغان پرداخت از آنان گردش اختران و سیر ستارگان و نیروی و خصایص طبیعی آن‌ها را آموخت[7]، نظر به اینکه ارتباط فیثاغورس با مغان از قدیم شهرتی داشته نویسندگان بعد برای مزید افتخارات او بهتر دانسته که او را مستقیماً شاگرد خود زرتشت که مؤسس آیین مغ است بدانند، به این ملاحظه نزد گروهی، زرتشت استاد فیثاغورس دانسته شده است، از آن جمله پلوتارخس[8] (۴۶-۱۲۵ میلادی)[9] و اپولئیوس[10] (در ۱۲۵ میلادی تولد یافته)[11] و کلمنس الکساندرینوس[12] (در میان سنوات ۲۱۱-۲۱۸ میلادی درگذشت)[13] و هیپولیتوس[14] (اسقف رومی در قرن سوم میلادی)[15] و پرفیریوس[16] (در میان سنوات ۲۳۳-۳۰۴ میلادی می‌زیسته)[17] و کیریلوس[18] (در حدود ۳۷۶-۴۴۴ میلادی می‌زیسته)[19] و در توضیح و حاشیه‌ای که به «رپوبلیک» کتاب افلاطون نوشته شده است[20]

---

1. Demokritus
2. Empedocles
3. Plinius, Naturalis Historia XXX, 12
4. Cicero
5. Cicero (Marcus Tullius), Definibus bonorum et maloram V, 29.
6. Valerius Maximus
7. مورخ رومی والریوس ماکسیموس معاصر قیصر تیبریوس Tiberius (۱۴-۳۷ میلادی) بوده:
Valerius Maximus, Exem. Memor. VII, 6. 2
رجوع شود به: Franklin's article in the Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918 p. 524
8. Plutarchos
9. Plutarchos, De Animae Procreat in Timaeo II. 2
10. Apuleius
11. Apuleius, Floride, II. 15
12. Clemens Alexandrinus
13. Clemens Alexandrinus, Stromata I, 15, 69. 6 f
14. Hippolytos
15. Hippolytos, Refut. I, 2. VI, 23
16. Porphyrios
17. Porphyrios, Vita Pythagorae 12.
18. Kyrillos
19. Kyrillos Alexandrinus, Contra Julian III, 87. IV, 133.
20. Scholiast zu Platons Republik 600 B.

و سوئیداس [۱] (در نیمهٔ دوم قرن دهم میلادی به‌سر می‌برده) [۲]، در میان این نویسندگان اپولئیوس [۳] با تردید نوشته: «هستند کسانی که می‌گویند فیثاغورس از مغان و به‌خصوص از خود زرتشت تعلیم یافت» پرفیریوس [۴] فیلسوف قرن سوم میلادی که در سوریه تولد یافته و در رم درگذشت در کتابش «تاریخ فلسفه» در شرح زندگانی فیثاغورس می‌نویسد: «فیثاغورس پیش از همه چیز به راست بودن توصیه نمود از اینکه فقط آدمی به‌واسطهٔ راستی ممکن است مانند خداوند گردد، زیرا، چنان‌که او از مغ‌ها آموخته، خداوند را که آنان هرمزد (Oromazes) می‌نامند پیکری است بسان فروغ و روانی است چون راستی»؛ باز پرفیریوس می‌نویسد: «فیثاغورس با کلدانیان در آمیزش بود همچنان او نزد زرتشت رفت، از پرتو او از گناهان زندگی پیش خویش پاک گشت و از او بیاموخت که چگونه باید پیروان خود را بی‌آلایش نگاه دارند و نیز تعالیم راجع‌به طبیعت و مسبب ازلی موجودات را او از آنجا شنید» [5]. در میان این نویسندگان گفتیم که هیپولیتوس [۶] نیز زرتشت را استاد فیثاغورس دانسته است.

این اسقف رومی می‌گوید که مأخذش دیودروس [۷] از شهر ارتریا [۸] و اریستکسنوس [۹] می‌باشند. به این خبر نمی‌توان اعتماد نمود، زیرا اریستکسنوس که در حدود سال ۳۱۸ پیش از میلاد می‌زیسته شاگرد ارسطاطالیس بوده است، در خبر راجع‌به زمان زرتشت از مأخذ افلاطون و شاگردان وی و در جزو آنان ارسطاطالیس گفتیم که آنان زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از وفات افلاطون نوشته‌اند، بنابراین بسیار غریب

---

1. Suidas

2. Suidas. S. V. Pythagoras.

و رجوع شود به: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die persischen Religion von Carl Clemen; Giessen 1920 S. 20-21.

3. Apuleius

4. Porphyrios

5. Porphyrios, Vitha Pythagorae 12; 14.

در اینجا یادآور می‌شویم دستوری که پرفیریوس راجع‌به آیین مغ با مزدیسنی از فیثاغورس نقل می‌کند درست مطابق تعلیم دین زرتشتی است، سراسر اوستا و همه کتب پهلوی پر است از فضایل راستی و نویسندگان قدیم یونان نیز مکرراً راستگویی ایرانیان را ستوده‌اند. رجوع شود به خرم‌شاه تألیف نگارنده راجع‌به پیکر و روان اهورا مزدا به فقرات ۸۰–۸۱ فروردین یشت مراجعه شود.

6. Hippolytos

7. Diodorus

۸. دیودُروس Diodorus از شهر ارتریا Ereteria مثل دیودُروس سیکولوس Siculus معاصر قیصر روم اگوستوس Augustus که در ۶۳ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۱۴ میلادی درگذشت بوده است.

9. Aristoxenus

به‌نظر می‌رسد که اریستکسنوس شاگرد ارسطاطالیس زرتشت را معاصر فیثاغورس نوشته باشد، احتمال دارد که او نظر به شباهتی که میان آیین زرتشتی و فلسفهٔ فیثاغورس موجود است گفته باشد که فیثاغورس از آیین مغ اطلاع داشته و به این وسیله یک ارتباط معنوی میان آنان قایل شده باشد نه یک آشنایی شخصی و دیگر اینکه معلوم نیست هیپولیتوس خبرش را مستقیم از اریستکسنوس گرفته یا از دیودروس نقل کرده است[۱].

از مجموع اخباری که راجع به فیثاغورس ذکر شده و او را شاگرد زرتشت دانسته‌اند به خوبی پیداست که خواسته‌اند به این وسیله به شئونات این فیلسوف بیفزایند. در انجام یادآور می‌شویم: بدون اینکه این نویسندگان نظری به زمان زرتشت داشته باشند در معاصر دانستن او با فیثاغورس فیلسوف قرن ششم پیش از مسیح به عهدی که در سنت برای پیغمبر ایران قایل شده‌اند نزدیک گردیده‌اند.

امیانوس مارسلینوس[۲]

در میان نویسندگان قدیم مندرجات مورخ رومی ولی اصلاً یونانی امیانوس راجع به زمان زرتشت قابل توجه است.

این نویسنده که در سال ۳۳۰ میلادی تولد یافت و در سال ۳۹۰ نیز در حیات بوده در هنگام لشکرکشی قیصر ژولیان[۳] در سال ۳۶۳ میلادی به ضد شاپور دوم جزو سپاهیان روم بوده است، خود وقایع آن جنگ را که به شکست روم انجام گرفت و قیصر ژولیان در بیست و ششم (۲۶) ژوئیه سال مذکور از یک تیر کارساز از پای در افتاده جان سپرد به چشم خود دیده است[۴]. کتاب او در تاریخ روم که از وقایع سال نود و شش (۹۶) میلادی شروع شده و در ذکر وقایع سال سیصد و هفتاد و هشت (۳۷۸) انجام یافته، ضمناً یکی از اسناد معتبر تاریخ ماست. در عهد ساسانیان از این کتاب که مشتمل بر سی و یک جزو بوده سیزده جزو اولی از دست رفته، مابقی موجود است.

امیانوس در کتاب مذکور در جزو بیست و سوم در باب ششم مفصلاً از مغ‌های ایران سخن رانده، آنان را از خاندان مخصوصی دانسته که از پشت به پشت از زمان خود زرتشت مؤسس دین به خدمت پیشوایی گماشته هستند، نخست جمعیّت آنان کم بوده

---

1. Griechi. u. Lateini. Nachrichten über die Persisch. Religion von Clemen S. 20-21 :رجوع شود به
2. Ammianus Marcellinus 3. Julian
4. Ammianus Marcellinus XXIII. 6, 32-34.

به‌تدریج زیاد شدند، از حیث آداب و رسوم از طبقات دیگر مردم امتیاز دارند و به‌خصوص محترم و بزرگ شمرده می‌شوند. در آغاز این مبحث امیانوس می‌نویسد: افلاطون گفته که آیین مغ دارای افکار بلندی و بی‌آلایش‌ترین طرز ستایش پروردگار است. پس از آن امیانوس خود گوید: آیین مغ دانشی است که زرتشت بلخی در زمان کهن از روی تعلیمات سرّی کلدانیان بسط و توسعه داد، چنان‌که به رویهٔ او پادشاه دانا گشتاسب پدر داریوش، به عقیده امیانوس پیغمبر ایران نیز در سرزمین نامعلومی از ممالک هند درآمد، در آنجا در جنگل ساکت و آرامی که خرد برهمن حکمفرما بود از جنبش زمین و گردش ستارگان تعلیم یافت... از این خبر پیداست که امیانوس شنیده بوده که زرتشت در عهد پادشاه بلخ گشتاسب می‌زیسته، ولی چون در تاریخ ایران جز از پدر داریوش بزرگ هخامنشی گشتاسب دیگری نمی‌شناخته، ناگزیر در خبر خود مبهم مانده، پدر داریوش را به زرتشت مربوط نموده، او را مروج آیین مغ خوانده است.

هرچند تاریخی که بعدها در سنت برای پیغمبر قایل شده‌اند تقریباً به همان عهد گشتاسب پدر داریوش بزرگ می‌افتد، اما کی‌گشتاسب دوست و حامی زرتشت که از پادشاهان کیانی است در سنت با داریوش هخامنشی مربوط نیست. امیانوس در خبر خود این گشتاسب را پادشاه خوانده، در صورتی‌که گشتاسب پدر داریوش پادشاه نبوده بلکه از طرف پسر خود شهربان یا مرزبان[1] ایالات پارت و گرگان بوده و از او مکرراً در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی اسم برده شده است از آن جمله داریوش از پدرش گشتاسب در کتیبهٔ بهستان (بیستون) چنین یاد کرده است: «داریوش پادشاه گوید پارتوَ (Partava = خراسان امروزی) و ورکان (Varkana = گرگان) از من سر کشیده به فرورتی پیوسته، پدرم گشتاسب در مملکت پارت بود، مردم از او سر پیچیدند، آن‌گاه گشتاسب با لشکری که در فرمانش مانده بود بیرون رفته در یک شهر پارت نامزد به ویسپ هوزاتی[2] به جنگ پارت‌ها درآمد. اهورا مزدا مرا یاری کرد، گشتاسب آن لشکر سرکش را یکسره درهم شکست. در ماه ویخن Viyaxna بود (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) که این جنگ روی داد، آن‌گاه من از ری (رگا Raga) لشکریان پارس را به سوی گشتاسب فرستادم. چون لشکر به گشتاسب رسید آن را برگرفته به جنگ شتافت، در یک شهر پارت نامزد به پتیگربن[3] به پیکار سرکشان درآمد، آن سپاه سرکش را یکسره درهم شکست، این در اول

---

۱. شهربان که در عهد ساسانیان مرزبان گفته شده به معنی حاکم است از کلمه فرس خشترپون Xšatrapavan که یونانی‌ها ساتراپ گفتند.

۲. ویسپ هوزاتی Vispa huzati لفظاً یعنی همه نیک‌زادگان.

3. Patigrabana

ماه گرم‌پدا Garmapada (مطابق ۳ آوریل ۵۲۰ پیش از مسیح) بود که این جنگ شد، چنان‌که ملاحظه می‌شود در این کتیبه داریوش به پدرش عنوان پادشاهی نداده، از او مانند شهربان‌های دیگر خود اسم برده است، اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ پیش از مسیح) در کتیبهٔ تخت‌جمشید یک یک اجداد خود را با عنوان پادشاه اسم می‌برد ولی از گشتاسب در جزو اجداد خود بدون چنین عنوانی نام می‌برد. از این قرار: «می‌گوید اردشیر، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان (شاهنشاه)، پادشاه کشورها، پادشاه این زمین؛ من پسر پادشاه اردشیر (دوم)، اردشیر پسر پادشاه داریوش (دوم)، داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول)، اردشیر پسر پادشاه خشیارشا، خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول)، داریوش پسر گشتاسب نامی، گشتاسب پسر ارشام نامی هخامنشی» در اینجا یادآور می‌شویم که پدر گشتاسب ارشام نام داشته، اما پدر کی‌گشتاسب معاصر پیغمبر لهراسب بوده که در اوستا اَاُوروت اسپ Aurvat-aspa نامیده شده است. شکی نیست که گشتاسب پدر داریوش به هیچ‌وجه مربوط به گشتاسب معاصر زرتشت نیست نظر به اینکه کی‌گشتاسب از یاران بزرگ دین زرتشتی و از مقدسین به‌شمار است در تمام ادوار اشخاصی چنین نامزد شده‌اند و هنوز هم مانند پارینه این اسم از اسامی معمولی اشخاص است. خبر امیانوس بدون اینکه ما را به تاریخ واقعی زرتشت رهنمون باشد یادآور بلخ می‌باشد، سرزمینی که در آنجا دین زرتشت رواج گرفت.

آکاسیاس[1]

شاعر و مورخ یونانی که در حدود سال ۵۳۶-۵۸۲ میلادی می‌زیسته، مانند امیانوس زرتشت را معاصر گشتاسب دانسته، ولی نمی‌داند این گشتاسب کدام است. به عقیدهٔ این نویسنده: «ایرانیان در قدیم با یونانیان هم‌کیش بوده، مانند آنان زئوس[2] و کُرُنس[3] و پروردگاران دیگر یونان را می‌پرستیدند، ولی به اسامی دیگر... ایرانیان امروزی یکسره رسوم پیشین خود را فروگذار هستند و آن‌ها را تغییر دادند، پیرو آیین عجیبی که زرتشت پسر هزد (Oromasdes = اهورامزدا) آورد می‌باشند. این زرواستر (Zoroaster) که زَرَدس Zarades هم نامیده می‌شود به‌طور یقین نمی‌توان گفت که در چه زمان می‌زیسته و کی آیین خود آورد، ایرانیان امروزی فقط می‌گویند که او در عهد گشتاسب به‌سر می‌برده است، ولی در این بسیار تردید است و این تردید را نمی‌توان مرتفع ساخته دانست که این

---

1. Agathias
2. Zeus
3. Kronos

گشتاسب همان پدر داریوش است یا یک گشتاسب دیگر، در هر زمانی که او زیسته باشد به هر حال پیغمبر آنان و آورندهٔ آیین مغ است.[۱]»

سوئیداس[۲]

در انجام اخبار نویسندگان قدیم راجع‌به زمان زرتشت مندرجات سوئیداس در این موضوع قابل ذکر است.

سوئیداس[۳] نحوی و لغوی یونانی در سال ۹۷۰ میلادی به‌سر می‌برده است، فرهنگی از او مانده که اسامی بسیاری از اشخاص نامدار قدیم در آن ضبط شده است، هرچند این کتاب از اشتباهات فراوان عاری نیست و نویسندهٔ آن قوهٔ تحقیق و انتقاد نداشته است، اما یک رشته از مندرجات نویسندگان قدیم در این کتاب محفوظ مانده و از این جهت مفید است. سوئیداس آنچه در کتب قدما خوانده بدون تشخیص و امتیاز در فرهنگ خود نقل کرده است. راجع‌به موضوع ما در این فرهنگ اخبار برخی از نویسندگان قدیم بدون امتیاز از همدیگر مندرج است، در تحت کلمهٔ فیثاغورس[۴] این فیلسوف یونانی شاگرد زرتشت[5] دانسته شده، و در تحت کلمهٔ زرتشت، دو زرتشت قایل شده یکی دانای پارس و ماد که در پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا[۶] می‌زیسته، دومی اخترشناسی بوده است در عهد نینوس[۷]، چنان‌که ملاحظه می‌شود مندرجات سوئیداس همان است که در طی اخبار نویسندگان متقدم راجع‌به زمان زرتشت ذکر شده است.

فهرست برخی از کتب دانشمندان که اخبارات مورخین قدیم یونان و روم در آن‌ها جمع شده است:

Brisson, Barnabé: De regio Persarum principatu libri tres.; Paris, 1590.

Hyde, Thomas: Historia religionis Veterum Persarum eorumque Magorum; Oxford 1700.

Kleuker, J. F.: Anhang zum Zend-Avesta II, Band, 3ter Theil, Riga; 1783.

Windischmann: Zoroastrische Studien herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863, S. 260-313.

---

1. Agathias Scholastikos, Hist. II, 24.
2. Suidas
3. Suidas
4. Pythagoras
5. Záretos
6. Troia
7. Suidas, S. V. Zoroastres; S. V. Pythagoras

ترجمهٔ انگلیسی آن Darab Dastur P. Sanjana: Zarathushtra in the Gathas; Gathas; Leipzig 1897, p.65-141.

Rapp, Adolf: Die Religion und Sitte der Perser and übrigen Iranier nach der Griechischen und römischen Quellen, in der Zeitschrift der deutschen morgenlandische Geselschaft 1865, S. 1 ff.1866, 49 ff.

ترجمهٔ انگلیسی آن Cama, Kharshedji R.: Religion and Customs of the Persians; Bombay 1876-1879.

Tiele: Geschichte der Religion im Altertum, Deutsche Ausgabe von Gehrich II B; Gatha 1903, S. 361 f.

Erânische Alterthumskunde von Spiegel, 1 B; Leipzig 1871, S. 669-683.

Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, by W. Jackson; New York 1901.

در صفحات ۲۳۱-۲۷۳ همین کتاب متن کلیهٔ مورخین یونان و روم راجع‌به زرتشت ضبط است:

ترجمهٔ این اخبار: The Journal of the K. R. Cama Oriental Iustitute No. 14 Bombay 1929.

Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

تاریخ سنتی زمان زرتشت

در سنت زرتشتیان زمان پیغمبر ایران در سنوات ۶۶۰-۵۸۳ پیش از مسیح دانسته شده است، این سنت در کتب پهلوی با اندک تفاوت از همدیگر محفوظ مانده است. در ارداویرافنامه در آغاز فصل اول مندرج است: «زرتشت پاک دینی که از اهورامزدا پذیرفت در جهان رواکرد و تا پایان سیصد سال به همان پاکی بماند و مردم بی‌گمان بودند در انجام اهریمن گجستک (ملعون) ناپاک برای اینکه مردم را به گمان اندازد، اسکندر گجستک رومی راکه در مصر به‌سر می‌برد بر آن داشت که با ستیزهٔ گران و نبرد و ویرانی به ایرانشهر تازد، او شهریار ایران بکشت و پایتخت ویران کرد.[۱]»

---

۱. از اینکه اسکندر در مصر جای داده شده برای این است که اسکندر از مصر و سوریه در سال ۳۳۱ به آشور ←

زادسپرم دستور سیرگان در حدود سال ۲۵۰ یزدگردی مطابق ۲۶۸ هجری در زرتشت‌نامهٔ خود در فصل ۲۳ فقرهٔ ۱۲ از ظهور دین تا آسیب یافتن آن و بر باد رفتن پادشاهی ایران سیصد سال فاصله قرار داده است، شکی نیست که مقصود زاد سپرم از منقرض شدن سلطنت ایران همان استیلای اسکندر مقدونی است. اسکندر در سال ۳۳۱ به ایران هجوم آورد، داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی در ماه ژوئیه یا اوت ۳۳۰ پیش از مسیح کشته شد.

از مندرجات بندهش در فصل ۳۴ در فقرات ۷-۸ راجع به مدت سلطنت پادشاهان کیانی تا مرگ اسکندر (در سال ۳۲۳) برمی‌آید که از ظهور زرتشت تا مرگ اسکندر ۲۷۲ سال فاصله باشد، بنابراین زرتشت در سال ۵۹۵ پیش از مسیح مبعوث گردید. به گفتهٔ بندهش اسکندر چهارده سال پادشاهی کرد. در صورتی‌که ظهور زرتشت را تا آغاز پادشاهی اسکندر به حساب آوریم میان این دو واقعه فقط ۲۵۲ سال فاصله می‌باشد، اما به حساب بندهش ۲۵۸ سال فاصله است. در کتب مورخین ایرانی و عرب نیز مقارن همین اوقات زمان زرتشت دانسته شده است. از آن جمله مسعودی که در حدود سال ۳۴۵ هجری درگذشت. در مروج‌الذهب می‌نویسد: به‌زعم مجوسان از زمان زرادشت ابن اسبیمان، پیغمبرشان، تا اسکندر دویست و پنجاه و هشت سال می‌باشد[1]، در جای دیگر ۲۸۰ سال نوشته است؛ باز همین مؤلف در کتاب دیگرش، کتاب التنبیه و الاشراف می‌نویسد: زرادشت پسر بورشسف در ابستا کتابی که به او الهام شده خبر داده که پس از سیصد (۳۰۰) سال به مملکت ایران آشوب بزرگی روی خواهد داد، بدون اینکه دین آن منهدم شود، اما در انجام سال هزارم مملکت و دین هر دو ویران شوند، بنابراین میان زرتشت و اسکندر سیصد (۳۰۰) سال فاصله است زیرا که زرتشت در زمان کی گشتاسب پسر کی‌لهراسب ظهور نمود[2]. ابوریحان بیرونی که در ۳ ذی‌الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ در غزنه وفات یافت می‌نویسد به‌زعم مجوسان ظهور زرادشت، پیغمبرشان، تا اول تاریخ اسکندر دویست و پنجاه و هشت (۲۵۸) سال داشت[3].

←

تاخته به لشکر ایران هجوم آورد رجوع شود به:

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 83.

۱. رجوع شود به مروج‌الذهب متن و ترجمه به اهتمام Barbier de Meynard جلد IV ص ۱۰۷ و به مروج‌الذهب طبع مصر ۱۳۴۶ هجری جزء الاول ص ۱۷۶ و ص ۳۹۱.

۲. کتاب التنبیه و الاشراف چاپ De Goeje، لیدن ۱۸۹۴، ص ۹۰.

۳. رجوع شود به آثارالباقیه، ص ۱۴.

غالباً در سنت زرتشتیان از زمان رسالت زرتشت تا استیلای اسکندر سیصد سال قرار داده شده است. چنانک در رسالهٔ علمای اسلام[1] و در منظومه‌ای موسوم به قصّهٔ سلطان محمود غزنوی که انوشیروان پسر مرزبان کرمانی در سال ۱۶۲۰ سراییده است[2]، در سنت زرتشت معاصر کی گشتاسب پسر کی‌لهراسب بوده کـه در مشـرق ایـران زمـین در بـلخ سلطنت داشت. پیغمبر ایران چهار بار در گات‌ها، در سرودهای مقدس خود از این شهریار که دوست و حامی دین وی بوده نام می‌برد[3]، به‌طوری که ابداً شکی نمی‌ماند که در عهد زرتشت ایرانیان در ایران زمین شرقی سلطنت داشتند، بنا به سنت که در کـتب پـهلوی و کتب مورخین ایرانی و عرب محفوظ مانده، سال سی‌ام پادشاهی کی گشـتاسب بـود کـه زرتشت دین خود بدو نمود. برخی از مستشرقین می‌خواهند کـه ایـن کـی گشـتاسب را گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی که ذکرش در جزو اخبار امیانوس[4] گذشت یکی بدانند[5]، تقریباً در هزار و چهارصد سال پیش از این آکاسیاس[6] که ذکرش گذشت تردید داشته از اینکه این گشتاسب همان داریوش است یا گشتاسب، دیگر امروزه شکی در این نداریم که زمان این دو گشتاسب چندین صد سال از همدیگر فاصله داشته است. چنان‌که دیدیم مغان که پیروان آیین زرتشت بوده، پیش از عهد داریوش بزرگ پسـر گشـتاسب وجود داشته‌اند و دیگر اینکه چگونه ممکن است فیلسوف‌های یونانی قرن چهارم پیش از میلاد مانند ارسطاطالیس[7] و ادکسوس[8] و هرمدروس[9] زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از مرگ افلاطون یا پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا[10] بنویسند. در صورتی‌که میان آنان و گشتاسب پدر داریوش بزرگ (۵۲۱–۴۸۵ پیش از مسیح) اندکی بیش از یک قرن فاصله است[11]. هرودوت که در عهد اردشیر اول (۴۶۵–۴۲۴ پیش از مسیح) به ایران سفر کرده، از زرتشت به هیچ‌وجه اسم نبرده، در صورتی‌که از پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی تا به

---

۱. علمای اسلام چاپ Mohl ص ۶، رجوع شود به خرده اوستا.

۲. علمای اسلام چاپ Mohl ص ۶، رجوع شود به خرده اوستا.

۳. رجوع شود به گات‌ها: یسنا ۲۸، قطعهٔ ۷ و یسنا ۴۶، قطعهٔ ۱۴ و یسنا ۵۱، قطعهٔ ۱۶ و یسنا ۵۳، قطعهٔ ۲؛ به جلد دوم یشت‌ها نیز مراجعه شود.

4. Ammianus

۵. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

6. Agathias
7. Aristoteles
8. Eudoxus
9. Hermodorus
10. Troia

۱۱. رجوع شود به:
Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion von Messina S. 64-66.

عهد خود مفصلاً صحبت می‌دارد. اگر ظهور زرتشت در عهد داریوش یا پدرش گشتاسب بوده، قهراً در مندرجات هرودوت لااقل اشاره‌ای از این واقعه می‌شده است، این سکوت را نیز منفیاً می‌توان دلیل دانست که در عهد هرودوت دین زرتشت آیین کهن ایران بوده و در حدود نیم قرن پیش از او به‌وجود نیامده بوده است. در میان دانشمندان و مستشرقین معروف از آن جمله جکسن[1] و وست[2] که طرفدار تاریخ سنتی هستند ارتباطی میان کی‌گشتاسب پادشاه بلخ و گشتاسب پدر داریوش بزرگ هخامنشی قایل نشده‌اند، به‌زعم بیشتر دانشمندان موفق امروزه، دین ایران پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته به‌وجود آمده است[3]. تاریخ سنتی به‌کلی بی‌اعتبار و برخلاف اسناد لغوی و تاریخی است. چون در موارد دیگر مکرراً از این مسئله بحث شده، در اینجا فقط یادآور می‌شویم که زبان گات‌ها سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت قدیم‌تر از قرن هفتم پیش از مسیح است و در خطوط میخی که از پادشاه آشور سارگون[4] از قرن هشتم پیش از مسیح مانده و اسامی چند تن از سران قبایل ایرانی که با وی در زد و خورد بوده در آن‌ها یادگردیده دلیل زرتشتی بودن آنان است.

در میان اخبار مورخین قدیم یونان و روم خبر خسانتوس[5] راجع‌به زمان زرتشت قابل اعتماد و می‌توان ظهور پیغمبر ایران را در حدود هزار و هشتاد (۱۰۸۰) سال پیش از مسیح دانست.

---

1. On the Date of Zoroaster, by William Jackson, Journal of American Oriental Society, Vol. XVII, 1896, 1-22;

Zoroaster, Prophet of Ancient Iran, New York 1901.

2. Sacred Books of the East, vol. XLVII, Introduction.

۳. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

4. Sargon 5. Xantus

یسنا

سرآغاز

به نام یزدان

۱ «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار)[۱]، «فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم[۲].
به هاونی پاک (و) ردِ (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) ردِ (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳].

۲ آذر پسر اهورا مزدا، به خوشنودی تو ای آذر پسر اهورا مزدا ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

۳ «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید:

---

۱. راجع‌به اشم وهو و ینا اهو که معنی آن را هم در فقرهٔ ۳ همین سرآغاز ملاحظه می‌کنید در خرده اوستا در مقالهٔ مخصوص به آن‌ها مفصلاً صحبت داشتیم. جای این دو دعای شریف و معروف در یسنا ۲۷ در فقرات ۱۳ و ۱۴ می‌باشد. یسنا ۱۹ و یسنا ۲۰ عبارت است از تفسیر یتا اهو و اشم وهو، به جای خود باز از این ادعیه صحبت خواهیم داشت.

۲. فَرَوَرانه از نخستین فقرهٔ یسنا ۱۲ می‌باشد. این فصل از یسنا در اعتراف به دین مزدیسنی است، به خرده اوستا به توضیحات فقرهٔ ۲ نیرنگ کشتی بستن و فقرهٔ ۱ سروش باژ فقرهٔ ۹ اویسروتریمگاه نیز ملاحظه شود، خرده اوستا تفسیر نگارنده.

۳. به فقرهٔ ۷ مراجعه شود.

«اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۱]
اشم وهو... (سه بار).
«یتا اهووئیریو» مانند سرور برگزیده این چنین سرور مینوی است (زرتشت) هم، به حسب راستی، کسی که کردار نیک زندگانی را به سوی مزدا آورد و شهریاری اهورا برای کسی است که شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) است.

۴ «فرستویه»[۲] فراز ستایم پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را، آنچه را که در اندیشیدن و گفتن و کردن است، من می‌پذیرم همهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، من فرو گذارم همهٔ پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را.

۵ فراز آورم به سوی شما، ای امشاسپندان ستایش و نیایش (خود را) با پندار، با گفتار، با کردار، با جان «نیز با زندگی تن خود»[۳].

۶ من نماز اشا (راستی) می‌گزارم: «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است، (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار).

۷ «فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم. به هاونی پاک (و) ردِ (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) رد (سرور) پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان (سروران) روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۴].

---

۱. رجوع شود به خرده اوستا، به توضیحات فقرهٔ ۱، سروش باژ.

۲. فرستویه تا انجام فقرهٔ ۵ از ادعیه معروف و جای آن در یسنا ۱۱ فقرات ۱۷-۱۸ می‌باشد، به فقرات ۳-۴ خورشید نیایش در خرده اوستا نیز ملاحظه شود.

۳. جملهٔ اخیر، نیز با زندگی تن خود که در یسنا ۱۱ فقره ۴ و در یسنا ۱۳ فقرهٔ ۴ تکرار شده از گات‌ها، به یسنا ۳۳ قطعهٔ ۴۱ می‌باشد.

۴. راجع‌به فرشتگاه موکل روز و اوقات پنجگانه شبانروز و ماه و شش جشن دینی سال یا گهنبارها و سال که به حسب ترتیب در متن اَیَرِ ayara، اسنیه asnya، ماهیه mahya، یائیریه yairya، سرذ seredha آمده به خرده اوستا به ←

۸ اهورامزدای را یومند خرهمند؛ امشاسپندان؛ مهردارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده؛[1]

۹ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیز اسب؛ اندروای در بالا کارگر که دیدبان سایر آفریدگان است-آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ـــ؛ راست‌ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس؛ دین نیک مزدیسنی؛

۱۰ ماراسپند پاک کارگر (ورزیده)؛ قانون ضدّ دیوها؛ قانون زرتشتی؛ سنّت کهن؛ دین نیک مزدیسنی؛ ایمان به کلام مقدس (ماراسپند)؛ هوش (ادراک) دریافتن دین مزدیسنی؛ آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند)؛ دانش فطری مزدا داده؛ دانش اکتسابی مزدا داده؛[2]

۱۱ آذر پسر اهورا مزدا؛ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتش‌ها؛کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده؛[3]

۱۲ همهٔ ایزدان پاک مینوی (و) جهانی؛ فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)؛ فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان)[4] به خوشنودی (شما) ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

۱۳ [زوت] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که او، زوت به من بگوید

←

آغاز مقالهٔ پنجگاه و به تقویم مزدیسنا به صفحات ۲۱۲-۲۲۲ مراجعه شود، در فقرهٔ ۲۳ از یسنا ۱ نیز به همین فرشتگان برمی‌خوریم رجوع شود به آن.

۱. فقرات ۸-۱۲ که مانند فقرات سی روزه گروهی از فرشتگان در آن‌ها یاد شده مربوط به هم است، افعال جملات این فقرات در آخر فقرهٔ ۱۲ آمده است فقرات ۸-۱۲ مطابق فقرات ۲۳-۲۷ یسنا ۲۲ می‌باشد.

۲. به فقرهٔ ۲۹ سی روزهٔ کوچک ملاحظه شود: جلد خرده اوستا.

۳. به فقرهٔ ۲۶ سی روزهٔ کوچک ملاحظه شود: خرده اوستا.

۴. به فقرهٔ ۳۰ سی روزهٔ کوچک ملاحظه شود، فقرات ۹-۱۲ در فقرات ۲۴-۲۷ یسنا ۲۲ نیز موجود است.

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[1] اشم وهو. . . (سه بار).

۱۴ «خشنوتره» در خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آشکار کنند آنچه را که بهتر موافق ارادهٔ (اهوراست)[2] اشم وهو... (سه بار).

۱۵ یتا اهووئیریو... (چهار بار)[3].

---

۱. رجوع شود به یسنا ۳ فقرهٔ ۲۵

۲. مضمون این جمله از گات‌ها، یسنا ۵۰ قطعهٔ ۱۱ می‌باشد.
به فقرهٔ ۱ نیرنگ کشتی بستن در خرده اوستا نیز ملاحظه شود.

۳. مثل فقرهٔ ۳

یسنا «ها» ۱

مندرجات بیشتر فقرات «ها» ۱ مطابق مندرجات «ها» ۳ و «ها» ۴ و «ها» ۷ می‌باشد، از این قرار: فقرات ۳-۱۹ از «ها» ۱ مطابق فقرات ۵-۱۹ و فقرات ۲۲-۲۳ از «ها» ۳ و مطابق فقرات ۸-۲۲ و فقرات ۲۴-۲۵ از «ها» ۴ و مطابق فقرات ۵-۱۹ و فقرات ۲۳۲۲ از «ها» ۷ می‌باشد.

[زوت و راسپی]

۱ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به جای می‌آورم[۱] برای دادار اهورا مزدای رایومند

---

۱. کلماتی که به «نوید می‌دهم» و «به جای می‌آورم» ترجمه شده در متن آمده است اولی از فعل وَئذ vaedh که به انضمام نی به معنی آگاهانیدن و بشارت دادن است. کلمه نوید را در فارسی که به معنی خبر خوش است از همین ریشه و بنیان دانسته‌اند. دومی از فعل کَرْ kar (کردن) که به‌انضمام هن به معنی مجریٰ داشتن و به پایان رسانیدن است و از همین ماده است، کلمهٔ انگاردن (انگاشتن) در تفسیر پهلوی یسنا، این کلمات نودنم و هنگارتنم nivedenem u hangartenem شده، یعنی همان کلمات اوستا به هیأت پهلوی تکرار گردیده است، ولی برای توضیح کلمهٔ نودنم افزوده شده: یعنی که یزشن بُن کنم و برای کلمهٔ هنگارتنم افزوده شده یعنی که یزشن سر کنم از کلمات بُن و سرآغاز و انجام اراده کرده‌اند.

در این فقره و در فقرات بعد چنان‌که در فقرات کردهٔ اول از ویسپرد کلمات مذکور به این معنی استعمال شده: نوید یا بشارت می‌دهم اهورا مزدا و ایزدان و فرشتگان را برای یزشنه یا ستایش و پرستش و آنچه آغاز نموده، نوید می‌دهم به انجام می‌رسانم و کاملاً انجام می‌دهم. کلمات مذکور را مفسرین اوستا مختلف معنی کرده‌اند، ولی از کلیه آن‌ها همان معنی فوق برمی‌آید، نریوسنگ Nerioseng دستور پارسی در قرن دوازدهم میلادی در تفسیر سانسکریت یسنا کلمات مذکور را در سانسکریت nimantrayami Sampurnayami ترجمه کرده، یعنی دعوت می‌کنم و به اتمام می‌رسانم، انکتیل دُپرون Anquetil Duperron ترجمه کرده: Je prie et j'invoque، بورنوف ←

خُرهمند، بزرگ‌ترین و زیباترین و استوارترین و خردمندترین و خوب بالاترین و در تقدس برترین، نیک‌منش بسیار رامش دهندهٔ آن خرد مقدس (مینوسپند) که ما را بیافرید، آنکه (به ما) پیکر هستی بخشید، آنکه (ما را) بپرورانید.

۲ نُوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای بهمن، برای اردیبهشت، برای شهریور، برای سپندارمذ، برای خرداد (و) امرداد، برای گوش تَشنْ[1]، برای گوشورون، برای آذرِ اهورامزدا، برای تخشاترین امشاسپندان.

۳ نُوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای (فرشتگان) گاه‌ها[2]، ردان (سروران) راستی؛ برای هاونی پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای ساونگهی و ویسیه پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای مهردارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی که به نام خوانده شده؛ از برای رام چراگاه خوب بخشنده[3].

۴ [زوت] نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای رپیتوین پاک، رد پاکی،
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای فرادت فشو و زنتوم پاک، رد پاکی.
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای اردیبهشت و آذر اهورا مزدا.

→

Burnouf ترجمه کرده: j'invoque et je célèbre، اشپیگل Spiegel ترجمه کرده: Ich lade ein und thue es kund، دُ هارله De Harlez ترجمه کرده: j'offre et j'accomplis ce sacrifice دارمستتر Darmesteter ترجمه کرده: j'annonce j'offre میلز Mills ترجمه کرده: I celebrate, I invite. در فارسی ترجمه کرده‌اند دعوت می‌کنم و تمام می‌کنم.

رجوع شود به: Commentar über das Avesta, von Spiegel, II Band, Wien 1868, S. 1

و به: Zend-Avesta par Darmesteter, Vol. I, pp. 5-6

و به: Avesta, Pahlavi, Sanskrit and Persian Texts of Yasna 1 by L. Mills, Leipzig 1910

۱. در خصوص گوش تَشنْ به توضیحات فقرهٔ ۱۴ سی روزهٔ کوچک مراجعه شود در جلد خرده اوستا.

۲. راجع‌به فرشتگان اوقات پنجگانهٔ شبانروز به توضیحات فقرهٔ ۷ سرآغاز یسنا مراجعه شود.

۳. شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷.

۵ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای اُزیرن پاک، رد پاکی.
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای فرادت ویر و دخیوم پاک، رد پاکی.
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای سرور بزرگوار نپات آپـم و آب‌های مزدا داده.

۶ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای مـی‌آورم بـرای اویسـروتریم آئـیبی کـیّه پاک[1]، رد پاکی.
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای فرادت ویسپم هـوجیاتی و زرتشتوم پاک، رد پاکی.
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای فروهرهای پاکدینان و برای زنان با گروه فرزندان و برای یائیریه هوشیتی و برای اَمَ خوب ساخته شده، خوب رسته (خوب بالا)، برای بهرام اهورا داده (آفریده) و اوپرتات شکست‌دهنده[2].

۷ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای اُشهین پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای برجیه و نمانیه پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای سروش مقدس پاداش‌دهندهِ پیروزگرِ جهان‌افزا؛ برای رشن راست‌ترین و برای ارشـتاد جـهان‌افـزا (و) بـالنده (پرورانندهٔ) جهان.

۸ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای (فرشتگان) ماه، ردان پاکی؛ برای اندر ماه پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای پُر ماه و ویشپتثَ پاک، رد پاکی[3].

۹ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای (فرشتگان) گـهنبارها، ردان پاکی؛ برای میدیوزرم پاک، رد پاکی؛

---

۱. راجع‌به صفت آئیبی گیّه به توضیحات فقرهٔ ۱ اویسروتریمگاه در خرده اوستا مراجعه شود.
۲. در خصوص فرشتگان فقرهٔ ۶ رجوع شود به فقرات ۱-۲ اویسروتریمگاه.
۳. شبیه به فقرهٔ ۸، یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰، یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳، یسنا ۴ و فقرهٔ ۷، یسـنا ۶ و فـقرهٔ ۱۰، یسـنا ۷ راجـع‌به اوقات سه‌گانه ماه: وقتی که ماه هنوز تیغه است، وقتی که دایره آن پر است و وقتی که روی به کاهش گذاشته دیگر باره تیغه می‌شود به توضیحات فقرهٔ ۶ ماه نیایش ملاحظه شود: خُرده اوستا.

نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای میدیوشم پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای پتیه شهیم پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای ایاسرم پاک، رد پاکی (هنگامی که گله) فرودآینده و گوسفند نر رها شده[1]؛ برای میدیارم پاک، رد پاکی؛ برای همسپتمدم پاک، رد پاکی؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای (فرشتگان) سال، ردان پاکی[2].

۱۰ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای همهٔ این ردان که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی[3]، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی)

---

۱. در این فقره از شش گهنبار یا جشن‌های دینی یاد شده است، چهارمین گهنبار که ایاسرم باشد با صفاتی که به معانی فرودآینده و گوسفند نر رها شده قید گردیده است، صفت اولی فرَئواوروئشتریمُ fraourvaeštrima مرکب است از فرا و از مادهٔ فعل اوروئس urvaes که به معنی گردیدن است. دومی ورشنی هرشت varšni haršta مرکب است از کلمه ورشنی که به معنی گشن یا گوسفند نر (قوچ) است و از مادهٔ فعل هرِز harez که به معنی هشتن است، از این صفات برگشتن گله از چراگاه تابستانی به آغل و هشتن گوسفندان نر یعنی رها نمودن گوسفندان برای جفت‌گیری اراده شده، همین دو صفت در فقره ۹ از یسنا ۲ و در فقرهٔ ۱۱ از یسنا ۳ و غیره برای ایاسرم آمده است. از این صفات می‌توان دانست که جشن ایاسرم در فصلی است که گله از چراگاه برگشته و تابستان بزرگ که نزد ایرانیان قدیم هفت ماه بوده سپری گردیده، چنان‌که می‌دانیم ایاسرم در روز سی‌ام مهرماه که آخرین ماه تابستان بزرگ است می‌افتد:

چون در جلد خرده اوستا مفصلاً از تقویم مزدیسنا و گهنبارها صحبت داشتیم در اینجا محتاج به توضیح مطول‌تر نیستیم، فقط یادآور می‌شویم که نزد ایرانیان برزیگر و شبان فصلی که جشن آیاسرم در آن می‌افتد یا به عبارت دیگر آغاز زمستان بزرگ که از آبان‌ماه شروع می‌شده، هنگام افزودن چارپایان بوده است و مراعت این وقت ثواب بزرگ شمرده می‌شده است، اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ در ارداویراف‌نامه در باب پانزدهم می‌گوید: شبانانی که در جهان چارپایان خرد و بزرگ پرورانیدند و آن‌ها را از گرگ و دزد و مردم ستمکار نگاه داشتند و هنگامی که بایست آب و گیاه و خورش دادند و از سرما و گرمای سخت بپرهیختند و زمانی که بایست چارپایان نر به ماده افکندند و آن‌ها را در زمانی که نشاید از جفت‌گیری بازداشتند و از این‌رو خدمات فراوان به مردمان زمان خود نموده، خورش و جامهٔ آنان فراهم کردند، روان آنان در میان فروغ در رامش و شادمانی بزرگ بود و به نظرم بسیار بزرگوار می‌نمودند.

۲. فقرهٔ ۹ شبیه است به فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۸ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷.

۳. مفسرین اوستا در سر این سی و سه ردان اختلاف کرده‌اند، انکتیل دُپرون Anquetil Duperron در ترجمهٔ اوستای خود این سی و سه را عبارت از بیست و شش ظروف و آلاتی که در مراسم دینی به‌کار آید و به‌علاوه گوشت و هوم و پراهوم و نان‌های متبرک موسوم به دَرون و بیخ‌های درخت و گات‌ها و بخورها که در پیرامون هاون نهند دانسته است، کلمهٔ هاونی راکه به معنی صبح است به خطا هاون که یکی از آلات مقدس پرستشگاه و در آن هوم فشرده می‌شود نوشته است. لابد انکتیل آنچه در مدت اقامت خود در هند از استاد پارسی خود شنیده ←

هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته[۱].

۱۱ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای اهورا (و) مهر و بزرگوارانِ آسیب نیابندگانِ پاکان و برای ستارگان آفریدگان خرد مقدس (سپندمینو) و برای ستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و برای ماه دربردارنده تخمهٔ گاو (چارپایان)[۲] و برای خورشید تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا[۳]؛ برای مهر، دهخدای (شهریار) ممالک نوید

←

همان را نقل کرده است، برنُوف Burnouf که به خطای مذکور منتقل شده و به مصداق عدد ۳۳ به معنی‌ای که انکتیل آورده تردید نموده گمان کرده است که این سی و سه عبارت از ایزدانی باشند که در فقرات پیش از آنان یاد شده است و نظیر سی و سه ردان مزدیسنا درکتب دینی برهمنان از سی و سه پروردگاران سخن رفته است، اشپیگل به نوبهٔ خود در تفسیر اوستا با انکتیل موافقت نموده، سی و سه عبارت را از اشیاء دانسته نه فرشتگان و جملهٔ اخیر فقره فوق را نیز دال به همین معنی دانسته است.

حدس برنوف از اینکه این سی و سه همان فرشتگان فقرات قبل باشند به نظر دارمستتر Darmesteter درست نیامده، زیرا به هر قسمی که فرشتگان فقرات قبل را برشمریم به هیچ‌وجه با عدد ۳۳ موافق نمی‌آیند به عقیدهٔ دانشمند مذکور عدد ۳۳ اشاره به یک دسته از فرشتگانی است نظیر ۳۳ پروردگاران برهمنی که بنا به مندرجات ودا هنگام اجرای مراسم پرستش حضور به‌هم می‌رسانند.

از مندرجات دینکرد برمی‌آید که در اوستای کامل باز از همین سه و سه ردان سخن رفته بوده، چه در کتاب هشتم دینکرد فصل ۷ (چاپ سنجانا فصل ۶) که از مطالب ششمین نسک پاجگ (در کتب روایات پاجم یا پاچم هفتمین نسک و دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده) صحبت شده، در فقرهٔ ۱۷ از سی و سه ردان عمده که در پیرامون هاونند و از اینکه چند از آنان مینوی و چند از آنان جهانی‌اند یاد گردیده است، در خرده اوستای تیرانداز چاپ بمبئی ۱۲۴۲ یزدگردی، ص ۱۷ در جزو فقرات پازند دعای «کشتی افزودن» (نیرنگ کشتی بستن) در فقرهٔ ۷ آن آمده: هر کار و کرفهٔ اشویی که بوت به کامهٔ اورمزدِ خدا و سی و سه امشاسفندان فیروزگر یعنی کارهای نیک موافق ارادهٔ خداوند و سی و سه فرشتگان وی باد، نه اینکه فقط در تفسیر پهلوی و در تفسیر سانسکریت که از نریوسنگ مانده و در تفسیر فارسی در فقرهٔ فوق راجع‌به عدد ۳۳ اشاره به آلات و ظروف مراسم نشده و در تفسیر سانسکریت از سی و سه ردان صراحتاً فرشتگانی که در پیرامون هاونگاه یا بامدادان هستند اراده شده است، در خصوص باج سی و سه فرشتگان رجوع شود به:

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Modi p. 363

به ترجمهٔ اوستای اشپیگل Spiegel به توضیحات فقرهٔ ۳۳ یسنا ۱، جلد دوم.

و به ترجمهٔ اوستای دارمستتر Darmesteter به توضیحات فقرهٔ ۱۰ یسنا ۱، جلد اول مراجعه شود.

۱. مزدا آموخته = مزدو فرَساستَ؛ زرتشت گفته = زرتشتر و فراوخته هر دو صفت است یعنی اهورامزدا به پیغمبرش زرتشت آموخته (الهام نموده) و پیغمبر به جهانیان رسانیده است.

۲. راجع‌به اینکه ماه حامل نطفهٔ چارپایان خوانده شده به توضیحات فقرهٔ ۱ ماه نیایش ملاحظه شود: خرده اوستا.

۳. در خورشید نیایش فقرهٔ ۵ نیز خورشید برای فروغش به چشم اهورا مزدا تعبیر شده است از جمله تعبیرات شاعرانه اوستاست، رجوع شود به جلد خرده اوستا.

(ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم [روز] برای هرمزد (روز) را یومند خرهمند[۱].
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم [ماه] برای فروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان.

۱۲ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا، با همهٔ آتش‌ها؛
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای آب‌های نیک و برای همهٔ آب‌های مزدا داده و برای همهٔ گیاه‌های مزدا داده.

۱۳ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای ماراسپند پاک کارگر (ورزیده)؛ برای قانون ضدّ دیوها؛ برای قانون زرتشتی؛ برای سنّت کهن؛ برای دین نیک مزدیسنی[۲].

۱۴ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همه کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده؛ برای فرّ کیانی مزدا داده و برای فرّ به‌دست نیامدنی مزدا داده[۳].
نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای ارت نیک، برای چیستی (علم) نیک، برای ارِثِ نیک، برای رسستات نیک، برای فرّ، برای سود مزدا داده[۴].

---

۱. زوت در اینجا اسم روز و ماهی را که در هنگام آن‌ها این ستایش به‌جای آورده می‌شود یاد می‌کند، در چند نسخهٔ خطی برای مثال هرمزد روز که اسم نخستین روز ماه است و فروردین ماه که اسم نخستین ماه سال است نوشته شده است. در اینجا یادآور می‌شویم که کلمهٔ فَرَوَشی در این فقره برای ماه فروردین آمده است که هنگام فرود آمدن فروهای درگذشتگان است از آسمان به روی زمین، در جاهای دیگر اوستا به معنی فروهر است فقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ نیز ملاحظه شود.
۲. فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷ ملاحظه شود، راجع‌به سنت کهن به توضیحات فقرهٔ ۲۹ سی روزه کوچک در جلد خرده اوستا مراجعه شود.
۳. رجوع شود به فقرهٔ ۲۸ سی روزهٔ کوچک.
۴. رجوع شود به فقرهٔ ۲۵ سی روزهٔ کوچک.

۱۵ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای آفرین نیکِ پارسا و برای (خود) پارسا، برای مرد پاکدین و برای داموئیش اُوپمنَ، ایزدِ چیرِ دلیر[۱].

۱۶ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای اینجاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها[۲] و آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها (رُستنی‌ها) و این زمین و آن آسمان و بادِ پاک؛ برای ستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و برای همهٔ آفریدگان خِرَد مقدس (سپندمینو)؛ برای مقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس)اند[۳].

۱۷ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای رد بزرگوار پاکی؛ برای ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد).

---

۱. رجوع شود به آفرین پارسا = دَهْمَ آفریتی و داموئیش اُوَپمنَ به مقالهٔ آفرینگان و به مقالهٔ آفرینگان دهمان در جلد خرده اوستا ملاحظه کنید، کلمه‌ای که چیر ترجمه شده در متن می‌باشد. در پهلوی این کلمه چیر ترجمه شده، چیر و چیره در فارسی نیز به معنی دلاور و غلبه کننده است.

۲. کلماتی که «جا و روستا و چراگاه و میهن و آبخور» ترجمه شده بنا به ترتیب در متن اَسَهْ asah، شوئیثرَ šoithra، گئویئوتی gaoyaoiti، مئثنَ maethana، اَوُخوارِنَ avoxvarena آمده و در تفسیر پهلوی اوستا از روی ترتیب: جیناک، روستاک، گاویوت، مِهن، آپخور ترجمه شده است، برخی از این کلمات اوستایی و برخی دیگر از کلمات پهلوی آن در فارسی هم موجود است: جیناک در فرهنگ‌های فارسی به معنی جای و مکان و مقام ضبط است. روستاک همان روستا و رُستاق مُعرّب آن است، گئویتوتی که در ترجمهٔ پهلوی نیز همین لغت به کار رفته مرکب است از کلمه گئو = گاو که در اوستا به معنی مطلق پارچایان سودمند است و از کلمهٔ یئوتی yaoiti از مادهٔ کلمه یون که به معنی جا و محل است در فارسی باید چراگاه یا اینکه در مقابل آبخور چارپایان چراخور گوییم، ناصرخسرو گفته

خورسند شدی به خورد گیتی — زیرا تو خری جهان چرا خور

میهن در فارسی با مئثن اوستا و مِهن پهلوی یکی است، در لغت فُرس اسدی به معنی خان و مان و جای زاد ضبط شده، عنصری گفت:

به دل گفت اگر جنگ‌جویی کنم — به پیکار او سرخ‌رویی کنم
بگیرد مرا دوزه و میهنم — که با سر نبینند خسته تنم

(به فقرهٔ ۱۰ یسنا ۱۶ مراجعه شود) همچنین اَوُخوارِنَ و آپخور همان آبخور یا آبشخور فارسی است که آخرُ هم می‌گوییم جلال‌الدین رومی گوید:

روستایی گاو بر آخور ببست — شیر آمد خورد و بر جایش نشست

۳. فقره ۱۶ یسنا ۱ شبیه است به فقرهٔ ۱۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷.

۱۸ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای فروهرهای چیرِ پیروزگر پاکدینان؛ برای فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ برای فروهرهای نیاکان[1]، برای فروهر روان خویش (خودم).

۱۹ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای همهٔ ردان پاکی؛ نوید (ستایش) می‌دهم، (آن را) به‌جای می‌آورم برای همهٔ نیکی‌دهندگان، ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی.

۲۰ ای هاونی پاک (و) رد پاکی؛ ای ساونگهی پاک (و) رد پاکی؛ ای رپیتوین پاک (و) رد پاکی؛ ای اُزیرین پاک (و) رد پاکی؛ ای اویسروتریم ائیبی گیّه پاک (و) رد پاکی؛ ای اُشهین پاک (و) رد پاکی.

۲۱ اگر تو را آزردم، اگر در منشن، اگر در گوشن، اگر در کنشن، اگر از روی اراده، اگر بی‌اراده: برای این تو را بستایم، نوید می‌دهم تو را، اگر از تو غفلت کردم، (دیگر باره) به ستایش و نیایش.

۲۲ (شما) همه، ای بزرگ‌ترین ردان پاک (و) ردان پاکی اگر شما را آزردم، اگر در منش، اگر در گوشن، اگر در کنشن، اگر از روی اراده، اگر بی‌اراده: برای این شما را بستایم، نوید می‌دهم شما را، اگر از شما غفلت کردم، (دیگر باره) به ستایش و نیایش.

[زوت و راسپی]

۲۳ «فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم؛ به هاونی پاک (و) ردِ پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیهٔ پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[2].

---

۱. راجع به نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و نیاکان (بنانزدشنان) به جلد دوم یشت‌ها مراجعه شود، فقرهٔ ۱۸ شبیه است به فقرهٔ ۲۲ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷.

۲. به این فقره به همین ترتیب در سرآغاز یسنا فقرهٔ ۷ برخوردیم و در فقرهٔ ۲۴ یسنا ۳ و در فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱۱ و در فقرهٔ ۲۴ از یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۶ از یسنا ۱۱ و فقرهٔ ۴ از یسنا ۱۴ و فقرهٔ ۵ از یسنا ۲۳ و فقرهٔ ۱۲ از یسنا ۲۷ و فقرهٔ ۱۲ از یسنا ۶۲ و فقرهٔ ۲۳ از یسنا ۶۸ نیز برخواهیم خورد.

یسنا «ها» ۲

مندرجات بیشتر فقرات «ها» ۲ مطابق مندرجات «ها» ۶ می‌باشد، از این قرار: فقرات ۲-۱۰ از «ها» ۲ مطابق فقرات ۱-۹ از «ها» ۶؛ فقرات ۱۱-۱۶ از «ها» ۲ مطابق فقرات ۱۰-۱۵ از «ها» ۶؛ فقرهٔ ۱۷ از «ها» ۲ مطابق فقرهٔ ۱۶ و فقرهٔ ۱۹ از «ها» ۶؛ فقرهٔ ۱۸ از «ها» ۲ مطابق فقرهٔ ۲۰ از «ها» ۶ می‌باشد.

[زوت و راسپی]

۱ زَورْ خواستارم برای ستاییدن[۱]، برسُم خواستارم برای ستاییدن،[۲] برسم خواستارم

۱. کلمه‌ای که به «خواستارم» ترجمه شده و در تمام فقرات یسنا ۲ تکرار گردیده مانند افعالی که در یسنا ۱ به «نوید دادن» و «به‌جای آوردن» ترجمه شده نزد مفسرین اوستا مختلف ترجمه شده است این کلمه که در متن آیئسه آمده از فعل یاس و مصدّر به حرف آ که از ضمایم است به معنی خواستن یا خواهش داشتن و آرزو کردن است، این کلمه در تفسیر پهلوی نیز خواستن (هزوارش: بوی هونستن) ترجمه شده است، گذشته از ترجمهٔ پهلوی خود کلمه اوستایی به هیأت یاسه یا ایاسه در فرهنگ‌های فارسی به‌جای مانده و به معنی خواهش و آرزو و اشتیاق گرفته‌اند، مُشتبه نشود به کلمات ترکی یاسه و یاسا و یاسون و مشتقات آن یساق و یسق و یساول که نیز در فرهنگ‌های ما ضبط شده و به معنی حکم و فرمان و قانون و رسم مغول است، چنان‌که نزاری قهستانی گفته

آن همه یاساهای زشت برفت   یار با ما هنوز بر سر جنگ

در فقرهٔ اول یسنا ۲ داشتن زور و برسم که لوازم ظاهری پرستش است برای ستاییدن اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان که در فقرات بعد از آن‌ها یاد شده آرزو شده است، در فقرات ۲-۱۸ همان ایزدان فقرات ۱-۱۸ یسنا ۱ با اندک تفاوتی یاد شده‌اند.

۲. زَورْ در اوستا زاوثرَ zaothra در پهلوی نیز زَورْ یا زوهر گویند، زَورْ دهش و نذری است مایع در مقابل میزد که عبارت از نان و میوه و گوشت و غیره است. به فرگرد ۸ وندیداد فقره ۲۲ رجوع شود. (رجوع شود به خرده اوستا به ←

برای ستاییدن، زَورْ خواستارم برای ستاییدن، زوزْ یا برسُم خواستارم برای ستاییدن، برسم با زَور خواستارم برای ستاییدن، با این زَوزْ این برسم خواستارم برای ستاییدن، با آن برسم این زور خواستارم برای ستاییدن، با زوزْ این برسُم خواستارم برای ستاییدن، این برسم [زوت] با زور (و) با کُشتیِ (برسِم) از روی راستی گسترده شده خواستارم برای ستاییدن[۱].

۲ با این زَوزْ و برسم اهورا مزدای پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش را خواستار ستاییدنم.

۳ با این زَوزْ و برسم (فرشتگان) گاه‌ها (و) ردان پاکی را خواستار ستاییدنم؛ هاونی پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ ساونگهی و ویسیه پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.

با این زَوزْ و برسم مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوشِ ده هزار چشم، ایزدی را

←

پاورقی آخرین صفحه مقالهٔ آفرینگان و به فقرهٔ ۳ آفرینگان گهنبار) این کلمه را که در نوشته‌های زرتشتیان برای رفع اشتباه آب زور (آبزور) نیز می‌نامند نباید مُشتبه شود به کلمه زَوز که اکنون در فارسی زُورْ zur تلفظ می‌کنیم و به معنی قوت است و در اوستا زاور zavar آمده است، فردوسی گفته:

به رزم اندرون چون ببندد میان تنش زور دارد چو شیر ژیان

همچنین نباید به کلمهٔ دیگر فارسی زَورْ zor که به معنی نادرست و دروغ است و در زبان عربی از فارسی به عاریت گرفته زُورْ zur تلفظ می‌کنند (شهادهٔ زُورْ =گواهی دروغ) مشتبه شود، در فرُس زُورَ zura به معنی نادرست و دروغ و زُورَ کَرَ zura kara به معنی بیدادگر است (کتیبهٔ داریوش در بیستون). در اوستا نیز زورَ به همین معنی است، زورو جَتَ Zuro jata یعنی به زور زده شده = به ناحق کشته شده؛ زورو بِرِتَ zuro bereta به زور برده شده = به ناحق گرفته شده، ناصرخسرو گفته: دل و جان را همی باید شُست از محال و خطا و گفتن زور.

۱. کشتی (کستی) بندی است که به دور شاخه‌های برسُم بسته می‌شود، این بند در اوستا نیز مانند بندی که زرتشتیان به میان بندند آئیویانگهن aiwyaonhana نامیده شده است و به همان ترتیبی که زرتشتیان کشتی به میان بندند به همان ترتیب این بند به دور شاخه‌های برسم بسته می‌شود. رجوع شود به مقاله نیرنگ کشتی بستن به خرده اوستا.

کلمه‌ای که به «از روی راستی» ترجمه شده در متن اشیه aša̋ya آمده صفت است از کلمهٔ اَشَ یعنی موافق اشا یا قانون ایزدی و مطابق دستور پارسایی یا به عبارت دیگر به حسب راستی و درستی و از روی تقدس و پاکی یا بنا به آیین پاک در کتاب مقدس غالباً به این کلمه برمی‌خوریم، در یسنا ۷ در سر هر فقره تکرار شده است، در فقرهٔ فوق برسُمی مقصود است که درست از روی دستور پارسایی و پاکی و آیین ایزدی گسترده شده و برای مراسم فراهم شده باشد چنان‌که در فقرهٔ ۳ یسنا ۳ گیاه هذا نپتا که از روی دستور آیین راستی گذاشته شده و روی هم چیده شده باشد درخواست گردیده است.

که به نام خوانده شده خواستار ستاییدنم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستاییدنم؛[۱]

۴ با این زَورْ و برسم رپیتوین پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را خواستار ستاییدنم.

۵ با این زَورْ و برسم اُزیرین پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ فرادت ویـر و دخیوم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم سرور بزرگوار شهریار شیدور اَپَمْ نپات تیز اسب را خواستار ستاییدنم و آب‌های مزدا دادهٔ پاک را خواستار ستاییدنم.

۶ با این زَورْ و برسم اویسروتریم آئیبی گَیّه پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستاییدنم و زنان با گروه فرزندان را خـواسـتار سـتاییدنم و یـائیریه هـوشیتی را خـواسـتار ستاییدنم و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته را (خوب بالا را) خواستار ستاییدنم و بهرام اهورا داده را خواستار ستاییدنم و اوپرتات شکست‌دهـنده را خـواسـتار ستاییدنم.

۷ با این زَورْ و برسم اُشهین پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم سروش مقدس خوب رَستهٔ (خوب بالای) پیروزگر جهان‌افزای پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ رشن راست‌ترین را خواستار ستاییدنم و ارشتاد جهان‌افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را خواستار ستاییدنم.

---

۱. شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷.

۸ با این زَورْ و برسم (فرشتگان) پاک ماه (و) ردان پاکی را خواستار ستاییدنم؛ اندر ماه پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ پُر ماه و ویشپتثَ پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم[1].

۹ با این زَورْ و برسم (فرشتگان) پاک گهنبارها (و) ردان پاکی را خواستار ستاییدنم؛ میدیوزرم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم میدیوشم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم ایاسرم پاک (و) رد پاکی را ــ(هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده ــ خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم میدیارم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم همسپتمدم پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم (فرشتگان) پاک سال (و) ردان پاکی را خواستار ستاییدنم[2].

۱۰ با این زَورْ و برسم همهٔ ردان پاک را خواستار ستاییدنم، آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته.

۱۱ با این زور و برسم اهورا (و) مهر، بزرگوارانِ آسیب نیا بندگان (و) پاکان را خواستار ستاییدنم و ستارگان و ماه و خُر ــ با گیاه برسم ــ مهر دهخدای (شهریار) همهٔ ممالک را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم [روز] هرمزد (روز) رایومند خُرهمند را خواستار ستاییدنم.
با این زَورْ و برسم [ماه] فروهرهای (فروردین ماه) نیکِ توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستاییدنم[3].

---

۱. شبیه به فقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقره ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۴ و فقره ۷ یسنا ۶ و فقره ۱۰ یسنا ۷.
۲. شبیه به فقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۸ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷.
۳. شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ برای توضیحات به یادداشت‌های فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ مراجعه شود.

۱۲ با این زور و برسم تو را ای آذر پسر اهورامزدا، پاک (و) رد پاکی خواستار ستاییدنم، با همهٔ آتش‌ها.
با این زور و برسم آب‌های نیکِ بهترینِ مزدا داده پاک را خواستار ستاییدنم؛ همهٔ آب‌های مزدا دادهٔ پاک را خواستار ستاییدنم؛ همهٔ گیاه‌های مزدا داده پاک را خواستار ستاییدنم.

۱۳ با این زَورْ و برسم ماراسپند بسیار خُرهمند را خواستار ستاییدنم؛ قانون ضدّ دیوها را خواستار ستاییدنم؛ قانون زرتشتی را خواستار ستاییدنم؛ سُنّت کهن را خواستار ستاییدنم؛ دین نیک مزدیسنی را خواستار ستاییدنم[۱].

۱۴ با این زور و برسم کوه اُشیدَرِنَ مزدا داده، (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را خواستار ستاییدنم؛ همهٔ کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا دادهٔ پاک (و) رد پاکی را خواستار ستاییدنم؛ فرّ کیانی چیر مزدا داده را خواستار ستاییدنم؛ فرّ چیز به‌دست نیامدنی مزدا داده را خواستار ستاییدنم.
با این زور و برسم ارت نیک را خواستار ستاییدنم، (آن) شیدور بزرگوار نیرومند خوب رَستهٔ (خوب بالای) بخشایشگر را؛ فرّ مزدا داده را خواستار ستاییدنم؛ سود مزدا داده را خواستار ستاییدنم.

۱۵ با این زَورْ و برسم آفرین نیک پارسا را خواستار ستاییدنم؛ و (خو) پارسا، مرد پاک را خواستار ستاییدنم؛ داموئیش اوپَمنَ، ایزد چیر دلیر را خواستار ستاییدنم.

۱۶ با این زور و برسم این آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را خواستار ستاییدنم؛ این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها را خواستار ستاییدنم و دارندهٔ این روستاها را (این اراضی را) خواستار ستاییدنم، آن اهورا مزدا را[۲].

---

۱. شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷.
۲. شبیه فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷.

۱۷ با این زور و برسم همهٔ بزرگ‌ترین ردان را خواستار ستاییدنم: (فرشتگان) روز (و) گاه‌ها (و) ماه (و) گهنبارها (و) سال را.

با این زور و برسم فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را خواستار ستاییدنم.

۱۸ با این زَورْ و برسم همهٔ ایزدان پاک را خواستار ستاییدنم؛ همهٔ ردان پاکی را خواستار ستاییدنم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همهٔ ردان بزرگ.

یسنا «ها» ۳

مندرجات بیشتر فقرات «ها» ۳ مطابق مندرجات «ها» ۷ می‌باشد.
فقرات ۵-۱۹ «ها» ۳ به فقرات ۳-۱۷ «ها» ۱ و به فقرات ۸-۲۲ «ها» ۴ شباهت دارد؛
فقرات ۲۰-۲۳ به فقرات ۲۳-۲۵ «ها» ۴ شباهت دارد؛
فقرات ۲۲-۲۳ «ها» ۳ به فقرات ۱۸-۱۹ «ها» ۱ شباهت دارد.

۱ (اینک) برسُم نهاده شده، با زَورْ، در هنگام هاونی (بامداد) خورش میزد، خُرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده را خواستار ستاییدنم: برای خوشنود ساختن اهورامزدا (و) امشاسپندان، برای خوشنود ساختن سروش مقدس پاداش‌دهندهِ پیروزگر جهان‌افزا[1].

---

۱. برسُم نهاده شده یعنی در بر سُمدان گذاشته شده، امروزه آن را نیز ماهروی گویند زیرا که برای نگاه داشتن شاخه‌های برسم دو نیم‌دایره به شکل تیغهٔ ماه در مقابل همدیگر در روی پایه‌ها نصب است. کلمه‌ای که به خورش ترجمه شده در متن خوارث xvaretha آمده از فعل خوار xvar = خوردن در پهلوی و فارسی خورشن و خورش و خوال و خوالی گویند خوالیگر یعنی طباخ: بفرمود خوالیگران را که خوان بیارند و بنهند پیش گوان (فردوسی)، در توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲ گفتیم که میزد در اوستا برای نذورات خوردنی استعمال شده در مقابل زَورْ که آشامیدنی است.

امشاسپند خُرداد در جهان خاکی نگاهبان آب و امشاسپند امرداد نگاهبان گیاه است، ذکر اسامی آنان به مناسبت آشام زَورْ و خورش میزد است و از خود آنان آب و گیاه یا این‌که مطلق نذورات مایع و جامد اراده کرده‌اند، در سر کلمه‌ای که به «شیر» ترجمه شده و در متن گااوش gauš آمده اختلاف کرده‌اند، برخی به معنی گوشت گرفته‌اند و برخی دیگر به معنی شیر و برخی هم به همان معنی لغوی کلمه گاو دانسته‌اند، نظر به اینکه میزد به معنی مطلق خوردنی است و از آن نذورات و خیرات گوشت نیز مفهوم می‌شود (رجوع به فقرهٔ ۳ آفرینگان گهنبار) مقرون‌تر به صواب می‌نماید که کلمه گااُوش در اینجا به معنی شیر گاو باشد به‌خصوص که شیر در مراسم
←

۲ هوم و پراهوم را خواستار ستاییدنم[1] برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاک.
هیزم (و) بوی را (بخور را) را خواستار ستاییدنم[2] برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورا مزدا.

۳ هوم را خواستار ستاییدنم برای خوشنود ساختن آب‌های نیک (و) آب‌های نیک مزدا داده، آب هوم را خواستار ستاییدنم[3]، شیر روان را خواستار ستاییدنم[4]، گیاه هذانئپتا را که از روی راستی گذاشته شده[5] خواستار ستاییدنم، برای خوشنود ساختن آب‌های مزدا داده.

←

دینی برای آمیختن با هوم به‌کار می‌رود، فقرهٔ ۳ همین یسنا نیز ممد بر این است رجوع شود به:
Vendidad Vol. II, Glossarial Index by D. Hoshang Jamasp, p. 55
صفتی که پاداش‌دهنده ترجمه شده در متن اشیونت ašivant و در نسخهٔ بدل اَشونت ašavant آمده است، صفت اولی را باید پاداش‌مند یا جزادهنده ترجمه کرد، از کلمهٔ اشی که به معنی توانگری و بخشایش و مُزد و بهره و گشایش و فراوانی و خواسته است (رجوع شود به جلد دوم، یشت‌ها) صفت دومی را که از کلمه اَش aša می‌باشد مقدس و پاک و پارسا و دُرستکار و راست‌کردار و پاکدین و غیره می‌توان ترجمه کرد، اشیونت در تفسیر پهلوی ترسا ترجمه شده یعنی از خدا ترسنده.

۱. پراهوم parahaoma عبارت است از فشردهٔ گیاه هوم آمیخته با آب و شیر و فشردهٔ گیاه هذانئپتا در این فقره، چنان‌که در فقرهٔ ۱ یسنا ۴ و فقرهٔ ۲۶ یسنا ۷ و فقرهٔ ۱ یسنا ۸ و غیره هوم و پراهوم با هم آمده‌اند، از اولی گیاه هوم و از دومی فشردهٔ آن مقصود می‌باشد، پراهوم لفظاً یعنی «هوم دیگر» به‌واسطهٔ کلمهٔ پَرَ گیاه هوم از فشردهٔ هوم تشخیص داده شده است، در فقرهٔ ۳ آب و شیر و فشردهٔ هذانئپتا که از اجزاء پراهوم هستند برشمرده شده‌اند، در خصوص هذانئپتا که به‌طور تحقیق نمی‌دانیم چه گیاه و درختی است و امروزه به جای آن فشرده شاخهٔ انار برای آمیختن با پراهوم به‌کار می‌برند به مقالهٔ گیاه‌های خوشبو در جلد خرده اوستا مراجعه شود.

۲. راجع‌به هیزم که برای آتشکده به‌کار آید و بوهای خوش یا بخور به مقالهٔ گیاه‌های خوشبو مراجعه شود.

۳. مقصود از آب هوم آبی است برای آمیختن با پراهوم به‌کار آید.

۴. شیر روان در متن gam jivyam هرچند که کلمهٔ اولی در تفسیر پهلوی بسریا basaryâ ترجمه شده و این کلمه آرامی به جای گوشت نوشته می‌شده، ولی بدون شک در اوستا از این کلمه شیر اراده کرده‌اند نه گوشت شیر به اسم خود گاو gao نامیده شده، زیرا که شیر از گاو به‌عمل آید. در اینجا یادآور می‌شویم که گاو در اوستا به عموم چارپایان سودمند اطلاق می‌شود. همچنین لغت گوشت (تلفظ درست gošt) از همان کلمه گاو می‌باشد که در اوستا نیز gao به معنی گوشت بسیار آمده است، اما کلمه‌ای که روان ترجمه شده در متن جیویه jivya آمده است، این صفت در پهلوی زیوندک شده و در فارسی زنده گوییم، این صفت را نیز می‌توان گردنده و جنبنده ترجمه کرد. نگارنده به مناسبت شیر آن را روان ترجمه کردم، سیماب را که در فارسی ژیوه یا جیوه نامیده‌اند و زیبق معرب آن شده از همین صفت اوستایی است و به‌واسطهٔ متحرک بودنش چنین خوانده شده است.

۵. که تحت‌الفظی از روی راستی گذاشته شده ترجمه کرده‌ایم، یعنی موافق آیین تهیه گردیده، رجوع شود به یسنا ۲۲ فقرهٔ ۱.

۴ این برسم را با زَورْ (و) با کشتی (برسُم) از روی راستی گسترده شده خواستار ستاییدنم[1] برای خوشنود ساختن امشاسپندان سُخن (راجع‌به) پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک را خواستار ستاییدنم، سرودگات‌ها را خواستار ستاییدنم، فرمان (ایزدی) نیک به‌جای آورده شده را خواستار ستاییدنم، بهره‌ای از زندگی (دیگر سرا) و پاکی و (نماز) رد پسند[2] ردان را خواستار ستاییدنم، برای خوشنود ساختن ایزدان پاک مینوی (و) جهانی و برای خوشنود ساختن روان خویش.

۵ خواستار ستاییدنم (فرشتگان) گاه‌ها، ردان پاکی را؛ خواستار ستاییدنم هاونی پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم ساونگهی و ویسیه پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم مهردارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که به نام خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده را[3].

۶ خواستار ستاییدنم رپیتوین پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم اردیبهشت و آذر اهورا مزدا را.

۷ خواستار ستاییدنم اُزیرن پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم فرادت ویر و دخیوم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم سرور بزرگوار نپات اَپم و آب‌های مزدا داده را.

۸ خواستار ستاییدنم اویسروتریم آئیبی گیّه پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه فرزندان و یائیریه هوشیتی و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته را (خوب بالا را) و بهرام اهورا داده را و اوپرتات شکست‌دهنده را.

---

۱. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۲.

۲. به جای کلمهٔ رد پسند در متن رتوفریتی ratufriti آمده، در فقرهٔ ۳ یسنا ۲۲ و در یسنا ۵۵ فقرهٔ ۴ و در یسنا ۷۱ فقرهٔ ۳ و غیره به همین کلمه برمی‌خوریم، مقصود از آن ستایش و پرستش و نمازی است که موجب خوشنودی ردان باشد یا به عبارت دیگر رضای حق در آن باشد و ایزدان آن را پسند کنند.

۳. شبیه فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷.

۹ خواستار ستاییدنم اُشهین پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم سروش مقدسِ پاداش بخشندهِ پیروزگر جهان‌افزا (و) رشن راست‌ترین و ارشتاد جهان‌افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را.

۱۰ خواستار ستاییدنم (فرشتگان) ماه، ردان پاکی را؛ اندر ماه پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم پر ماه و ویشپتت پاک (و) رد پاکی را[۱].

۱۱ خواستار ستاییدنم (فرشتگان) گهنبارها، ردان پاکی را؛ میدیوزرم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم میدیوشم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم ایاسرم پاک (و) رد پاکی را ــ (هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده ــ خواستار ستاییدنم میدیارم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم همسپتمدم پاک (و) رد پاکی را؛ خواستار ستاییدنم (فرشتگان) سال، ردان پاکی را[۲].

۱۲ خواستار ستاییدنم همهٔ این ردان را که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته.

۱۳ خواستار ستاییدنم اهورا (و) مهر، بزرگوارانِ آسیب نیابندگان پاکان و ستارگانِ آفریدگان خرد مقدس و ستارهٔ تشتر رایومندِ خُرهمند و ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (چارپایان) و خورشید تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا (و) مهر دهخدای (شهریار) ممالک را.
خواستار ستاییدنم [روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را
خواستار ستاییدنم [ماه] فروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان را[۳].

۱۴ خواستار ستاییدنم تو را ای آذر پسر اهورامزدا، با همهٔ آتش‌ها؛ خواستار ستاییدنم آب‌های نیک و همهٔ آب‌های مزدا داده و همهٔ گیاه‌های مزدا داده را.

---

۱. شبیه به فقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۴ و فقرهٔ ۷ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۷.
۲. شبیه به فقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۸ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷.
۳. شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ برای توضیحات به یادداشت‌های فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ مراجعه شود.

۱۵ خواستار ستاییدنم ماراسپند پاک کارگرِ (ورزیده) را؛ قانون ضد دیوها را؛ قانون زرتشتی را؛ سنّت کهن را؛ دین نیک مزدیسنی را[۱].

۱۶ خواستار ستاییدنم کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همهٔ کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده و فرّ کیانی مزدا داده و فرّ به‌دست نیامدنی مزدا داده را؛ خواستار ستاییدنم ارت نیک، چیستی (علم) نیک، اِرِثِ نیک، رَسستات نیک، فرّ (و) سود مزدا داده را.

۱۷ خواستار ستاییدنم آفرین نیک پارسا و (خود) پارسا (و) مرد پاکدین و داموئیش اوپَمنَ ایزد چیرِ دلیر را.

۱۸ خواستار ستاییدنم این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها و آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها (رُستنی‌ها) و این زمین و آن آسمان و باد پاک، ستاره (و) ماه (و) خرُ (و) انیران جاودانی و همهٔ آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو)، مقدسین و مقدسات را که ردان پاکی (تقدّس)اند[۲].

۱۹ خواستار ستاییدنم رد بزرگوار پاکی را؛ ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال را که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد).

[زوت و راسپی]

۲۰ خورش میزد را خواستار ستاییدنم، خُرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی دهنده را[۳]: برای خوشنود ساختن سروش مقدس دلیرِ تن فرمانِ[۴] قوی سلاحِ[۵] اهورایی، ایزد

---

۱. شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷.

۲. شبیه فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۶ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷.

۳. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱.

۴. تن فرمان در متن تنو منتثر tanu mathra آمده، منتثر به معنی گفتار ایزدی و سخن خدایی است این صفت در ترجمهٔ پهلوی (زند) تن فرمان شده و در توضیحات افزوده شده «کسی که تن به فرمان دارد» نظر به اینکه ایزد سروش نماینده اطاعت و فرمانبری است تن او را یا به عبارت دیگر وجود و شخصش را مطیع اوامر و احکام خداوندی خوانده‌اند، رجوع شود به مقالهٔ سروش در جلد اول یشت‌ها.

۵. قوی سلاح در متن درشی درو darši dru آمده، جزء اول این صفت مرکب درشی به معنی شدید و تند و سخت ←

به نام خوانده شده.

۲۱ هوم و پراهوم را خواستار ستاییدنم: برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاک، ایزد به نام خوانده شده[1]؛ هیزم و بوی را (بخور را) خواستار ستاییدنم[2]: برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورامزدا، ایزد به نام خوانده شده. خورش میزد را خواستار ستاییدنم... (دوبار)[3].

۲۲ خواستار ستاییدنم فروهرهای چیر پیروزگر پاک‌دینان، فروهرهای نخستین آموزگاران کیش را، فروهای نیاکان را[4].

۲۳ خواستار ستاییدنم همهٔ ردان پاکی را؛ خواستار ستاییدنم همهٔ نیکی دهندگان: ایزدان مینوی و جهانی را که به ستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی.

۲۴ «فرورانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم. به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[5].

←

و چالاک در فقرات ۵ و ۷ اشتاد یشت و غیره صفت برای باد آمده است. در کتاب مقدس مشتقات این کلمه بسیار استعمال گردیده، در پهلوی شگفت ترجمه شده است. در فرُس هخامنشی (در کتیبهٔ بهستان = بیستون) درش darš به معنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است و درشم daršam به معنی شدید و تند و قوی است، جزء دوم درو که اسم سلاحی است از کلمهٔ دااورو dauru که در پهلوی و فارسی دار گوییم و به معنی درخت و چوب است مشتق شده است بنابراین، درشی درو باید سلاحی باشد از چوب چون گرز در تفسیر پهلوی (زند) شگفت زین ترجمه شده، یعنی سخت زین‌افزار یا قوی اسلحه.

۱. پیغمبر ایران زرتشت سپنتمان مانند سروش و آذر ایزد خوانده شده، چنان‌که می‌دانیم کلمهٔ ایزد = یزتَ yazata به معنی برازندهٔ ستایش و در خور نیایش است، در یسنا ۱۶ فقرات ۱-۲ اهورا مزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی جای گرفته‌اند رجوع شود به مقالهٔ سی روزه، خرده اوستا.

۲. رجوع شود به فقرهٔ ۲.

۳. فقرات ۲۰-۲۱ دو بار تکرار می‌شود، فقرات ۲۰-۲۳ شبیه فقرات ۲۰-۲۳ یسنا ۷ می‌باشد.

۴. فقرهٔ ۲۲ شبیه است به فقرهٔ ۱۸ یسنا ۱، به فقرهٔ ۲۴ یسنا ۴، به فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷.

۵. رجوع شود به فقرهٔ ۲۳ یسنا ۱.

۲۵ [زوت] «یتا اهو وئیریو» که زوت به من بگوید.
[راسپی] «یتا اهو وئیریو» که او، زوت به من بگوید.
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۱].

۱. رجوع شود به سرآغاز یسنا فقرهٔ ۱۳، به فقرهٔ ۹ یسنا ۸ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱۱ و فقرهٔ ۴ یسنا ۱۴ و فقرهٔ ۱ یسنا ۵۷ و غیره نیز ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۴

فقرات سراسر این «ها» تقریباً مطابق فقرات یسنا ۲۴ می‌باشد. رجوع شود به آن.

[زوت و راسپی]

۱ این پندارهای نیک و گفتارهای نیک و کردارهای نیک [زوت]، این هوم‌ها و میزدها و زَوژها و برسُم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی‌دهنده؛ خُرداد (و) امرداد و شیر خوشی‌دهنده[1] و هوم و پراهوم؛ هیزم و بوی (بخور)؛ این بهره از زندگی (دیگر سرا) و پاکی و نماز رد پسند ردان و سرود گات‌ها و فرمان (ایزدی) نیک به‌جای آورده شده[2]، (همهٔ این‌ها را) تقدیم می‌کنیم و نذر می‌کنیم[3].

---

۱. در جملات گوشت خوشی‌دهنده و شیر خوشی‌دهنده در هر دو جا کلمهٔ گاو آمده، به‌نظر نگارنده از اولی گوشت و از دومی شیر اراده شده است چنان‌که ملاحظه می‌شود در این فقره نذورات و خیرات مادی و معنوی مانند هوم و میزد و آب زور و برسم و هیزم و بخور و پندار و گفتار و کردار نیک و ایمان به پاداش اخروی و ادعیه خوشنودی ردان و سرود گات‌ها و اطاعت از احکام آفریدگار شایسته دانسته شده که تقدیم اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان شود، گوشت و شیر نیز جزو نذورات مادی است راجع‌به اینکه کلمهٔ گاو در اوستا به مطلق گوشت و شیر اطلاق شده به توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۳ مراجعه شود.

۲. به فقرهٔ ۴ یسنا ۳ مراجعه شود.

۳. افعالی که به تقدیم کردن و نذر کردن ترجمه شده اولی از مصدر دا که به معنی دادن و بخشیدن است مشتق است که مصدر به پئیری pairi به معنی پیشکش نمودن و تقدیم کردن و در راه خدا بخشودن است دومی که فعل عمدهٔ این یسنا و در هر فقره تکرار شده از مصدر وَئِذْ vaedh که ذکرش در توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۱ گذشت مشتق می‌باشد اما در اینجا مصدر به آ که از ضمایم است به معنی نذر کردن و وقف نمودن و در راه خداوند انفاق کردن است.

۲ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به اهورا مزدا و به سروش پاک و به امشاسپندان و به فروهای پاکدینان و به روان‌های پاکدینان و به آذر اهورا مزدا و به ردان بزرگوار و به سراسر آفرینش پاک، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۳ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم، این پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک؛ این هوم‌ها و میزدها و زَوژها و برسم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی‌دهنده؛ خُرداد (و) امرداد و شیر خوشی‌دهنده؛ هوم و پراهوم و هیزم و بوی (بخور)؛ این بهره از زندگی (دیگر سرا) و پاکی و نماز رد پسند[1] ردان و سرود گات‌ها و فرمان (ایزدی) نیک به‌جای آورده شده، (همهٔ این‌ها را) تقدیم می‌کنیم و نذر می‌دهم.

۴ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش جاودان زنده، جاودان سوددهنده که در منش نیک به‌سر برند و (ماده‌های آنان) نیز[2].

۵ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم برای افزایش این خان و مان، و برای فزونی این خان و مان، از چارپایان و مردان پاکِ زاییده شده و آنانی که زاییده خواهند شد که از آن (خانه) هستند[3].

۶ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به فروهرهای نیک پاکدینان چیر پیروزگر تا که یاوری کنند پاکان را.

۷ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به دادار اهورا مزدای رایومند خُرهمند به مینویان مینوی، به امشاسپندان، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

---

۱. رد پسند = خوشنودی رد رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۴، یسنا ۳.

۲. چنان‌که می‌دانیم در میان امشاسپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور مذکر دانسته شده و سفندارمذ و خرداد و امرداد مؤنث، در فقرهٔ فوق مقصود این است: امشاسپندان ماده همچنین در منش نیک به‌سر برند مانند امشاسپندان نر فقرات ۴-۷ = فقرات ۹-۱۲ یسنا ۲۴.

۳. هرچند که در جمله اخیر معنی مبهم است ولی چنان می‌نماید که مقصود این باشد: این خانه از چارپایان و مردان پارسا که اکنون در آن به‌سر می‌برند و یا بعدها متولد خواهند شد ولی متعلق به همین خانه و دودمان هستند در افزایش و گشایش باد.

۸ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به (فرشتگان) گاه‌ها، ردان پاکی؛ به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به ساونگهی و ویسهٔ پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به مهر دارنده دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی که به نام خوانده شده، به رام چراگاه خوب بخشنده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۱].

۹ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به رپیتوین پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اردیبهشت و به آذر اهورا مزدا، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۰ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اُزیرین پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فرادت ویر و دخیوم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به سرور بزرگوار نپات اَپم و آب‌های مزدا داده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۱ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اویسروتریم ائیبی گیّه پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فرادت ویسپم هوجیاتی و به زرتشتوم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فروهرهای پاکدینان و به زنان باگروه فرزندان

---

۱. فقرهٔ ۸ = فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و غیره فقرات ۸–۲۲ = فقرات ۱۳–۲۷ یسنا ۲۴.

و به پائیریه هوشیتی و به اَمَ خوب ساخته شدهِ خوب رَسته (خوب بالا) و به بهرام اهورا داده و به اوپرتات شکست‌دهنده؛ ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۲ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اشهین پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به سروش مقدس پاداش‌دهنده پیروزگر جهان‌افزا؛ به رشن راست‌ترین؛ و به ارشتاد جهان‌افزا (و) بالندهٔ (پرورانندهٔ) جهان.

۱۳ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به (فرشتگان) ماه، ردان پاکی؛ به اندر ماه پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به پُر ماه و ویشپتثَ پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1].

۱۴ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به (فرشتگان) گهنبارها، ردان پاکی؛ به میدیوزرم پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به میدیوشم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به ایا سرم پاک (و) رد پاکی، (هنگامی که گله فرود آینده و گوسفند نر رها شده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
اینک آنها را چنین نذر می‌کنیم: به میدیارم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به همسپتمدم پاک (و) رد پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین،
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به (فرشتگان) سال، ردان پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[2].

---

۱. فقرهٔ ۱۳ شبیه فقرهٔ ۸ یسنا ۱ و غیره.
۲. فقرهٔ ۱۴ شبیه فقرهٔ ۹ یسنا ۱ و غیره.

۱۵ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به همهٔ اینکه سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۶ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اهورا (و) مهر، بزرگواران آسیب نیابندگان پاکان و به ستارگان آفریدگان خرد مقدس (سپند مینو) و به ستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و به ماه در بردارندهٔ تخمهٔ گاو (چارپایان) و به خورشید تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا؛ به مهر دهخدای (شهریار) ممالک ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: [روز] به هرمزد (روز) رایومند و خرهمند، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: [ماه] به فروهرهای (فرودین ماه) پاکدینان، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1].

۱۷ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به تو ای آذر پسر اهورا، با همهٔ آتش‌ها، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به آب‌های نیک و به همهٔ آب‌های مزدا داده و به همهٔ گیاه‌های مزدا داده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۸ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به ماراسپند پاکِ کارگر (ورزیده)، به قانون ضدّ دیوها، به قانون زرتشتی، به سنّت کهن، به دین نیک مزدیسنی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[2].

۱۹ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به کوه اُوشیدرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و به همهٔ کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشندهٔ مزدا داده؛ به فرّ کیانی مزدا داده و فرّ به‌دست نیامدنی مزدا داده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

---

۱. فقرهٔ ۱۶ شبیه فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ و غیره.
۲. فقرهٔ ۱۸ شبیه فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و غیره.

اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به ارت نیک، به چیستی (علم) نیک، به اِرِثِ نیک، به رسستات نیک، به فرّ (و) سود مزدا داده، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۲۰ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به آفرین نیک پارسا و به (خود) پارسا، به مرد پاکدین و به داموئیش اوپَمنَ ایزد چیر دلیر، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۲۱ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به اینجاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها و آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها (رستنی‌ها) و این زمین و آن آسمان و باد پاک؛ به ستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و به همه آفریدگان خرد مقدس (سپندمینو)؛ به همهٔ مقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس)اند، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1].

۲۲ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به رد بزرگوار پاکی؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد) ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۲۳ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: [راسپی] به خوشنودی سروش مقدسِ دلیرِ تن، فرمانِ قوی سلاحِ اهورایی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به خوشنودی فروهر زرتشت سپنتمان پاک، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به خوشنودی تو ای آذر پسر اهورا مزدا، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۲۴ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ به فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ به فروهرهای نیاکان، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

---

۱. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱.

۲۵ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به همهٔ ردان پاکی، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به همهٔ نیکی‌دهندگان ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی[1]، امشاسپندان شهریاران نیک خوب کنش را ما می‌ستاییم.

۲۶ «ینگهه هاتم» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را ما می‌ستاییم.

---

۱. از فقره ۲۳ تا اینجا به فرشتگانی که در فقرات ۲۰-۲۳ یسنا ۳ آمده برمی‌خوریم. رجوع شود به آنجا، فقرات ۲۴ و ۲۵ شبیه فقرات ۳۳ و ۳۴ یسنا ۲۴ می‌باشد.

یسنا «ها» ۵*

۱ [زوت] ایدر ما می‌ستاییم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آب‌ها و گیاه‌های نیک بیافرید، روشنایی و بوم (زمین) و همه چیزهای نیک بیافرید، برای شهریاری و بزرگواری و صنعت زیبای (وی).

۲ او را ایدون با پیشوایی ستایش کسانی که با گاو (چارپایان) آسایند می‌ستاییم[۱].

۳ او را ایدون به نام‌های مقدس اهورایی (و) محبوب مزدایی می‌ستاییم،
او را با تن و جان خودمان می‌ستاییم؛ او (و) فروهرهای مردان و زنان پاکدین را می‌ستاییم.

۴ ایدون اردیبهشت را می‌ستاییم، آن زیباترین امشاسپند، آن روشنی، آن سراسر بهی را (نیکی را).

---

* این یسنا از هفت «ها»، یسنا ۳۷، برداشته شده است.

۱. مقصود از کسانی که با گاو آسایند، کسانی هستند که چارپایان را پرستاری می‌کنند و از روی دستور مزدیسنی نگاهداری ستوران و همه چارپایان خرد و بزرگ سودمند را از اعمال نیک می‌شمرند.

۵ بهمن را می‌ستاییم و شهریور[1] و دین نیک و پاداش نیک[2] و ارمیتی (سپندارمذ) نیک را.

۶ «ینگهه هاتم»

۱. در متن وهو خشترَ vohu xšathra آمده غالباً این امشاسپند در اوستا خشترَ وئیریه xšathra vairya نامیده شده است.

۲. کلمه‌ای که به پاداش ترجمه شده بنا به ترجمهٔ بارتولومه Bartholomae است، این کلمه در متن فِسرَتو fseratu آمده، در تفسیر پهلوی سرداری ترجمه شده و برای توضیح اسامی خرداد و امرداد به آن افزوده‌اند، لابد به این ترتیب خواسته‌اند عدد امشاسپندان را تکمیل نموده، از هر شش یاد کرده باشند؛ ولی از ذکر کلمهٔ دین چنین برمی‌آید که در فقرات ۴-۵ برشمردن نام‌های تمام امشاسپندان مقصود نبوده است.

یسنا «ها» ۶

مندرجات بیشتر فقرات «ها» ۶ برابر مندرجات «ها» ۲ می‌باشد، رجوع شود به «ها» ۲.

۱ دادار اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش را می‌ستاییم[1].

۲ (فرشتگان) پاک گاه‌ها (و) ردان پاکی را می‌ستاییم؛ هاونی پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ ساونگهی و ویسه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزد به نام خوانده شده را می‌ستاییم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم[2].

۳ رپیتوین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستاییم.

۴ اُزیرین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت ویر و دخیوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ سرور بزرگوار، شهریار شیدور آپم نپات تیز اسب را می‌ستاییم؛ آب‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۱. فقرات ۱-۱۰ یسنا ۶ به استثنای جملهٔ اولی از فقرهٔ اولی مطابق فقرات ۱-۱۰ یسنا ۱۷ می‌باشد.
۲. فقره ۲ شبیه است به فقرهٔ ۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۵ یسنا ۷.

۵ اویسروتریم اَئیبی گَیّه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم؛ و زنان با گروه فرزندان را می‌ستاییم؛ ویائیریه هوشیتی را می‌ستاییم؛ و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته را (خوب بالا را) می‌ستاییم؛ و بهرام اهورا داده را می‌ستاییم؛ و اوپرتات شکست‌دهنده را می‌ستاییم.

۶ اُشهین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ سروش مقدس خوب رستهٔ (خوب بالای) پیروزگر جهان‌افزای پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ رشن راست‌ترین را می‌ستاییم؛ ارشتاد جهان‌افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را می‌ستاییم.

۷ (فرشتگان) پاک ماه (و) ردان پاکی را می‌ستاییم؛ اندر ماه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ پرماه و ویشپتثَ پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم[۱].

۸ (فرشتگان) پاک گهنبارها (و) ردان پاکی را می‌ستاییم؛ میدیوزرم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ میدیوشم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ ایاسرم پاک (و) رد پاکی را (هنگامی که گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده ـــ می‌ستاییم؛ میدیارم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ همسپتمدم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ (فرشتگان) پاک سال (و) ردان پاکی را می‌ستاییم[۲].

۹ همهٔ ردان پاکی را می‌ستاییم، آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته.

۱۰ اهورا و مهر، بزرگواران آسیب نیابندگان (و) پاکان را می‌ستاییم؛ ستارگان و ماه و خُر ـــ با گیاه برسم ـــ مهر دهخدای (شهریار) همهٔ ممالک را می‌ستاییم.
[روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را می‌ستاییم.

---

۱. شبیه است به فقرهٔ ۸ یسنا ۱ و فقرهٔ ۸ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰ یسنا ۷.
۲. شبیه است به فقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۷.

[ماه] فروهرهای (فرودین ماه) نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم[۱].

۱۱ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا، پاک (و) رد پاکی می‌ستاییم، با همهٔ آتش‌ها؛ آب‌های نیک بهترین مزدا داده پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ آب‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ گیاه‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۱۲ ماراسپند بسیار خُرهمند را می‌ستاییم؛ قانون ضدّ دیوها را می‌ستاییم؛ قانون زرتشتی را می‌ستاییم؛ سنّت کهن را می‌ستاییم؛ دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم[۲].

۱۳ کوه اوشیدَرنَ مزدا داده، (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را می‌ستاییم؛ همه کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرّ کیانی چیر مزدا داده را می‌ستاییم؛ فرّ چیر به‌دست نیامدنی مزدا داده را می‌ستاییم؛ ارت نیک را می‌ستاییم، (آن) شیدورِ بزرگوار نیرومند خوب رَستهٔ (خوب بالای) بخشایشگر را: فرّ مزدا داده را می‌ستاییم؛ سود مزدا داده را می‌ستاییم.

۱۴ آفرین نیک پارسا را می‌ستاییم: و (خود) پارسا، مرد پاک را می‌ستاییم؛ داموئیش اوپمنَ ایزد چیر دلیر را می‌ستاییم[۳].

۱۵ این آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را می‌ستاییم؛ این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها را می‌ستاییم و دارنده این روستاها (این اراضی) را می‌ستاییم آن اهورا مزدا را[۴].

۱۶ همهٔ بزرگ‌ترین ردان را می‌ستاییم: (فرشتگان) روز (و) ماه (و) گهنبارها (و) سال را.

---

۱. شبیه است به فقرهٔ ۱۱ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۷ توضیحات فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱ نیز ملاحظه شود.

۲. شبیه است به فقرهٔ ۱۳ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۵ یسنا ۷.

۳. فقرات ۱۴–۱۶ یسنا ۶ مطابق فقرات ۱۹–۲۱ یسنا ۷۱ می‌باشد.

۴. شبیه به فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۶ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱ یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۸ یسنا ۷.

[زوت و راسپی]

۱۷ خُرداد و امرداد را می‌ستاییم؛ شیرِ خوشی‌دهنده را مـی‌ستاییم، سـروش مـقدس خوب رسته (خوب بالای) پیروزگر جهان‌افزای پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم.

۱۸ هوم و پراهوم را می‌ستاییم؛ پاداش و فروهر زرتشت سپنتمان پاک را می‌ستاییم؛ هیزم و بوی را (بخور را) می‌ستاییم؛ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا، پاک (و) رد پاکی می‌ستاییم.

۱۹ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم.

۲۰ همهٔ ایزدان پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ ردان پاکی را می‌ستاییم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسه، هنگام ردی همهٔ ردان بزرگ.

۲۱ «ینگهه هاتم»

[راسپی] «یتا اهوئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

یسنا «ها» ۷

مندرجات بیشتر فقرات «ها» ۷ مطابق مندرجات «ها» ۳ می‌باشد (رجوع شود به «ها» ۳) و به‌علاوه فقرات ۵–۱۹ مطابق فقرات ۳–۱۷ از «ها» ۱ و مطابق فقرات ۸–۲۲ از «ها» ۴ می‌باشد، فقرات ۲۰–۲۳ مطابق فقرات ۲۳–۲۵ از «ها» ۴ می‌باشد. همچنین فقرات ۵–۱۹ از «ها» ۷ در فقرات ۲–۱۶ از «ها» ۶۶ تکرار شده است.

[زوت و راسپی]

۱ «اشم و هو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار).
[زوت] از روی راستی می‌دهم[1] خورش میزد، خرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی‌دهنده: برای خوشنود ساختن اهورا مزدا (و) امشاسپندان، برای خوشنود ساختن سروش مقدس، پاداش‌دهندهٔ پیروزگر جهان‌افزا.

۲ از روی راستی می‌دهم هوم و پراهوم: برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاک؛ از روی راستی می‌دهم هیزم (و) بوی (بخور) برای خوشنود ساختن آذر پسر اهورا مزدا.

۱. فعل عمدهٔ این یسنا دَذمی از مصدر دا که به معنی دادن است مشتق می‌باشد رجوع شود به فقرهٔ ۱ یسنا ۴.

۳ از روی راستی می‌دهم هوم، برای خوشنود ساختن آب‌های نیک (و) آب‌های نیک مزدا داده؛ از روی راستی می‌دهم آب هوم، از روی راستی می‌دهم شیر روان، از روی راستی می‌دهم گیاه هذانئپتا که از روی راستی گذاشته شده: برای خوشنود ساختن آب‌های مزدا داده.

۴ از روی راستی می‌دهم برسم با زور (و) با کشتی (برسم) از روی راستی گسترده شده: برای خوشنود ساختن امشاسپندان؛ از روی راستی می‌دهم سخن (راجع‌به) پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ از روی راستی می‌دهم سرود گات‌ها؛ از روی راستی می‌دهم فرمان (ایزدی) نیک به‌جای آورده شده؛ از روی راستی می‌دهم بهرهٔ زندگی (دیگر سرا) و پاکی و نماز رد پسند ردان[1] برای خوشنود ساختن ایزدان پاک مینوی (و) جهانی و برای خوشنود ساختن روان خویش.

۵ از روی راستی می‌دهم به (فرشتگان) گاه‌ها، ردان پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به هاونی پاک (و) رد پاکی، از روی راستی می‌دهم به ساونگهی و ویسه پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به مهر دارنده دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی که به نام خوانده شده (و) رام چراگاه خوب بخشنده.

۶ از روی راستی می‌دهم به رپیتوین پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به اردیبهشت و آذر اهورا مزدا.

۷ از روی راستی می‌دهم به ازیرین پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به فرادت ویر و دخیوم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به سرور بزرگوار نپات اَپم و به آب‌های مزدا داده.

۸ از روی راستی می‌دهم به اویسروتریم آئیبی گیّه پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی

---

۱. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۴ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱ یسنا ۴.

می‌دهم به فروهرهای پاکدینان و زنان با گروه فرزندان و یائیریه هوشیتی و اَمَ خوب ساخته شده خوب رَستهٔ (خوب بالا) و به بهرام اهورا داده و به اوپرتات شکست‌دهنده.

۹ از روی راستی می‌دهم به اُشهین پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به سروش مقدس پاداش‌دهنده پیروزگر جهان‌افزا (و) برشن راست‌ترین و به ارشتاد جهان‌افزا (و) بالندهٔ (پرورانندهٔ) جهان.

۱۰ از روی راستی می‌دهم به (فرشتگان) ماه، روان پاکی؛ به اندر ماه پاک (و) رد پاکی؛ به پُر ماه و ویشپتث پاک (و) رد پاکی[۱].

۱۱ از روی راستی می‌دهم به (فرشتگان) گهنبارها، روان پاکی؛ به میدیوزرم پاک و رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به میدیوشم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به ایاسرم پاک (و) رد پاکی ــ(هنگامی که) گله فرود آینده و گوسفند نر رها شده ــ از روی راستی می‌دهم به میدیارم پاک (و) رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به همسپتمدم پاک (و) رد پاکی، از روی راستی می‌دهم به (فرشتگان) سال ردان پاکی[۲].

۱۲ از روی راستی می‌دهم به همهٔ این ردان که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته.

۱۳ از روی راستی می‌دهم به اهورا (و) مهر، بزرگواران، آسیب نیابندگان پاکان و ستارگان، آفریدگان خرد مقدس و ستارهٔ تشتر رایومند خرهمند و ماه در بر دارندهٔ تخمه گاو (چارپایان) و خورشید تیز اسب، دیدهٔ اهورا مزدا، به مهر دهخدای (شهریار) ممالک؛

---

۱. شبیه به فقرهٔ ۸، یسنا ۱ و فقرهٔ ۸، یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۰، یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۳، یسنا ۴ و فقرهٔ ۷، یسنا ۶.
۲. شبیه به فقرهٔ ۹ یسنا ۱ و فقرهٔ ۹ یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۱ یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۴ یسنا ۴ و فقرهٔ ۸ یسنا ۶.

از روی راستی می‌دهم [روز] به هرمزد (روز) رایومندِ خُرهمند؛
از روی راستی می‌دهم [ماه] به فروهرهای (فروردین ماه) پاکدینان[۱].

۱۴ از روی راستی می‌دهم به تو ای آذر پسر اهورا مزدا، به همهٔ آتش‌ها: از روی راستی می‌دهم به آب‌های نیک و به همهٔ آب‌های مزدا داده و به همهٔ گیاه‌های مزدا داده.

۱۵ از روی راستی می‌دهم به ماراسپند پاک کارگر (ورزیده)؛ به قانون ضد دیوها؛ به قانون زرتشتی، به سنّت کهن، به دین نیک مزدیسنی[۲].

۱۶ از روی راستی می‌دهم به کوه اوشیدرن مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده و همه کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده و به فرّ کیانی مزدا داده و به فرّ به‌دست نیامدنی مزدا داده؛
از روی راستی می‌دهم به ارت نیک، به چیستی نیک، به اِرِث نیک، به رسستات نیک، به فرّ (و) به سود مزدا داده.

۱۷ از روی راستی می‌دهم به آفرین نیک پارسا و به (خود) پارسا (و) به مرد پاکدین و به داموئیش اوپمن ایزد چیر دلیر.

۱۸ از روی راستی می‌دهم به اینجاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها و آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها (رُستنی‌ها) و این زمین و آن آسمان و باد پاک (و) ستاره (و) ماه (و) خُر (و) انیران جاودانی و همهٔ آفریدگان خرد مقدس (سپندمینو)، به مقدسین و مقدسات که ردان پاکی (تقدس)اند[۳].

۱۹ از روی راستی می‌دهم به رد بزرگوار پاکی؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال که ردان پاکی هستند در وقت هاونی (بامداد).

---

۱. شبیه به فقرهٔ ۱۱، یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۱، یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۳، یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۶، یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۰، یسنا ۶.
۲. شبیه فقرهٔ ۱۳، یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۳، یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۵، یسنا ۳ و فقرهٔ ۱۸، یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۲، یسنا ۶.
۳. شبیه فقرهٔ ۱۶، یسنا ۱ و فقرهٔ ۱۶، یسنا ۲ و فقرهٔ ۱۸، یسنا ۳ و فقرهٔ ۲۱، یسنا ۴ و فقرهٔ ۱۸، یسنا ۶.

۲۰ از روی راستی می‌دهم [زوت و راسپی]: خورش میزد، خرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی‌دهنده: برای خوشنود ساختن سروش مقدس دلیر تن فرمان قوی سلاح اهورایی، ایزد به نام خوانده شده[۱].

۲۱ از روی راستی می‌دهم هوم و پراهوم: برای خوشنود ساختن فروهر زرتشت سپنتمان پاک، ایزد به نام خوانده شده؛ از روی راستی می‌دهم هیزم (و) بوی (بخور) برای خوشنود ساختن تو ای آذر پسر اهورا مزدا، ایزد به نام خوانده شده. از روی راستی می‌دهم خورش میزد، خرداد (و) امرداد ..... (دوبار)[۲].

۲۲ از روی راستی می‌دهم به فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ به فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ به فروهرهای نیاکان.

۲۳ از روی راستی می‌دهم به همهٔ ردان پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به همهٔ نیکی دهندگان، ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش (برازنده) هستند، از روی بهترین راستی.

۲۴ از روی راستی او به سوی ما آید[۳] از سود یا زیانی که او بخشد (همه) آگاه گردند[۴]، سرودگران و پیامبران تو، ای اهورا مزدا، خوانده شدیم و پذیرفتیم (آن را) و خرسندیم به آن مزدی که برای دین مانند من کسانی پیمان دادی، ای مزدا اهورا (دوبار)[۵].

۲۵ این (مُزد) را تو به ما دادی برای زندگی اینجا و مینوی (جهان) تا این‌که ما به مصاحبت تو و اشا به‌در آییم، هماره جاودان[۶].

---

۱. فقرات ۲۰–۲۳ شبیه فقرات ۲۰–۲۳ یسنا ۳ می‌باشد.

۲. فقرات ۲۰–۲۱ باید دوبار تکرار شود.

۳. پس از انجام دهش و بخشش ستاینده در راه خدا و ایزدان در فقرهٔ ۲۴ به ستاینده از طرف خداوند گفته شده که به سوی عالم بالا روی کند تا پاداش مقرّره دریابد.

۴. جملهٔ «از سود یا زیانی که او بخشد همه آگاه گردند» از گات‌ها، یسنا ۴۵، قطعهٔ ۷ می‌باشد، «او» راجع‌به اهورا مزدا است.

۵. فقرهٔ ۲۴ از «سرودگویان و پیامبران تو» تا انجام فقره دو بار تکرار می‌شود.

۶. این فقره و فقرهٔ ۲۴ از «سرودگویان و پیامبران تو» از هفت «ها» یسنا ۴۱ فقرات ۵–۶ می‌باشد.

یتا اهووئیریو . . . (دوبار).

۲۶ اهون وئیریه را می‌ستاییم[1]، سخن درست گفته شده را می‌ستاییم، آفرین نیک پارسا را می‌ستاییم، داموئیش اوپَمن ایزد چیر دلیر را می‌ستاییم، خُرداد و امرداد را می‌ستاییم، شیر خوشی‌دهنده را می‌ستاییم، هوم و پراهوم را می‌ستاییم، هیزم و بوی را (بخور را) می‌ستاییم برای آفرین‌خوانی به آفرین نیک پارسا[2].

۲۷ ینگه هاتم . . .

۲۸ [راسپی] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

---

۱. اهون وئیریه همان نماز یتا اهو می‌باشد.

۲. کلمه‌ای که آفرین‌خوانی ترجمه شده در متن فرسستی frasasti آمده و در تفسیر پهلوی فراچ آفرینگانی ترجمه شده است، یعنی مدح و ثنا آفرین دوم در متن نیز همین کلمه یعنی آفریتی آمده که به معنی دعای خیر است، در فقرهٔ فوق به‌خصوص دعای نیکی که از طرف پارسا و پرهیزکار و خداپرست و دینداری است رجوع شود به مقاله آفرینگان در خرده اوستا.

یسنا «ها» ۸

[زوت و راسپی]

۱ اشم وهو . . . (سه بار)

از روی راستی می‌دهم خورش میزد، خُرداد (و) امرداد (و) شیر خوشی‌دهنده، هوم و پراهوم، هیزم و بوی (بخور) برای آفرین‌خوانی اهورا مزدا، اهون وئیریه، سخن درست گفته شده، آفرین نیک پارسا، داموئیش اوپمن چیر، هوم و منتثر[۱] و زرتشت پاک از روی راستی به سوی ما آید[۲].

۲ [راسپی] بخورید شما ای مردان این میزد را، ای کسانی که آن را به‌واسطهٔ پاکی و درستکاری به خود ارزانی داشتید.[۳]

۳ [زوت] ای امشاسپندان، ای دین مزدیسنی ای بهان نر و بهان ماده[۴] و ای زَوژها،

---

۱. منتثر غالباً با کلمهٔ سپنت آمده (mathra spenta) یعنی کلام مقدس، در فارسی ماراسپند و مهراسپند و مهراسفند گویند، رجوع شود به آغاز مقاله آذرپاد مهراسپندان در جلد خرده اوستا، به فقرهٔ ۲۶ یسنا ۷ و توضیحات آن ملاحظه شود. راجع‌به اسامی امشاسپندان خرداد و امرداد که نگاهبانان آب و گیاه می‌باشند به توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۳ نگاه کنید.

۲. در خصوص این جملهٔ اخیر توضیحات جملهٔ اولی از فقرهٔ ۲۴ یسنا ۷ ملاحظه شود.

۳. به جای کلمهٔ درستکاری فررتی frereti آمده که در تفسیر پهلوی فرانا مشن ترجمه شده، مرکب است از کلمات فرَ fra و اِرِتی ereti.

۴. بهان نر بهان ماده به هیأت تذکیر و تأنیث همان کلمهٔ ونگهو vanhu = وهُو vohu می‌باشد که در پهلوی و فارسی وه و به گوییم از این بهان یا نیگان مذکر و مؤنث فرشتگان اراده کرده‌اند چنان‌که می‌دانیم فرشتگان برخی ←

کسی که در میان این مزدیسنان خود را مزداپرست خوانده (و) پیرو اشا شمرده (اما) با جادو جهان راستی را ویران کند، او را بنمایانید (نشان بدهید به ما) شما ای آب‌ها و گیاه‌هاو زَوزها.

۴ و کسی که در میان این مزدیسنان بُرنا (بالغ) از برگفتن این سخن که از او خواسته شده نگفت بر او جُرم جادوگری وارد آید[1].
اشم وهو . . . (سه و چهار بار).
یتا اهووئیریو . . . (دوبار).

۵ بشود به کام و به خواهش (خود) تو ای اهورا مزدا به آفریدگان خود شهریاری کنی به ارادهٔ خود (به خواهش خود) به آب‌ها، به خواهش خود به گیاه‌ها، به خواهش خود به همهٔ بهان راست نژاد، به راست شهریاری (توانایی) دهید (و) به دروغ ناتوانایی[2].

۶ کامروا باد راست، ناکام‌باد دروغ، سپری شده؛ برانداخته شده؛ زدوده شده از آفرینش خرد مقدس (سپندمینو)، بَرده (و) ناکام (باد).

۷ برانگیزانم من زرتشت، اینک سران خان و مان‌ها و ده‌ها و شهرها و ممالک راکه به حسب دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۸ [راسپی] فراخی و خواری (سُهولت، رفاهیّت) آرزومندم برای سراسر آفرینش راست، تنگی و دُشخواری، آرزومندم برای سراسر آفرینش ناپاک (دروغ).

→

مذکر و برخی دیگر مؤنثند مثلاً در میان امشاسپندان، چنان‌که در توضیحات فقرهٔ ۴ از یسنا ۴ گفتیم، سه تن از آنان مذکر و سه تن دیگر مؤنثند، همچنین در فقرهٔ فوق «دین» (دَئا) و «زَوژ» (زاوثرا) که هر دو از ایزدان دانسته شده و از آنان درخواست گردیده که سرّ کسانی که خود را مزداپرست و پیرو اشا یعنی قانون راستی و درستی می‌نامند اما به جادویی می‌پردازند فاش کنند. هر دو مؤنث هستند.

۱. سخنی که یک زرتشتی بالغ و مکلف (برنا) باید تکرار کند و اگر نکرد دلیل ایمان متزلزل و وجدان ناپاک اوست و او را مستوجب سزای جادوگری می‌سازد همان فقره فوق است: ای امشاسپندان، ای دین مزدیسنی . . .

۲. فقرات ۵-۷ این یسنا در یسنا ۶۰ فقرات ۸-۱۰ و در یسنا ۷۱ فقرات ۲۶-۲۸ و فقرات ۵-۸ آن در یسنا ۱۱ فقرات ۱۲-۱۵ و در یسنا ۵۲ فقرات ۵-۸ و در یسنا ۶۸ فقرات ۱۶-۱۹ نیز موجود است.

۹ اشم وهو . . . (سه بار).

به خوشنودی هوم راستی‌پرور ستاییدن و نیایش کردن و خوشنود ساختن و آفرین خواندن.

[زوت] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[راسپی] «یتا اهووئیریو» که او زوت به من بگوید.

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

یسنا «ها» ۹

(هوم یشت)

راجع‌به ترجمهٔ هوم یشت (یسنا ۹-۱۱) گذشته از ترجمهٔ اشپیگل Spiegel، دارمستتر Darmesteter، میلز Mills (S.B.E. Vol. XXXI) و دُ هارله De Harlez ترجمه‌های ذیل نیز ملاحظه شود:

Über die Met?ik des Yüngeren Avesta von Geldner; Tübingeu 1877, S. 120-162

گلدنر فقط یسنا ۹ و یسنا ۱۰ را ترجمه کرده است.

Essays on the Sacred Language, Writings, and Religion of the Parsis by Haug, second edition edited by West; London 1878, p. 175-185.

Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index by H. Reichelt; Strassburg 1911, pp. 94-100and 170-171 ریخلت فقط یسنا ۹ و یسنا ۱۱ را ترجمه کرده است.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by I. J. S. Taraporewala, Calcutta 1922, pp. 2-50.

The Pahlavi Version of Yasna IX, edited and translated by Manekji Bamanji Davar, Leipzig 1904.

Neryosang's Sanskrit version of the Hom Yašt (Yasna IX-XI), translated by J. M. Unvala, Vienna 1924.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von K. Geldner; in

Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet Zweite Auflage, Heft I, Tübingen 1926, S. 25-27.

Die Yäšt's des Awesta übersetzt und eingeleitet von Herman Lommel, Göttingen 1927, S. 187-195.

Yasna XI: Petite Étude de philologie éranienne par Guillaume Bang; Bruxelles 1889 Extrait des Bulletins de l'Académie royale de Belgique, 3me Série, t. XVIII, No. 8; 1889.

Yasna 10, 1-7 und Yasna 9, 11 von Bartholomae im Grundriss der Iranischen Philologie, I Band, Abteilung, S. 241-243.

Yasna II Notes; Avesta Reader, First Series, by Williams Jackson; Stuttgart 1893, p. 37.

The Pahlavi Text of the Yasna IX transcribed by Mills, published in the Journal of the Royal Asiatic Society, London 1900, 511-528and in the Journal of the American Oriental Society, New York 23, 1-8, translated in JRAS. 103, 313-324and in JAOS. 24, 66-76.

The Pahlavi Text of the Yasna X, translated by Mills, published in Zeitschrift der Deutschen Morgenländischeu Gesellschaft, Leipzig 56, 117-122, translated in JRAS. 1903, 495-512.

The transcribed Pahlavi Text of the Yasna XI, published and translated in ZDMG. 26, 453-460, by Hübschmann, in ZDMG. 56, 516-520and in JRAS. 1904, 75-82, by Mills.

۱ در هاونگاه (بامدادان) هوم برآمد به زرتشت که پیرامون آتش پاک می‌کرد[۱] و گات‌ها می‌سرایید، از او پرسید زرتشت: ای مرد که هستی تو که مرا در سراسر خاکی جهان نیکوترین به دیدار می‌آیی، با جان درخشان و بیمرگ خویش[۲].

---

۱. در تفسیر پهلوی و توضیحات آن آمده: «در هنگامی که زرتشت آتشدان را می‌شست» مقصود این است در بامداد زرتشت در آتشکده در کار آراستن آذر مقدس و سرودن گات‌ها بود که ناگاه هوم خود را به او نمود.

۲. جان = گیه یعنی زندگی یا به عبارت دیگر هستی. بیمرگ = اَمِشَ یعنی جاودانی و آسیب نیافتنی.

۲ آن‌گاه به من پاسخ گفت این هوم پاک دوردارندهٔ مرگ[۱]: من ای زرتشت، هوم پاک، دوردارندهٔ مرگ هستم آنِ من بخواه (از آنِ من بجوی)، ای سپنتمان، مرا برای آشامیدن آماده ساز[۲]؛ بستای مرا به ستایش، آن‌چنان که مرا پس از این سوشیانت‌ها خواهند ستایید[۳].

۳ بدو گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم ــ که تو را نخستین بار، ای هوم، در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، کدام پاداش به او داده شد، چه نیک‌بختی به او رسید؟

۴ آن‌گاه به من پاسخ گفت این هوم پاک، دوردارندهٔ مرگ: ویونگهان مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش به او داده شده، این نیک‌بختی به او رسید که او را پسری زاییده شد، آن جمشید دارندهٔ رمه خوب[۴]، خرهمندترین در میان مردمان زاییده شده (و) خورشیدسان نگران[۵]، کسی که در

---

۱. دوردارندهٔ مرگ = دُورَاوشَ duraoša این صفت مرکب است از صفت دُورَ که در فرس هخامنشی و پهلوی و فارسی نیز دور گوییم و از کلمه ائوش (ائوشه) که در پهلوی و در فارسی هوش شده و به معنی مرگ است و به همین معنی در ادبیات فارسی باقی است (رجوع شود به مقاله هوشبام در خرده اوستا) در تفسیر پهلوی یسنا ۹ راجع‌به این کلمه در توضیحات نوشته‌اند: که از روان مردمان مرگ (هوش) دور برد روشن گفت بیمرگی (اَهوشی) به هوم بود. روشن یکی از مفسرین اوستاست، مکرراً نامش در تفسیر پهلوی (زند) یاد شده است.

۲. در متن (از خوار = خوردن) آمده که به معنی خوردن است، این کلمه در اوستا چنان‌که کلمه خوردن در فارسی برای آشامیدن و خوردن هر دو استعمال شده است، برای کلمه آماده‌ساختن در متن از فعل هوْ hav به معنی فشردن است، در پهلوی هونیتن hunitan نریوسنگ در ترجمه سانسکریت یسنا کلمه مذکور را در سانسکریت آماده‌ساختن ترجمه نموده است، یعنی گیاه هوم را فشرده و شیرهٔ آن را برای نوشیدن حاضر و آماده کردن.

۳. در تفسیر پهلوی کلمهٔ سوشیانت سودمند ترجمه شده است از آن رهنمایان آیندهٔ دین اراده شده است.

۴. دارندهٔ رمه خوب صفت مخصوص جمشید است در اوستا هوثوَ hvathwa این صفت مرکب است از هو hu که به معنی خوب است و از وَثْوَ که به معنی دسته و گروه و گله و رمه است که هم برای گروه مردان استعمال شده و هم برای رمه و گله چارپایان چنان‌که در فقرات ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ تیر یشت این صفت در تفسیر پهلوی (زند) هورمک شده و در توضیحات افزوده‌اند: کوش (یعنی که جمشید) رمک مردُمان و رمک گوسپندان (چارپایان) درست داشت به فقرهٔ ۹۴ ائوگمدئچا نیز مراجعه شود.

۵. خورشید سان نگران یا خورآسا بیننده در متن هوَرِ دَرِسَ hvare.daresa این صفت مرکب است از کلمات هوَرْ hvar هور (خورشید) و دَرِسَ که به معنی نگاه و بینش است از فعل دَرِس (دیدن) در رام یشت فقرهٔ ۱۶ همین صفت برای جمشید آورده شده است، در تفسیر پهلوی همان معنی فوق به این صفت داده شده و در توضیح افزوده‌اند هو چشم توم یعنی خوب چشم یا نیک‌نظر در مقابل بدچشم که امروزه معمولاً شورچشم می‌گوییم، این صفت در کتاب ←

شهریاری خود جانور و مردم را نمودنی ساخت، آب (و) گیاه را نخشکیدنی، خوردنی را خورش نکاستنی[۱].

۵ در (هنگام) شهریاری جم دلیر نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک دیو آفریده، پدر و پسر، هر یک از آنان، به‌صورتِ ظاهر پانزده ساله می‌گردیدند[۲] در مدتی که جم دارنده رمه خوب، پسر ویونگهان شهریاری می‌کرد.

۶ که تو را دیگر بار، ای هوم، در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، کدام پاداش به او داده شد، چه نیک‌بختی به او رسید؟

۷ آن‌گاه به من پاسخ گفت این هوم پاکِ دوردارندهِ مرگ؛ آبتین مرا دوم بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش به او داده شد، این نیک‌بختی به او رسید که او را پسری زاییده شد، فریدون، از خاندان توانا.

۸ کسی که زد (کشت) اژدهاک سه پوزه[۳]، سه کله، شش چشم[۴] هزار چُستی دارنده؛

→

شکند گمانیک وجر در فصل ۱ در فقرات ۵۶–۵۷ چنین بیان شده است: «کسی که همهٔ آفریدگان نیک را به چشم خوب بنگرد چشم اوی چشم خورشید است، چه خورشید همه آفریدگان را به خوب چشمی نگاهبان و آراینده است».

۱. در تفسیر پهلوی جملهٔ اخیر چنین توضیح داده شده: چون یکی (از خورش‌ها) خورده می‌شده، دیگر به جای آن می‌آمده.

۲. نظر به اینکه در عهد جمشید پیری وجود نداشت، همهٔ مردم به‌صورت ظاهر جوان پانزده ساله می‌نمودند، در میان پدر یا پسر به حسب ظاهر تفاوت سن دیده نمی‌شد، پانزده سالگی در اوستا آغاز جوانی شمرده شده است رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها و به مقالهٔ نیرنگ کشتی بستن در خرده اوستا.

۳. به جای کلمهٔ پوزه در متن زَفنْ Zafan (زَفَرْ) آمده و در پهلوی زفر شده، زَفر در اشعار قدما بسیار آمده و به معنی دهان است به‌خصوص دهان جانوران در ادبیات فارسی نیز غالباً برای دهان اژدها استعمال شده است، در مهریشت فقرهٔ ۱۲۹ زرنیو زَفر Zaranyo Zafar یعنی زرین زفر از برای ناوک تیر استعمال شده است، صفت سه پوزه یا سه زفر صفت مخصوص اژدهاک (ضحاک) می‌باشد در آبان یشت فقرهٔ ۲۹ و رام یشت فقرهٔ ۱۹ و زامیاد یشت فقرات ۴۷–۵۰ همین صفت برای ضحاک آورده شده و به‌علاوهٔ صفات دیگر شبیه فقرهٔ ۸ یسنا ۹، در فقرهٔ ۳۴ از آبان یشت و در فقرهٔ ۲۴ از رام یشت و در فقره ۳۷ زامیاد یشت به همهٔ این صفات برمی‌خوریم، در اینجا بی‌مناسبت نیست که یادآور شویم برای پوزهٔ سگ لغت مخصوصی است: ستمن Staman چنان‌که در فرگرد ۱۳ وندیداد فقرهٔ ۳۰ آمده است.

۴. کلماتی که در اوستا برای سر و چشم و گردن و دست و پای دروغ‌پرستان و دیوها و کلیه آفریدگان بد و

←

دیو دروغ بسیار زورمند، آسیب جهان (و) خبیث (دُروند)[1]، آن بسیار زورمندترین دروغی که اهریمن ساخت بر ضد خاکی که جهان از برای مرگ جهان راستی.

۹ که تو را سومین بار، ای هوم، در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، کدام پاداش به او داده شد، چه نیک‌بختی به او رسید؟

۱۰ آن‌گاه به من پاسخ گفت این هوم پاک، دوردارندهٔ مرگ: اترط، سود خواستارترین سام سوم بار مرا در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش به او داده شد، این نیک‌بختی به او رسید که او را دو پسر زاییده شدند، اُورواخشیه و گرشاسب؛ آن اولی یک داور و قانون‌آرا؛ آن دیگری یک زبردست، جوان گیسور گرزور[2].

۱۱ کسی که زد (کشت) اژی شاخدار[3] را که اسب‌ها فرو می‌برد (می او بارید =

←

اهریمنی استعمال شده غیر از کلماتی است که برای همین اعضاء و جوارح خداپرستان و فرشتگان و کلیهٔ آفرینش ایزدی به‌کار رفته است، رجوع شود به مقالهٔ «لغات ایزدی و اهریمنی» در انجام یسنا ۲۷.

۱. لغت دُروند که در ادبیات زرتشتیان معروف است در گات‌ها در گونت و در قسمت‌های دیگر اوستا درونت یعنی طرفدار دروغ، دوستار دروغ در مقابل اَشونْ که به معنی طرفدار راستی و دوستار درستی است.

۲. صفات گئسو از کلمه گئس (گیس) و گَذَوَرَ از کلمهٔ گَذَ گرز که به معنی گیسو یا گیس دارنده و گرزور یا گرزدارنده است از صفات مخصوص گرشاسب است، در هر جای از اوستا که از این یل نامور یاد شده با همین صفات آمده است.

۳. اژی azi در سانسکریت اَهی ahi به معنی مار آمده است، در فرگرد ۱ وندیداد فقرهٔ ۲ مارهای سرخ در آریاویچ از آفریدگان اهریمن شمرده شده‌اند، در فقرات ۵–۶ از فرگرد ۱۴ وندیداد در جزو سنگپشت و وزغ و مور و پزدو و مگس از مار (اژی) اسم برده شده و با صفت اودَرو ثرس udaro thrasa آمده، یعنی به روی شکم رونده همچنین در فقرهٔ ۶۵ از فرگرد ۱۸ وندیداد مار (اژی) با صفت خشوئوَ Xšvaewa شده و در توضیحات افزوده شده مار شپاک و اکنون در فارسی مار شیبا گوییم فخر گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

سر دیوار او پُر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

کلمهٔ شیبا که در فرهنگ‌های فارسی به معنی افعی ضبط شده در واقع صفت مار است، همچنین اژی در اوستا اسم یک جانور بزرگ و مهیب اهریمنی است همان است که در فارسی اژدها یا اژدر گوییم، در فقرهٔ فوق اژدر با صفت سروَرَ آمده، این صفت از کلمهٔ سرو sru که به معنی شاخ جانور است چنان‌که در بهرام یشت فقرهٔ ۷ و از فعل بَرْ بردن ترکیب یافته است سرو نیز به معنی ناخن است، چنان‌که در فرگرد ۳ وندیداد فقرهٔ ۱۴ و غیره آمده است سروْ در ادبیات فارسی باقی و به معنی شاخ جانوران است:

ز نور تابش خورشید لعل فام شود سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال

(ازرقی)

←

می‌بلعید)، مردها فرو می‌برد، آن زهرآلود زرد رنگ، از او زهر زردوش به بلندی یک نیزه روان بود که بر او گرشاسپ در (دیگ) آهنین در زمان نیمروز خوراک می‌پخت و این زیانکار راگرم شد و عرق (خوی) ریخت، ناگهان او از زیر (دیگ) آهنین فراز آمد، آب جوشان را بپراکند، گرشاسب مردمنش ترسان به کنار تاخت.

۱۲ که تو را چهارمین بار، ای هوم، در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، کدام پاداش به او داده شد، چه نیک‌بختی به او رسید؟

۱۳ آن‌گاه به من پاسخ گفت این هوم پاک، دوردارندهٔ مرگ: پوروشسپ[۱] مرا چهارم بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت؛ این پاداش به او داده شد، این نیک‌بختی به او رسید که تو برای او زاییده شدی، تو ای زرتشت پاک از خاندان پوروشسپ، ضد دیوها، (و) اهوراکیش.

۱۴ ای نامور در آریا ویج[۲] تو ای زرتشت، نخستین بار اهون وئیریه چهار بار با مراعات درنگ به سرودی نیمهٔ دومی را به سرایشی بلندتر[۳].

→

در فقرهٔ فوق اژدهای شاخدار جانور اهریمنی است که به دست یل نامور گرشاسب کشته گردید، همچنین در فقرهٔ ۴۳ زامیاد یشت سناویذَکَ که یکی از رقبای گرشاسب و به دست وی کشته گشته نیز از تخمه و نژاد شاخدار نامیده شده است (سروُزَنَ) شکست یافتن اژدهای شاخدار به دست گرشاسب اشاره به چیر شدن بر دیو بدکنش و اهریمن تبه‌کار است، در قصر داریوش بزرگ (داریوش اول ۵۲۱–۴۸۵ پیش از مسیح) در پارس تخت‌جمشید (پرسپولیس) در جزو حجاری و نقوش آنجا جانوران با شاخ و پر بسیار مهیب زشت پیکر دیده می‌شوند، داریوش با دست چپ شاخ جانور اهریمنی گرفته با دست راست دشنه به تهیگاه آن فرو می‌برد. این نقوش به‌خوبی یادآور آیین زرتشتی است و نشان می‌دهد که چگونه شاهنشاه پارسا و نیک به بدی دست یافته، جانوری راکه نمایندهٔ اهریمنی است درهم شکست و به این وسیله در مقابل پیروزی‌های مادی شاهنشاه پیروزی معنوی او را نیز مجسم ساخته‌اند.

۱. پوروشسپ Pourušaspa این اسم مرکب است از صفت پئوروش که به معنی پیر است، چنان‌که در وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ۵۷ آمده است و ازکلمه اسب پوروشسپ که به معنی دارندهٔ اسب پیر است پدر زرتشت است در آبان یشت فقرهٔ ۱۸ زرتشت پسر پوروشسپ نامیده شده است، همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۴ و ۶ و ۴۶ مسعودی در مروج‌الذهب جلد دوم ص ۱۲۳ در سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران نام پدر زرتشت را بورشسف ضبط کرده است، راجع‌به سلسله نسب زرتشت به بندهش باب ۳۲ و به زادسپرم باب ۱۳ فقرهٔ ۶ و به دینکرد کتاب هفتم فصل ۲ فقرهٔ ۷۰ نیز مراجعه شود.

۲. ایران ویج رجوع شود به مقالهٔ آن.

۳. اهونَ وئیریه همان دعای معروف یتا اهووئیریه می‌باشد که در جلد خرده اوستا از آن سخن داشتیم، در

←

۱۵ تو در زمین پنهان کردی همهٔ دیوها را، ای زرتشت، که پیش از آن به‌صورت مردان به روی این زمین می‌گشتند[۱]، (تو ای) کسی که زورمندترین، کسی که دلیرترین، کسی که تخشاترین، کسی که تندترین، کسی که پیروزگرترین شدی در میان آفریدگان مینویان.

۱۶ آن‌گاه گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم، به هوم نیک، به هوم خوب آفریده شده، راست آفریده شده، نیکِ درمان‌دهندهٔ خوب اندام، خوب کنشِ پیروزگر، زردگون نرم تاک، (شاخه) چون خورندش بهترین و برای روان راه‌جوی‌ترین (است).

۱۷ فرود (به اینجا) خوانم ای (هوم) زرین نشاهٔ تو را، اینجا جرأت، اینجا پیروزی، اینجا دُرستی، اینجا درمان، اینجا فزایش، اینجا بالندگی، اینجا زور همهٔ تن، اینجا فرزانگی از هر گونه (انواع علوم)[۲].
فرود (به اینجا) از این‌رو (خواستارم) تا در جهان (مانند) شهریار کامروا[۳] درآیم، درهم‌شکنندهٔ ستیزه، شکست‌دهندهٔ دروغ (باشم).

۱۸ فرود از این‌رو (خواستارم) تا اینکه ستیزه (دشمنی و بدخواهی و کینه) همهٔ بدخواهان را درهم شکنم (چه) از دیوان و مردمان، (چه) از جادوان و پریان،

←
وندیداد فرگرد ۱۰ در فقرهٔ ۱۱ یتا اهووئیریه سرودی است که باید چهار بار خوانده شود (چثروش آمروتَ Cathrušamruta = چهار بار گفتنی) یتا اهو دعایی است مرکب از سه فرد شعر در هنگام سرودن باید وزن شعر را منظور داشت و به جایی که باید درنگ نمود.

۱. مقصود از دیوها، چنان‌که ریخلت Reichelt می‌نویسد، اُمرا و پیشوایان دیو یسنا می‌باشند که در گات‌ها به اسم اوسیگ (اوسیج) usig و کوی Kavi و کرَپن Karapan زرتشت از آنان نام برده است. از این پس از گمراه‌کنندگان شمرده شده‌اند (رجوع شود به Avesta Reader, p. 98) جلد دوم یشت‌ها نیز ملاحظه شود.

۲. کلمه‌ای که «فرود» ترجمه شده و برای فهم معنی در جملات دیگر همین فقره هشت بار دیگر به «اینجا» تکرار گردیده، در متن نی آمده که به معنی فرود و پایین است، در جزو ضمایم در سر یک دسته از کلمات اوستایی و فارسی هم دیده می‌شود، از آن جمله است کلمهٔ نیذاتی که در فارسی نهادن شده، به معنی فروگذاشتن است.

۳. کلمه‌ای که به «شهریار کامروا» ترجمه شده در متن وسو خشترَ vaso xšathra آمده، در تفسیر پهلوی «کامک خُتای» ترجمه شده بارتولومه Bartholomae این کلمه را که در فقرهٔ ۲۵ همین یسنا نیز آمده، به معنی «مستقل» گرفته است و این معنی در هر دو موضع مناسب است.

ستمکاران، کوی‌ها و کرپان‌ها، زیانکاران دو پا و گمراه‌کنندگان (اشموغان)[۱] دو پا و گرگان چهار پا و لشکر دشمن فراخ که به فریب هجوم آورد.

۱۹ این نخستین بخشایش را از تو، ای هوم دوردارندهٔ مرگ خواهش می‌کنم: بهترین زندگی (بهشت) پاکان[۲]، (آن بهشت) روشن و همه (گونه) خواری (آسایش) بخشنده، این دومین بخشایش را از تو، ای هوم دور دارندهٔ مرگ خواهش می‌کنم: درستی برای این تن، این سومین بخشایش را از تو، ای هوم دوردارنده مرگ خواهش می‌کنم: زندگی بلندِ جان.

۲۰ این چهارمین بخشایش را از تو، ای هوم دوردارنده مرگ خواهش می‌کنم که من کامروا با جرأت (و) خُرسند به روی زمین درآیم، درهم شکنندهٔ ستیزه، شکست‌دهنده دروغم (باشم). این پنجمین بخشایش را از تو، ای هوم دوردارندهٔ مرگ خواهش می‌کنم که من پیروزمند (و) در جنگ شکست‌دهنده به روی زمین درآیم، درهم‌شکننده ستیزه، شکست‌دهنده دروغ (باشم).

۲۱ این ششمین بخشایش را از تو، ای هوم دوردارندهٔ مرگ خواهش می‌کنم: که ما نخست از دزد، نخست از راهزن، نخست از گرگ بوی بریم که هیچ‌کس پیش از ما بوی نبرد که ما همیشه از پیش بوی بریم[۳].

۲۲ هوم به آن دلیرانی که در پیکار اسب تازند زور و نیرو بخشد، هوم به زایندگان (به زنان زاینده) پسران نامور (و) فرزندان پارسا دهد، هوم به آنانی که به میل در آموزش نسک نشینند تقدس و فرزانگی بخشد[۴].

۲۳ هوم به آن کنیزانی (دخترانی) که دیرزمانی شوهر نگرفته نشستند. یک شوهر پیمان‌شناس بخشد به محض اینکه خواهش شود (از آن) خردمند.

---

۱. راجع‌به اشموغ به خرده اوستا پاورقی شمارهٔ ۴ مراجعه شود.

۲. وهیشتم اهوم یعنی بهترین زندگی وهیشت صفت تفضیلی است به معنی بهترین و اهو به معنی زندگی و جهان است. این دو کلمه مجموعاً به معنی فردوس است این صفت تنها در فارسی به معنی بهشت باقی مانده است.

۳. در متن بئود baod که به معنی بوییدن است مانند لغت بوی بردن در فارسی به معنی آگاه شده و دریافتن آمده است.

۴. نسکِ naska اوستا مقصود است، دورهٔ کامل آن بیست و یک نسک یا کتاب بوده است.

۲۴ هوم (بود) آنکه کرسانی را از شهریاری برانداخت[۱]، کسی که از حرص سلطنت

---

۱. کِرسانی Keresani در فقرهٔ ۲۴ یسنا ۹ شهریاری است مخالف مزدیسنا، کسی است که روا نمی‌داشت آتُربان یعنی پیشوای دین در مملکت تعلیمات دینی انتشار دهد، هوم دست این دشمن آیین را از شهریار کوتاه نمود، در وداکتاب مقدس برهمنان، کرسانو Krsanu در جهان مینوی نگهبان سوم (= هوم) خوانده شده است. شکی نیست که کرسانو و کِرسانی هر دو یکی است، جز اینکه این پاسبان سوم در ودا دشمن هوم است در اوستا تعریف نقیض ودا و اوستا راجع‌به یک اسم مایهٔ اشتباه دُ هارله De Harlez شده، دسته‌ای از ناموران ایرانیان را از آن جمله کِرسانی را غیر از گروه مینویان برهمنان پنداشته است:

De l'Exégèse et de la correction des textes avestiques par De Harlez; Leipzig 1883, pp. 82-83 et 108 بسا در اوستا جنبهٔ ملکوتی پروردگاران برهمنان به جنبهٔ اهریمنی تغییر یافته و بسا مینویان هندوان نزد ایرانیان نامورانی شده‌اند با وجود این تباین آبشخور جمله یکی است، رجوع شود به:

Ameša Spenta, von Bernard Geiger, Wien 1916 S. 46-47

نظایر این‌گونه تغییرات در مزدیسنا بسیار است.

کِرسانی در تفسیر پهلوی یسنا کرسیاک Karsyak و بنا به فقرات دیگر کلسیاکا Kalasyaka شده قرائت درست آن باید کلیسیاک Kilisyak باشد، نریوسنگ در تفسیر سانسکریت یسنا این کلمه راکلیساکاه Kalasiyakah نوشته و برای توضیح افزوده: آنان ترسا دین (tarsakadinih) می‌باشند، چنان‌که پیداست کلیسیا که از کلمهٔ یونانی ekklesia آمده به معنی پرستشگاه عیسویان و ترسا به معنی عیسوی است، بنابراین کلمه کرسانی که در اوستا مفرد است به صیغهٔ جمع آورده شده، از آن اهل کلیسیا یا عیسویان اراده گردیده است، لابد شباهت لفظی این دو کلمه با همدیگر مایهٔ چنین اشتباهی شده است و گذشته از این چون در عهد ساسانیان کرسانی کلمهٔ نامفهومی بوده و اگر در روزگار کهن شهریاری به این اسم بوده نام و نشانی از او در دست نبوده، اوضاع همان عهد راه‌حلی نموده، رقیب آن عهد ایران یعنی رم (بیزانس، رُم سُفلی) ترسا یا کلیسیایی که دشمن دین و دولت ایرانیان شمرده می‌شده مفهوم کلمهٔ کِرسانی پنداشته شده است، از این جهت اسکندر نیز که در سنت کهن ایران و بنا به شهادت تاریخ برهم زن آیین ایران بوده، مانند دشمنان ایرانیان در عهد ساسانیان رومی و عیسوی کیش خوانده شده است (رجوع شود به بهمن یشت، فصل ۲ فقرهٔ ۱۹ و فصل ۲ فقرات ۵–۳).

این‌گونه اشتباه ساده که نباید مایهٔ اشتباه کسی شود نزد دارمستتر Darmesteter عین صواب آمده، به نظر دانشمند فرانسوی که اصراری مخصوصی در پایین آوردن عهد انشاء اوستا دارد کرسانی اوستا همان اسکندر مکدونی است یا به عبارت دیگر نویسندهٔ یسنا ۹ در فقرهٔ ۲۴ از کلمهٔ کرسانی اسکندر و جانشینان یونانی وی که سلوکیدها باشند اراده کرده است، بنابراین هوم یشت (یسنا ۹–۱۱) پس از اسکندر در سال ۱۴۰ پیش از مسیح در همان سالی که مهرداد اول سلوکیدها را شکست فاحش داده و به‌کلی دست یونانیان را از ایران کوتاه کرده انشاء شده است، ولی باز صلاح در این دانسته که تقریباً دویست سال دیگر پایین‌تر آید زیرا که فوراً پس از شکست سلوکیدها ایران شانه از بار نفوذ یونانی تهی ننموده، در عهد بلاش اول که دیگرباره دین زرتشتی در ایران قوتی گرفت و این در سال ۵۰ پس از مسیح بوده، هوم یشت ممکن است در این سال انشاء شده باشد (Zend - Avesta par Darmesteter, vol. 1, pp. 80 - 83). این عقیده بسیار شگفت‌آمیز دارمستتر مایهٔ اشتباه دانشمندان دیگر نشده. هیچ‌کس کلمه کِرسانی اوستا را با اسکندر مربوط ندانسته و نه هیچ‌کس انشاء هوم یشت را که محققاً از قطعات بسیار قدیم اوستاست صد و چهل سال پیش از مسیح یا پنجاه سال بعد از مسیح نپنداشته است، معنی لفظی کرسانی معلوم نیست، یوستی Justi او را دشمن هوم و دیو گرسنگی دانسته و این کلمه را با کلمهٔ کِرسس‌چَه Keresas-ca که در فقرهٔ ۶ سروش یشت هادُخت آمده یکی دانسته است (Iranisches Namenbuch von Justi, s.

←

خود می‌نالید (و) می‌گفت از این پس اتربان در مملکت من برای منتشر کردن آیین نگردد، آنکه همهٔ ترقی را درهم شکند، همهٔ ترقی را بمیراند.

۲۵ خوشا به تو ای هوم که از نیروی خویش شهریار کامروا هستی،
خوشا به تو که بسیار سخنان راست گفته دانی،
خوشا به تو که از پرسیدن سخنان راست گفته شده بی‌نیازی.

۲۶ برای تو فراز آورد مزدا نخست کمربند (کشتی) ستاره نشان مینوی ساخته شده دین نیک مزدیسنی را، این‌چنین کمر به میان بسته، همیشه هستی در سر کوه پناه و نگهدار گفتار ایزدی (منترَ)[۱].

۲۷ ای هوم، (تو ای) بزرگ خان و مان، بزرگ ده، بزرگ شهر، بزرگ مملکت، ای در تقدس دانش‌مدار، نیروی و پیروزی تو را برای تنم همی خوانم و گشایش بسیار رهاننده.

→

(161 بارتولومه Bartholomae هم احتمال داده که این کلمه با کلمه کِرِس Keresa مربوط باشد ولی این کلمهٔ اخیر را که در فقرهٔ ۶ سروش یشت هادخت مذکور آمده به معنی راهزن و هرزه‌گرد گرفته است Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, s. 469 - 470)

راجع به کرسانی کتب ذیل ملاحظه شود:

Arische Periode von Spiegel; Leipzig 1887, S. 223-224.

و رجوع شود به: Zarathushtra in the Gathas and in the Greek and Roman Classics, translated from the German of Geiger and Windischman by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig 1897, p. 156.

The Pahlavi version of Yasna IX edited (in Roman characters) and translated by Maneckji Bamanji Davar; Leipzig 1904, p. 53.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hom Yašt (Yasna IX-XI) by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924, p. 37-38.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922, p. 42.

Sacred Books of the East, Vol. V, by West, p. 200.

۱. رجوع شود به: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten von Bartholomae; Strassburg 1906 S. 175-6.

۲۸ برهان از ما کین کینه‌ور را، بگردان منش خشمگین را و از هر مردمی که در این خانه، که در این ده، که در این شهر، که در این مملکت گناه ورزد برگیر از پاهایش زور، هوشش تیره ساز[1]، منشش درهم شکن (پریشان ساز).

۲۹ با دو پا فرانتواناد رفتن، با دوست کاری نتواناد ساختن، با چشمان زمین مبیناد، با چشمان جانور مبیناد، آنکه به منش ما کین ورزد، آنکه به پیکر ما کین ورزد.

۳۰ بر ضد آژی زردِ سهمگین زهرآلود که پیکر پارسا نابود می‌کند،[2] ای هوم زرین، سلاح برزَن؛
بر ضد راهزن نابکار خونخوار آزاررساننده که پیکر پارسا نابود می‌کند، ای هوم زرین، سلاح برزن،

۳۱ بر ضد کلهٔ مردم دروغ‌پرست ستمکار که سر بر افرازد (مغرور)، که پیکر پارسا نابود می‌کند، ای هوم زرین، سلاح برزن، بر ضد گمراه‌کننده (اشموغ) ناپاک تباه‌کنندهٔ زندگی که گفتار این دین به یاد دارد (اما) در کردار نیاورد، که پیکر پارسا نابود می‌کند، ای هوم زرین، سلاح برزن.

۳۲ بر ضد زن بدعمل (جهیکا) جادوگر شهوت‌انگیز پناه‌دهنده (گناهکاران) که منش وی متزلزل است، مانند ابری که از باد در جنبش باشد، که پیکر پارسا نابود می‌کند، ای هوم زرین، سلاح برزن.
بر ضد هر آن کسی که پیکر پارسا نابود می‌کند، ای هوم زرین، سلاح برزن.

---

۱. بنا به ترجمهٔ وُلف Wolff گوش‌هایش برکن.
۲. توضیحات فقرهٔ ۱۱ ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۱۰

(هوم یشت)

۱ دور روند از اینجا، دور دیوها، دور ماده دیوها؛ سروش نیک پایا ماند، ارت نیک اینجا به‌سر برد، ارت نیک آرام گزیند اینجا، در این خان و مانی که از آنِ اهورا، که از آنِ هوم راستی‌پرور (است).

۲ پیشین قسمت هاون تو را که شاخهٔ (هوم) درهم گیرد با باژ[۱] می‌ستایم ای خردمند، زبرین قسمت هاون تو را که اندر آن (شاخهٔ هوم) با زور مردانه فرو کوبم، با باژ می‌ستایم ای خردمند[۲].

---

۱. راجع‌به کلمهٔ باژ که به معنی سخن و گفتار و گوشن است و در اینجا به معنی نماز و درود و ستایش است به خرده اوستا مقالهٔ سروش باژ مراجعه شود.

۲. در این فقره از صفات فرَتَرَ fratara که به معنی پیشین و اُوپَرَ upara که به معنی زبرین است و به معانی نخستین و دومین هم گرفته‌اند درست معلوم نیست که چه چیز اراده شده است، دارمستتر Darmesteter و بارتولومه Bartholomae کلمهٔ اولی را به معنی نخستین یا به عبارت دیگر قسمت زیرین یعنی خود هاون که در آن شاخهٔ هوم گذارند و کلمهٔ دومی را به معنی زبرین یا به عبارت دیگر جزء دیگر هاون که دستهٔ آن باشد و با آن شاخهٔ هوم درهم کوبند مقصود دانسته‌اند (Zend-Avesta I. 98; Altira. Worterb. 1786)، دستور اون‌والا Unvala کلمات مذکور را برای تعیین نخستین فشرده و دومین فشردهٔ هوم مقصود گرفته است: در یزشنه یا در مراسم دینی هنگام تهیه نمودن شیرهٔ هوم نخست راسپی شاخه‌های هوم را در هاون درهم کوبد و پس از آن زوت اوستا سرویان دیگرباره آن‌ها را بیفشرد.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hom Yašt by Unvala, p. 52.

۳ ستایم ابرها و باران را[۱] که پیکر تو را ببالاند بر فراز کوه، ستایم آن قُلّه کوهی که تو در آنجا بروییدی ای هوم.

۴ ستایم زمین فراخ پهن کارفرمایِ بخشایشگرِ در بردارندهٔ تو را، ای هوم پاک؛ ستایم سرزمینی را که تو از آنجا به‌سان یلِ (گیاه‌های) خوشبو و گیاه خوب مزدا می‌رویی، ای هوم، بروی[۲] بر زبر کوه و نموّ کن در همه جا، به درستی تویی سرچشمهٔ راستی.

۵ ببال[۳] (راسپی) از نماز (باژ) من: در سراسر ریشه‌ها و در سراسر ساقه‌ها و در سراسر شاخه‌ها.
ببال در سراسر ریشه‌ها . . . . . (دوبار)[۴].

۶ (زوت) هوم بر فزاید (اگر) بستایندش، همچنین مردی که او را بستاید پیروزگر بود، نیز کمترین فشردهٔ هوم، نیز کمترین ستایش هوم، نیز کمترین خورش هوم بس است برای کشتن هزار دیو.

۷ نابود شود به‌زودی هر آن آلودگی که به‌وجود آمده باشد، از آن خانه‌ای که در آنجا آورند و در آنجا بسرایند درمان پدیدار (آشکار = واضع) هوم را، درستی (و) چاره‌بخشی (آن را) (برای خانواده و دودمانش)[۵].

---

۱. کلمات ابر و باران در متن مئغ maegha و وار var آمده است دومی به هیأت باران در فارسی باقی است، در سانسکریت وار var به معنی آب است، وار نیز در اوستا فعل است به معنی باریدن، اولی در ادبیات فارسی به هیأت میغ بسیار استعمال شده، در لغت فرس اسدی ضبط است: میغ ابر بوذ. فردوسی گفت:

هماناکه باران نبارذ ز میغ　　فزون ز آنک باریذ بر سرش تیغ

همچنین کلمهٔ مئغ در اوستا به معنی ژرفی و فرورفتگی است. چنان‌که در فرگرد ۱۳ وندیداد در فقرهٔ ۳۷ آمده در فارسی مغ (مغاک) به فتح میم، در اوستا کلمهٔ اَورَ awra = ابر نیز استعمال شده چنان‌که در یسنا ۹ فقرهٔ ۳۲.

۲. بروی از فعل روییدن، در پهلوی رستن، در متن رئود raod.

۳. ببال ــ پرورش یاب، ترقی کن از فعل بالیدن در پهلوی والیتن در متن وَرِدْ vared.

۴. فقرهٔ ۵ از آغاز تا انجام دوبار تکرار می‌شود.

۵. جمله‌ای که در میان ابروان گذاشته شده، بعدها افزوده شده است.

۸ آری همهٔ می‌های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است، اما آن میِ هوم را رامش راستی همراه است، مستی هوم سبک سازد هر آن مردمی که هوم را چون پسر (فرزند) خُردسالی نوازش کند[1]، هوم خود را برای آنان آماده ساخته به تنشان درمان بخشد.

۹ ای هوم مرا از آن درمان‌هایی ده که تو از آن‌ها درمان سازی؛
ای هوم مرا از آن پیروزی‌هایی ده که تو از آن‌ها دشمن را شکست دهی.
خواستارم که دوست و ستایشگر تو باشم، یک دوست ستایشگر را دادار اهورا مزدا بهتر خواند چنان‌که اردیبهشت را.

۱۰ تو را، ای دلیر آفریدهٔ دادار، بغ صنعتگری ساخت[2] تو را، ای دلیر آفریدهٔ دادار، بغ صنعتگری بر البرز فرو نشاند[3].

۱۱ پس آن‌گاه تو را مرغ مقدس (و) آزموده به جهات مختلف بپراکند: در (میان) تیغ‌های (کوه) اُوپائیری سَئِنَ، به سرهٔ (کوه) ستروسارَ، به تهیگاه؟ کوسروپت، به پرتگاه ویش پتَ و به کوه سپیت گونَ[4].

---

۱. کلمه‌ای که «خردسال» ترجمه شده در متن ترونَ Tauruna آمده، کلمهٔ تر (= تازه) در فارسی با این صفت اوستایی به یک معنی است در فقرهٔ فوق چنانک در فقرات ۵۴-۵۶ ارت یشت به معنی کودک و بچه یا به عبارت دیگر جوان خردسال که هنوز از حیث سن تر و تازه است و از همین لغت است کلمهٔ ترانه که به معنی جوان خوش‌روی و کودک تر و تازه و نیز به معنی دوبیتی و سرود گرفته‌اند. چنانک فرخی گفته: هر نَسفته دُری دُری می‌سفت هر تَرانه تَرانه‌ای می‌گفت و نیز از همین لغت است کلمهٔ توله که برای بچه سگ استعمال می‌شود در اوستا هم سپاترونو Spa tauruno به معنی توله سگ است، چنان‌که در وندیداد فرگرد ۵ فقره ۳۰ و در فرگرد ۱۳ در فقرات ۱۵ و ۲۳ و ۲۷ همچنین کلمهٔ توره که اصلاً فارسی است به معنی شغال از ماده کلمهٔ ترونَ اوستا شمرده شده است، قطران گفته:

تنها من و یک شهر پر از خصم و تو با من شیری و یکی دشت پر از روبه و توره

۲. بغ = bagha در اوستا به معنی خدا بسیار کم آمده است، در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی غالباً آمده: بغ بزرگ است اهورا مزدا. رجوع شود به جلد ۲، یشت‌ها.

۳. در خصوص کوه البرز جلد دوم یشت‌ها، ملاحظه شود.

۴. این فقره از فقرات بسیار دشوار اوستاست در آن اسامی کوه‌هایی که بر آن گیاه هوم می‌روییده ضبط شده است، گذشته از اوپائیری سِئن که ذکرش بیاید از کوه‌های دیگر در هیچ جا اسمی نیست و در ترجمهٔ پهلوی (زند) یسنا به جای ترجمه و توضیح راجع‌به چهار جملهٔ اخیر این فقره افزوده شده است: «در خصوص این کلمات شرح ←

←
و توضیحی نیامده است این‌ها اسامی کوه‌هایی است که بر آن‌ها هوم می‌روید» چنان‌که از این عبارت برمی‌آید در زمان ساسانیان هم راجع‌به جملات مذکور معانی سنتی در دست نداشته که در تفسیر پهلوی ضبط کنند. مستشرقین نیز به‌واسطهٔ نامعلوم بودن برخی از کلمات این جمله‌ها در ترجمه آن‌ها به همدیگر موافق نیستند، به نظر دارمستتر Darmesteter در فقره فوق اسامی کوه‌هایی که در آن‌ها گیاه هوم سر می‌زده ذکر شده، نگارنده را نیز همین عقیده مقرون‌تر به صواب می‌نماید.

کلماتی که به حسب ترتیب تیغه، سره، تهیگاه، پرتگاه ترجمه شده در متن چنین آمده است:

(نخست) ایشکت iškata یعنی سنگ خارا در فقرهٔ ۱۴ مهریشت نیز به همین لغت برمی‌خوریم اگر آن را اسم جمع بدانیم می‌توان به معنی سلسله‌ای از خاراها و تیغ‌های کوه گرفت، ممکن است نیز ایشکت جزو اسم اوپائیری سئِن که ذکرش بیاید باشد، در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت همین کلمات، مانند فقرهٔ فوق، با هم آمده و می‌نماید که از آن سلسلهٔ کوه اوپائیری سئِن اراده کرده باشند (رجوع به جلد ۲ یشت‌ها).

در بندهش فصل ۱۲ از «کوه وس شَکَفتْ» نام برده شده و در فقرهٔ ۲۱ آن «کوه وس شکفتْ» شعبه‌ای از کوه اپارسن (=اوپائیری سئن) شمرده شده است، وس شکفت در پهلوی یعنی «بسیار شکاف دارنده» یا «بس با شکاف» وندیشمان Windischmann و یوستی Justi کلمهٔ ایشکَتَ را به معنی شکاف کوه گرفته‌اند (رجوع شود به Zoroastrische Studien S. 6 u. 166; Handbuch der Zendsprache, S. 62)

در فقرهٔ فوق ایشکَتَ در تفسیر پهلوی شَکَفتْ که به معنی شکاف است ترجمه شده نریوسنگ Neryosengh آن کلمه را به معنی شگفت که به معنی تعجب است،

به زمزم همی باژ خواهد گرفت سزد گر بمانی از او در شگفت

(فردوسی)

گرفته و در ترجمهٔ سانسکریت یسنا آن را Vicitra ترجمه کرده، یعنی شگفت‌انگیز یا تعجب‌آور.

(دوم) ستئرَ Staera به معنی سره یا کوه سر و قُله است، لابد با کلمه تئر taera که به معنی قله است و به‌خصوص برای قله البرز استعمال شده ارتباطی دارد (رجوع به جلد ۲ یشت‌ها.) دارمستتر Darmesteter همین کلمه را اسم کوهی از سلسله غوربند (در شمال کابل) احتمال داده است Z. A. I. p. 102.

(سوم) کوسرَ Kusra صفت است به معنی تُهی در سانسکریت Kosa به معنی فضای خالی است در فقرهٔ فوق شاید از کلمهٔ مذکور فضای میان کوه اراده کرده باشند.

(چهارم) پَوْران Pawrana به معنی پرتگاه است، دارمستتر Darmesteter همین کلمه را اسم خاص کوهی دانسته و به‌واسطهٔ شباهت لفظی به پروان Parvan، تنگهٔ هندوکش منتقل شده است Z. A. I. p. 103

اینک معانی لفظی کلمات دیگر فقرهٔ فوق که برخی از آن‌ها محققاً اسامی کوه‌ها می‌باشد و در برخی دیگر از آن‌ها اختلاف کرده‌اند: (نخست) اوپائیری سئِن Upairi Saena در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت نیز یاد شده است آن را شعبه‌ای از هندوکش دانسته‌اند، لفظاً یعنی برتر از پرش شاهین، این اسم لابد به مناسبت بلندی این کوه است یعنی کوهی که در بلندی شاهین بلندپرواز هم بر فراز آن نتواند رسید (رجوع به جلد دوم یشت‌ها).

(دوم) ستروسارَ Staro.Sara یعنی ستاره سر، کوهی است که در بلندی سر به ستاره کشیده، نظر به این معنی باید ستارو سارَ Staro. Sara باشد معلوم نیست که این کوه در کجاست در توضیحات کلمهٔ ستئرَ Staera گفتیم که دارمستتر این کلمهٔ اخیر را که با «ستروسارَ» یک‌جا آمده اسم کوهی از سلسله غوربند احتمال داده است.

(سوم) کوسروپت Kusro.pata مرکب است از «کوسرو» که گفتیم به معنی تهی و خالی است و از ریشهٔ فعل
→

۱۲ از این پس کوه‌ها، پُر شیر، گوناگون و زرد رنگ می‌رویی تو ای هوم، درمان‌های تو با خوشی وهومن پیوسته است.
اینک برگردان از من منش (سوءقصد) بدگوی را، اینک آن منش را نابود (ساز)، آن منش بدگویی که بر ضد من است.

۱۳ نماز به هوم که منش درویش را چون آنِ توانگر بزرگ کند.
نماز به هوم که منش درویش را آن‌چنان بزرگ کند که او به آرزوی خود رسیده باشد، تو از نران (مردان = دلیران) بسیار برخوردار کنی (و) مقدس‌تر (و) دانشمندتر (سازی) آن کسی که به‌درستی از تو ای هوم زرین آمیخته به شیر، بخشی یابد.

۱۴ نباید برای من آنانی که از آن (هوم) نوشیدند به دلخواه خود مانند گاو درفش[۱] در

→

پت pat که به معنی افتادن و پرتاب شدن و پریدن است این اسم مرکب را می‌توان تهی نشیب ترجمه کرد، دارمستتر احتمال داده که کوسروپت یکی از تنگه‌های غوربند باشد.

(چهارم) ویش‌پت Višpatha لفظاً یعنی «در همه جا» یا به عبارت دیگر «گرداگرد» این کلمه به همین معنی در فقرهٔ ۴ همین یسنا نیز آمده است.

دارمستتر این کلمه را به معنی گذر گرفته و کلمهٔ مقدم بر آن را که «یوران» باشد و ذکرش گذشته، یکی از تنگه‌های هندوکش پنداشته است.

(پنجم) سپیت گون Spita gaona اسم سپید گون یا سفید رنگ لابد به مناسبت رنگ آن کوه است و در متن به‌خصوص کلمهٔ گئیری که به معنی کوه است نیز قید گردیده، یعنی سفید کوه در فقرهٔ ۶ زامیاد نیز کوهی سپیتَوَرِنه Spitavarenah یعنی سفید رنگ یاد شده است، در میان رودها و دشت‌ها و کوه‌های ایران زمین بسیاری با صفات سفید و سیاه نامزد شده‌اند. دارمستتر Darmesteter کوه سفید گون فقرهٔ فوق را مانند کوه‌های دیگر این فقره از سلسلهٔ هندوکش دانسته، به دو شعبهٔ «کوه بابا» که هر دو سفید کوه خوانده می‌شوند منتقل شده است. در میان این پنج کوه فقط از اولی که اوپائیری سئن باشد در فقرات اولی زامیاد که در آنجا از پنجاه و سه کوه یاد شده اسم برده شده و در فصل ۱۲ بندهش نیز که راجع است به کوه‌ها به استثنای اپارسن (اوپائیری سئن) از کوه‌های دیگر فقرهٔ فوق اسمی نیست، ولی شکی نیست که «ستاره سر» و «سپیت گون» نیز اسم دو کوه است. «کو سروپت» و «ویش پث» هم باید اسامی کوه‌ها یا از متعلقات کوه مانند گردنه و کمره و تنگه و دره و غیره باشد، چنان‌که در تفسیر هوم یشت ملاحظه می‌شود همیشه گیاه هوم با کوه ذکر شده و در فقرهٔ ۱۲ یسنا ۱۰ پس از ذکر کوه‌ها در فقرهٔ پیش آن مندرج است: «از این پس تو (هوم) در این کوه‌ها می‌رویی»

در خصوص معانی لغات رجوع شود به: Altira. Wörb. von Bartholomae Sp. 475 u. 844 u. 1474 u. 1588 u. 1599 u. 1623.

۱. گاو درفش در متن گااُوش درفشَ Gauš drafša در تفسیر پهلوی گاو درفش یعنی عَلَم گاو، این لغت درست

←

جنبش باشند، باید آنانی که از تو نشاۀ یابند زنده‌دل پیش روند (و) ورزیده (کارپرداز) به‌در آیند.
به تو ای هوم راست (و) راستی پرور دهم (تقدیم کنم) این تن را که مرا خوب رسته می‌نماید.

۱۵ بهلم کم و کاستی زن نابکار کوته خرد را که به فریفتن آتربان و هوم اندیشد (اما) خود او فریفته شده، یکسره نابود شود، کسی که بر آن شده سور هوم را خود بخورد (هوم) به او پسران اتربان ندهد و نه پسران خوب[1].

→

یادآور درفش کاویانی است که از چرم بوده است.

آغاز داستانی این عَلَم معروف است: کاوه آهنگر از ستم ضحاک به ستوه آمده، آن پوست که آهنگران بر آن بندند بر سر چوبی بلند کرده مردم را به پادشاه بیدادگر بشورانید، فریدون آن عَلَم را به فال نیک گرفته بـه زر و گوهر بیاراست.

فروهشت از زرد و سرخ و بنفش همی خواندش کـاویانی درفش

(فردوسی)

بنا به مندرجات ابوریحان (آثارالباقیه ص ۲۲۲) این رایت که نامزد بوده به درفش کابیان از پوست خرس بود و به قولی دیگر از پوست شیر و به زر و گوهر آراسته بود، خوارزمی در مفاتیح‌العلوم می‌نویسد: «درفش کابیان یعنی علم کابیان کسی که بر ضحاک بشورید تا اینکه آفریدون ضحاک را بکشت، درفش کابی از پوست خرس بود و نیز گویند، از پوست شیر بود، پادشاهان فرس آن را فرخنده دانسته به زر و جواهر گرانبها بیاراستند».

رجوع شود به: The translation of an extract from Mafatih al-Ulûm of Alkhwarazmî by J. M. Unwals. (Separate print) from the Journal of K. R. Cama Oriental Institute, No. 11, Bombay 1928, p. 3.

در تاریخ ایران غالباً از این عَلَم مقدس یاد شده، ثعالبی می‌نویسد: درفش کاوه پس از پیروزی فریدون به زر و گوهر آراسته شده، عَلَم مقدس ایران بود تا اینکه در جنگ قادسیه به دست عربی از قبیلۀ نخع افتاد، سعدبن وقاص آن را در جزو ذخایر و جواهر یزدگرد نزد عمربن الخطاب فرستاد. عمر امر کرد که آن را از چوبه برگرفتند و خود درفش را پاره پاره کرده میان مسلمانان قسمت کردند، رجوع شود به غُرر اخبار ملوک‌الفرُس بـه اهـتمام Zotenberg صص ۳۲ و ۳۸-۳۹.

درفش کاویانی در جنگ قادسیه پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد به دست سعد وقاص افتاد. بلعمی (ص ۴۶) می‌نویسد: بعد از وی (بعد از آفریدون) پادشاه به پادشاه می‌آید و عزیزش می‌داشتند و هر یکی پیرایه و جواهر چندی بر آن می‌بستند، تا وقت یزدگرد شاه؛ چون مسلمانان خزینۀ او غارت کردند او را پیش امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی‌الله عنه آوردند و امیرالمؤمنین بفرمودند تا آن گوهرها برداشتند و آن پـوست را بسوختند، قیمت جواهرات درفش به ۳۰،۰۰۰ لیرۀ انگلیسی تخمین شده است. در روی مسکـوکات شـهریاران پارس در عهد اشکانیان در پهلوی آتشکده لوای مربعی نقش است. این لوا باید درفش کاویان باشد.

رجوع شود به: Geschichte der. orienta. Völker im Altertum von Justi, S. 453.

۱. یعنی زنی که سور یا ضیافت و خیراتی که باید تو را برای هوم در راه خدا داده شود از بـینوایـان و مستمندان

←

۱۶ برای پنج (چیز) هستم، برای پنج (چیز) نیستم:
برای پندار نیک هستم، برای پندار زشت نیستم.
برای گفتار نیک هستم، برای گفتار زشت نیستم.
برای کردار نیک هستم، برای کردار زشت نیستم.
برای فرمانبرداری هستم، برای نافرمانی نیستم.
برای راستی هستم، برای دروغ نیستم.
این‌چنین تا (به روز) واپسین که در میان دو گوهر فتح قطعی بود[۱].

۱۷ آن‌گاه گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم مزدا داده، نیک (است) هوم مزدا داده، نماز (درود) به هوم، همهٔ هوم‌ها را می‌ستایم، چه آنکه بر زبر کوه‌ها (و) چه آنکه در درهٔ رودها (می‌روید)، همچنین آنکه در تنگنا دارند و در بند زنان هستند[۲]، از تشت سیمین (تو را) به (تشت) زرین ریزم[۳]، تو را به زمین نیفکنم، زیرا که رایومند (شکوهنده) و ارجمندی.

۱۸ این است سرودهای تو ای هوم، این است ستایش‌های (تو)، این است درود (تو)، این است گفتار راست که درستی آورد (و) پیروزی دهد، در مقابل دشمن چاره و درمان بخشد.

۱۹ این‌ها (هستند) برای تو (اما) برای من: چالاک فرا رسد نشاهٔ تو؛

←

دریغ کند و خود بخورد از اعقاب پاک و فرزندانی که ممکن است آتربانان و پیشوایان دینی گردند و از مطلق پسران نیک محروم ماند.

۱. اشاره است به دو گوهر یا مینویان غیرمریی: سپند مینو (خرد مقدس) و اهریمن که در طی جهان مادی به ضد همدیگر در ستیزه‌اند، تا اینکه در سرانجام سپند مینو یا روح راستی و نیکی غلبه نموده روح خبیث اهریمن شکست یابد.

۲. یعنی همه هوم‌ها را ستوده و بزرگ می‌دارم چه آن‌هایی که هنوز در بالای کوه‌ها و در درهٔ رودهاست و چه آن‌هایی که زنان چیده و بسته نموده در جایی انبار کرده نگاه داشته‌اند.

۳. در متن نیز کلمهٔ تشت tašta آمده است. این لغت در عربی از فارسی گرفته شده طشت یا طست گفته‌اند و از همین کلمه است لغت طش و طاس در عربی که در فرانسه tasse گویند. در فرهنگ‌ها به لغات تشتخانه و تشت‌دار نیز مراجعه شود. در فقرهٔ فوق تشت به معنی پیاله و جام است در فارسی به معنی لگنچه استعمال کنند.

روشن فرا رسد نشاۀ تو؛ سبک درآید نشاۀ تو.
آن پیروزگر را بستایند همواره با این گفتار سرودنی.

۲۰ درود به چارپایان، درود به چارپایان، سخن خوش برای چارپایان، پیروزی برای چارپایان، خوراک برای چارپایان، چراگاه برای چارپایان، کشت و ورز برای چارپایان، که برای خورش ما بپرورد[۱].

۲۱ هوم زرین بزرگ را می‌ستاییم، هوم ...[۲] جهان‌افزا را می‌ستاییم، هوم دور دارندۀ مرگ را می‌ستاییم، همۀ هوم‌ها را می‌ستاییم.
اینک پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتم»[۳].

۱. فقرۀ ۲۰ مثل فقرۀ ۶۱ بهرام یشت است، در جملۀ اخیر از یسنا ۴۸ قطعۀ ۵ می‌باشد.
۲. به جای نقاط کلمۀ فراشمی گلدنر آن را نوشیدنی ترجمه کرده، Geldner, 3 Yt. 115 رجوع به فهرست لغات اوستا، جلد اول، یشت‌ها.
۳. مثل فقرۀ ۲۶، یسنا ۴.

یسنا «ها» ۱۱

(هوم یشت)

[زوت و راسپی]

۱ بەدرستی سه پاکان نفرین خوانند: گاو و اسب و هوم.
گاو به زوت نفرین کند: بکند که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دُچار گردی.
تو ای کسی که مرا وقتی پخته هستم (به ارزانیان) بخش ننمایی بلکه برای پرورانیدن زن خود یا پسر (اولاد) خود یا شکم خویش به‌کار می‌بری.

۲ اسب به سوار نفرین کند: بکند که تو اسبان نتوانی بستن، نه بر اسبان نشستن، نه به اسبان لگام زدن، تو ای کسی که آرزو ننمایی برای (نشان دادن) زورم در بسا از انجمن گروه مردان در کشت‌زار[1].

۳ هوم به خورنده نفرین کند: بکند که بی‌فرزند شوی و به بدنامی دُچار گردی تو ای کسی که مرا وقتی که درهم فشرده شده‌ام نگاه می‌داری چون دزد محکوم به مرگ[2]،

---

۱. کلمه‌ای که «کشت‌زار» ترجمه شده در متن کرشو Karšu آمده از کلمهٔ کرش Karš که به معنی کشتن یا کاشتن است در فقرهٔ مذکور ممکن است از این کلمه میدان اسب‌دوانی اراده کرده باشند.

۲. کلمه‌ای که «محکوم به مرگ» ترجمه شده، در متن پِشو سارَ Pešo. Sara آمده، یعنی کسی که (برای گناهش) سرش محکوم است.

همچنین در اوستا کلمهٔ پشوتنوُ نیز به همین معنی است یعنی کسی که (برای گناهش) تنش محکوم است کلمهٔ ←

به هیچ‌وجه محکوم به مرگ نیستم منی که هوم پاک دور دارندهٔ مرگ (هستم)[۱].

۴ برای من هوم، پدر پاک اهورامزدا از قربانی[۲]، دو آرواره با زبان و چشم چپ ارزانی داشت[۳].

۵ کسی که از این قربانی من برباید یا بدزدد یا بردارد آنچه را که اهورا مزدای پاک به من داد: دو آرواره با زبان و چشم چپ.

۶ اندر خانه‌اش زاییده نشود اتربان، نه رزمی و نه برزیگر، بلکه اندر خانه‌اش زاییده

←

اولی در تفسیر پهلوی «پورتک سر» و کلمهٔ دومی «تنا پور» شده و در توضیحات افزوده‌اند مرگ ارزان یعنی سزاوار مرگ یا مستوجب قتل.

۱. راجع‌به نفرین نمودن گاو و اسب و هوم کسانی را که از آن‌ها غفلت می‌ورزند. باب ۲۶ روایت پهلوی نیز ملاحظه شود:
The Pahlavi Rivayat accompanying the Dâdistân i Diuîk edited by Ervad Bomonji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1913, pp. 92-93

۲. به جای کلمهٔ قربانی در متن درون Draona آمده، در فقرهٔ ۱۵ یسنا ۱۰ نیز به همین کلمه برخوردیم، در فقرهٔ ۷ همین یسنا نیز این کلمه موجود است. در تفسیر پهلوی سور ترجمه شده، کلمه‌ای که در فارسی نیز باقی است چنان‌که از فقرات مذکور برمی‌آید از کلمهٔ درون قربانی یا سوری که از گوشت باشد اراده کرده‌اند، در مراسم دینی زرتشتیان درون عبارت است از نان‌های کوچک بدون خمیرمایه؛ درون یشتن از جمله مراسمی است که در آن از همین نان‌ها برای امشاسپندان یا فرشتگان و فروهرهای درگذشتگان خیرات می‌شود، عدد این نان‌ها در سروش باژ شش و برای ایزدان دیگر چهار مقرر شده است. رجوع شود به:
Vendidâd Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp; Bombay 1407, p. 82.
و به: The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. J. Modi; Bombay 1922, p. 296.

۳. لغت ارواره در فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده، شاید از لغات عامیانه پنداشته شده باشد این کلمه در اوستا hanuharena آمده و در تفسیر پهلوی اِروارک ervarak ترجمه شده است، در فصل ۲۴ بندهش فقرهٔ ۳ کلمه اروار نیز به همین معنی آمده است «یادگار زریران» نیز ملاحظه شود:
Yatkar-i Zariran übersetzt von Geiger, S. 54 N. 27

برای کلمهٔ زبان هیزو hizu و برای چشم دایثرَ doithra آمده است.

چنان‌که از فقرهٔ فوق برمی‌آید مقرر است در جشنی که برای خوشنودی هوم فرشتهٔ موکل گیاه هوم آرایند اعضاء معینی از قربانی به این ایزد تقدیم گردد، در فقرهٔ ۴ از فصل ۱۱ شایست ناشایست کلیهٔ اعضاء یک گوسفند قربانی برای خوشنودی امشاسپندان و فرشتگان و فروهرهای پاکان و نامداران چنین تقسیم شده: زبان و چانه (آرواره) و چشم چپ برای ایزد هوم؛ گردن برای امشاسپند؛ اردیبهشت کله برای ایزد؛ «وای» موکل هوا؛ شانهٔ راست برای اردویسور فرشتهٔ آب؛ شانهٔ چپ برای درواسپ = گوش، ایزد نگهبان چارپایان سودمند؛ ران راست برای فروهر گشتاسب؛ ران چپ برای جاماسب... و غیره.

شوند دهک‌ها و مورک‌ها و رشن‌های گوناگون[۱].

۷ زود برای هوم دلیر آن گوشت را ببر تا اینکه تو را هوم به بند ننماید چنان‌که به بند بست افراسیاب زیانکار تورانی را، که در میان ثلث[۲] زمین در میان دیوار آهنین احاطه شده بود[۳].

۸ آن‌گاه گفت زرتشت: نماز (درود) به هوم مزدا داده، نیک (است) هوم مزدا داده نماز

---

۱. از دهک، مورک، و رشن نمی‌دانیم چه طبقه‌ای از مردمان اراده کرده‌اند. چنان‌که از فقرهٔ فوق برمی‌آید آنان باید از اشخاص اهریمنی باشند در مقابل سه طبقه از اشخاص ایزدی که آتربان یا پیشوای دینی و رزمی و دهقان باشند بنابراین اعمال آنان باید نقطهٔ مقابل پیشوایان و لشکریان و کشاورزان باشد، از تفسیر پهلوی (زند) فقرهٔ فوق نیز چنین برمی‌آید.

دهک dahaka معنی لفظی این کلمه معلوم نیست اگر هم مربوط به کلمهٔ دهاک که در اوستا اسم ضحاک است باشد باز نمی‌دانیم که معنی لغوی آن چیست، زیرا که معنی لفظی این اسم اخیر نیز معلوم نیست، دهک در تفسیر پهلوی دخشک کاهنیتار Daxšak Kahenitar ترجمه شده و برای توضیح افزوده‌اند: «کسی که نشانهٔ هرمزد بکاهد» در ترجمهٔ سانسکریت دهک به Cihna که به معنی نشانه و علامت خاص است ترجمه شده است بنابراین تفاسیر دَهک برخلاف آتربان که حافظ علایم دینی است، کسی است که در او آثار و علایم دینی نیست.

مُورَکَ muraka شاید به کلمات مُورَ که در آبان یشت فقرهٔ ۹۳ آمده و صفت است به معنی کندفهم و کم‌شعور و کاهل و به مرورَ mrura که در فرگرد ۲ وندیداد در فقرهٔ ۲۲ آمده و نیز صفت است به معنی خراب‌کننده، تباه‌سازنده، آسیب‌رساننده مربوط باشد.

مورک در تفسیر پهلوی موتک کرتار (کردار) شده و برای توضیح افزوده شده: کسی که همه چیز را تباه کند. در ترجمهٔ سانسکریت مورک به mandya به معنی تنبلی و ناتوانی است ترجمه شده است.

ورشنَ varšna در فقرهٔ فوق با کلمه پورو سَرِذَ pouru. saredha آمده که به معنی انواع و اقسام است و نگارنده گوناگون ترجمه کردم، در تفسیر پهلوی این دو کلمه با هم تفسیر شده پُرسر تک ورزیتار شده یعنی گوناگون کارگزار و در توضیح افزوده شده: کسی که کار دادستان بسیار فراگیرد، اما هیچ‌یک را به انجام نرساند، نریوسنگ این کلمه را در تفسیر سانسکریت خود ترجمه نکرده است.

۲. ثلث یا سه یک = ثریشوَ thrišva از کلمهٔ ثری thri یعنی سه از ثلث زمین روی زمین اراده شده، چه در مقابل قسمت هفتگانه سطح زمین، هفت کشور که در ادبیات فارسی نیز معروف است، برای عمق زمین سه طبقه قایل شده‌اند در ودا نیز از همین تقسیم سه‌گانه سخن رفته است، این تقسیم سه‌گانه از روی تقسیم سه‌گانهٔ کائنات: آسمان و هوا و زمین اقتباس شده است. فقرهٔ ۲ فروردین یشت نیز ملاحظه شود.

۳. اشاره است به بند نمودن هوم افراسیاب را که مکرراً در اوستا از آن یاد شده است، در جلد اول و دوم یشت‌ها مفصلاً از پادشاه تورانی که از کیخسرو شکست یافته در گریز بود تا اینکه هوم او را دستگیر نموده نزد کیخسرو برد، صحبت داشتیم. در اینجا فقط یادآور می‌شویم که بنا به مندرجات شاهنامه هوم عابد افراسیاب را که در بردع در هنگ خود پنهان بود دستگیر کرد. رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و به جلد دوم راجع‌به بردع مقالهٔ ایران ویج، در همین جلد ملاحظه شود.

(درود) به هوم[۱].

۹ [راسپی] آنچه از ما یک، اما دو برابر، سه برابر، چهار برابر، پنج برابر، شش برابر، هفت برابر، هشت برابر، نه برابر، ده برابر آن از شما آید[۲].

۱۰ [زوت] به تو ای هوم راست (و) راستی‌پرور دهم (تقدیم کنم) این تن را که مرا خوب رسته می‌نماید، به هوم تخشا (از برای رسیدن) به نشاه، به نیکی، به پاکی؛ بده به من تو ای هوم پاک دوردارندهٔ مرگ بهترین زندگی (بهشت) پاکان (و) روشنایی همه گونه رفاهیّت بخشنده.

۱۱ «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار)
[راسپی] «اشم وهو...» (دو و دو و دو سه بار)[۳].

۱۲ [زوت] «اشم وهو...» (چهار بار).
«یتا اهووئیریو...» (دو بار).
بشود به کام و به خواهش (خود)، تو ای اهورامزدا، به آفریدگان خود شهریاری کنی، به ارادهٔ (به خواهش) خود به آب‌ها، به خواهش خود به گیاه‌ها، به خواهش خود به همهٔ بهان راست‌نژاد، به راست شهریاری (توانایی) دهید (و) به دروغ ناتوانایی[۴].

---

۱. در فقرهٔ ۱۷ یسنا ۱۰ نیز به همین جملات برخوردیم.
۲. ترجمهٔ این جمله درست مطابق متن نیست با اینکه معنی کلمات این فقره هر یک جداگانه معلوم است، اما از مجموع آن‌ها معنی‌ای که مطابق صرف و نحو باشد برنمی‌آید، تفسیر پهلوی آن هم درست معنی حقیقی فقره را نمی‌رساند. ترجمهٔ فوق از روی ترجمهٔ سانسکریت نریوسنگ استخراج شده و مقصود این است: در مقابل هر یک از اعمال نیک ستایندگان دو برابر و سه برابر و غیره پاداش داده خواهد شد.
رجوع شود به: Commentar über des Avesta von Spiegel II, Band 134-136
و به: Neryosangh's Sanskrit version of the Hom Yašt von Unvala, p. 94.
۳. در هنگامی که زوت «پراهوم» را در سه جُرعه می‌نوشد راسپی در سه بار و در هر بار دو اشم وهو می‌سراید.
۴. فقرات ۱۲–۱۵ مطابق فقرات ۵–۸ یسنا ۸ می‌باشد، به آن رجوع شود.

۱۳ کامروا باد راست، ناکام باد دروغ، سپری شده، برانداخته شده، زدوده شده از آفرینش خرد مقدس (سپند مینو)، بَرده (و) ناکام (باد).

۱۴ برانگیزانم من زرتشت، اینک سران خان و مان‌ها و ده‌ها و شهرها و ممالک راکه به حسب دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۱۵ [راسپی] فراخی و خواری (سهولت، رفاهیّت) آرزومندم برای سراسر آفرینش راست، تنگی و دُشخواری آرزومندم برای سراسر آفرینش ناپاک (دروغ).

۱۶ «اشم وهو» (سه بار).
«فَرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم، به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۱].
[زوت] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که او، زوت به من بگوید.
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۲].

۱۷ [زوت و راسپی] «فرستویه» فراز ستایم پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را، آنچه راکه در اندیشیدن و گفتن و کردن است، من می‌پذیرم همهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک را، من فروگذارم همهٔ پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت را[۳].

---

۱. در سرآغاز یسنا فقرهٔ ۷ و در یسنا ۱ فقرهٔ ۲۳ و در یسنا ۳ فقرهٔ ۲۴ به فرورانه برخوردیم رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۲۳ یسنا ۱.

۲. رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۲۵ یسنا ۳.

۳. پیش از کلمهٔ فرستویه که در متن اوستای چاپ گلدنر Geldner آغاز فقرهٔ ۱۷ از «ها» ۱۱ به‌شمار رفته در تمام نسخ خطی اوستا با نقاط علاماتی گذاشته شده که دلیل پایان یافتن «ها» ۱۱ می‌باشد به همین ملاحظه در متن اوستای چاپ اشپیگل Spiegel فرستویه با دو فقرهٔ بعدش (فقرات ۱۷–۱۹) «ها» ۱۲ محسوب شده است، اما از نسخهٔ خطی معتبر برمی‌آید که فرستویه را باید جزو «ها» ۱۱ شمرد. در واقع فرستویه مقدمهٔ «ها» ۱۲ می‌باشد (رجوع شود به متن اوستای گلدنر، به یادداشت «ها» ۱۱).

۱۸ فراز آورم به سوی شما، ای امشاسپندان ستایش و نیایش (خود را) با پندار، با گفتار، با کردار، با جان «نیز با زندگی تن خود»[۱].

۱۹ من نماز (اشا) راستی می‌گزارم: «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست (و خواستار) بهترین راستی است (سه بار).

۱. فقرات ۴-۶ سرآغاز یسنا مثل فقرات ۱۷-۱۹ «ها» ۱۱ می‌باشد، به آن رجوع شود.

یسنا «ها» ۱۲

«ها» ۱۲ از قطعات بسیار قدیم اوستاست، نظر به انشاء و زبان که بسیار بـه گـاتها نزدیک است فاصلهٔ بزرگی میان عهد مؤسس دین مزدیسنا و زمان انشاء این «ها» نباید قرار داد، به‌خصوص فقرهٔ ۷ آن قابل توجه است از اینکه از نـاموران عـهد کـهن فـقط از زرتشت و پادشاه معاصر وی کی‌گشتاسب و دو وزیرش فرشوشتر و جاماسب یاد شـده است، در این «ها» که در اعتراف به دین مزدیسناست دیـوها و دیـویسنان یـعنی گـروه پروردگاران آریایی و پیروان آنان نکوهیده و انکار شـده و یگـانه اهـورا مـزدا و مـهین فرشتگان وی امشاسپندان و پیغمبر برگزیده‌اش زرتشت ستوده و اقرار شده‌اند.

در این «ها» یک زرتشتی مزداپرست از روی ایمان و اعتقاد با همه مشرکین و مفسدین قطع روابط می‌کند، جادویی و دروغ را ترک می‌گوید، بر آن است که دیگر قصد مال و جان کسی نکند، خون نریزد و اسلحه به‌کار نبرد، از راهزنی و دزدی و غارت و آزار دوری کند، زیان و ویرانی به بندگان خدای وارد نیاورد، فرشتهٔ زمین سپندارمذ را در کشت و کار از خود خوشنود سازد، به زراعت و آبادانی پردازد، گله و رمه بـپروراند، بـرهم‌زن آزادی دیگران نباشد، بندگی و بردگی روا مدارد، کاملاً اصول مزدیسنا را که پندار نیک و گـفتار نیک و کردار نیک باشد مراعات نماید، به آنچه نیک است روی آورد و از آنچه زشت است روی برتابد، در دینی که آب و گیاه و چارپایان ستوده شده استوار ماند، بالاخره آنچه را که دادار اهورا مزدا به پیامبر خود زرتشت تعلیم داده و زرتشت به جهانیان رسانیده و خود در طیّ زندگی مطیع فرمان ایزدی بوده سرمشق خود داند، دو فقرهٔ اخیر این «ها» را که فقرات

۸ و ۹ باشد هر زرتشتی چندین بار در شبانروز در وقت کشتی بستن می‌خواند[1]، چنان‌که ملاحظه می‌شود این اعتراف چندین هزار سالهٔ نیاکان ما دارای جمیع مزایای اخلاقی است، چیزی نگفته نمانده که ما بتوانیم امروزه به آن بیفزاییم، دینی که در چنین عهد کهن اعترافش این بوده ما هم به‌جاست جمله فقرهٔ ۹ این «ها» را در کمال سرافرازی به زبان رانیم: «دین مقدس اهورایی زرتشتی که در میان همهٔ دین‌هایی که هست و خواهد بود بزرگ‌ترین و بهترین و آراسته‌ترین است» همچنین باید به یاد آوریم که این «ها» در جزو بسیاری از قطعات دیگر اوستا، به‌خصوص گات‌ها، گویای آغاز تمدن ایران است، چنان‌که تمدن و تاریخ قدیم ایران گویای اثرات همین دستور مقدس است.

کتاب‌های راجع‌به ترجمهٔ یسنا ۱۲:

Studien zum Avesta von K. Geldner; Strassburg 1882, S. 132-137.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von K. Geldner in Religiongeschichtliches Lesebuch von Bertholet; Tübingen 1801-1816, S. 16-17.

Avesta Reader von Reichelt; Strassburg 1911, pp. 176-177.

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, by I. J. S. Taraporewala, Calcutta 1922, pp. 124-128.

«ها» ۱۲ در فقرهٔ ۸ از «ها» ۱۳ فرَاورتی یعنی «های» اعتراف نامیده شده است (رجوع به توضیحات فقرهٔ ۸ از «ها» ۱۳). گلدنر[2] در متن اوستای خود راجع‌به «ها» ۱۲ چنین یادداشت کرده است: «ها» ۱۲ به دو بخش تقسیم شده، قسمت اولی عبارت است از فقرات ۱–۷ که در واقع فرَاورتی بر آن اطلاق می‌شود، قسمت دومی از فقرهٔ ۸ شروع شده تا به خود فقرهٔ ۸ از «ها» ۱۳ می‌رسد. این قسمت اخیر در فقرهٔ ۸ از «ها» ۱۳ نیز یاد شده (آستاوْثوَنِمْ) در کتب مراسم دینی متأخر فقرهٔ ۱۷ از «ها» ۱۱ تا خود فقرهٔ ۷ از «ها» ۱۲ بنابه کلمهٔ اولی فرستویه Frastuye نامیده شده (رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۷ از «ها» ۱۱) و از فقرهٔ ۸ از «ها» ۱۲ تا انجام «ها» ۱۳ «آستویه astuye» خوانده شده است.

به فقرهٔ اول از فصل ۱۳ شایست ناشایست راجع‌به سه «ها»: فرورانه، فرستویه، آستویه ملاحظه شود و به ترجمهٔ زند اوستای دارمستتر[3] جلد اول، ص ۱۱۵ نیز نگاه کنید.

---

۱. رجوع شود به نیرنگ کشتی بستن در جلد خرده اوستا.

2. Geldner

3. Dermesteter

[زوت]

۱ نکوهش کنم دیوها را، من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم؛ ستایندهٔ امشاسپندان، پرستندهٔ امشاسپندان به اهورا مزدای نیک (و) خداوند نیکی، پاکِ شکوهندهِ فرهمند همهٔ نیکی را سزاوار دانم زیرا که از اوست آنچه نیکو است، از اوست چارپایان، از اوست راستی، از اوست روشنایی (جهان) «از روشنایی او خلعت خوشی یافت»[1].

۲ سپندارمذ نیک را برمی‌گزینم[2] بکند که او از آنِ من شود، من انکار می‌کنم از دزدی و به‌در بردن چارپایان، انکار از اینکه زیان و ویرانی به دهِ مزدیسنان برسانم.

۳ من رو می‌دارم آزادی رفت و آمد، آزادی منزل برای اهالی خان و مانی که در روی این زمین با چارپایان به‌سر می‌برند[3].

در (هنگام) نماز راستی نزد (آب زَوْر) فراهم شده این را می‌ستایم: از اکنون به بعد به زیان و ویرانی دِه مزدیسنان قیام نکنم و نه قصد تن و زندگی (کسی).

۴ با دیوهای مفسدِ زشتِ ناپاکِ شریر آفریده، بستگی را ترک گویم (با آن) آفریدگان دروغ، آفریدگان تباه، آفریدگان زشت، ترک (گویم) دیوها را، ترک پیروان دیوها را، ترک جاودانِ را، ترک جادوپرستان را، ترک با آن آفریدگانی که گزند آورند، ترک در پندارها، ترک در گفتارها، ترک در کردارها، ترک با آنچه سر زند (از آنان)[4]، این‌چنین ترک گویم بستگی با هر یک از دروغ‌پرستان آزاردهنده را.

---

۱. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۱ قطعهٔ ۷ می‌باشد.

۲. امشاسپند سپندارمذ نمایندهٔ بردباری اهورا مزداست و در جهان نگهبانی زمین با اوست، بسا در اوستا از کلمهٔ سپندارمذ خود زمین اراده کرده‌اند، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها و به جلد دوم به فقرهٔ ۱۰، یسنا ۱۶ و فقرهٔ ۲، یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود.

۳. چنان‌که پروفسور گلدنر Geldner می‌نویسد: در این فقره به ترک کردن بندگی و بردگی اشاره شده است
Die Zoroastrische Religion in Religionsgeschichtliches Lessbuch von Bertholet, S. 16.

۴. یعنی تمام ارتباط با آنان را ترک کنم از آنچه مربوط به اندیشه و سخن و رفتار آنان است و از آنچه ممکن است به یک قسمی از اقسام از آنان بروز کند دوری می‌جویم.

۵ این‌چنین، این‌چنین که اهورا مزدا به زرتشت بیاموخت در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمن‌ها در آن هنگامی که مزدا و زرتشت با هم سخن داشتند[۱].

۶ این‌چنین، این‌چنین که زرتشت بستگی با دیوها را ترک گفت، در همهٔ گفت و شنیدها، در همهٔ انجمن‌ها، در آن هنگامی که مزدا و زرتشت با هم سخن داشتند، این‌چنین نیز من که یک مزداپرست زرتشتی (هستم) بستگی با دیوها را ترک می‌گویم، آن‌چنان که (بستگی) با آنان را او، زرتشت پاک ترک گفت.

۷ به آن ایمان به آب‌ها، به آن ایمان به گیاه‌ها، به آن ایمان به چارپایان خوب کنش[۲]، به آن ایمانی که اهورا مزدا چارپایان بیافرید، که مرد پاک (بیافرید)، به آن ایمانی که زرتشت بود، به آن ایمان کی گشتاسب[۳]، به آن ایمان فرشوشتر (و) جاماسب[۴]، به آن ایمان هر یک از سوشیانت‌های راستی‌پرور پاک[۵].
به همین ایمان و کیش نیز [راسپی] من یک مزداپرست هستم.

۸ من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی با ایمان و اعتقادم[۶].
من ایمان دارم به پندار نیک اندیشیده، من ایمان دارم به سخن نیک گفته شده، من ایمان دارم به کردار نیک کرده شده.

---

۱. یعنی مطابق دستوری که اهورا مزدا به پیغمبرش داد، با همه دیوها یا پروردگاران باطل و پیروان آنان ترک روابط کنم.

۲. یعنی من به دینی اعتقاد دارم که به آب و گیاه و چارپایان سودمند اعتقاد دارد یا به عبارت دیگر دینی که به پاکیزگی و زراعت و آبادانی توصیه می‌کند.

۳. راجع به کی گشتاسب دوست و حامی پیغمبر، به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

۴. در خصوص فرشوشتر و جاماسب، دو برادر و هر دو وزیر کی گشتاسب و از بستگان پیغمبر، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۵. در خصوص سوشیانت‌ها، موعودهای زرتشتی رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها و به رسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده، راجع به صفت راستی‌پرور یا وظیفه گزار که در متن هئیثیاورز haithyavarez آمده، توضیحات فقرهٔ ۷ رپیتوینگاه در جلد خرده اوستا ملاحظه شود.

۶. راجع به فقرات ۸–۹ که در جزو نیرنگ کشتی بستن خوانده می‌شود تفسیر خرده اوستا، ملاحظه شود.

۹ من ایمان دارم به دین مزدیسنا که جنگ را براندازد (و) سلاح را به کنار گذارد به خ‌تودت امر کند، (دین) مقدسی که در میان همهٔ (دین‌هایی که) هست و خواهد بود، بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین است آن (دین) اهورایی زرتشتی، همهٔ چیزهای نیک را به اهورا مزدا سزاوار می‌دانم.

این است ایمان (اعتراف) به دین مزیسنا.

یسنا «ها» ۱۳

۱ [زوت] اهورا مزدا را ردِ (سرورِ) خان‌خدای خانه می‌خوانم و ردِ دهخدای ده و ردِ ایالت‌بان ایالت و رد کشور خدای مملکت، ردِ زنان می‌خوانم دین مـزدیسنی را، اشی نیک را، پارندی را و آن زن پاک را و این زمین راکه حامل ماست[1].

۲ آذر اهورا مزدا را رد یار عزیز و مفید می‌خوانم.
پُر رنجبرترین (و) در کشت و ورز کارگرترین را در میان مردان پاک رد بـرزیگر گله‌پرور می‌خوانم، نیروی راستی را رد جنگاور می‌خوانم.

۳ بزرگ‌ترین آگاهی در دین مزدیسنا را رد آتربان می‌خوانم و آموزگاران آنان را رد می‌خوانم (و) رد برقرار می‌دارم: آن امشـاسپندان و سـوشیانت‌ها را کـه دانـاتر و راست گفتارتر و مددکارتر و خردمندتر (هستند).
بزرگ‌ترین نیروی دین مزدیسنی را، آتربان و جنگاور و برزیگر گله‌پرور می‌خوانم.

۴ به شما تقدیم می‌کنم ای امشاسپندان، ای شهریاران نیکِ خوب کنش «نیز زندگی تن خود را»[2] تقدیم می‌کنم همه خوشی زندگی را.
[راسپی] همان‌طوری که دو گوهر بـیندیشیدند، هـمان‌طوری کـه آنـان گـفتند و

---

۱. راجع‌به دین دَئِنا و اشی = ارت و پارندی که به حسب ترتیب فرشتگان دین یا وجدان و ثروت و نعمتند و هر سه مؤنثند جلد دوم، یشت‌ها ملاحظه شود.

۲. مضمون جملهٔ اخیر از گات‌ها یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۴ می‌باشد.

همان‌طوری که کردند[۱].

۵ آن‌چنان که تو ای اهورا مزدا اندیشیدی و گفتی و دادی و کردی آنچه خوب بود، این‌چنین به تو تقدیم می‌کنیم، این‌چنین سزاوار دانیم، این‌چنین تو را می‌ستاییم، این‌چنین نماز آوریم، این‌چنین تو را سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا (دوبار)[۲].

۶ [زوت] به میانجی خویشی نیک با راستی نیک، با پاداش نیک، با پرهیزگاری نیک به سوی تو آییم (ای اهورا).

۷ فروهر چارپای خوب کنش و کیومرث پاک را می‌ستاییم[۳]، پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتم» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را ما می‌ستاییم.
[زوت و راسپی] «یتا اهووئیریو...» (چهار بار).
«اشم وهو...» (سه بار).

۸ (نماز) اهون وئیریه را می‌ستاییم.
اردیبهشت، زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم.
ها (فصل) فرَاورتی را می‌ستاییم.[۴]
اعتراف و ستایش به دین مزدیسنا را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتم...».

---

۱. مقصود از دو گوهر که در متن مینویان آمده، دو گوهر غیرمریی ازلی سپند مینو (خرد مقدس) و اهریمن است، فقرهٔ ۱۵ یسنا ۱۰ نیز ملاحظه شود.

۲. یعنی همان‌طوری که در روز اول هرمزد و اهریمن اراده داشتند مطابق اراده ازلی ایزدی آنچه نیک و سودمند از دادار هرمزد به‌وجود آمد، در مقابل آفرینش‌های نیک ستایش و سپاس خود را تقدیم بارگاه خداوندی می‌کنیم.

۳. در اوستا گاو به معنی مطلق چارپایان مفید آمده است در میان جانوران گاو نخستین آفریده و در میان بشر کیومرث نخستین آفریدهٔ ایزدی است.

۴.های فرَاورتی fraoreti یعنی فصل اعتراف و آن عبارت است از فصل ۱۲ یسنا که گفتیم در اقرار و اعتراف به دین مزدیسنی است، رجوع شود به خرده اوستا، به توضیحات فقرهٔ ۱ سروش باژ و به توضیحات فقرهٔ ۹ اویسروتریمگاه.

یسنا «ها» ۱۴

۱ [زوت] آماده‌ام که شما را ای امشاسپندان ستاینده، زوت، خوانده، پرستنده، منادی، سرودگوی باشم به شما امشاسپندان اینک ستایش و نیایش، برای سوشیانت‌های پاکِ ما اینک سعادت و تقدّس.

۲ به شما تقدیم می‌کنم ای امشاسپندان، ای شهریاران نیک خوب کنش جان تن خود را، همهٔ خوشی زندگی را تقدیم می‌کنم[1].

۳ با این زَوْر و برسم همهٔ ایزدان پاک را خواستار ستاییدنم؛ همهٔ ردان پاک را خواستار ستاییدنم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همهٔ ردان بزرگ[2].

۴ [زوت و راسپی] «فرورانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم، به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[3].

---

۱. مثل فقرهٔ ۴ یسنا ۱۳.

۲. مثل فقرهٔ ۱۸ یسنا ۲.

۳. فقرات ۴-۵ مثل فقرات ۲۴-۲۵ یسنا ۳.

۵ [زوت] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که او، زوت به من بگوید.
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

یسنا «ها» ۱۵

۱ با آموزش و با درود و با رامش[1]. امشاسپندان نیک را به نام‌های زیبایشان همی خوانم، بنا به آداب نیک اشا (ایمان راستی و درستی)، بنا به آداب دین مزدیسنی ستایش به‌جای آورم.

۲ کسی را که برای من از روی راستی ستایشش بهترین است می‌شناسد مزدا اهورا (و) آنانی که بوده و هستند، اینان را خواستارم که به نام‌شان بستایم و با درود به آنان نزدیک شوم[2].
«کشور نیک آرزو شده بهرهٔ برازنده»[3].

---

۱. کلماتی که آموزش، درود، رامش ترجمه شده، در متن سستی sasti وَنتَ vanta، رفنه rafna آمده، در تفسیر پهلوی آموزش، یاوری، رامشن ترجمه شده، ولی کلمهٔ دومی مناسب‌تر است که درود ترجمه شود، در انجام فقره ۲ نیز به همین کلمه برمی‌خوریم.

۲. این فقره‌ای از گات‌ها، یسنا ۵۱ قطعهٔ ۲۲ می‌باشد، آنانی که بوده و هستند امشاسپندان (مقدسین فناناپذیر) یا مهین فرشتگان هستند، ترجمهٔ فوق از روی ترجمهٔ لومل Lommel می‌باشد. رجوع شود به:

Zeitschrift für Indologie und Iranistik herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von W. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.

"Awestische Einzelstudien von H. Lommel, S. 16."

راجع‌به ترجمهٔ قطعهٔ ۲۲ یسنا ۵۱ ترجمهٔ ذیل نیز ملاحظه شود:

Selections from Avesta and Old Persian by Taraporewala, p. 66.

۳. جملهٔ اخیر فقره ۲ از گات‌ها، یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱ می‌باشد، کشور یا خشترَ (شهر) مطلوب پاداش برازندهٔ ایمان راستی است که به نیکوکاران بخشیده خواهد شد.

۳ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورامزدا، تواناترین پاکی که معبود ماست، در آغاز همچنان‌که در انجام، آری بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که معبود ماست.

۴ «یتا اهووئیریو» که آتروخش به من بگوید[۱].
«اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاک دانا بگوید.

۱. در خصوص آتروخش موبدی که در میان هفت موبد دیگر به خدمت آذر مقدس گماشته بوده و در رتبه پیشوایی دارای سومین رتبه بوده، توضیحات فقرهٔ ۵ اُزیرینگاه جلد خرده اوستا ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۱۶

۱ اهورا مزدای پاک (و) رد پاکی، بزرگ‌ترین ایزد خوب کنش، آن توانا‌ترین جهان‌افزا، دادار آفرینش نیک را می‌ستاییم.
با این زَوْرْ نذر شده و سخنان راست گفته شده هر ایزد مینوی را می‌ستاییم.

۲ زرتشت پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم، با این زَوْرْ نذر شده و سخنان راست گفته شده هر ایزد جهانی را می‌ستاییم.
فروهر زرتشت پاک را می‌ستاییم، سرودهای زرتشت را می‌ستاییم، دین زرتشت را می‌ستاییم، ایمان و کیش زرتشت را می‌ستاییم (کسی که برای) زندگی دیگر کوشا و آرزومند راستی است[۱].

۳ نخستین آفریدگان آفرینش پاک: دادار اهورا مزدای شکوهنده خرهمند را می‌ستاییم؛ بهمن را می‌ستاییم؛ اردیبهشت را می‌ستاییم؛ شهریور را می‌ستاییم؛ سپندارمذ نیک را می‌ستاییم؛ خرداد را می‌ستاییم؛ امرداد را می‌ستاییم[۲].

---

۱. جملهٔ اخیر: «(کسی که برای) زندگی دیگر کوشا و آرزومند راستی است»
در متن اوستای گلدنر Geldner در آغاز فقرهٔ ۳ نوشته شده، اما چنان‌که ملاحظه می‌شود مناسب‌تر است که آخرین کلمات فقرهٔ ۲ شمرده شود.
۲. نخستین آفریدگان آفرینش پاک عبارتند از ایزدانی که در فقرات ۳-۶ از آنان یاد شده است، در فقرات ۳-۶ از سی ایزدان که نگهبانی هر یک از سی روز ماه با آنان است نام برده شده، در فقرات مذکور از ایزدان مانند ایزدان
←

۴ آفریدگار اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ آب‌های نیک مزدا داده پاک را می‌ستاییم؛ خورشید تیز اسب را می‌ستاییم؛ ماه دربردارندهٔ تخمهٔ گاو را (چارپایان را) می‌ستاییم؛ ستارهٔ تیر شکوهندهِ خرهمند را می‌ستاییم؛ گوشورون نیک کنش را می‌ستاییم.

۵ آفریدگار اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ مهر دشت‌های فراخ دارنده را می‌ستاییم؛ سروش پاک را می‌ستاییم؛ رشن راست‌ترین را می‌ستاییم؛ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم؛ بهرام اهورا داده را می‌ستاییم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم؛ باد مقدس خوب کنش را می‌ستاییم.

۶ آفریدگار اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم؛ ارت نیک را می‌ستاییم؛ ارشتاد را می‌ستاییم؛ آسمان را می‌ستاییم؛ زمین خوب کنش را می‌ستاییم؛ ماراسپند را می‌ستاییم؛ انیران جاودانی را می‌ستاییم.

۷ برزنِ[۱] درخشان را می‌ستاییم، در آنجایی که روان مردگان آرام گزینند، آن فروهرهای پاکدینان؛ بهترین جهان (بهشت) پاکان، روشنایی همه گونه رفاهیّت بخشنده را می‌ستاییم.

۸ شیر و چربی[۲]، آب روان، درخت (گیاه) بالنده را می‌ستاییم، برای مقاومت (بر ضد)

→

سی روزهٔ کوچک و بزرگ به همان ترتیب اما مختصر ذکر شده و به حسب ترتیب مطابق است با فقرات ۱–۷ و ۸–۱۴ و ۱۵–۲۲ و ۲۳–۳۰ دو سی روزه، از این ایزدان در تفسیر خرده اوستا در دو سی روزهٔ کوچک و بزرگ مفصلاً سخن داشتیم، به آن رجوع شود.

۱. در متن وِرِزْ verez آمده، در تفسیر پهلوی ورزشن ترجمه شده، ولی درست این است که این کلمه به معنی جا و مقام گرفته شود و کلمهٔ برزن را در فارسی که به معنی محله است با آن یکی بدانیم، ممد بر این معنی اخیر در تفسیر پهلوی برای توضیح افزوده شده گروتمان (گرزمان) که به معنی عرش است. از جملات بعد فقرهٔ فوق نیز چنین برمی‌آید که از این کلمه محل انوار رحمانی اراده شده باشد و جایی باشد مانند بهترین سرای یا بهشت پاکان که محل فروغ و جایگاه همه گونه خوشی و نعمت است.

۲. شیر و چربی در متن خشویذَ xšvidha، آزوئیتی آمده، در تفسیر پهلوی اولی شیرینی و دومی چربی ترجمه شده، هرچند کلمات شیرین و شیرینی از شیر آمده، اما در اوستا لغت مذکور به معنی شیر است و مطلقاً برای اغذیه

←

آزِ دیو آفریده[۱]، برای ایستادن بر ضد و درهم شکستن موش پری[۲] و بـرای چـیر شدن و برگردانیدن دشمنی آشموغ[۳] ناپاک ستمکار و پر مرگ (پر آسیب)[۴].

۹ می‌ستاییم همهٔ آب‌ها را؛ می‌ستاییم همهٔ گیاه‌ها را؛ می‌ستاییم همهٔ مردان نیک را؛ می‌ستاییم همهٔ زنان نیک را؛ می‌ستاییم همهٔ ایزدان مینوی و جهانی را، آن نـیکی بخشندگان پاک را.

۱۰ می‌ستاییم تو را چون میهن (ما)، ای سپندارمذ:[۵] می‌ستاییم تو را ای اهورا مـزدای پاک برای میهن باگلهٔ دُرست، با مردان دُرست، با (آنچه) درست پاک بنیان است تا اینکه هر تنی (کسی) بلندتر (درازتر) در این میهن به‌سر برد، چه در تابستان چه در زمستان.

←

مایع استعمال شده، در مقابل اغذیه جامد کلمهٔ آزوئیتی نیز بسا به معنی فراوانی استعمال شده است. رجوع شود به گات‌ها، یسنا ۲۹، قطعهٔ ۹؛ در وندیداد فرگرد ۱۳، فقرهٔ ۲۸ شیر و چربی و گوشت غذای سگ معین شده است.

۱. آز در اوستا آزی، دیو حرص و طمع آفریدهٔ اهریمنی است، رجوع به جلد دوم، یشت‌ها.

۲. موش که در فقره فوق پری خوانده شده نظر به اینکه با دیو آز یک‌جا یادگردیده باید او را نیز پری حـرص و طمع یا چیزی از این قبیل تصور کنیم، در فصل ۵ بندهش، فقرهٔ ۲ گوزهر و موش پریک با سیارات مربوط دانسته شده، ضد ماه و خورشید می‌باشند. موش پریک در بندهش دزد و دنباله‌دار خوانده شده است، چنان‌که می‌دانیم ذوذنب‌ها (ستارگان دنباله‌دار) اهریمنی و یا از پری‌های ضد سیارات دانسته شده‌اند، در تیر یشت فقرهٔ ۳۹ تشتر، ستارهٔ باران، ضد پری‌هاست. از پری‌ها همان ذوذنب اراده شده، گوزهر در فرهنگ‌های فارسی نیز ضبط شـده. چنین تعریف گردیده: «عقد رأس ذنب را گویند و آن دو نقطهٔ تقاطع فلک حـامل و مـایل قـمر است» فـصل ۲۸ بندهش فقرهٔ ۴۴ نیز ملاحظه شود.

۳. از آشموغ در خرده اوستا صحبت داشتیم به آنجا رجوع شود.

۴. فقره ۸ مثل فقرهٔ ۸ یسنا ۶۸ می‌باشد.

۵. میهن به معنی خان و مان و جا و سرای می‌باشد، توضیحات فقرهٔ ۱۶ یسنا ۱ ملاحظه شـود. در فـقرهٔ فـوق از امشاسپند سپندارمذ که نگهبان زمین است خود زمین اراده شده است. توضیحات فقرهٔ ۲، یسنا ۱۲ و فقرهٔ ۲، یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۱۷

۱ اهورا مزدای پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش را می‌ستاییم[1].

۲ (فرشتگان) پاک گاه‌ها (و) ردان پاکی را می‌ستاییم، هاونی پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ ساونگهی و ویسیه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوشِ ده هزار چشم، ایزد به نام خوانده شده را می‌ستاییم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم.

۳ رپیتوین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت فشو و زنتوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستاییم.

۴ اُزیرین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت ویر و دخیوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ سرور بزرگوار، شهریار شیدوراپم نپات تیز اسب را می‌ستاییم؛ آب‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

---

۱. یسنا ۱۷ مطابق است با یسنا ۶، فقرات ۱-۱۰ به استثنای جملهٔ اول از فقرهٔ اول به عینه مثل فقرات ۱-۱۰ یسنا ۶ می‌باشد. فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱۷ دارای مطلب مستقلی است فقرات ۱۲-۱۷ یسنا ۱۷ نیز به عینه مثل فقرات ۱۱-۱۶ یسنا ۶ می‌باشد. فقرهٔ ۱۹ هم به عینه مثل فقرهٔ ۲۰ یسنا ۶ می‌باشد، فقرات ۱-۱۷ یسنا ۱۷ در فقرات ۱-۱۷ یسنا ۵۹ تکرار شده است.

۵ اویسروتریم اَئیبی گیّه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فرادت ویسپم هوجیاتی و زرتشتوم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم؛ و زنان با گروه فرزندان را می‌ستاییم؛ و یائیری هوشیتی را می‌ستاییم؛ و اَمَ خوب ساخته شده خوب رسته را (خوب بالا را) می‌ستاییم؛ و بهرام اهورا داده را می‌ستاییم؛ و اوپرتات شکست‌دهنده را می‌ستاییم.

۶ اُشهین پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ برجیه و نمانیه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ سروش مقدس خوب رستهٔ (خوب بالای) پیروزگر جهان افزای پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ رشن‌راست‌ترین را می‌ستاییم؛ ارشتاد جهان‌افزا (و) بالنده (پرورانندهٔ) جهان را می‌ستاییم.

۷ (فرشتگان) پاک ماه (و) ردان پاکی را می‌ستاییم؛ اندر ماه پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ پر ماه و ویشپتت پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم.

۸ (فرشتگان) پاک گهنبارها (و) ردان پاکی را می‌ستاییم؛ میدیوزرم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ میدیوشم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ پتیه شهیم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ ایاسرم پاک (و) رد پاکی را (هنگامی کی گله) فرود آینده و گوسفند نر رها شده ـــ می‌ستاییم؛
میدیارم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛ همسپتمدم پاک (و) رد پاکی را می‌ستاییم؛
(فرشتگان) پاک سال (و) رد پاکی را می‌ستاییم.

۹ همهٔ ردان پاکی را می‌ستاییم، آنانی که سی و سه ردان پاکی هستند نزدیک پیرامون هاونی، آنان از بهترین اشا (راستی و پاکی) هستند که مزدا آموخته، زرتشت گفته.

۱۰ اهورا و مهر، بزرگواران آسیب نیابندگان (و) پاکان را می‌ستاییم؛
ستارگان و ماه و خور ـــ با گیاه برسم ـــ مهر دهخدای (شهریار) همهٔ ممالک را می‌ستاییم.
[روز] هرمزد (روز) رایومند خرهمند را می‌ستاییم.
[ماه] فروهرهای (فروردین ماه) نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستاییم.

۱۱ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا ما می‌ستاییم؛ آذر برِ زی سونگهه را می‌ستاییم؛ آذر وهُوُفریانَ را می‌ستاییم؛ آذر اُورواز یشت را می‌ستاییم؛ آذرواز یشت را می‌ستاییم؛ آذرسپنیشت را می‌ستاییم [۱]؛ نافهٔ (نبیرهٔ) پادشاهی ایزد نریوسنگ را می‌ستاییم [۲]؛ آذر خان‌خدای همه خانه‌ها، مزدا دادهٔ پسر اهورا مزدا، پاک (و) رد پاکی را با همهٔ آتش‌ها ما می‌ستاییم.

۱۲ آب‌های نیک بهترین مزدا داده پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ آب‌های مزدا دادهٔ پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ گیاه‌های مزدا داده پاک را می‌ستاییم.

۱۳ ماراسپند بسیار خرهمند را می‌ستاییم؛ قانون ضدّ دیوها را می‌ستاییم؛ قانون زرتشتی را می‌ستاییم؛ سنّت کهن را می‌ستاییم؛ دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم.

۱۴ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده، (آن) ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را می‌ستاییم؛ همه کوه‌های رفاهیّت راستی بخشنده (و) بسیار رفاهیّت بخشنده مزدا داده پاک (و) رد

---

۱. برزی سونگهه (سوه) berezi savanh وهو فریانَ vohu fryana؛ اُوروازیشت urvazista؛ وازیشت vazišta؛ سپنیشت Speništa این پنج قسم آتش در تفسیر پهلوی این فقره چنین تعریف شده:
نخست برزی سوه که در پهلوی بلند سوت (سود) گردیده، اسم مطلق آتش بهرام (آتش آتشکده) است دومی وهوفریان شاید لفظاً به معنی دوستار نیکی باشد، در تفسیر پهلوی وه فرنافتار گردیده، چنین تعریف شده: آتش تن مردمان و چارپایان (حرارت غریزیه)؛ سومی اُوروازیشت لفظاً یعنی شادمانی بخشنده‌تر، خوشی‌دهنده‌تر صفت تفضیلی است، از فعل اورواز؛ شاد بودن، خرسند شدن؛ بنا به تفسیر پهلوی آتش گیاه‌هاست؛ چهارمی وازیشت نیز صفت تفضیلی است به معنی پیش‌برنده‌تر، سودمندتر از فعل وَز (وزیدن) آتش ابرهاست (آتش برق)، پنجمی سپنیشت مانند دو کلمه پیش صفت تفضیلی است، یعنی مقدس‌تر؛ این سه کلمات به معانی مذکور مکرراً در اوستا استعمال شده، در تفسیر پهلوی سپنیشت آتشی تعریف شده که در گرزمان (عرش) پیش اهورا مزداست، توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۱۹ ملاحظه شود. در فقرهٔ ۸۵ فروردین یشت از آتش اوروازیشت نیز یاد شده و در فقرهٔ ۴۰ از فرگرد ۱۹ وندیداد آمده که آتش وازیشت دیو سپنجغر Spenjaghra را هلاک نمود، چنان‌که در فقرهٔ ۳۹ از فصل ۲۸ بندهش مندرج است، سپنجغر و اپوش هر دو دیو خشکی هستند و در فصل هشتم دینکرد مفصلاً از ستیزه تشتر فرشتهٔ باران با این دو دیو سخن رفته و بالاخره به‌واسطهٔ آتش وازیشته (آتش برق) که از گرز تشتر شراره کشیده، سپنجغر نابود گردید، (رجوع شود به جلد اول یشت‌ها) و در فصل ۱۷ بندهش از این پنج قسم آتش سخن رفته، ولی برخلاف تفسیر پهلوی یسنا ۱۷ برزی سوه آتشی است که نزد اهورا مزدا افروزان است و سپنیشت که پنجمین آتش است آتشی است برای کار جهانی و همچنین آتش بهرام از آن است، در فصل ۱۱ زادسپرم نیز از اقسام آتش‌ها صحبت شده است، رجوع شود به جلد اول یشت‌ها.

۲. راجع‌به نریوسنگ (پیک ایزدی) که در فقرهٔ فوق در ردیف آتش‌ها آمده و باید از او نیز یک قسم آتشی اراده شده باشد توضیحات فقرهٔ ۶ آتش بهرام نیایش ملاحظه شود. در جلد خرده اوستا.

پاکی را می‌ستاییم؛ فرّ کیانی چیر مزدا داده را می‌ستاییم؛ فرّ چیر به‌دست نیامدنی مزدا داده را می‌ستاییم؛ ارت نیک را می‌ستاییم، آن شیدور بزرگوار نیرومند خوب رسته (خوب بالای) بخشایشگر را؛ فرّ مزدا داده را می‌ستاییم؛ سود مزدا داده را می‌ستاییم.

۱۵ آفرین نیک پارسا را می‌ستاییم و (خود) پارسا، مرد پاک را می‌ستاییم؛ داموئیش اوپَمنَ ایزد چیر دلیر را می‌ستاییم.

۱۶ این آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را می‌ستاییم؛ این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها را می‌ستاییم و دارندهٔ این روستاها (این اراضی) را می‌ستاییم، آن اهورا مزدا را.

۱۷ همهٔ بزرگ‌ترین ردان را می‌ستاییم: (فرشتگان) روز (و) ماه (و) گهنبارها (و) سال را.

۱۸ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را می‌ستایم، می‌خوانم، می‌سرایم، ما می‌ستاییم (فروهرهای) خانواده، ده، ناحیه، مملکت، زرتشتوم را[۱].

۱۹ همهٔ ایزدان پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ ردان پاکی را می‌ستاییم: هنگام ردی (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همه ردان بزرگ «ینگهه هاتم...».

---

۱. فقرهٔ ۱۸ مثل فقرهٔ ۱ یسنا ۲۶ و فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷۱ می‌باشد، فقرهٔ ۲۱ فروردین یشت نیز ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۱۸

سراسر «ها» ۱۸ از گات‌ها برداشته شده، از این قرار: فقرهٔ اول گذشته از «اشم وهو» از گات‌ها یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱ می‌باشد. فقرات ۲–۷ از سپنتمدگات، یسنا ۴۷ می‌باشد. فقرهٔ ۸ آن همان فقرهٔ ۲ آن است که تکرار گردیده است.

راجع‌به ترجمهٔ یسنا ۴۷ رجوع شود به:

The Gathas by K. E. Punegar, The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928.

۱ «اشم وهو»، راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است (سه‌بار).
بده مرا تو ای کسی که چارپایان و آب‌ها و گیاه‌ها آفریدی از خرد مقدس (خویش) جاودانی و رسایی، از منش نیک (خویش) توش و پایداری در (روز) داوری.

۲ نسبت به خرد مقدس، به حسب راستی (اشا) بهتر اندیشیدن و رفتار کردن و سخن گفتن مزدا اهورا به ما به قدرت (خشترا) و رأفت (آرمیتی) (خود) رسایی و جاودانی خواهد داد.
(این قطعه دو بار تکرار می‌شود).

۳ [زوت] برای خرد بسیار مقدس بهترین (اعمال) ورزیدن با زبانی که گفتارش از منش نیک، با کار دست‌های پارسایی، این است (حق) معرفت: او، مزدا پدر راستی است.

۴ تویی پدر مقدس این خرد، ای کسی که برای ما چارپای شادمانی بخشنده آفـریدی، آن‌گاه برای چراگاهش آرمیتی به او رامش داد، پس از آنکه مزدا با منش نیک مشورت نمود.

۵ از این خرد مقدس دروغ‌پرستان برافتادند ای مزدا، نه این‌چنین راستی پرستان، چه کسی کم داشته باشد، چه کسی بسـیار، بـاید دوسـتار راست‌پـرست بـاشد و بـا دروغ‌پرست بد باشد.

۶ و از آن بهترین چیزی که از خرد مقدس، ای مزدا اهورا به پیرو راستی وعده شده بی‌ارادهٔ تو از آن به پیرو دروغ بخشیده می‌شود، به آن کسی که در کردار خود بـا منش ناپاک به‌سر می‌برد؟

۷ از این خرد مقدس، ای مزدا اهورا، تو به دستیاری آتش نیکی تقسیم خواهی کرد، به یاری آرمیتی و اشا، آری بسیار کسان خواستار شنیدن آن و ایمان آوردنند.

۸ [راسپی] نسبت به خرد مقدس، به حسب راستی (اشا) بهتر اندیشیدن و رفتار کردن و سخن گفتن مزدا اهورا به ما قدرت و رأفت (خود) رسایی و جاودانی خواهد داد.

(دوبار تکرار می‌شود)

«اشم وهو» (سه بار)

سپنتمدها را می‌ستاییم[۱].

«ینگهه هاتم...»

۹ «یتا اهووئیریو...» (چهار بار)

«اشم وهو...» (سه بار)

اهونَ وئیریه را می‌ستاییم[۲].

اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم.

«ینگهه هاتم...».

---

۱. سپنتمد = سپنتا مینیو که سومین گات است دارای چهار فصل یا «ها» haiti می‌باشد و آن عبارت است از یسنا ۴۷-۵۰ از کلمهٔ سپنتمد در فقرهٔ فوق همان فصل ۴۷ یسنا اراده شده که تمام شش قطعهٔ آن در یسنا ۱۸ آمده است یسنا ۴۷ به‌خصوص سپنتمد «ها» نامیده می‌شود، یعنی فصل سپند مینو (خرد مقدس).

۲. اهون وئیریه همان یتا اهو می‌باشد.

یسنا «ها» ۱۹-۲۱

(بغان یشت)

«ها» نوزدهم و «ها» بیستم و «ها» بیست‌ویکم از یسنا به حسب ترتیب در فضیلت و شرافت و در تفسیر سه دعای معروف یتا اهووئیریه...، اشم وهو...، ینگهه هاتم... می‌باشد. از این سه دعای کوچک که جای آن‌ها، به حسب ترتیب، در فقرهٔ ۱۳ و در فقرهٔ ۱۴ و در فقرهٔ ۱۵ از یسنا ۲۷ می‌باشد، مفصلاً در جلد خُرده اوستا صحبت داشتیم. سه «های» مذکور مجموعاً در یک نسخهٔ خطّی معتبر یسنا، بغان یشت نامیده شده و به سه فرگرد منقسم گردیده است[۱]. «ها» نوزدهم که راجع است به یتا اهووئیریه... کردهٔ اول و «ها»

---

۱. نسخهٔ مذکور خطی یسنا که به نسخهٔ «پ ت ۴» (P t 4) معروف است ملکی خانوادهٔ سنجانا، دستور بزرگ بمبئی است، این نسخه را دستور کاوس جی سُهراب جی مهرجی رانا Rana در سال ۱۱۴۹ یزدگردی (۱۷۷۹۸۰ میلادی) از روی یک نسخهٔ قدیم ایرانی در شهر نوساری از بلاد هند استنساخ کرده است، چنان‌که از دیباچهٔ این نسخه برمی‌آید نساخ نسخهٔ اصلی ایرانی هوشنگ سیاوخش شترویار (شهریار) بخت آفرید بوده است از این هوشنگ نسخ دیگری که در سال ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ میلادی) در ایران نوشته شده به هند آورده‌اند. هوشنگ نسخهٔ یسنای خود را از روی نسخهٔ هیربد مترو آپان (مهر آبان) سپنتودادِ مترو آپان نوشته است، هیربد مترو آپان نسخه خود را از روی نسخهٔ هیربد ماه پناه آزاد مرد استنساخ کرده است، نسخهٔ ماه پناه ظاهراً از روی نسخهٔ فرن بغ بوده است. فرن بغ نسخهٔ خود را از روی دو نسخهٔ قدیم‌تر نوشته است: نخست از روی نسخهٔ ماهیار فرخوزاد که از روی آن متن اوستای یسنا را استنساخ کرده، دوم از روی نسخهٔ ماه ونداد نرماهان (Naremahan) واهرام مترو (بهرام مهر) که از روی آن متن پهلوی تفسیر (زند) یسنا را استنساخ کرده است، این ماه ونداد پسر نرماهان پسر بهرام پسر مهر آبان از جمله نساخ موثّق قدیم است، قسمتی از کتب پهلوی دینکرد را نیز او در دین روز از تیرماه در سال ۳۶۹ یزدگردی (۱۰۲۰ میلادی = ۴۱۱ هجری) نوشته است.

رجوع شود به: Sacred Books of the East vol. XXXVII by west, p. XXXIV.

و به: Avesta, herausgegeben von Geldner. Prolegomena, S. XIII und S. XXV.

بیستم که راجع است به اشم‌وهو... کردهٔ دوم و «ها» بیست و یکم که راجع است به ینگهه هاتم... کردهٔ سوم شمرده شده است، در کتاب پهلوی شایست ناشایست در فصل ۱۳ فقرهٔ ۱ از سه «های» بغان یاد شده است، یتا اهووئیریه...؛ اشم‌وهو...؛ ینگهه هاتم... در خود این سه فصل از یسنا که در فضیلت و تفسیر آن‌هاست مکرراً بغ نامیده شده چنان‌که در فقرات ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۲۱ یسنا ۱۹ و در فقرهٔ ۵ یسنا ۲۰ و در فقرهٔ ۵ یسنا ۲۱.

لابد نظر به همین فقرات است که این سه «ها» را بغان یشت نامزد کرده‌اند، در فقرات مذکور کلمهٔ بغا که به هیأت تأنیث آمده به معنی برخ و بهره و بخش است، کلمهٔ بغا در تفسیر پهلوی بختاری ترجمه شده و در توضیح آن کلمهٔ فرکرت که به معنی فصل است افزوده‌اند. از همین ماده است کلمات بخش baxš که در اوستا فعل است به معنی بخشیدن و بخت baxta که صفت است به معنی بخشیده شده و بهره مقرّره و نیز به معنی بخت است، چنان‌که در زبان فارسی؛ در فرس کلمهٔ بگ مکرراً در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده به معنی خداوند است. در اوستا هم چند بار بغ آمده است لابد این اسم را نظر به اینکه به معنی بخشاینده است برای دادار روزی‌دهندهٔ آفریدگان برگزیده‌اند[1].

نظر به مشتقات لغت بغ و طرز استعمال لغت بغا از این لغت اخیر برخ و بخشی یا به عبارت دیگر قسمت و فصلی از کلام ایزدی اراده کرده‌اند، در یسنا ۵۵ فقرهٔ ۷ «ستئوت یَسنَ» نیز بغا نامیده شده است[2].

در اینجا یادآور می‌شویم که اوستای عهد ساسانیان بنا به مندرجات کلیهٔ کتب دینی مزدیسنی و سنّت کهن دارای بیست و یک نسک (کتاب) بوده است، سومین نسک بغ نسک نام داشته است، در کتاب نهم دینکرد مندرج است که بغ نسک دارای بیست و دو فرگرد (فصل) بوده و مندرجات آن‌ها شرح داده شده است. در باب ۲۶ و ۴۷ و ۴۸ از کتاب نهم دینکرد از مندرجات فرگرد اول و دوم و سوم بغ نسک که به حسب ترتیب راجع به یتا اهو... اشم وهو... ینگهه هاتم... می‌باشد سخن رفته است، آن مندرجات درست مطابق مندرجات یسنا ۱۹-۲۱ می‌باشد. بنابراین از بغان نسک قدیم فقط سه فصل اولی آن، که در تفسیر سه نماز معروف است در جزو اوستایی که امروزه در دست داریم باقی مانده است و این قدیم‌ترین تفسیری است که به زبان اوستایی برای چند ادعیه از کتاب مینوی ایرانیان به‌جا مانده است. همچنین بنا به مندرجات دینکرد در سوتکر نسک (نخستین

۱. رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۲. در خصوص ستئوت یَسنَ Staota yasna جلد خرده اوستا، توضیحات فقرهٔ ۸ اردویسور بانو نیایش همین جلد ملاحظه شود.

نسک) و در ورشت مانسر نسک (دومین نسک) نیز از یتا اهوئیریه... اشم وهو... ینگهه هاتم سخن بوده است[1]. در اینجا برای رفع اشتباه می‌افزاییم که چهاردهمین نسک اوستا بغان یشت موسوم بوده و بنا به مندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۵ در ستایش خداوند و فرشتگان بوده است، در کتب روایات بغان یشت پانزدهمین نسک و دارای هفده فرگرد ضبط شده است. یسنا ۱۹-۲۱ که گفتیم بغان یشت نامزد گردیده، بقایایی است از سومین نسک اوستا، بغ نسک، نه از چهاردهمین نسک، بغان یشت نسک، اگر برای قطعات دیگر گاسانیک، یعنی برای قطعاتی که در انشاء و قدمت جزو سرودهای گات‌ها شمرده می‌شود، مانند سه دعای کوچک مذکور تفسیر و توضیحی به‌جای مانده بود هر آینه بهتر به معانی قطعات گات‌ها برمی‌خوردیم و فهم این قسمت بسیار مشکل اوستا آسان‌تر می‌شد، هرچند که در اینجا باید بیفزاییم: فهم چند فقره از فقرات یسنا ۱۹-۲۱ که در تفسیر سه دعای مذکور است به هیچ‌وجه آسان نیست، مُفسر آن‌ها به اندازه‌ای به اختصار کوشیده که امروزه درست پی به مقصود آن نتوانیم برد، معانی این سه دعا که اصلاً از قطعات مشکله اوستاست و بر سر آن‌ها مباحثات طولانی شده به‌واسطهٔ این تفسیر روشن‌تر نشده و خود چند فقرهٔ این تفسیر را نیز باید در جزو فقرات سخت اوستا شمرد. در فقرات مذکور برای ادای مقصود غالباً جملات گات‌ها به‌کار رفته و مکرراً کلمهٔ یَثَ (چون، مانند) آورده شده است، مقصود مُفسر از این شواهد نمودن معانی فلسفی این دعاست. مطابق تعالیم گات‌ها در یسنا ۱۹ فقط فقرات ۱۲-۱۴ مستقیماً در تفسیر یتا اهووئیریه می‌باشد، فقرات دیگر در شرافت این دعاست. همچنین در میان پنج فقرهٔ یسنا ۲۰ و پنج فقرهٔ یسنا ۲۱ فقط سه فقرهٔ اولی در این یکی و دو فقرهٔ اولی در دیگری مستقیماً در تفسیر اشم وهو و ینگهه هاتم می‌باشد. تفسیر پهلوی (زند) این سه «ها» مانند کلیه تفاسیر پهلوی که برای قطعات «گاسانیک» به‌جا مانده، تفسیری که درست مطابق متن باشد نیست[2] و تفسیر سانسکریت که در قرن دوازدهم میلادی از دستور نریوسنگ مانده از روی تفسیر پهلوی است در کتب روایات داراب هرمزدیار شرح یتا اهووئیریه و شرح اشم وهو ضبط است، شرح اخیر به چند روایت ذکر شده است این شروح فارسی نیز باید از روی یک متن پهلوی باشد، ولی یک فارسی‌ای که به‌واسطهٔ قصور نویسندهٔ آن قابل توجه نیست[3].

---

۱. رجوع به جلد خرده اوستا.

۲. وست West تفسیر پهلوی این سه «ها» را به انگلیسی ترجمه کرده. رجوع شود به آن:

Sacred Books of the East, Vol. XXXVII, pp. 453-364.

۳. رجوع شود به روایات داراب هرمزدیار چاپ بمبئی، جلد اول، صص ۱۹-۲۲ و جلد دوم صص ۱۳۰-۱۳۲.

راجع‌به تفاسیر یسنا ۱۹-۲۱ گذشته از اشپیگل Spiegel، دُ هارله De Harlez، میلز Mills، دارمستتر Darmesteter، ولف Wolfe کتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Haug Essays 3rd ed. pp. 185-189

هوگ فقط یسنا ۱۹ را ترجمه کرده است:

Studien von Baunack, S. 303-322.

Avesta Reader by Reichelt, pp. 174-176.

ریخلت فقط یسنا ۱۹ را ترجمه کرده است:

Selections from Avesta and Old Persian (First Series), Part I, pp. 164-198.

دعای یتا اهووئیریه راکه نیز در اوستا اَهون وئیریه ahuna vairya نامیده شده در فقرهٔ ۱۳ یسنا ۲۷ ترجمه خواهیم کرد. برای اینکه بتوانیم به مندرجات فقرات ۱۲-۱۴ یسنا ۱۹ که در تفسیر این دعاست پی بریم ترجمهٔ آن را در اینجا می‌نگاریم:

یثا اهووئیریو اثا رتوش اشات چیت هچا
ونگهئوش دزدا مننگهو شیئوثننم انگهئوش مزدایی
خشثرمچا اهورایی آیم دریگوبیو دَدت واستارم

مانند سرورِ (اَهو) برگزیده این‌چنین سرور مینوی (رتو = رد) است (زرتشت) هم، به حسب راستی، کسی که منش نیک کردار جهانی را به سوی مزدا آورد و شهریاری اهورا برای کسی است که شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) است.

یسنا «ها» ۱۹

(بغان یشت)

۱ [زوت] پرسید زرتشت از اهورا مزدا! ای اهورا مزدا، ای سپند مینو (خرد مقدس‌تر).[۱]

۲ پیش از (آفرینش) آسمان، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از جانور، پیش از گیاه، پیش از آذر پسر اهورا مزدا، پیش از مرد پاک، پیش از «زیانکاران[۲] دیوها و مرد»[۳]، پیش از سراسر زندگانی مادی، پیش از همه مزدا آفریدگان نیکِ راستی نژاد.

۳ آن‌گاه گفت اهورا مزدا: آن قطعهٔ[۴] اهونَ وئیریه بود، ای سپنتمان زرتشت که من به تو الهام کردم.

۴ پیش از (آفرینش) آسمان، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از جانور، پیش از گیاه، پیش از آذر پسر اهورا مزدا، پیش از مرد پاک، پیش از زیانکاران دیوها و مردم، پیش از سراسر زندگانی مادی، پیش از همهٔ مزدا آفریدگان نیکِ راستی نژاد.

---

۱. مقدس‌تر = هیأت تفضیلی سپنت که به معنی مقدس است این کلمه در لغات اسفند ماه و اسفند دانه و اسفندیار و گوسفند در فارسی باقی است، رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۱ یسنا ۱۷، مینو این لغت نیز در ادبیات فارسی به معنی بهشت باقی است، سپند مینو در مقابل اهریمن می‌باشد.

۲. به جای کلمه زیانکار در متن خرفستر آمده، رجوع به جلد دوم یشت‌ها.

۳. جملهٔ «پیش از زیانکاران دیوها و مردم» از گات‌ها یسنا ۳۴ قطعهٔ ۵ اقتباس شده است.

۴. کلمه‌ای که قطعه ترجمه شده در متن بغ آمده در اینجا چنان‌که در فقرات ۵ و ۶ و ۷ و ۲۱ به معنی بهره و قطعه است، فقره ۵ یسنا ۲۰ و فقره ۵ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود.

۵ این قطعهٔ اهونَ وئیریه من، ای سپیتمان زرتشت، بدون انقطاع (و) بدون لغزش سراییده شده برابر صد گات‌های برگزیدهٔ دیگر است که بدون انقطاع (و) بدون لغزش[۱] سراییده شده باشد، نیز با انقطاع (و) با لغزش سراییده شده برابر ده (گات‌های) دیگر برگزیده است.

۶ و کسی که برای من در این زندگانی مادی، ای سپیتمان زرتشت قطعهٔ اهون وئیریه را از بر خواند یا از حافظه بگذراند، زمزمه کند یا زمزمه‌کنان بسراید یا (آن را) سرایان ستایش کند؛ روانش را من، اهورا مزدا، آری سه بار از زیر پل (چینوت) به بهترین زندگانی (بهشت) رسانم، به بهترین زندگانی، به بهترین راستی، به بهترین روشنایی.

۷ و کسی که برای من در این زندگانی مادی، ای سپیتمان زرتشت قطعهٔ اهونَ وئیریه را زمزمه‌کنان بیندازد خواه نیم را یا سه یک یا چهار یک یا پنج یک آن را روانش را من اهورا مزدا از بهترین زندگانی (بهشت) دور کنم، به اندازهٔ درازا و پهنای این زمین من (او را) دور کنم[۲] و این زمین را به همان اندازه‌ای که دراز است به همان اندازه پهناست.

۸ و من سابقاً این کلماتی که «اهو» و «رتو» را در بر دارد فرو خواندم[۳]، پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از آب، پیش از زمین، پیش از گیاه، پیش از آفرینش جانور چهارپا، پیش از زایش مرد پاک دو پا، پیش از این‌که پیکر خورشید برین آفریده شود پس از آفرینش امشاسپندان[۴].

---

۱. کلماتی که بدون انقطاع و بدون لغزش ترجمه شده اولی anapyuxdha و دومی anapišua آمده است، یعنی در هنگام سرودن گات‌ها کلمات دیگری به زبان نیاورند و ترتیب کلمات را مراعات نموده، آن‌ها را پس و پیش نکنند و چیزی از آن‌ها را نیندازند، رجوع شود به ویسپرد کردهٔ ۱۳، فقرهٔ ۳.

۲. در صد در نثر در باب بیست و هشتم آمده است: اوستا را باید به‌درستی و راستی آموخت و آهسته خواند و آنچه آموخته باشند باید پیوسته خواند و از یاد نداد زیرا در دین به آمده خداوند می‌فرماید آن‌که اوستا را از یاد دهد روانش را از بهشت دور کنم چندان که زمین را پهناست.

۳. «اهو» «رتو»: سرور جهانی؛ بزرگ مینوی.

۴. چنان‌که در اینجا صراحتاً ذکر شده خلقت امشاسپندان پیش از تلفظ نمودن یتااهو بوده، اما در فصل اول بندهش در فقرهٔ ۲۳ امشاسپند بهمن (منش خوب) پس از تلفظ یتااهو آفریده شده است.

۹ (به عالم وجود) خواند از برای من، از (میان) دو مینویان، آن یکی مقدس، سراسر آفرینش مقدسی را که هست و بوده و خواهد بود بـه‌واسـطهٔ جـملهٔ «شـیئوثننم» (کُنش): شیئوثننم انگهئوش مزدایی.[۱]

۱۰ و این در میان کلام‌ها مؤثرترین کلامی است که اصلاً گفته شده و به زبان آورده شده و خوانده شده، زیرا که در آن به اندازه‌ای قوّت است که اگر سراسر جهان مادی آن را دریابد (و) دریافته به خاطر بسپارد، خود را از مرگ نجات تواند داد.

۱۱ و این کلام ما گفته شده تا یادگرفته شود و تفکّر شود به‌واسطهٔ هر یک از موجودات، از روی بهترین راستی.

۱۲ «یثا» ایدون گوید که او را (زرتشت را) اهوورتو قرار دادند؛
«اثا»[۲] بیان می‌کند که او، اهورا مزدا چنین است (اهوورتو می‌باشد) نزد موجودات در نخستین اندیشه،
«یثا» تعلیم می‌دهد که او از همه بزرگ‌تر است؛
از (کلمهٔ) «اثا» برمی‌آید: آفرینش برای اوست.

۱۳ زندگی خوب برای مزدا «ونگهئوش» در سومین دستور (کیش = تـعلیم)[۳] ثـابت می‌کند (آن را).

---

۱. دو مینویان یا دو گوهر یا دو خرد عالم غیرمریی یکی سپند مینو یـعنی خـرد مـقدس و دیگـری انگـرَ مـینو (اهریمن) یعنی خرد شریر و خبیث است، معنی فقرهٔ فوق این است: در میان دو گوهر مـتضاد آن یکـی مـقدس، سراسر آفرینش پاک را آنچه بوده و هست و خواهد بود از کلمهٔ «شیّئو ثننم» به عرصهٔ وجود آورد، شـیّئو ثننم از کلمهٔ شیَئو ثنَ šyaothna که به معنی کنش و کار می‌باشد، در جزو جملهٔ دوم از فرد دوم قطعهٔ (یتااهو): «شیئو ثننم انگهئوش مزدایی» دیده می‌شود.

۲. در متن اوستای گلدنر Geldner ایثا آمده اما به نظر Bartholomae و ریخلت Reichelt باید اثا باشد، به معنی «چنین» همان‌طوری که باز در همین فقره «یثا» و «اثا» تکرار شده است.

۳. کلمه‌ای که دستور و تعلیم ترجمه شده در متن تکئش tkaeša آمده که به معنی تعلیم دینی است از فعل کئش که به معنی آموختن است، از همین کلمه است لغت کیش در فارسی. در فقرهٔ ۱۴ نیز به همین کلمه به مـعنی مـذکور برمی‌خوریم. فقرات ۱ و ۳ یسنا ۲۰ و فقرهٔ ۲ یسنا ۲۱ نیز ملاحظه شود، معنی جملهٔ فوق این است: در دعای یثا اهووئیریه جمله‌ای که با کلمهٔ ونگهئوش به معنی وه و نیکی شروع شده دلالت دارد به سومین تعلیم دین مزدیسنی. بنابراین، نخستین تعلیم از جمله‌ای که با کلمه «یثا» شروع شده و دومین تعلیم از جمله‌ای که دارای کـلمه «اثـا» می‌باشد، (هر دو در فرد اول) مفهوم می‌شود.

«دزدا مننگهو» بیان می‌کند: او برای منش (نیک است) یعنی آموزگار منش (نیک است) «مننگهو» این را به سوی او اشاره می‌کند «شیئوثننم اشاره می‌کند به: اهو».

۱۴ از (کلمهٔ) مزدا برمی‌آید: او برای آفرینش است همان‌طوری که آن آفرینش برای اوست از (کلمهٔ) «خشثرم اهورایی» برمی‌آید: «توراست ای مزدا شهریاری»[۱] (کلمات) «دریگوبیو واستارم» اشاره است «به آنکه دوست سپیتمان (است)»[۲] پنج کیش (دستور ــ تعلیم)[۳]،
سراسر کلام (یثا اهو) یک الهام (و) همه کلام اهورا مزداست.

۱۵ اهورا مزدای بهتر، اهون وئیریه را بسرود (و آن خدای) بهتر، همه را بساخت ــ اهریمن به تنگ آمد ــ و از دور آن خبیث را به این کلام منفی مخاطب ساخت؛ «نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه اعتقاد، نه گفتار، نه کنش، نه دین، نه روان ما با هم در سازش هستند»[۴].

۱۶ و این کلام گفته شدهٔ مزدا سه فردی، چهار پیشه، پنج رد، با رادی انجام یابد[۵]

---

۱. یعنی کلمات «خشثرم اهورایی» که به معنی شهریاری اهوراست اشاره می‌کند به سلطنت مطلقه اهورا «توراست ای مزدا شهریاری» از گات‌ها، یسنا ۵۳، قطعهٔ ۹ می‌باشد.

۲. کلمات «دریگوبیو واستارم» که به معنی شبان درویشان است دلالت دارد به آن کسی در پرستاری بینوایان دوست زرتشت شمرده می‌شود، جمله «به آنکه دوست سپیتمان است» از گات‌ها، یسنا ۵۱، قطعهٔ ۱۱ می‌باشد: کدام مرد دوست سپیتمان زرتشت است ای مزدا؟ –آن کسی که راستی طرف مشورت اوست...

۳. یعنی دعای «یثا اهووئیریه» پنج تعلیم دربر دارد که در تحت برخی از کلمات آن در فقرات ۱۲–۱۴ بیان شده است.

۴. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۵ قطعهٔ ۲ می‌باشد.

۵. یعنی دعای یثا اهووئیریه که دارای سه فرد (افسمن = مصراع) و دلالت دارد به چهار پیشه (پیشتر) و اشاره است به پنج رد (رتو = سرور و بزرگ) سرانجامش با رادی (رایتی) یعنی دهش و بخشش توأم است، در روایات داراب هرمزدیار جلد ۱ ص ۲۲ چنین مندرج است: اشم وهو در فصل راستی گفتن و یتا اهو در فصل رادی و سخاوت کردن است، در دین نیک مزدیسنا نخست راستی و پس از آن رادی است و هیچ گرفه بهتر از این دو چیز نیست، در جملات و فقرات بعد بیان شده که سه فرد اشاره به چیست و چهار پیشه یا طبقهٔ مردم کدامند و پنج ردان یا سروران و فرماندهان چه کسانی هستند. از ردان در جاهای دیگر سخن داشتیم، در اینجا مختصراً چهار طبقه از مردمان را یادآور می‌شویم: اساساً در ایران قدیم مردم به سه طبقه منقسم شده: آثـرَون athravan، رثئشتر rathaeštar، واستریه vastrya این کلمات در پهلوی آسروک asrok، ارتشتار arteštar، واستریوش vastryoš به حسب ترتیب یعنی آذربان (پیشوای دینی)، رزمی یا سپاهی، برزیگر یا کشاورز؛ اهل حرفه و صنعت را جزو
←

کدامند (سه) فردش؟ ـــ پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

۱۷ کدام (هستند چهار) پیشه؟ ـــ آذربان، رزمی، برزیگر، گله‌پرور، صنعتگر؛ تکلیف همهٔ[۱] (این طبقات) در راست اندیشیدن، در راست گفتن، در راست رفتار کردن با مرد پاکدینی که پیرو راهنما (رد)، پژوهندهٔ دین است برابر است «از کردارش جهان راستی برافزاید»[۲].

۱۸ کدام (هستند) ردها؟ ـــ آنِ خانواده، آنِ ده، آنِ ایالت، آنِ مملکت، پنجمی زرتشت: در ممالک دیگر، جز از ری زرتشتی.
در ری زرتشتی (فقط) چهار رد،
کدام (هستند) ردهای این (ممالک)؟ ـــ آنِ خانواده و آنِ ده و آنِ ایالت (و) زرتشت پنجمی[۳].

۱۹ چه (هست) پندار نیک؟ ـــ نخستین منش پاک.
چه (هست) گفتار نیک؟ کلام مقدس.
چه (هست) کردار نیک؟ ـــ سرود ستایش و مقدّم داشتن آفریدگان تقدس را.

۲۰ مزدا گفت ـــ به که گفت؟ ـــ به پاکدین مینوی و جهانی،
چه گفت در الهام (خویش)؟ ـــ بهترین شهریار،
به چه کسی (چنین گفت)؟ ـــ به پاک و بهتری که در سلطنت خود سر نباشد.

←

واستریوشان می‌شمردند. بعدها آنان را نیز طبقه مخصوصی قرار داده هوئیتی huiti خواندند که در پهلوی پـازند هوتُخش شده است، رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

۱. به جای این دو کلمه در متن آمده و در نسخ خطی هر دو کلمه به املاءهای مختلف ضبط شده، بـه‌طوری کـه شکی نیست این کلمات خراب شده، اگر کلمهٔ اولی تحریف شده باشد؛ معنی آن معلوم است (هر یا هـمه) کـلمهٔ دومی را مفسرین اوستا مختلف معنی کرده‌اند از آن جمله است تکلیف که نگارنده اختیار کرده است.

۲. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۳، قطعهٔ ۶ می‌باشد.

۳. یعنی در هر مملکتی پنج رد یا بزرگ می‌باشد به استثنای مملکت ری که در آنـجا فـقط چـهار رد مـی‌باشند. ریاست مادی و روحانی با یکی است. در تفسیر فصل اول وندیداد مفصلاً از ری که خرابهٔ آن نزدیک تهران موجود است صحبت خواهیم داشت.

۲۱ قطعهٔ اهونَ وئیریه را می‌ستاییم؛ اهون وئیریه را می‌ستاییم، چه بلند خوانده شده، چه آهسته زمزمه شده، چه سراییده شده، چه ستاییده شده
«ینگهه هاتم...».

«ها» ۲۰

(بغان یشت)

ترجمهٔ اشم وهو که غالباً در اوستا نماز اش وهیشت aša. vahišta نامیده شده این است:

اشم وهو وهیشتم استی
اوشتا استی، اوشتا اهمایی
هیت اشایی وهیشتایی اشم
راستی بهترین نیکی است
(و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت کسی راست،
که راست و خواستار بهترین راستی است.

«ها» ۲۰ که در تفسیر اشم وهو می‌باشد نیز فرامروت Framraot نامیده شده، یعنی به اولین کلمهٔ خود که نگارنده «گفت» ترجمه کرده، نامزد گردیده است. گذشته از یسنا ۲۰ یک قطعهٔ دیگری نیز در اوستایی که امروزه در دست است در تعریف و توصیف «اشم وهو» می‌باشد، این قطعه در متن اوستای وسترگارد[1] یشت بیست و یکم شمرده شده، ولی در واقع این قطعه، فرگرد (فصل) اولی از سه فرگرد هادخت نسک را که بیستمین نسک اوستا بوده تشکیل می‌دهد. در جلد خرده اوستا این فرگرد را ترجمه کردیم، در اینجا محتاج به تفصیل نیست.

1. Westergaard

یسنا «ها» ۲۰

۱ گفت اهورا مزدا: «اشم وهو وهیشتم استی» (از این کلمات) برمی‌آید: به او بهترین نیکی داده شود آن‌چنان‌که به علاقمند علاقه.
«وهو وهیشتم استی» این‌چنین کیش را (تعلیم دینی را) کار بندد.

۲ «اوشتا استی اوشتا اهمایی» از جمله «اُوشتا» برمی‌آید که سراسر (نعمت) راستی برای هر یک از خواستاران راستی است، این‌چنین پایدار، (از این جمله) برمی‌آید: سراسر (نعمت) راستی برای هر یک از خواستاران راستی است.

۳ «یت[1] اشایی وهیشتایی اشم» (این جمله) دلالت دارد به سراسر کلام مقدسی که در همهٔ منثر[2] محتوی است، این‌چنین که آن تعلیم می‌دهد: راستی از کشور (جاودانی اهورا) است و به ستایندگان راستی (نعمت) راستی بخشیده شود و به شما راستی بخشند آن سوشیانت‌ها: سه کیش (دستور = تعلیم)[3] سراسر کلام «اشم وهو» یک الهام (و) همه کلام اهورا مزداست.

۴ مزدا گفت ــ به که گفت؟ ــ به پاکدین مینوی و جهانی،
چه گفت در الهام (خویش)؟ ــ بهترین شهریار،

---

۱. در چند نسخه «هیت» آمده، همان‌طوری که در خود دعای «اشم وهو» هست.
۲. منثرَ mathra کلیه کلام مقدس و گفتار ایزدی است.
۳. سه کیش یا سه دستور عبارت است از مندرجات سه فرد منظومهٔ اشم وهو که در فقرات ۱-۳ بیان شده است.

به چه کسی (چنین گفت)؟ ــ به پاک و بهتری که در سلطنت خود سر نباشد.

۵ قطعهٔ اش وهیشتَ را می‌ستاییم؛ اش وهیشت را می‌ستاییم چه بلند خوانده شده، چه آهسته زمزمه شده، چه سراییده شده، چه ستاییده شده،
«ینگهه هاتم» «. . .»

«ها» ۲۱

(بغان یشت)

ترجمهٔ ینگهه هاتم:

ینگهۀ هاتم آئت یسن پئیتی ونگهو
مزدا و اهورو وَئثا اشات هچا
یاونگهمچا تسچا تاو سچا یزمئیدَ

مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را می‌ستاییم.

یسنا ۲۱ در تفسیر ینگهه هاتم می‌باشد، گفتیم جای اصلی این دعا در فقرهٔ ۱۵ یسنا ۲۷ می‌باشد، خود این قطعه که پس از یتا اهو و اشم وهو در فضیلت دارای سومین رتبه دانسته شده از روی گات‌ها، یسنا ۵۱، قطعهٔ ۲۲ انشاء شده است، چه کلمات و جملات آن از قطعهٔ مذکور وهوخشترگات می‌باشد. نزد برخی از مفسرین اوستا معانی این دو قطعه هم موافق همدیگر است[۱]، اما معنی‌ای که نگارنده از روی ترجمهٔ لومل[۲] برای قطعهٔ ۲۲ یسنا ۵۱ برگزیده و در فقرهٔ ۲، یسنا ۱۵ ترجمه کرده‌ام موافق معنی ینگهه هاتم نیست[۳].

---

۱. رجوع شود به: Awestalitteratur von Geldner im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, S. 36.

و به: Selections from Avesta and old Persian (First Series), Part I, by Taraporewala, p. 66.

2. Lommel

۳. رجوع شود به توضیحات فقره ۲ یسنا ۱۵.

یسنا «ها» ۲۱

۱ سخن ستایش زرتشت پاک (چنین است): «ینگهه هاتم آئت یسن پئیتی» «ینگهه» در اینجا ستایش مزدا می‌آموزد آن‌چنان که در قانون اهوراست «هاتم» می‌آموزد ستایشی که برای زندگی موجودات (به‌کار آید).

۲ «یاونگهم» در اینجا دلالت دارد به ستایش مقدسات که آنان را ارمئتی برای نیایش امشاسپندان[1] نخستین کسی است.

سه کیش (تعلیم = دستور)[2]

سراسر کلام برازندهٔ ستایش (است).

برای کیست این ستایش؟ برای ستایش امشاسپندان.

۳ آن‌گاه گفت مزدا سعادت بر او، آنکه را که از او به هر کس سعادت (رسد) پادشاه مطلق مزدا اهورا (چنین) دهاد.

۴ با این گفتار چه پیام داد او؟ ــ سعادت پیام داد او و با کلمهٔ سعادت به هر یک از

---

۱. یعنی زنان پارسا را در نیایش امشاسپندان (جاودانی‌های مقدس) ارمئتی در سر جای دارد، چنان‌که می‌دانیم سپنت آرمئتی = سپندارمذ در اوستا امشاسپند مؤنث آمده در عالم روحانی نماینده پارسایی و بردباری ایـزدی است، در جهان مادی نگهبانی زمین با اوست به فقرهٔ ۲ یسنا ۱۲ و به فقرهٔ ۱۰ یسنا ۱۶ نیز مراجعه شود.

۲. سه کیش یا سه دستور عبارت است از مندرجات سه فرد منظومه «ینگهه هاتم».

پاکان که هست و بوده و خواهد بود بهترین (سعادت) پیام داد، آن (خدای) بـهتر، مزدای بهتر، آن را به (زرتشت) پاکِ بهتر، برای هر یک از پاکانِ بهتر پیام داد.

۵ قطعهٔ «ینگهه هاتم» خوب ستاییده شدهٔ مقدس را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتم...».

یسنا «ها» ۲۲

«ها» ۲۲ شباهت دارد به «ها» ۲۵ از این قرار:
فقرات ۱-۳ = فقرات ۱-۳ از «ها» ۲۵
فقرات ۲۳-۲۶ = فقرات ۴-۷ از «ها» ۲۵

۱ «اشم وهو...» (سه بار)
(اینک) برسم نهاده شده با زَوْر، برای دادار اهـورا مـزدای رایـومند خُـرهمند (و) امشاسپندان این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم[۱].

۲ با آب‌های نیک این زَوْرهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و بـا آب‌هـای نـیک آبِ هـوم را خواستار ستاییدنم و هاون سنگین را خواستار ستاییدنم و هاون آهنین را خواستار ستاییدنم[۲].

۱. راجع‌به کلماتی که از روی راستی گذاشته شده (یعنی مطابق آیین تهیه گردیده) و خواستارم و شیرِ روان و گیاه هذانئپتا ترجمه گردیده توضیحات فقرۀ ۱ یسنا ۲ و فقرۀ ۳ یسنا ۳ ملاحظه شود.
۲. در خصوص هـاون سـنگین و هـاون آهـنین رجـوع شـود بـه جـلد خـرده اوسـتا، بـه تـوضیحات فـقرۀ ۵ اویسروتریمگاه.

۳ این گیاه برسُم و اتّصال به خوشنودی رد[۱]؛ یادگرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنا و سرودن گات‌ها و اتّصال خوشنودی رد؛ پاک (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را خواستار ستاییدنم، برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا، و سراسر مزدا آفریدگان نیکِ پاک‌نژاد را خواستار ستاییدنم[۲].

۴ برای خوشنود ساختن اهورا مزدا؛ امشاسپندان؛ سروش پاک؛ آذر اهورا مزدا آن رد بزرگوار پاکی.

۵-۱۹ خواستار ستاییدنم (فرشتگان) گاه‌ها...[۳]

۲۰ [زوت و راسپی] این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم[۴].

۲۱ با آب‌های نیک این زَوْرهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم و با آب‌های نیک آبِ هوم را خواستار ستاییدنم و هاون سنگین را خواستار ستاییدنم و هاون آهنین را خواستار ستاییدنم.

۲۲ این گیاه برسم و اتّصال به خوشنودی رد؛ یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گات‌ها و رد خوشنودی و اتّصال به خوشنودی رد پاک (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را خواستار ستاییدنم برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا و سراسر مزدا آفریدگان نیک پاک‌نژاد را خواستار ستاییدنم.

۲۳ برای خوشنود ساختن اهورا مزدای رایومند خُرهمند، امشاسپندان، مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده؛[۵]

---

۱. یا به عبارت دیگر اتّصال به رضای حق توضیحات فقرهٔ ۴ یسنا ۳ ملاحظه شود.

۲. فقرات ۳-۴ مربوط به هم است.

۳. فقرات ۵-۱۹ یسنا ۲۲ به عینه مانند فقرات ۵-۱۹ یسنا ۳ می‌باشد.

۴. فقرات ۲۰-۲۲ مثل فقرات ۱-۳ همین یسنا می‌باشد.

۵. فقرات ۲۳-۲۷ مطابق فقرات ۸-۱۲ سرآغاز یسنا می‌باشد.

۲۴ خورشید بی‌مرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیز اسب؛ اندروای در بالا کارگر که دیدبان سایر آفریدگان است ــ آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است؛ ــ راست‌ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس؛ دین نیک مزدیسنی؛

۲۵ ماراسپند پاک کارگر (ورزیده)؛ قانون ضدّ دیوها؛ قانون زرتشتی؛ سنّت کهن؛ دین نیک مزدیسنی؛ ایمان به کلام مقدس (ماراسپند)؛ هوش (ادراک) دریافتن دین مزدیسنی؛ آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند)؛ دانش فطری مزدا داده؛ دانش اکتسابی مزدا داده[1]؛

۲۶ آذر پسر اهورا مزدا، تو را ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتش‌ها؛ کوه اوشیدَرِنَ مزدا داده (و) رفاهیّت راستی بخشنده.

۲۷ همهٔ ایزدان پاک مینوی (و) جهانی؛ فروهرهای نیرومندِ بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان)؛ فروهرهای نیاکان (نبانزدیشتان) (و هر یک از) ایزد به نام یاد شده این هوم از روی راستی گذاشته شده را خواستار ستاییدنم... (دوبار)[2].

---

۱. فقرهٔ ۲۵ مثل فقرهٔ ۲۹ سی روزه است.

۲. فقرات ۲۰–۲۷ همین یسنا دوبار در انجام تکرار می‌شود.

یسنا «ها» ۲۳

۱ خواستار ستاییدنم [زوت] فروهرهای کسانی که سابقاً در این خان و مان‌ها و ده‌ها و ایالت‌ها و مملکت‌ها بودند، آنانی کـه آسـمان را نگـهداری کـردند، کـه آب را نگهداری کردند، که زمین را نگهداری کردند، که جانور را نگهداری کردند، که بچه را در شکم مادرِ بارور نگهداری کرده نمرد[۱].

۲ خواستار ستاییدنم فروهر اهورا مزدا (و) امشاسپندان را با آن فروهرهای پاک همهٔ ایزدان مـینوی را، خـواسـتار سـتاییدنم فـروهر کـیومرث[۲]، زرتشت سـپیتمان، کی‌گشتاسب، ایست واستر پسر زرتشت[۳] را با آن فروهرهای پاک همهٔ نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) را.

۳ خواستار ستاییدنم فروهرهای هر یک از پاکان هر زمانی را که در روی این زمین مرده است (فروهر) پارسا: (چه) زن، (چه) نابرنا، (چـه) کـنیزک[۴] کـه در کـار و کوشش به‌سر برد (و) از این خانه در گذشت (و اینک) به امـید سـتایش نـیک و

---

۱. در خصوص مضمون این فقره، فقرهٔ ۲۸ فروردین یشت ملاحظه شود، در اینجا یادآور می‌شویم کـه در فـقرهٔ فوق به همان ترتیبی که در سنت آفرینش کائنات توسط اهورامزدا صورت گرفت نخست از آسمان و پس از آن از آب و زمین و جانور و انسان یاد شده است.

۲. کیومرث در آیین ایران نخستین بشر است، رجوع شود به مقالهٔ آن در جلد دوم یشت‌ها.

۳. راجع‌به ایسد واستر، بزرگ‌ترین پسر پیغمبر به جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۴. در متن نیز کلمات نابرنا و کنیزک آمده یعنی نابالغ و دختر.

پاداش می‌باشد[۱].

۴ خواستار ستاییدنم فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ فروهرهای نیاکان؛ فروهر روان خویش (خودم)[۲] را خواستار ستاییدنم، همهٔ ردان پاکی را خواستار ستاییدنم، همهٔ نیکی‌دهندگان: ایزدان مینوی و جهانی را که به ستایش و نیایش (برازنده) هستند از روی بهترین راستی.

۵ «فَروَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم، به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛ به ساونگهی و به ویسه پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین، به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
[زوت] «یتا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[راسپی] «یتا اهووئیریو» که او زوت به من بگوید.
[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

---

۱. معنی فقرهٔ ۳ مشکوک است.
۲. فقرات ۴-۵ به استثنای جملهٔ «فروهر روان خویش» در فقرهٔ ۴ مطابق فقرات ۲۲-۲۵ یسنا ۳ می‌باشد.

یسنا «ها» ۲۴

۱ [زوت و راسپی] به اهورا مزدا هوم‌ها را نذر می‌کنیم؛ این هوم‌ها و میزدها و زَورْها و این برسم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی دهنده و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده[۱]؛

۲ با آب‌های نیک، این زَورْهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانئپتا، از روی راستی گذاشته شده با آب‌های نیک، آب هوم و هاون سنگین و هاون آهنین؛

۳ این گیاه برسم و اتّصال به خوشنودی رد؛ یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گات‌ها و اتّصال به خوشنودی رد پاک (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا و سراسر آفریدگان نیک پاک‌نژاد تقدیم می‌کنم و نذر می‌دهم[۲]، اینک این‌ها را چنین نذر می‌کنیم.

۴ به اهورا مزدا و سروش پاک و به امشاسپندان و به فروهرهای پاکان و به روان‌های پاکان و به آذر اهورا مزدا و به ردان بزرگوار و به سراسر آفرینش پاک ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳].

---

۱. توضیحات فقرهٔ ۱ یسنا ۴ ملاحظه شود.
۲. فقرات ۱–۳ یسنا ۲۲ که شبیه فقرات ۱–۳ این یسناست ملاحظه شود.
۳. به فقرهٔ ۲ یسنا ۴ نگاه کنید.

۵ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به فروهر زرتشت سپیتمان پاک که در جهان، راستی درخواست، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین با فروهرهای همهٔ پاکان: آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده، سوشیانت‌های نوکننده‌اند[۱].

۶ این هوم‌ها و میزدها و زَوزْها و این برسم از روی راستی گسترده شده و گوشت خوشی‌دهنده و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده[۲]؛

۷ با آب‌های نیک، این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانئپتا، از روی راستی گذاشته شده با آب‌های نیک، آب هوم و هاون سنگین و هاون آهنین؛

۸ این گیاه برسم و اتّصال به خوشنودی رد؛ یادگرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گات‌ها و اتّصال به خوشنودی رد پاک (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا و سراسر آفریدگان نیک پاک‌نژاد تقدیم می‌کنم و نذر می‌دهم، اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم.

۹ به امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش جاودان زنده، جاودان سوددهنده که در منش نیک به‌سر برند و (ماده‌های آنان) نیز[۳].

۱۰ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنم برای افزایش این خان و مان و برای فزونی این خان و مان از چارپایان و مردان پاکِ زاییده و آنانی که زاییده خواهند شد که از آن (خانه) هستند.

۱۱ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به فروهرهای چیرِ پیروزگر پاکدینان تا که پاکان را یاوری کنند.

---

۱. راجع‌به صفت نوکننده رجوع شود به جلد دوم یشت‌ها.

و به: Zeitschrift D. M. G. Band 1, Heft I, S. 29, von Lommel

۲. فقرات ۶–۸ مثل فقرات ۱–۳ همین یسناست.

۳. فقرات ۹–۱۲ مطابق فقرات ۴–۷ یسنا ۴ می‌باشد.

۱۲ اینک آن‌ها را نذر می‌کنیم به دادار اهورا مزدای رایومند خُرهمند، به مینویان مینوی، به امشاسپندان ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.

۱۳-۲۷ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم به (فرشتگان) گاه‌ها، ردان پاکی؛ به هاونی پاک (و) رد پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین...[۱].

۲۸-۳۲ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنم:
[زوت و راسپی] اهورا مزدای رایومند خُرهمند؛ امشاسپندان...[۲].

۳۳ اینک آن‌ها را چنین نذر می‌کنیم: به فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان؛ به فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ به فروهرهای نیاکان؛ به فروهر روان خویش (خودم) ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[۳].

۳۴ اینک آن‌ها را نذر می‌کنم: به همهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین.
اینک آن‌ها را نذر می‌کنم به همهٔ نیکی‌دهندگان ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش برازنده هستند از روی بهترین راستی.

---

۱. فقرات ۱۳-۲۷ به عینه مثل فقرات ۸-۲۲ یسنا ۴ می‌باشد.
۲. فقرات ۲۸-۳۲ به عینه مانند فقرات ۸-۱۲ سرآغاز یسنا و فقرات ۲۳-۲۷ یسنا ۲۲ می‌باشد.
۳. فقرات ۳۳ و ۳۴ به استثنای «فروهر روان خود» مثل فقرات ۲۴ و ۲۵ یسنا ۴ می‌باشد.

یسنا «ها» ۲۵

«ها» ۲۵ شباهت دارد به «ها» ۲۲ از این قرار:
فقرات ۱–۳ = فقرات ۱–۳از «ها» ۲۲
فقرات ۴–۷ = فقرات ۲۳–۲۶ از «ها» ۲۲

۱ [زوت و راسپی] امشاسپندان شهریاران نیک خوب کنش را می‌ستاییم، این هوم از روی راستی گذاشته شده را می‌ستاییم و این شیر روان از روی راستی گذاشته شده را می‌ستاییم و این گیاه هذانئپتا از روی راستی گذاشته شده را می‌ستاییم.

۲ با آب‌های نیک، این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانئپتا، از روی راستی گذاشته شده را می‌ستاییم؛ و با آب‌های نیک، آب هوم را می‌ستاییم؛ هاون سنگین را می‌ستاییم و هاون آهنین را می‌ستاییم.

۳ این گیاه برسم و اتّصال به خوشنودی رد؛ یاد گرفتن و عمل کردن دین نیک مزدیسنی و سرودن گات‌ها و اتّصال به خوشنودی رد پاک (و) رد پاکی؛ این هیزم و بخور را برای تو ای آذر پسر اهورا را می‌ستاییم و سراسر آفریدگان نیکِ پاک‌نژاد را می‌ستاییم.

۴ اهورای مزدای رایومند خُرهمند را می‌ستاییم؛ امشاسپندان شهریاران نیکِ خوب کنش را می‌ستاییم؛ مهردارندهٔ دشت‌های فراخ را می‌ستاییم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را می‌ستاییم؛ خورشید بی‌مرگ (جاودانی) شکوهندهِ تیز اسب را می‌ستاییم.

۵ اندروای (فرشتهٔ هوا) پاک را می‌ستاییم؛ اندروای در بالا کارگر را که دیدبان سایر آفریدگان است می‌ستاییم؛ آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است می‌ستاییم؛ راست‌ترین علم (چیستا) مزدا دادهٔ مقدس را می‌ستاییم؛ دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم[1].

۶ ماراسپند بسیار خُرهمند را می‌ستاییم؛ قانون ضدّ دیوها را می‌ستاییم؛ قانون زرتشتی را می‌ستاییم؛ سنّت کهن را می‌ستاییم؛ دین نیک مزدیسنی را می‌ستاییم؛ ایمان به کلام مقدس (ماراسپند) را می‌ستاییم؛ هوش (ادراک) دریافتن دین مزدیسنی را می‌ستاییم؛ آگاهی از کلام مقدس (ماراسپند) را می‌ستاییم؛ دانش فطری مزدا داده را می‌ستاییم؛ دانش اکتسابی مزدا داده را می‌ستاییم.

۷ آذر پسر اهورا مزدا را می‌ستاییم؛ تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا (و) رد پاکی می‌ستاییم؛ همهٔ آتش‌ها را می‌ستاییم؛کوه اوشیدرن مزدا داده، ایزد رفاهیّت راستی بخشنده را می‌ستاییم.

۸ و همه ایزدان پاک مینوی را می‌ستاییم؛ و همهٔ ایزدان پاک جهانی را می‌ستاییم.

---

۱. راجع‌به فقرات ۵ و ۶ و ۸ فقرات ۲۱ و ۲۹ و ۳۰ سی روزه بزرگ ملاحظه شود فقرهٔ ۱۲ یسنا ۶ و فقرهٔ ۹ خورشید نیایش نیز ملاحظه شود.

یسنا «ها» ۲۶

یسنا ۲۶ راجع‌است به فروهر، تمام این یسنا (فقرات ۱–۱۰) در انجام فقرهٔ ۳۰ سی روزهٔ بزرگ افزوده شده است. راجع‌به ترجمهٔ این یسنا رجوع شود به:

Selections from Avesta and old Persion (First Series), Part 1, by Irach Jehangir S. Taraporewala; Bombay 1922, pp. 90-104.

و راجع‌به متن اوستایی یسنا ۲۶ و برخی یادداشت‌ها رجوع شود به:

Avesta Reader First Series Jackson; Stuttgart 1893, pp. 5-8 and p. 38.

مقداری از فقرات یسنا ۲۶ چنان‌که در پای صفحه نشان داده شده به عینه مثل فقرات فروردین یشت است.

تمام فقرات ۱–۱۰ از «ها» ۲۶ در فقرات ۱۸–۲۷ از «ها» ۵۹ نیز موجود است.

۱ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکدینان را [زوت] می‌ستایم، می‌خوانم، می‌سرایم؛ ما می‌ستاییم (فروهرهای) خانواده، ده، ناحیه، مملکت، زرتشتوم را[۱].

۲ و در میان همهٔ این نخستین فروهرها اکنون می‌ستاییم آن فروهر اهورامزدا راکه مهتر و بهتر و زیباتر و سخت‌تر (استوارتر) و خردمندتر و خوب اندام‌تر و در تقدس سرآمدتر است[۲].

---

۱. فقرهٔ ۱ = فقرهٔ ۱۸ یسنا ۱۷ = فقرهٔ ۲۲ یسنا ۷۱ فقرهٔ ۲۱ فرودین یشت نیز ملاحظه شود.

۲. فقرهٔ ۲ = فقرهٔ ۸۰ فروردین یشت فقرهٔ ۳ = فقرهٔ ۸۲ فرودین یشت فقرهٔ ۴ = فقرهٔ ۱۴۹ فرودین یشت.

۳ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم، آن (فروهرهای) امشاسپندان مؤثر دیدگانِ بزرگوارانِ بسیار زورمند دلیران اهورایی فناناپذیر پاک را.

۴ ما می‌ستاییم اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش (و) نخستین شنوندگانِ (آموزندگان) آموزش (تعلیم دینی) را، آن مقدسین و مقدّساتی که برای راستی فتح نمودند، روان گوش نیک کنشن را می‌ستاییم.

۵ آن (فروهرهای) کسانی که برای راستی فتح نمودند (و) فروهر کیومرث پاکدین را می‌ستاییم، اکنون پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را می‌ستاییم، فروهر کی‌گشتاسب پاکدین را می‌ستاییم، فروهر پاکدین ایسد واستر پسر زرتشت را می‌ستاییم.

۶ ما می‌ستاییم اکنون جان و وجدان و درّاکه و روان و فروهر نیاکان را، آن مقدسین و مقدساتی که برای راستی فتح نمودند با فروهرهای همه پاکان، آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که (هنوز) زاییده نشده، سوشیانت‌های نوکنندگانند.

۷ اکنون روان‌های مردگان را می‌ستاییم. آن فروهرهای پاکدینان را، ما می‌ستاییم اکنون همهٔ نیاکان درگذشتهٔ این خاندان را (از) آموزگار (و) آموزنده (خواه) مردان پاک (و خواه) زنان پاک.

۸ فروهرهای همه آموزگاران پاک را می‌ستاییم، فروهرهای همه آموزندگان پاک را می‌ستاییم، فروهرهای همه مردان پاک را می‌ستاییم، فروهرهای همه زنان پاک را می‌ستاییم.

۹ فروهرهای همهٔ بچگان پاکی که از پارسایی به‌وجود آمدند می‌ستاییم، فروهرهای پاکانی که در مملکتند می‌ستاییم، فروهرهای پاکانی که بیرون از مملکتند می‌ستاییم.

۱۰ فروهرهای مردان پاک را می‌ستاییم و فروهرهای زنان پاک را مـی‌ستاییم، هـمهٔ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم، از آن (فروهر) کـیومرث تـا سوشیانت پیروزگر.

۱۱ [زوت و راسپی] همهٔ فـروهرهای پـاکـان را مـی‌ستاییم، روان‌هـای مـردگان را می‌ستاییم آن فروهرهای پاکان را.

«ینگهه هاتم...»

[راسپی] «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.

[زوت] «اثار توش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید.

یسنا «ها» ۲۷

۱ اینک آن بزرگ‌تر از همه را اهو و رد برگزینیم، آن اهورا مزدا را برای برانداختن اهریمن نابه‌کار، برای برانداختن (دیو) خشم خونین سلاح، برای برانداختن دیوهای مازندران، برای برانداختن همهٔ دیوها و دروغ‌پرستان وَرِنَ؛[1].

۲ برای برافراشتن اهورا مزدای رایومندِ خُرهمند (فروغنده و شکوهند)، برای برافراشتن امشاسپندان، برای برافراشتن ستارهٔ فروغنده (و) شکوهندهٔ تشتر، برای برافراشتن مرد پاک، برای برافراشتن همهٔ آفریدگان پاکِ خرد مقدس.

۳ یتا اهووئیریو... (چهار بار).

۴ ای مزدا مرا از بهترین تعالیم و اعمال خبر ده، شما ای وهومن و ای اشا از ستایشی که باید (خبر دهید)، از قدرت خویش آشکار ساز ای اهوراکه عالم وجود به ارادهٔ شما نو گردد (چهار بار)[2].

۵ اینجا آی ای ائیریمن عزیز برای یاری مردان و زنان زرتشتی، برای یاری منش نیک، برای هر آن وجدانی که درخور مُزد گرانبها گردد، خواستارم بخشایش آرزو شدهٔ راستی راکه اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت[3] اشم وهو...

۱. فقرات ۱-۲ مثل فقرهٔ ۳۲ هرمزد یشت می‌باشد، به فقرات ۲-۳ هوشبام، در جلد خرده اوستا نیز نگاه کنید.
۲. فقرهٔ ۴ از گات‌ها، یسنا ۳۴ قطعهٔ ۱۵ می‌باشد.
۳. فقرهٔ ۵ از یسنا ۵۴ فقرهٔ ۱ می‌باشد، راجع‌به ائیریمن توضیحات فقرهٔ ۶ هاونگاه در جلد خُرده اوستا ملاحظه شود.

←

۶ هوم‌های مزدا قدرت، ردان پاکی، پالاییده (تصفیه شده) سروش نیک «آنکه با ارت گنجور همراه است»[۱] می‌باید در اینجا هماره کوشا باشد[۲].

۷ ما می‌آموزانیم همایون[۳]... اهونَ وئیریه از روی راستی سروده شده را و هاون از روی راستی به‌کار انداخته شده را و کلام راست گفته شده را، این‌چنین آن‌ها همایون‌تر (فرخنده‌تر) گردند.

۸ ای تواناترین اهورا مزدا و آرمیتی و اشای جهان‌افزا و وهومن و خشترا به من گوش دهید و بیامرزید مرا (ببخشایید مرا) هر آن دمی که پاداش واپسین در رسد (سه بار)[۴].

۹ خود را به من بنما ای اهورا به‌واسطهٔ آرمیتی توانایی ده، به‌واسطهٔ خرد مقدس، ای مزدا قوّت پاداش نیک (و) به‌واسطهٔ اشا نیروی سخت (و) به‌واسطهٔ وهومن بخشایش.

۱۰ برای رامش من تو ای دور بیننده (بخشایش) کشور بی‌مانندتان را چون پاداش منش نیک ارزانی دارید، ای آرمیتی مقدس، وجدان را از راستی تعلیم ده.

۱۱ بسان رادی، زرتشت زندگی تن خود تقدیم می‌کند (چنان‌که) برگزیده‌ترین پندار نیک، کردار و گفتار (خود را) به مزدا (و) به اشا، اطاعت و قدرت (خود را نیز) اشم‌وهو... (سه بار)،

←

راجع‌به ترجمهٔ فقرهٔ ۵ کتب ذیل ملاحظه شود:

Studien Zum Avesta von Karl Geldner; Strassburg 1882 S. 33.

Avesta Reader von Reichelt p. 177.

Selections from Avesta and Old Persian von Taraporewala 206-213.

بارتولومه نیز Bartholomae از ائیریمن ایشیه در Z D M G. 35. 158, صحبت داشته.

۱. جملهٔ «سروش نیک مصاحب فرشته توانگری ارت» از گات‌ها، یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ اقتباس شده است.

۲. با معلوم بودن معانی لغات فقرهٔ ۶ معنی مجموع آن مبهم است.

۳. به جای نقاط لغت معنی مناسبی نیافتم.

۴. فقرات ۸-۱۱ = گات‌ها، یسنا ۳۳ قطعات ۱۱-۱۴ آرمیتی و اشا و وهومن و خشترا همان امشاسپندان سفندارمذ و اردیبهشت و بهمن و شهریور می‌باشند.

۱۲ «فرَوَرانه» من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورایی کیشم:
به هاونی پاک (و) ردِ پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
به ساونگهی و به ویسیه پاک (و) ردِ پاکی ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین؛
به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین[1].

۱۳ «یتا اهووئیریو» مانند سرورِ (اَهو) برگزیده این‌چنین سرور مینوی (رتو = رد) است، (زرتشت) هم، به حسب راستی، کسی که طاعت جهانی منش نیک را به سوی مزدا آورد و شهریاری از آنِ اهوراست کسی که او را (زرتشت را) شبان (نگهبان) درویشان (بینوایان) بگماشت (چهار بار)[2].

۱۴ «اشم وهو» راستی بهترین نیکی است (و هم مایهٔ) سعادت است، سعادت کسی راست که راست و خواستار بهترین راستی است (سه بار)[3].

۱۵ (نماز) اهون وئیریه را می‌ستاییم؛ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم «ینگهه هاتم» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را می‌ستاییم[4].

---

۱. «فرَوَرانه» به همین ترتیب که در فقرهٔ فوق آمده غالباً در یسناهای دیگر تکرار شده است، رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۲۳ یسنا ۱.

۲. راجع‌به «یتا اهووئیریه» به مقالهٔ بغان یشت و به یسنا ۱۹ مراجعه شود.

۳. رجوع شود به مقالهٔ بغان یشت و به یسنا ۲۰.

۴. به مقاله بغان یشت و به یسنا ۲۱ نگاه کنید. راجع‌به یثا اهو و اشم وهو و ینگهه هاتم به خرده اوستا مراجعه شود.

لغات ایزدی و اهریمنی در اوستا

چنانک می‌دانیم در آیین مزدیسنا آنچه در جهان خوب و سودمند است آفریدهٔ اهورا مزداست، از دادار مهربان جز نیکی نیاید، آنچه بد و زیان‌آور است پدیدآوردهٔ خرد خبیث یا اهریمن است از ستیزگی خرد خبیث است که گیتی دُچار گزند و آسیب است، از اوست درد و رنج و اندوه؛ از اوست که آدمی در زندگانی گرفتار ناخوشی‌ها می‌شود و باید هماره هوشیار بوده نگذارد بدی‌های اهریمنی بدو رخنه یابد و زشتی به نیکی چیر شود. این فلسفهٔ دقیق که در واقع یک اصل مسلّمی است و هر یک از ما در هر قدمی ناظر این جنگ دایمی میان خوبی و بدی هستیم یکی از منطقی‌ترین تعالیم زرتشتی است، نیاکان ما به‌طوری جهان پاک ایزدی را از جهان تیرهٔ اهریمنی جدا می‌دانستند که راجع‌به هماوردان این دو میدان کارزار استعمال الفاظ مشترک را هم روا نمی‌دانستند، برای هر یک از دو عالم متضاد و آنچه از آن‌هاست کلمات و تعبیرات مخصوص به‌کار می‌بردند، لفظاً، چنان‌که معناً، میان آن‌ها امتیازی قرار می‌دادند، مثلاً در وقت سخن از فرشتگان و نیکان و مزداپرستان و همهٔ آفریدگان ایزدی لغاتی و در هنگام سخن از دیوان و ناپاکان و دروغ‌پرستان لغات دیگری به‌کار می‌بردند. برای سر و گردن و گوش و چشم و دهان و دست و پای آفریدگان نیک کلماتی غیر از کلماتی که برای اعضاء و جوارح آفریدگان زشت به‌کار می‌رفته، استعمال می‌کردند، همچنین افعال و اسمایی که برای ادای فکری در خصوص هر یک از این دو دستهٔ ایزدی و اهریمنی لازم می‌شده از همدیگر مشخص بود.

در این مقاله تقریباً هفتاد لغت جمع شده، برخی از آن‌ها جُفت و برخی دیگر منفرد است و جفت آن یعنی لغت مقابل آن به‌نظر نیامده است، این چند لغت فقط برای نمونه در اینجا ذکر می‌شود اگر در اوستا درست تفتیش کنیم بیشتر از این‌گونه لغات به‌دست خواهیم

آورد. مقداری از این لغات کهن‌سال هنوز در زبان فارسی باقی است و مقداری در نوشته‌های پهلوی و پازند موجود، اما در زبان فارسی متروک شده است. از این لغات به‌خوبی می‌توان دریافت که زبان اوستا به چه وسعت بوده و نیز به‌خوبی می‌توان دریافت که تا چه اندازه در آیین مزدیسنا خیر و شرّ را از همدیگر امتیاز می‌دادند. اینک آن لغات[۱]:

(افعال)

فراثوَرِس	fra.thwares	آفریدن، ساختن	(ایزدی)
فراکرِتْ	fra.karet	آفریدن، ساختن، تراشیدن[۲]	(اهریمنی)
بَوْ	bav	بودن	(ایزدی)
اَهْ	ah	بودن	(اهریمنی)
زَنْ	zan	زاییدن	(ایزدی)
هَوْ	hav	زاییدن	(اهریمنی)
مرُوْ	mru	گفتن	(ایزدی)
اَئوج	aoj	گفتن	(ایزدی)
وَشْ	vaš	گفتن	(ایزدی)
دَوْ	dav	گفتن	(اهریمنی)
نی هَدْ	ni.had	نشستن	(ایزدی)
هَنْ دور	han.dvar	نشستن، سرنگون شدن[۳]	(اهریمنی)
گمْ	gam	رفتن، گام زدن	(ایزدی)
دوَر	dvar	رفتن[۴]	(اهریمنی)
تگْ	tak	تاختن، روان شدن، رفتن[۵]	(ایزدی)

۱. کتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Etymological Studies in Ormazdian and Ahrimanian words in Avesta by Leo J. Frachtenberg, in Spiegel Memorial Volume, Bombay 1908, p. 269-289; Altiraniches Wörterbuch von Bartholomae; Zend Avesta par Darmesteter, vol. I, p. 94.

۲. این دو فعل در تمام فقرات فرگرد اول وندیداد تکرار شده، اولی برای آفرینش اهورا؛ دومی برای آنچه اهریمن پدید آورده است.

۳. این دو فعل در هادُخت نسک در فرگرد دوم فقرهٔ ۲ و در فرگرد سوم فقرهٔ ۲ آمده است.

۴. این کلمه در پهلوی دواریستن dvaristan شده و هنوز در لهجهٔ گیلکی مستعمل است.

۵. از همین لغت است کلمات تک و دو، تک و تاز، تکاور، تکاپو در فارسی.

زبَرْ	zbar	تاختن، روان شدن	(اهریمنی)
چَرْ	car	رفتن، خرامیدن[۱]	(ایزدی)
پَتْ	pat	رفتن، پریدن، افتادن	(اهریمنی)
خوار	xvar	خوردن	(ایزدی)
گهْ	gah	خوردن	(اهریمنی)
رَئوْذ	raodh	نالیدن، فریاد کردن[۲]	(اهریمنی)

تبئش، دوَئِش، دبئشْ dbaeš, dvaeš, tabaeš ستیزیدن، دشمنی ورزیدن نسبت به آفریدگان نیک (اهریمنی)

مَرِکْ	marek	کشته شدن، نابود گشتن، ویران گردیدن	(ایزدی)

رَئثْ (مُصدّر به پَرَ = پَرَرَئث para-raeth) مردن (ایزدی)

مرْ (مُصدّر به او = اَوَمرْ ava.mar) مردن (اهریمنی)

(اسماء)

وَغذَنَ	vaghdbana	سرْ[۳]	(ایزدی)
کَمرذَ	kameredha	سر، کله	(اهریمنی)
منؤثری	manaothri	گردن، گلو	(ایزدی)
گریوا	griva	گریبان، گردن، گلو	(اهریمنی)
دُایثرَ	doithra	چشم، دیده[۴]	(ایزدی)
اَشْ	aš	چشم	(اهریمنی)
اُوشْ	uš	گوش	(ایزدی)

---

۱. از همین کلمه است چریدن در فارسی.

۲. رَئوذْ raod (با دال) در گات‌ها برای نالیدن گاو که از آفریدگان ایزدی است آمده، اما با ذال در سایر قسمت‌های اوستا برای نالیدن و فغان برداشتن آفریدگان اهریمنی استعمال شده، چنان‌که در یسنا ۹ فقرهٔ ۲۴.

۳. در اوستا نیز برای کلمهٔ سر برشنو barešnu آمده که در مورد آفریدگان ایزدی استعمال شده، چنانک در فرگرد ۸ وندیداد فقرات ۴۰-۴۱ برشنو، غالباً به معنی پشته و قلهٔ کوه یا کوه سر و فراز آسمان است. همچنین کلمات سره Sarah چنانک در مهر یشت فقرهٔ ۴۰ و سارَ Sara چنانک در آبان یشت فقرهٔ ۷۷ به معنی سر است. سارَ وارَ sara vara که در فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۴ وندیداد آمده، به معنی سرپوش یا خُود است، جزء دوم این اسم مرکب وَرْ var به معنی پوشانیدن و نهفتن است این اسم در تفسیر پهلوی اوستا ساروار Sarvar شده و برای توضیح افزوده‌اند ترک.

۴. کلمهٔ دیگری برای چشم که در اوستا آمده و در فارسی باقیمانده چشمن casman می‌باشد.

کرنَ	karena	گوش[۱]	(اهریمنی)
آهْ	ah	دهان[۲]	(ایزدی)
زَفرْ	zafar	زفر، پوزه، دهان[۳]	(اهریمنی)
آئوشتَ	aošta	لب زبرین، دو لب[۴]	(اهریمنی)
زَستَ	zasta	دست	(ایزدی)
گوْ	gav	دست	(اهریمنی)
پاذَ	padha	پا	(ایزدی)
پئیتیشتان	paitištana	پا	(اهریمنی)
زبَرَثَ	zbaratha	پا[۵]	(ایزدی)
دوَریثرَ	dvarithra	پا[۶]	(اهریمنی)
بی‌پئیتیشتان	bi.paitištana	دو پا	(ایزدی)
بی‌زنگرَ	bi.zangra	دو پا	(اهریمنی)
چثوَرِ پئیتیشتان	cathware.paitištana	چهار پا	(ایزدی)
چثوَرِ زنگرَ	cathware.zangra	چهار پا	(اهریمنی)
اُورُوثوَن، اُوروثور	uruthwar, uruthwan	شکم[۷]	(ایزدی)
مَرشُوْ	maršu	شکم[۸]	(اهریمنی)
زَنگَ، زِنگَ	zenga, zanga	قوزک پا	(ایزدی)
زَنگرَ، زِنگرَ	zengra, zangra	قوزک پا	(اهریمنی)
پوْثرَ	puthra	پور، پسر، پُس، زاده	(ایزدی)

۱. همین کلمه نیز در اوستا به معنی کر (ناشنوا) استعمال شده، چنانک در آبان یشت فقرهٔ ۹۳ کلمهٔ کرن به معنی گوش در سروش یشت هادخت فقرهٔ ۲ با کلمات اَش و اُوش گوش و گوْ دست و دوَریثرَ پا و زفر، دهان برای دروغ‌پرست اهریمنی استعمال شده است.

۲. این کلمه در گات‌ها اِآه eeah آمده است.

۳. این لغت در ادبیات فارسی باقی مانده، فرخی گفته:

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنا — چه بیهده سخن است اینکه خاکشان به زفر

۴. در وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ۵۹ آمده است.

۵. زبَرَثَ (یسنا ۹ فقرهٔ ۲۹) از فعل زبَرْ (زامیاد یشت فقرهٔ ۴۲) مشتق شده است.

۶. دوَریثرَ از فعل دوَر مشتق شده است در فقرهٔ ۲ سروش یشت هادخت با کلمات چشم و گوش و دست و دهان (زفر) دروغ‌پرست یک‌جا آمده است.

۷. رجوع شود به فروردین یشت فقرهٔ ۱۱.

۸. رجوع شود به یسنا ۹ فقرهٔ ۱.

هونو	hunu	پسر، زاده	(اهریمنی)
هئوتَ	haota	پشت، تخمه، نژاد، صُلب[۱]	(اهریمنی)
نائیریکا	nairika	زنِ نیک	(ایزدی)
جهیکا	jahika	زنِ بد	(اهریمنی)
چرائیتی	caraiti	زنِ جوان	ایزدی)
هَنجمنَ	hanjamana	انجمن	(ایزدی)
هندوَرِنَ	han.dvarena	انجمن	(اهریمنی)
نمانَ	nmana	خان و مان	(ایزدی)
گِرِذَ	geredha	خانه، مغاک، غار	(اهریمنی)
هئنا	haena	لشکر، سپاه دشمن[۲]	(اهریمنی)
آتر	a-tar	حمله کننده، هجوم آورنده	(اهریمنی)
وَچْ	vac	سخن، گفتار	(ایزدی)
دئوایثری	daoithri	سخن، گفتار	(اهریمنی)
بئوذی	baodhi	بوی، بوی خوش	(ایزدی)
گنتی	gainti	گند، بوی بد	(اهریمنی)
ایریستی	iristi (مصدّر به پرَ para-iristi) مرگ[۳]		(ایزدی)
مِرِتی	mereti (مُصدّر به اَوَ ava-mereti) مرگ[۴]		(اهریمنی)

۱. هئوتَ از فعل هَو hav که ذکرش گذشت مشتق است.
۲. در فرس هخامنشی هاینا haina مکرراً در کتیبهٔ بیستون آمده است.
۳. ایریستی از فعل رئثْ raeth که ذکرش گذشت مشتق است در هادُخت نسک فرگرد ۲ فقرهٔ ۱۸ آمده است.
۴. مِرتی از فعل مَرْ mar که ذکرش گذشت مشتق است، در هادُخت نسک فرگرد ۳ فقرهٔ ۳۶ آمده است.

فرهنگ پهلوی

آپخور = آبخور

آسروک = آتُربان

ارتشتار = رزمی

اژی شپاک = مار تُند رونده

بار = کنار، کناره دریا

بسریا = گوشت

بوی هونستن = خواستن

تاپورستان = طبرستان

تن فرمان = کسی که تن به فرمان دارد

جیناک = جا

دار = دار، درخت

دایتی = رودی است در آریاویج

درون = نان مقدسی که در مراسم به‌کار برند

روستاک = روستا

زور = (زوهر) آب مقدسی که در مراسم به‌کار برند

گایوت = چراگاه، چراخور

گروتمان = گرزمان

مارِ شپاک = مار شیبا

موک = مغ

مهن = میهن

واستریوش = کشاورز، برزیگر

وخشتین = افزودن، بالیدن

ورزشن = ورزش

هات = فصل

هورمک = دارندهٔ رمهٔ خوب

هوش = مرگ

یزدان = ایزدان

یزد = ایزد

یزشن = ستایش، پرستش

یشتار = ستاینده

یشت = ستایش

یشتن = ستاییدن، پرستیدن

فهرست برخی از لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن

اوستا

جزوی از نامهٔ مینوی

یسنا

بخش دوم

گزارش

پورداوود

به کوشش

بهرام فره‌وشی

پیشگفتار

به نام هرمزد دادار دانا و توانا

خدای را سپاس که پس از بیست و چهار سال که از تاریخ پخش نخست یسنا می‌گذرد، به انتشار بخش دوم آن کامیاب شده، به دسترس خواستاران ارجمند می‌گذارم.

درست است که کارِ گزارش نامهٔ کهنسال اوستا، به دستیاری هر که باشد و در هر کجا و هر زبانی که انجام گیرد، سالیان بلندی فرا خواهد گرفت، به‌ویژه اگر آن گزارش، گفتارهایی نیز برای شناسانیدن مزدیسنا در بر داشته باشد.

گزارش اوستای نگارنده با گفتارهایی که در آن گنجانیده شده، بخش بزرگی از زندگانی نگارنده را گرفته است.

پس از بیش از سی و دو سال کوشش، با همین نامه، هشت جلد آن به دسترس خوانندگان گذاشته شده، هنوز دو جلد دیگر، ویسپرد و وندیداد به جای مانده است. امید است به یاری مزدا، اگر آسیب اهریمنی در پی نباشد، کار آن‌ها هم پایان پذیرد.

گذشته از کار دشوار این گزارش که به ناچار به درازا می‌کشد، پیش‌آمدهای ناخوش نیز سبب گردید که بیش از بیش به درازا کشد.

آسیب‌های فراوانی که در طی سال‌های گزارش اوستا روی داد، در دیباچهٔ «فرهنگ ایران باستان» و در مقدمه و سرآغاز و پیشگفتار و دیباچهٔ «گات‌ها گزارش دوم» و در دیباچهٔ «یادداشت‌های گات‌ها» برشمرده شده و آنچه در این باره باید برای پوزش‌خواهی نگارنده گفته شود، نگاشته آمده، در اینجا نیازی به تکرار آن‌ها نیست. از آنچه در آن پیشگفتارهای گوناگون آمده، خوانندگان گرامی به‌خوبی در خواهند یافت که نگارنده در

کار خود کوتاه نیامدم و از کوشش باز نماندم و از رنجی که در روزگار جوانی بـه جـان پذیرفتم خسته نشده و دلسرد نگشتم، گرچه در این سال‌های بلند بسـا بـه افسـردگی و آزردگی دچار آمدم.

به ناچار زمانی که در گیر و دارها، بی‌اینکه خود بخواهیم، از دست می‌رود، به همان اندازه مایهٔ امید به روزگار آینده به کاهش می‌رود. این است که امروزه به پایان رسانیدن کتاب‌هایی که در زمینهٔ ایران باستان کم و بیش فراهم کردم، کمتر امیدوارم.

با این، گردش زمانه یا پیش‌آمد روزگار هرچه باشد، کج‌رفتار یا سازگار، دست از کار نباید بازداشت تا آنکه آن دست آسیب‌پذیر، به ناچار از کار بازماند. کار نیک و سودمند هر گونه کاری که باشد، خود یک نیروی ایزدی و یکی از بخشایش‌های جاودانی آسمانی است، هر آنکه از آن برخوردار باشد، در زندگی، کامکار باشد. این است بـا نـومیدی از خود، امیدوارم دانش‌پژوهان ما در زمینهٔ کار ایرانشناسی بهره‌ور و رسـتگار گـردند، بـه کاری روی آورند که بیش از هزار سال دیو فراموشی بر آن چیر بود، به کاری دست یازند که گرد و غبار هزار ساله از روی یادگارهای گرانبهای نیاکان پارسای مـا زدوده شـود و اوستا آن‌چنان که درخور پایهٔ آن است شناخته گردد.

نسخهٔ همین بخش دوم یسنا راکه اینک به دید خوانندگان گرامی می‌رسد، در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (۲۹ آوریل ۱۹۳۵) از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم. سال‌ها در آن‌جا در گوشه‌ای ماند، پس از گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا به کاری که در آن رنجی نبرده و زیانی ندیده، نباید آویزش داشته باشند، ناچار با درد و دریغ نسخهٔ خـود را پس خواستم، آن نسخه در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ در تهران به دستم رسید. شاید اگر آن را پس نخواسته بودم، تا به امروز هم در آنجا به گوشه‌ای آرمیده بود یا یکسره از میان رفته بود.

هرچند از این رفتار ناستوده، سال‌های گرانبهای زندگی بیهوده و رایگان از دست رفت و آن از دست رفته بازنخواهد گشت، باز جای سپاس است که در هنگام بیست سالی که در ایران هستم، توانستم تاکنون دو جلد از گزارش اوستای خود را، با آن همه دشواری که در بر دارد، به دستیاری یکی از دانش‌پژوهان که یاد خواهم کرد بـه دسـترس خـوانـندگان ارجمند بگذارم.

و اگر باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشم، بخش‌های دیگر اوستا را در همین جا به چاپ خواهم رسانید، نگفته خود پیداست که هیچ نویسنده روا نمی‌دارد کار چندین سال پیش خود را، آن‌چنان که بوده، انتشار دهد، نگارنده نیز روا ندانست، گزارش بخش دوم یسنا راکه در بیست و دو سال پیش در برلین انجام گرفت، بی‌کم‌وکاست به چاپ رساند و

آن گزارش را با شناسایی کنونی خود سازگار نسازد. این است که کار را از سر گرفت و آن گزارش را از نو بنیاد نهاد.

یسنا که بزرگ‌ترین بخش اوستاست، روی هم دارای هفتاد و دو هات (فصل) است. پنج سرود گات‌ها را که از سخنان خود وخشور زرتشت است و هفده هات در بر دارد، در میان همین یسنا جای داده‌اند. گزارش این هفده هات، در یک جلد و یادداشت‌های آن در جلد دیگر انتشار یافته است.

بیست و هفت هات از یسنا، آن‌چنان‌که در آغاز یاد کردیم در بیست‌وچهار سال پیش از این انتشار یافته و بیست‌وهشت هات دیگر، در همین نامه است. این‌چنین هفتادودو هات یسنا در سه جلد گنجانیده شده و دربارهٔ یسنا و گات‌ها و «هفت هات» از هر یک به جای خود سخن داشتیم. دو بخش دیگر اوستا که ویسپرد و وندیداد است به‌جا مانده و باز در زمینهٔ اوستا و آیین زرتشتی یادداشت‌هایی دربارهٔ سوشیانت (موعود مزدیسنا) فراهم شده، اگر به خواست خدا، این سه جلد هم به دسترس خواستاران گذاشته شود، کاری ساخته شده که جز با بردباری و شکیبایی انجام‌پذیر نیست. این نامه چنان‌که «یادداشت‌های گات‌ها» که در مهرماه ۱۳۳۶ در تهران انتشار یافته، به کوشش دوست دانش‌پژوه جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره‌وشی، پایان پذیرفته است. کامیابی این جوان نیک‌نهاد و پاک‌سرشت را از مزدا خواستارم.

در ۱۶ آبان ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۹۲۵) که برای گزارش اوستا به بندر بمبئی رسیدم، همین که از کشتی فرود آمدم و نخستین بار پای به زمین هند نهادم، از میان چند تن از پارسیان که به پیشواز آمده بودند، مرد بزرگواری طوق گلی به گردنم آویخت و خوش‌آمدی گفت، این مرد فرشته‌خوی، دینشاه ایرانی بود که در ۱۲ آبان ۱۳۱۷ (۳ نوامبر ۱۹۳۸) از جهان درگذشت و نام بسیار نیکی از خود به جای گذاشت.

اینک پس از سپری شدن سالیان بلند، به پاس آن دوستی بی‌آلایش و آیین وفاشناسی، این گفتار را به نام فرخنده او انجام می‌دهم، بشود این نامهٔ مینوی مایهٔ خشنودی روان پاک او گردد. از اهورا خواستارم همواره او را از بخشایش خویش در بارگاه فروغ بی‌پایان (انیران) برخوردار دارد.

پورداود

تهران، فروردین‌ماه ۲۵۷۰ مادی،

فروردین‌ماه ۱۳۳۷ خورشیدی

فهرست نامه‌ها

۱ ابن‌الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱

۲ ابن بطوطه، رحلة، قاهره ۱۹۳۳
این کتاب به فارسی گردانیده شده: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷

۳ ابن‌البلخی، فارسنامه به اهتمام گای لیسترانج و رینولد نیکلسون، کمبریج، ۱۳۳۹

۴ ابن حوقل، صورت الارض، لیدن ۱۹۳۸

۵ ابن خرداذبه، کتاب المسالک والممالک، لیدن ۱۳۰۶

۶ ابن رسته، اعلاق النفیسه، لیدن ۱۸۹۱

۷ ابن‌الفقیه، کتاب البلدان، لیدن ۱۳۰۲

۸ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه به کوشش زاخوئو Sachau، لیپزیک ۱۹۲۳
این کتاب به فارسی گردانیده شده: آثارالباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت (صیرفی) تهران، ۱۳۲۱

۹ ابوالفدا، تقویم البلدان، پاریس ۱۸۴۰ مسیحیه

۱۰ ابونصر فراهی، نصاب الصبیان، برلین ۱۳۴۱ = ۱۹۲۳

۱۱ اصطخری، مسالک‌الممالک، لیدن ۱۹۲۷

۱۲ انجیل، Diatessaron Persiano par Giuseppe Messina, Roma 1951

۱۳ بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور، تهران ۱۳۰۸

۱۴ براون، از سعدی تا جامی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۷

۱۵ برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۰–۱۳۳۵

فرهنگ‌های دیگر که کم‌وبیش به‌کار آمده: اسدی، جهانگیری، سروری، رشیدی انجمن آرا و جز این‌ها.

۱۶ تاریخ قم، به اهتمام جلال‌الدین تهرانی، تهران ۱۳۱۳

۱۷ تاریخ‌المعجم فی آثار ملوک‌العجم، تألیف فضل‌اللّٰه الحسینی

۱۸ ترک و فرانسه لسانلرینک لغتی، Dictionnaire Turc-Francais par J. D. Kieffer et T. Bianchi, Paris 1835-1837

۱۹ غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به‌کوشش زوتنبرگ Histoire Des Rois Des Perses par Al-Thaâlibi publié et traduit par H. Zotenberg, Paris 1900

این کتاب به فارسی گردانیده شده: شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۲۷

۲۰ حدودالعالم، چاپ تهران ۱۳۵۲، ترجمه همین کتاب از روی چاپ بارتولد Barthold: Hudûd al-Alam, Translated And Explained by V.Minorsky, London 1937

۲۱ حمداللّٰه مستوفی، نزهةالقلوب، به‌کوشش لیسترانج Le Strange، لیدن ۱۳۳۱

۲۲ خوارزمی، مفاتیح‌العلوم، قاهره ۱۳۴۲

۲۳ خواند میر، تاریخ حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳

۲۴ دروثی مکای، مدن‌العراق القدیمة، ترجمه یوسف یعقوب مسکونی، بغداد ۱۳۷۱

۲۵ دهخدا، لغت‌نامه، تهران

۲۶ روایات داراب هرمزدیار، به‌کوشش موبد رستم مانک اون‌والا، بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ترجمه و یادداشت‌هایی از این کتاب به انگلیسی:

The Persian Rivayat of Hormazdyar Framarz, by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1932

۲۷ زکریابن محمدبن محمود القزوینی، آثارالبلاد و اخبارالعباد، طبع و نشر فردیناند وستنفلد F. Wüstenfeld، گوتینگن ۱۸۴۸

۲۸ " " ، عجایب المخلوقات در حاشیهٔ حیاةالحیوان دمیری، مصر ۱۳۵۶، ترجمهٔ فارسی عجایب المخلوقات، طهران ۱۲۸۳

۲۹ سروشیان (جمشید)، فرهنگ بهدینان، تهران ۱۳۳۵

۳۰ شهرستانی، الملل والنحل، بمبئی ۱۳۱۴

این کتاب به فارسی گردانیده شده: به دستیاری افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران ۱۳۲۱

۳۱ صددر نثر و صددر بندهش Saddar Nasr And Saddar Bundehesh,
نگاه کنید به شمارهٔ ۲۶ edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1909

۳۲ طبری، تاریخ‌الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷-۱۳۵۸
ترجمهٔ فارسی این کتاب: تاریخ بلعمی چاپ کانپور (هند)
ترجمهٔ تاریخ ساسانیان به آلمانی از روی متن عربی طبری:
Tabari übersetzt Von Th. Nöldeke, Leyden 1879
ترجمهٔ تاریخ طبری از ابوعلی‌محمد بلعمی (قسمت مربوط به ایران)، بـه اهـتمام دکتر محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۳۷

۳۳ فردوسی، شاهنامه، چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵

۳۴ فرهنگستان ایران، واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۸

۳۵ کیهان (مسعود)، جغرافیای ایران، طبیعی، تهران ۱۳۱۰

۳۶ گوهرنامه، تألیف محمدبن منصور، به کوشش منوچهر ستوده (دفتر سوم از جـلد چهارم فرهنگ ایران زمین)، تهران پاییز ۱۳۳۵

۳۷ مجمل‌التواریخ، به اهتمام بهار، تهران ۱۳۱۸

۳۸ مسعربن المهلهل (ابودلف)، الرسالة الثـانیه اعـتنی بـنشرها، مـینورسکی، قـاهره ۱۹۵۵:
Abû-Dulaf Mis'ar...Travel In Iran (Circa A. D. 950) Arabic Text With an English Translation and Commentary by V. Minorsky, Cairo 1955

۳۹ مسعودی، التنبیه والاشراف، قاهره ۱۳۵۷

۴۰ مسعودی، مروج‌الذهب، قاهره ۱۳۴۶

۴۱ معین (دکتر محمد)، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران ۱۳۲۶

۴۲ مقدسی، احسن التقاسیم، لیدن ۱۹۰۶

۴۳ میرخواند، روضة‌الصفا، به اهتمام هدایت، طهران ۱۲۷۰

۴۴ ناصرخسرو، سفرنامه، برلین ۱۳۴۱

۴۵ ناصرخسرو، دیوان، تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷

۴۶ نظامی، سکندرنامه، جلد پنجم از خمسه نظامی، بمبئی ۱۲۶۵

۴۷ ویس و رامین، فخرالدین گرگانی، به اهتمام لیس Lees، کلکته ۱۸۶۵
ویس و رامین، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران ۱۳۳۷

۴۸ هزارهٔ فردوسی، تهران ۱۳۲۲
۴۹ یاقوت، معجم‌البلدان، چاپ مصر
۵۰ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۸
۵۱ یعقوبی، کتاب البلدان، نجف ۱۳۳۸

***

۵۲ Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, Uebersetzt Von Tross, Ulm 1898.

۵۳ Anklesaria (B. T.) Zand-i-Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments, Bombay 1957 زند و هومن یسن

۵۴ Apte (Vaman Shivram) The Practical Sanskrit-English Dictionary, Bombay 1924

۵۵ Artâ Vîraf Nâmak, Traduction par M. A. Barthelémy, Paris 1887 ارداویرافنامه

۵۶ Arda-Viraf, The Pahlavi Text, prepared by Asa. Revised and translated by Martin Haug, Bombay 1827

۵۷ Antia (Edalji k.) kârnâmak-I Artakhshîr pâpakân, Bombay 1900 کارنامک ارتخشیر پاپکان

۵۸ Arrianos, Anabasis, Übersetzt und erklärt Von C. Cless, Stuttgart 1862

۵۹ Athar-E. Irân Tome III, paris 1938. آثار ایران

۶۰ Bartholomae (Christian) Altiranisches Wörterbuch, Strassburg 1904.

۶۱ Bartholomae Zum Sassanidischen Recht IV, Heidelberg 1922.

۶۲ Bartholomae Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten VI, Heidelberg 1925

۶۳ Bailey (H. W.) Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books, Oxford 1943

۶۴ Benfey (Theodore) Sanskrit - Englisch Dictionary, London 1866

۶۵ Baunack (J). Und Baunack (T.) Studien, Leipzig 1888

۶۶ Benveniste (E.) Les Infinitifs Avestiques Paris 1933.

۶۷ Bulsara (Sohrab) Aêrpatastân And Nirangastân, Bombay 1915 هیربدستان و نیرنگستان

۶۸ Bezold (Carl) Babylonisch-AssyrischesGlossar, Heidelberg 1922.

۶۹ Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaelogie June 1937

۷۰ Christensen (Arthur) L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhague 1930

۷۱ Christensen Le Règne Du Rois Kowâdh I et le Communisme Mazdakite, Kobenhavn 1925

۷۲ Curtius Rufus, Verdeutscht Von Johanes Sieblis, Stuttgart 1800

۷۳ Dhabhar (Ervad B. N.) Zand-i-Khurtak Avistâk, Bombay 1927
زند خورتک اوستاک

۷۴ Dhabhar, Pahlavi yasna And Visperad, Bombya 1944
گزارش پهلوی یسنا و ویسپرد

۷۵ Dhalla (M. N.) The Nyaisches or Zoroastrian Litanies, New York 1908
پنج نیایش

۷۶ Dinkard by Sanjana دینکرد

۷۷ Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948

۷۸ Darmesteter (James) Zend-Avesta, Paris 1892-3

۷۹ Darmesteter Etudes Iraniennes, Paris 1883

۸۰ Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918.

۸۱ Diodor Von Sicilien'Uebersetzt Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838.
Diodor De Sicile, Traduction Nouvelle par M. Ferd. Hoefer Paris 1851.

۸۲ Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburg 1955-56.

۸۳ Encyclopédie De L'Islâm, Leyde 1913-1934.

۸۴ Geiger (Wilhelm) Ostiranische Kultur, Erlangen 1882.

۸۵ Geiger (Wilhelm) Etymologie des Balûci. Muenchen 1890.

۸۶ Geldner (Karl F.) Avesta, Die Heiligen Buecher Der Parsen Stuttgart 1893-1895. اوستا

۸۷ Geldner Studien Zum Avesta, Strassburg 1882.

۸۸ Grundriss der Iranischen Philologie, herausgegeben Von W. Geiger und E. Kuhn, Strassburg 1895-1901

۸۹ Gutschmid (Alfred Von) Geschichte Irans, Tuebingen 1888.

۹۰ Jackson (Williams) Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York 1901

۹۱ Jackson (Williams) Persian Past And Present, New York 1906.

۹۲ Jeffery (Arthur) Foreigne Vocabulary of the Qurân, baroda 1938.

۹۳ Junianus Justinus Uebersetzt Von Ernst Schaumann, Prenzlau 1830.

۹۴ Justi (Ferdinand) Bundehesh, uebersetzt, Leipzig 1868. بندهش

۹۵ Justi (Ferdinand) Geschichte des Alten Persiens, Berlin 1874.

۹۶ Justi (Ferdinand) Iranisches Namenbuch, Marburg 1895.

۹۷ Le Strange, The Land of Eastern Caliphate, Combridge 1930.
این کتاب به فارسی گردانیده شده: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷

۹۸ Lommel (Hermann), Die yast's des Avesta Göttingen 1927.

۹۹ Marquart Eranšahr, Berlin 1901.

۱۰۰ Marquart Ostasiatische Streifzuege, Leipzig 1903.

۱۰۱ Marquart Geschichte Von Eran Göttingen Heft I1896, Heft II 1905.

۱۰۲ Marquart A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr. Edited by Messina, Roma 1931. شهرستان‌های ایران

۱۰۳ Modi (Jivanji) The Religions Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay 1922.

۱۰۴ Olmstead (A. T.) History of the Persian Empire, Chicago 1948.

۱۰۵ Rawlinson (George), Partia, London 1893.

۱۰۶ Reichelt (Hans), Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg 1911.

۱۰۷ Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alfred Bertholet, Tuebingen 1926-1932.

۱۰۸ Sacred Books of the East (SBE) Pahlavi Texts, edited by Max Mueller, Oxford.
Volume V, 1880 بندهش، چیتکی‌های زادسپرم، بهمن‌یشت، شایست ناشایست

Vol. XVIII 1882 داستان دینیک، نامکی‌های منوچهر

Vol. XXIV 1885 دانای مینوخرد، شکند گمانیک ویچار، صددر

Vol. XXXVII 1892 دینکرد بخش هشتم و نهم، زادسپرم، دینکرد

Vol. XLVII 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم، چیتکی‌های زادسپرم

۱۰۹ Soltau (wilhelm) Orientalische... Geschichte, Breslaul 1913-1914.

۱۱۰ Spiegel (Friedrich) Eranische Alterthumskunde Leipzig 1871-1878.

۱۱۱ Spiegel (Friedrich) Eran, Das Land Zwischen Dem Indus und Tigris, Berlin 1863

۱۱۲ Spiegel (Friedrich) Commentar ueber Das Avesta, Wien 1864-1868.

۱۱۳ Spiegel (Friedrich) Heiligen schriften der Parsen, Leipzig 1853-1863.

۱۱۴ Strabo's Erdbeschreibung, Uebersetzt Von Forbiger stuttgart 1858
Strabo, The Geography, Translated by H. C. Hamilton, London 1912-1913.

۱۱۵ Stuttgarter Bibel - Atlas, Stuttgart.

۱۱۶ Sykes (Sir Percy), A history of Persia Third Edition, London 1930.
این کتاب به فارسی گردانیده شده: فخر داعی، تهران

۱۱۷ Taraporewala (Irach J. S.) Selections from Avesta and Old Persian, Part I Calcutta 1922

۱۱۸ Taraporewala (Irach J. S.) The Divine Songs of Zarathushtra Bombay 1951.

۱۱۹ Tavadia (Jehangir C.) šâyast-nêšâyast Hamburg 1930
شایست ناشایست

۱۲۰ West (E. W.) Mainyo-I-Khard Stuttgart-London 1870.
مینوخرد

۱۲۱ Wolff (Fritz) Die Heiligen Bücher der Parsen-uebersetzt Strassburg 1910

۱۲۲ Zimmern (Heinrich) Akkadische Fremdwörter, Leipzig 1917.

پیشوایان

در نخستین بخش یسنا و در همین دومین بخش آن، بر سر بسیاری از پاره‌ها واژه‌های [زوت] و [راسپی] و بسا هم [زوت و راسپی] دیده می‌شود. در جلدهای دیگر گزارش اوستا، این دو پیشوای دینی و همکاران آنان را یاد کرده‌ایم[1] در اینجا باید دگرباره یادآور شویم: واژه‌های زوت و راسپی که در سر پاره‌ها افزوده شده، نمودار آن است که آن پاره را زوت هنگام به‌جای آوردن آیین دینی یسا یزشنه کردن، به تنهایی باید بسراید و پارهٔ دیگر را راسپی به تنهایی بسراید و گاهی زوت و راسپی با همدیگر هم‌آواز شده، آن پاره را می‌خوانند.

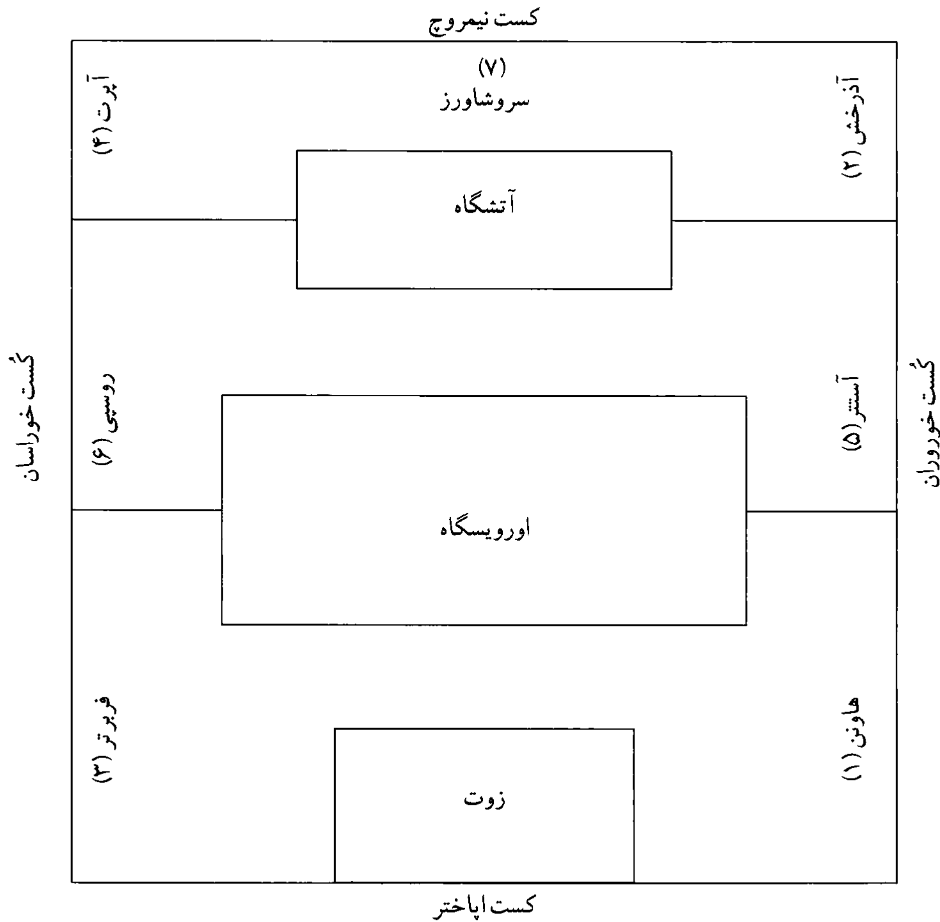
در روزگاران پیش هفت تن از پیشوایان یا موبدان با هم آیین دینی می‌گزاردند و در سر آنان موبد دیگری که زوت خوانده شده، جای داشت. بسا در اوستا و نامه‌های پهلوی از این هشت پیشوا یاد گردیده است. نام‌هایی که به این پیشوایان داده شده، هر یک گویای کاری است که در هنگام «یزشنه» کردن، از آنان برمی‌آید، چون فشردن هوم در هاون و افروخته داشتن آتشدان و شست‌وشوی ابزارهایی که در این هنگام به‌کار رود و جز این‌ها.

اینکه در پارینه هشت تن به «یزشنه» گماشته بودند و امروزه دو تن از موبدان این آیین را انجام می‌دهند، شاید از این‌رو باشد که پس از گزندی که از تازیان به ایران رسید و به ناچار رفته رفته، گروه انبوه پیروان مزدیسنا در ایران زمین بزرگ روی به کاهش نهاد، شمار موبدان در هنگام یزشنه، از هشت تن به دو تن رسیده باشد.

در ویسپرد که بخشی از اوستا است و به‌ویژه در «یزشنه» سروده می‌شود، در کردهٔ

۱. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها؛ خرده اوستا، یادداشت‌های گات‌ها.

(فصل) سوم هفت تن از موبدان و در سر آنان از «زوت» یاد گردیده، امروزه «راسپی» به تنهایی کار هفت موبد دیگر را انجام می‌دهد، در نامهٔ پهلوی نیرنگستان فرگرد (فصل) ۲۷ جای هر یک از این موبدان در هنگام یزشنه چنین نگاشته شده:[1]



1. Aêrpatastân And Nirangastân Translated by Sohrab Bulsara, Bombay 1915 p. 391-397
جاهایی که امروزه در یزشنگاه برای هشت موبدان پنداشته می‌شود با آنچه در نیرنگستان یاد گردیده تفاوتی دارد و آن این است که آسنتار سوی چپ و راسپی سوی راست جای داده شده است.

نام‌های این موبدان در اوستا چنین آمده: زئوتر Zaotar، هاونن Hâvanan، آتروَخش âtrevaxš، فَربرتر fraberetar، آبرت âberet، آسناتر âsnâtar، رَئثویشکر raêthwiškara، سرئوشاورز sraošâvarez.

در گزارش پهلوی اوستا همین واژه‌ها با اندکی تغییر به‌کار رفته است. آن‌چنان که گفتم زوت (زئوتر) سرو بزرگ این پیشوایان است، موبدان دیگر: «هاونن» دارای نخستین پـایه و «سروشاورز» که کار نظم و ترتیب یزشنگاه با او است، در پایهٔ هفتمین بر شمرده شده است.

دیگر از جاهایی که در اوستا این هفت پیشوا (هاونان، آتروخش، فـربرتار، آبـرت، آسنتار، راثوی = راسپی، سروشاورز) با هم یادگردیده و ستوده شده‌اند، در اُزیرینگاه پارهٔ پنجم است[۱].

همچنین در وندیداد فرگرد ۵ در پاره‌های ۵۷ و ۵۸ به این پیشوایان برمی‌خوریم که در سر آنان زوت یادگردیده و پس از او هاونان تا سروشاورز[۲]. در اینجا گفته شده جامه‌ای که به پلشتی آلوده گردد، هرچند که آن جامه شسته شود، نشاید که برای این موبدان و نه هیچ‌یک از پیشوایان دینی و رزمیان و کشاورزان به‌کار رود. در گشتاسپ یشت پارهٔ ۱۵ این موبدان از هاونان تا سروشاورز برشمرده شده‌اند[۳].

در نامهٔ پهلوی داتستان دینیک فرگرد ۴۸ پارهٔ ۲۳ از یزشنه به‌جای آوردن به دستیاری چند تن از پیشوایان با هم یادگردیده که برخی از آنان اوستا سرایند و برخی دیگر آتشدان را بیارایند و برخی دیگر به خدمت آب مقدس گماشته شده و برخی دیگر به نظم و اداره یزشنه، پردازند[۴].

در نامهٔ دیگر پهلوی، دینکرد، در بخش نهم، فرگرد ۳۳ پارهٔ ۵ در سخن از «ورشت‌مانسر» که دومین نسک اوستا به‌شمار است، آمده: آن‌گاه که روز پسین فرا رسد و تازه شدن گیتی آغاز گردد، زرتشت از خاندان «ایزم» به ستایش ایستد و خود در آن «یزشنه» زوت گردد؛ وهُوستی پسر سنئویه در آن یزشنه، هاونان شود و ایسونت پسر وراز، از سرزمین توران، به جای آتروخش باشد؛ سئن پسر اهوم ستوت از سرزمین سائینی، به جای فربرتار باشد؛ گشتاسپ از خاندان نوذر، در آن یزشنه چون سروشاورز باشد[۵].

---

۱. نگاه کنید به خرده اوستا.

۲. در پارهٔ ۱۷ از فرگرد هفتم وندیداد که پارهٔ ۵۷ از فرگرد پنجم وندیداد تکرار شده، به نام‌های همه این پیشوایان در آنجا برمی‌خوریم.

۳. نگاه کنید به: Zend - Avesta par Darmesteter Vol. II p. 670.

4. Sacred books of the East Vol. XVIII p. 167.

5. Sacred books of the East Vol. XXXVII p. 261.

در بندهش فرگرد ۳۰ پارهٔ ۳۰ از یزشنه پسین که در هنگامهٔ رستاخیز باشد، سخن رفته و گفته شده خود اهورامزدا برای نابود کردن اهریمن در آن یزشنه زوت گردد و ایزد سروش، به جای راسپی باشد[1].

زوت امروزه مانند پارینه در هنگام یزشنه کردن سرو بزرگ به‌شمار می‌رود و راسپی که به جای هفت موبد روزگاران پیش گماشته است، دستیار زوت است.

زوت (زئوتر Zaotar) از پیشوایان دینی روزگار آریایی است، در سانسکریت هوتر (hotar) خوانده شده است، امروزه پارسیان چون در زبان گجراتی حرف «زاء» ندارند آن را «جوتی» گویند.

زرتشت خود را در گات‌ها (یسنا ۳۳ بند ۶) زئوتر خوانده، این‌چنین «منم آن پیشوا (زئوتر = زوت) که از آیین راستین راه درست [بیاموختم] اکنون از بهتر منش خواستار آموختن برزیگری هستم و با به‌کار بردن آن آرزومندم به دیدار (فرشتهٔ) راستی و منش نیک رسیدن».

همین یک‌بار در گات‌ها، زرتشت خود را پیشوا خوانده، پنج بار خود را در گات‌ها ماثرن mathran خوانده است یعنی وخشور یا پیغمبر[2].

در بخش‌های دیگر اوستا به واژه زئوتر بسیار برمی‌خوریم[3] از آن‌هاست در اردیبهشت‌یشت

←

دربارهٔ «ایزم» که نیازم و هایزم نیز خوانده شده و یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده، نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها» در پاره‌های ۹۶-۹۷ از فروردین، از وهوستی Vohvasti پسر سنئویه Snaoya و از ایسونت Isvant پسر وراز Varâza و از سئن Saêna پسر اهوم ستوت Ahûm - Stût یادگردیده و به فروهرهای پاک این پارسایان درود فرستاده شده است، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

دربارهٔ سرزمین سائینی Sâini نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

دربارهٔ نوذر که گشتاسپ از آن خاندان است نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

1. Sacred Books of the East, Vol. V p. 128.

۲. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، یادداشت شمارهٔ ۱.

۳. یسنا ۳ پاره ۲۵؛ یسنا ۶۵ پارهٔ ۹؛ یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۲؛ ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۱۹؛ آبان یشت پارهٔ ۱۲۳، مهریشت پارهٔ ۱۲۰، ارت‌یشت پارهٔ ۶۱ و جز این‌ها.

دربارهٔ این هشت پیشوای دینی که در گزارش پهلوی اوستا (زند) زوت Zôt، هاونان Hâvanân، آتروخش Atarvaxš، آسنتار Asnatâr، آبرت Abart، فربرتار Frabartâr، سروشاورز Srôšâvarz خوانده شده، نگاه کنید به:

Zend - Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXI

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 262;

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji J. Modi, Bombay 1922 p. 335-339.

پارهٔ ۱-۲ که زرتشت، زوت (پیشوا) و ستاینده و سرودگوی و اندرز بَد و پارسا خوانده شده است.

این هشت تن از پیشوایان کسانی هستند که در هنگام برگزاری آیین دینی یا یزشنه کردن، هر یک به مناسبت وظیفه‌ای که دارند، به نامی خوانده می‌شوند. از معانی لفظی این واژه‌ها کار هر یک از آنان نیز دانسته می‌شود. پیشوایان دینی مزدیسنا در ایران باستان چنان‌که امروزه نزد پیروان این آیین، هر گروهی از آنان از روی پایهٔ خود، دستور، موبد و هیربد خوانده می‌شود. همچنین پیشوایان دینی دیویسنا که پیش از برانگیخته شدن زرتشت، به رهبری پیروان گماشته بودند، برخی اوسیج Usij و برخی دیگر کَرَپن Karapan خوانده می‌شوند. به گواهی سرودهای گات‌ها اینان از بدخواهان مزداپرستان بودند[۱].

دستور در پهلوی دستووَر dastovar (= دستوبر dastobar) از واژه داستوا dastvâ به معنی داوری و از مصدر بر bara (بردن) درآمیخته است[۲]. دستور در معنی، درست همانند واژه وزیر است که به معنی داوری‌کننده یا فتوی‌دهنده است[۳]. دستور یکی از پایه‌وران دادستان است. در پهلوی چنان‌که در فارسی بزرگ‌ترین اندرز بد یا نخستین وزیر است[۴]:

صیدکنان موکب نوشیروان   دور شد از کوکبهٔ خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس   خسرو و دستور دگر هیچکس

(نظامی)

همچنین دستور بزرگ‌ترین پایه پیشوایی است. دستوران دستور مانند موبدان موبد در سر دستوران جای دارد.

موبد در اوستا مغو moghu و در فارسی باستان مگو magu و در پهلوی مغوپت گویند، موبدان یا مغان از میان قبیله‌ای که از سرزمین ماد بود، برگزیده می‌شدند. این برتری همواره با این گروه از مردم ماد بود و پیشوایان به نام آن قبیله و خاندان مغوپت خوانده می‌شدند و تاکنون همین نام پایدار مانده موبد گوییم[۵]، هرچند در اوستا پیشوای دینی آثرون âthravan خوانده شده و آن را یاد کردیم[۶].

۱. نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها».
۲. نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها».
۳. نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها».
۴. نگاه کنید به: Zum Sassanidischen Recht IV Von Bartholomae Heidelberg 1922 S. 52-54;
L'Iran Sous Les Sassanides par Christensen, Copenhague 1936 p. 110-117.
۵. نگاه کنید به یسنا بخش ۱، گزارش نگارنده و به «یادداشت‌های گات‌ها».
۶. نگاه کنید به دربارهٔ مغ در همین نامه.

یعقوبی در تاریخ خود گوید: و کانت تسمی‌العالم القیم بشرائع دینهم «موبذ موبذان» و معناه عالم‌العلماء و کانت قیم‌النار «الهربذ»[۱].

خوارزمی در مفاتیح‌العلوم آورده: الموبذ هو قاضی‌المجوس و موبذان موبذ قاضی‌القضاة، الهربذ خادم‌النار والجمع هرابذ[۲].

مسعود در کتاب التنبیه و الاشراف آورده[۳]: و کانت للفرس مراتب اعظمها خمس هم وسائط بین‌الملک و بین سائر رعیته فأولها و اعلاها «الموبذ» تفسیره حافظ‌الدین لأن الدین بلغتهم «مو» و «بذ» حافظ و موبذان موبذ هو رئیس الموابذة و قاضی القضاة و مرتبته عندهم عظیمة نحو من مراتب‌الانبیاء والهرابذة دون‌الموابذة فی‌الرئاسة. والثانی الوزیر و اسمه «بزرجفَر مدار»[۴]...

هیربد آن‌چنان‌که از نوشتهٔ یعقوبی و خوارزمی برمی‌آید پیوستگی خاصی با آتش ندارد، پیشوایان دینی از آثرون و دستور و موبد همه در هنگام ستایش در آتشکده با آتش سروکار دارند.

همچنین واژهٔ هیر که در برخی از فرهنگ‌های فارسی به معنی آتش گرفته شده، درست نیست.

در فرهنگ جهانگیری، «هیرکده» به معنی آتشکده یاد گردیده و به شعر معزی گواه آورده شده:

در هیرکده گر ز مدیح تو بخوانند   بیزار شود هیربد از زند و ز پازند

این شعر در دیوان معزی چنین آمده: در بتکده گر دفتر مدح تو بخوانند[۵].

هیربد که در اوستا ائثر پئیتی aêthra paiti و در پهلوی اربَت êhrpat شده و در فارسی هیربد گوییم به معنی آموزگار است. ائثر aêthra به معنی آموزش و جزء پئیتی همان است که در موبد و سپهبد و اندرزبد و دبیربد و جز این‌ها دیده می‌شود و به معنی دارنده است. ائثریَه aêthrya یعنی آموزنده و شاگرد، این واژه‌ها به همین دو معنی در اوستا بسیار به‌کار رفته و بسا هم با واژهٔ هاویشت havišta که آن هم به معنی پیرو و شاگرد است، آمده، چنان‌که در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۲ و مهر یشت پارهٔ ۱۱۶، چون در روزگاران پیش، کار آموزش

---

۱. یعقوبی که در سال ۲۹۲ درگذشت همچنین در سخن از ایران گوید: و کانت تسمی‌الوزیر «بزرجفر مذار» معناه متقلدالامور و کانت تسمی‌الکاتب «دبیربذ»... نگاه کنید به تاریخ الیعقوبی، الجزءالاول، چاپ نجف، ص ۱۴۵.

۲. نگاه کنید به مفاتیح‌العلوم، چاپ قاهره، ص ۷۱.

۳. التنبیه والاشراف، چاپ قاهره، سال ۱۳۵۷.

۴. بزرجفرمدار = بزرگ‌فرمدار.   ۵. نگاه کنید به برهان قاطع چاپ تهران به اهتمام دکتر محمد معین.

و پرورش مردم با آتربانان (پیشوایان دینی) بوده، این است که هیربدان یا استادان و آموزگاران از همان گروه پیشوایان به‌شمار رفتند[۱].

از آنچه گذشت گروه پیشوایان دینی را از روی پایه آنان دستور، موبد، هیربد خوانند و همه زرتشتیان را بهدین نامند[۲].

چنان‌که می‌دانیم نزد ایرانیان و نزد هندوان[۳] مردم به سه گروه بخش شده: نخست پیشوایان یا آتربانان (âthravan = athaurvan) دوم رزمیان (rathaeštar) سوم کشاورزان (vâstrya)[۴]، در فروردین‌یشت پارهٔ ۸۸ خود پیغمبر زرتشت نخستین پیشوا و نخستین رزم‌آزما و نخستین برزیگر خوانده شده است. در سنت آن‌چنان‌که در بندهش آمده، هر یک از این سه گروه به یکی از سه پسران زرتشت باز خوانده شده‌اند. ایسدواستر Isat-Vâstra پسر مهتر، موبدان موبد بود؛ اُروتد نر Urvatat.Nara پسر میانکی، بزرگ برزیگران بود، خورشید چهر (Hvare-cithra) پسر کهتر زرتشت، در سر سپاهیان بود[۵].

پیشوایی ارثی بود، از پدر به پسر می‌رسید چنان‌که داوری و برخی دیگر از منصب‌های ایران باستان چنین بود. تاکنون هم موبدی، ارثی است، موبد یا هیربد زرتشتیان ایران و پارسیان هند باید از خاندان پیشوایان باشند[۶] پسری از خاندان موبد پس از به‌جای آوردن آیین مخصوصی که ناور Nâvar (نابر Nâbar) خوانند به پایهٔ پیشوایی می‌رسد و می‌تواند خود آیین دینی به‌جای آورد و باید سن او کمتر از پانزده سال نباشد[۷].

---

۱. هاویشت hâvišta در پهلوی هاویشت و در فرهنگ‌های فارسی از لغات زند و پازند یاد شده و به معنی امت گرفته شده است، نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: یشت‌ها بخش ۲؛ خرده اوستا؛ یادداشت‌های گات‌ها.

ناصرخسرو که از همه مردم روزگار خود ناخشنود است، از هیربدان بیچاره زمان خودش نیز دلتنگ است، یا این‌که دریغ داشت که قافیه هیربد در ردیف خرد ـــ دد ـــ و زد و جز این‌ها از دست رود:

بدی مار گرزه است ازو دور باش — که بد بدتر از مار گرزه گزد

اگر هیربد بد بود بد مکن — که گر بد کنی خود تویی هیربد

۲. نگاه کنید به «پیشگفتار» نگارنده در فرهنگ بهدینان، گرد آورده جمشید سروشیان، ص شانزده تا هجده.

دربارهٔ پیشوایان دینی ایران نگاه کنید به:

Encyclopedia of Religion and Ethics edited by James Hastings Volume X Edinburgh p. 319-322

۳. گروه سه‌گانه نزد هندوان: براهمنه Brâhmana؛ کشتریه Kšatriya؛ ویسیه Vaisya.

۴. نگاه کنید به دومین گزارش گات‌ها، به گفتار «پیشه‌وران» ص یم ـ یت.

5. Sacred books of the East Vol. V. p. 142.

و نگاه کنید به یشت‌ها بخش ۲، گزارش نگارنده.

۶. نگاه کنید به: Ostîrânische Kultur Von W. Geiger, Erlangen 1882 S. 463-76

Erânische Alterthumskunde Von Fr Spiegel III Band Leipzig 1878 S. 559-596.

7. The Religious Ceremonies and customs of the parsees by J. J. Modi, Bombay, 1922 p. 197-209.

آن‌چنان که پیشوایان دینی زرتشتی از پشت زرتشت دانسته شده‌اند، ربانی‌های یهود نیز از پشت هارون، برادر موسی دانسته شده‌اند[1]، آن‌چنان که مغان از خاندانی از ماد بودند، نزد بنی‌اسرائیل هم ربانی‌ها از قبیلهٔ لاوی بودند.

در اوستا، ایزدی که به نگهبانی گروه پیشوایان گماشته است، زرثوشتروتمه Zarathuštrôtema خوانده شده، این واژه که در پهلوی زرتوشتوم zaratuštum شده، یعنی زرتشت سان، یا کسی که به زرتشت همی ماند، در یسنا ۱ پارهٔ ۶ و یسنا ۲ پارهٔ ۶ و در اویسروتریمگاه پاره‌های ۶ و ۹ به آن برمی‌خوریم.

در وندیداد فرگرد ۱۸ در پاره‌های ۱-۶ گفته شده که چه کسانی را می‌توان آترون نامید و از چه کسانی که خود را مانند پیشوایان ساخته‌اند، باید دوری کرد.

1. The Dastur Hoshang Memorial Volume, Bombay 1918 p. 16-23.

هفت هات

به نام هرمزد دادار دانا و توانا

در جلد اول یشت‌ها، از هفت هات سخن داشتیم و فصل‌های آن را تفسیر کردیم، در آنجا به مناسبت اینکه هفت هات نظر به اسمش هفتن یشت بزرگ خوانده شده، در مقابل هفتن یشت خرد (کوچک) آن را در جزء یشت‌ها آوردیم، اما هفت هات با هفت امشاسپندان پیوستگی خاصی ندارد و بخشی از یسنا شمرده می‌شود نه یشت. اینک در این دومین جلد یسنا، دیگرباره از هفت هات سخن می‌داریم و به گزارش فصل‌های آن می‌پردازیم تا ترتیب فصل‌های یسنا را رعایت کرده باشیم.

این دومین گزارش هفت هات با نخستین گزارش آن، که در جلد اول یشت‌ها آمده و بیست‌وهفت سال از انتشار آن می‌گذرد، فرقی دارد، چه در برخی از واژه‌ها و چه در ساختمان جمله‌ها، اما مفهوم آن‌ها تفاوت زیادی با همدیگر ندارند.

در نخستین جلد یسنا گفتیم که هَپتَنگ‌هائیتی Haptanhâiti یا هفت هات، جزء یسنا و در میان نخستین گات که اهنُودَ باشد و دومین گات که اُشتُودَ باشد، جای داده شده و فصل‌های ۳۵-۴۲ این بخش از اوستا را «هفت هات» نامیده‌اند. چنان‌که دیده می‌شود هفت هات برخلاف اسمش دارای هشت هات یا فصل می‌باشد، اما هات ۴۲ متمم فصل‌های پیش است و خود فصل مستقلی شمرده نمی‌شود، آن را بعدها افزوده‌اند و از حیث انشاء و مفهوم با فصل‌های هفتگانه بسیار فرق دارد. از زمان پیش نیز هات ۴۲ از هفت هات جدا دانسته شده است.

در نامهٔ پهلوی شایست ناشایست (چم گاسانیک) از هفت هات سخن رفته، مندرجات هریک از فصل‌های آن و شمار فقره‌های هر یک فصل آن معین گردیده و سبب تکرار

پاره‌ای از فقرات آن نیز بیان شده است. آغاز هر یک از هفت فصل هفت هات با ذکر کلمه و یا کلمات اولی همان فصل، معین گردیده است، در ضمن این تشریح آغاز و انجام هفت هات چنین محدود شده است: «هفت هات با واژهٔ هومَتَنام humatanam آغاز شده و با همین واژه انجام یافته است.[۱]» چنان‌که در متن هفت هات می‌بینیم پارهٔ دومی از یسنا ۳۵ با واژهٔ هومتنام شروع شده و در پارهٔ ۷ از یسنا ۴۱ باز به همین واژه برمی‌خوریم، به این معنی که پارهٔ دوم از یسنا ۳۵ در پایان هفت هات تکرار شده است. بنابر این سنت کهن که در این نوشتهٔ پهلوی به جای مانده، هات ۴۲ جزء هفت هات نیست و نه پارهٔ نخستین از هات ۳۵ که بعدها افزوده شده است. گلدنر[۲] گمان کرده که هفت هات از پارهٔ سوم یسنا ۳۵ آغاز می‌گردد و با یسنا ۴۱ پایان می‌پذیرد[۳]، بوناک[۴] بر این است که آغاز هات ۳۵ از پارهٔ دوم آن باشد، زیرا همین پاره است که در انجام هفت هات (پارهٔ ۸ از یسنا ۴۱) دوبار تکرار می‌گردد چنانک در انجام فصل‌های هر یک از پنج گات‌ها نخستین بندی که آن گات با آن آغاز یافته دوبار تکرار می‌گردد، از این گذشته بجاست که نظر به زبان نیز پارهٔ دوم از هات ۳۵ جزء هفت هات قدیم شمرده شود نه از اضافات نسبتاً نو[۵].

هر یک از فصل‌های هفت هات گویای مطلب خاصی است، این‌چنین: در نخستین فصل (هات ۳۵) از تکلیف دینداران سخن رفته، در هات ۳۶ از آذر یاد شده به‌ویژه آذری که در آزمایش روز پسین افروخته گردد، هات ۳۷ در ستایش و سپاسگزاری از اهورا مزداست، برای آفرینش نیک وی؛ هات ۳۸ در نیایش و ستایش زمین و آب است؛ در هات ۳۹ به روان مردان و زنان پاک و چهارپایان سودمند و فرشتگان درود فرستاده شد؛ در هات ۴۰ و در هات ۴۱ از پاداش جهانی و مزد مینوی پاکان در جهان دیگر سخن رفته است.

هفت هات در میان بخش‌های دیگر اوستا جنبهٔ خاصی دارد: از حیث زبان و انشاء مانند پنج سرود گات‌هاست، بنابراین در ردیف گات‌ها از کهن‌ترین بخش کتاب مینوی به‌شمار است و بلندترین مطالب اخلاقی را در بر دارد. نظر به همین زبان و انشاء و معنی هفت هات است که در نامه‌های پهلوی، بخش گاسانیک یعنی گات‌هایی به‌شمار رفته است.

---

۱. نگاه کنید به: Sacred Books of the East, Edited by M. Müller Pahlavi Texts, Translated by E. W. West Vol. V. p. 360-362. (شایست ناشایست فصل ۱۳، فقره ۱۶-۲۶ ــ چم گاسانیک)

2. Geldner

3. AVESTA Die Heiligen Bücher Der Parsen Herausgegehen von K. F. Geldner, Stuttgart 1895S. 128.

4. Baunack

5. Studien Von J. Eaunack Und T. Baunack Leipzig 1888 S. 342.

در دینکرد، در بخش نهم آن، در فصل دوازدهم، هفت هات از یازدهمین فرگرد (= فصل) از سوتکرنسک (نخستین نسک اوستا) دانسته شده و آن را روی هم یک باب به‌شمار آورده، مندرجاتش یادگردیده است.

هفت هات نثر است به استثنای چند بند منظوم که در آن دیده می‌شود، از آن‌هاست پارهٔ ۸ از هات ۳۵ و پارهٔ ۱ از هات ۴۰ که دو بند چهار شعری و هر شعری هشت آهنگی (هجایی = سیلابیک) است.

از این دو بند منظوم که بگذریم، هفت هات نثر است، با این، در سنت سراسر هفت هات مانند پنج سرود گات‌ها منظوم خوانده شده و از ابیاتش (افسمَن afsman) و از قطعات منظومش (وَچَش تَشتی vacastašti) یاد شده است. در خود اوستا، در سرآغاز کردهٔ (= فصل) شانزدهم ویسپرد و در پارهٔ چهارم آن، ابیات و قطعات منظوم هفت هات با فصل‌ها و واژه‌ها و گزارش آن ستاییده شده، آن‌چنان که ابیات و قطعات پنج سرود گات‌های منظوم در کرده‌های دیگر ویسپرد ستاییده شده است: در سرآغاز کردهٔ ۱۴ ویسپرد و در پارهٔ ۴ آن مانند کردهٔ ۱۶ ویسپرد ابیات و قطعات اَهنُودَگات ستوده شده (به پارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱۳ ویسپرد نیز نگاه کنید) همچنین در سرآغاز کردهٔ ۱۸ ویسپرد و در پارهٔ ۳ آن از ابیات و قطعات اشتودگات و در سرآغاز کردهٔ ۱۹ ویسپرد و در پارهٔ ۳ آن از ابیات و قطعات سپنتمدگات و در سرآغاز کردهٔ ۲۰ وهوخشترگات و پارهٔ ۳ آن و در سرآغاز کردهٔ ۲۳ ویسپرد و پارهٔ ۲ آن از ابیات و قطعات وهیشتواشت گات یادگردیده است. درست به همان ترتیبی که از هفت هات در کردهٔ ۱۶ ویسپرد با ابیات و قطعات و زند (گزارش) و پرسش‌ها و پاسخ‌ها یادگردیده، به همان ترتیب از پنج سرود گات‌ها در جاهای دیگر ویسپرد که برشمردیم یاد شده است.

این سنت که هفت هات را منظوم می‌دانستند در نوشته‌های متأخر نیز چنین دانسته شده، در یک نسخهٔ بسیار معتبر یسنا با گزارش پهلوی (زند) که گلدنر در متن اوستای خود به نشانهٔ Pt4 آورده و امروزه در خانوادهٔ سنجانا در بمبئی است، هر یک از ابیات و قطعات هفت هات به خط پهلوی gâs و ویچست vicast آورده شده است[1]. نظر به همین سنت که در خود اوستا و نوشته‌های پهلوی به جای مانده و چند بند منظوم که در هفت هات دیده می‌شود، بوناک Baunack بر این شده که سراسر هفت هات را از پارهٔ ۳ از هات ۳۵ تا خود

۱. نگاه کنید به: Avesta Die Heiligen Bücher Der Parsen Von Karl F. Geldner, Stuttgart 1895, Prolegomena S. XIII und S. 128; Awestalitteratur Von K. Geldner, im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S. 31.

پارهٔ ۶ از هات ۱۴۱ را منظوم بداند که هر یک شعرش دارای هشت آهنگ (هجا) بوده، اما چندی پس از آن واژه‌هایی به این منظومه افزوده شده و وزن آن‌ها را خراب کرده به هیئت نثر درآورده است. دانشمند نامبرده این واژه‌های افزوده را باز شناخته و آن‌ها را برکنار کرده، هیئت اصلی منظومه را نشان داده است. نزد او ابیات و قطعات هفت هات به منظومه ودا[1] نامهٔ دینی برهمنان همانند است و نظر به زبان هفت هات به هیچ روی نمی‌توان گفت که این بخش از اوستا پس از زرتشت انشاء شده باشد. به اختصار دانشمند نامبرده بر این است که هفت هات چنان‌که سه دعای کوچک مزدیسنان: اشم وهو... یثا اهووئیریه... ینگه‌هاتام...[2] از قطعاتی است که بسا پیش از زمان زرتشت انشاء شده است، هر چند تحقیقات مفصل بوناک بسیار سودمند است اما عقیدهٔ او دربارهٔ قدمت هفت هات نزد اوستاشناسان دیگر پذیرفته نشده است.

در هفت هات درست نشانه‌های نفوذ آیین و آموزش زرتشتی هویداست و باید زمان انشاء آن را پس از زرتشت، از نخستین پیروان پیغمبر یا در روزگار خود پیغمبر دانست. درست است آن‌چنان‌که بوناک گفته در هیچ جای هفت هات از زرتشت نام برده نشده، اما این را باید اتفاقی پنداشت، باز قطعاتی امروزه از اوستا در دست داریم که در آن‌ها پیغمبر ایران یاد نگردیده و هیچ تردیدی هم نداریم که پس از زرتشت، بسا قرن‌ها پس از روزگار وی انشاء شده است. گذشته از این هیچ شک در این نیست که پارهٔ ۹ از هات ۳۵ اشاره به زرتشت است[3].

1. veda

۲. دربارهٔ اشم وهو... یثااهو... ینگهه هاتام نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، خرده اوستا و نخستین جلد یسنا.

3. Avesta, Die Heiligen Bücher Der Parsen, übersetzt Von Fritz Wolff, Strassburg 1910 S. 67.

هفت هات، یسنا، هات ۳۵*

۱ [زوت] اهورا مزدای پاک (و) رد پـاکـی را مـی‌ستاییم، امشـاسپندان، شـهریاران نیکخواه را می‌ستاییم، سراسر هستی پاک مینوی و جهانی را می‌ستاییم، به دستور راستی نیک، به دستور دین نیک مزدیسنا[1]،
[راسپی] اهورامزدای پاک (و) ردِ پاکی را می‌ستاییم...[2].

۲ [زوت]، هومَتَنام، به اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک که در اینجا و در جاهای دیگر کرده شده و کرده خواهد شد، درود گوییم، همچنان (خود) به جان از بـرای نیکی همی کوشیم[3].

۳ این را برای خود برمی‌گزینیم ای اهورامزدا، ای راستی (اشـا) زیـبا: آن انـدیشه و گفتار و کرداری را به جای آوریم که در میان کنش‌ها، در هر دو جهان بهترین هستند.

۴ از پی پاداش پسین، برای بهترین کنش، همی گوییم به دانایان و به نادانان، به شهان

---

* برای گزارش هفت هات به بوناک Baunack که از او در صفحهٔ پیش نام بردیم نگاه کنید.
پاره‌های ۳-۱۰ از یسنا ۳۵ را Geldner گلدنر نیز به آلمانی گردانیده است:
Grundriss Der Iranischen philologie B. II S. 32.

۱. دستور، رسم berea نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. Sp. 957, bereg

۲. راسپی همان نخستین پاره را که زوت خوانده، می‌سراید.

۳. هومتنام در پارهٔ ۷ از هات ۴۱ و در پارهٔ ۲۰ از هات ۶۸ و در پایان هر یک از آفرینگان تکرار می‌شود.

و به فرمانبران که به چارپا رامش بخشند و خورش دهند[۱].

۵ به‌راستی پادشاهی را از آن کسی شمریم و از آن کسی دانیم و از برای کسی خواستاریم که بهتر پادشاهی کند: برای مزدا اهورا و اردیبهشت (سه بار)[۲].

۶ آنچه راکه مرد یا زنی دانست که درست و نیک است، آن‌گاه باید آن را به‌کار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آن را به‌کار بندند، آن‌چنان که هست.

۷ اینک برای شما: ستایش و نیایش برای اهورامزدا و خورش برای چارپا بهترین (چیز) شمریم، اینک آن را برای شما به‌کار بریم و آن را بیاگاهانیم (به دیگران) آن‌چنان که بتوانیم.

۸ به سرپرستی اشا، به همسایگی اشا، هر یک از آفریدگان (موجودات) به بهترین پاداش هر دو جهان برخوردار شود (دوبار)[۳].

۹ این گفتار وحی شده را ای اهورا مزدا با بهترین منش فراگستریم، آن‌گاه تو را (ای زرتشت) گوینده و آموزگار آن دانیم.

---

۱. نخستین بخش این پاره در یسنا، هات ۷۱ پارهٔ ۲۵ همچنین در فرگرد یازدهم وندیداد پارهٔ ۶ و در کردهٔ بیست و دوم ویسپرد پارهٔ ۱ نیز دیده می‌شود.

۲. همین پارهٔ ۵ از هات ۳۵ در پارهٔ ۶ از آفرینگان گهنبار و پارهٔ ۸ از فرگرد دهم وندیداد و پارهٔ ۲ از کردهٔ هشتم ویسپرد دیده می‌شود و در همه جا باید سه بار تکرار شود. در نامه پهلوی شایست ناشایست فصل ۱۳ فقره ۲۲ آمده: این تکرار به مناسبت سه پسر زرتشت می‌باشد، وست West گوید: از این پسران سه موعود مزدیسنا که پسران آینده پیغمبر هستند (هشیدربامی، هُشیدر ماه، سوشیانت) اراده شده: SBE. Vol. p 361 n. 5

۳. دربارهٔ تکرار پارهٔ ۸ از هات ۳۵ در شایست ناشایست فصل ۱۳ فقرهٔ ۲۳ آمده:
ashahyâ âat Sairî (این سه واژه از بخش نخست، هشتمین پاره از هات ۳۵ می‌باشد) این تکرار یک بار برای درود به اشَ asha و یک بار دیگر برای شکست دشمن است. در وندیداد فرگرد دهم در پاره‌های ۳-۴، بندهای گاسانیک یعنی پنج سرود گات‌ها و بخش‌هایی از اوستا که در ردیف گات‌ها دانسته شده چون «هفت هات» که از آن یاد کردیم، باید دوبار تکرار شود. این بندهای تکرار شدنی یا بیشامروت Bišâmrûta (دوبار گفتنی) چنین برشمرده شده: بند ۱ از یسنا، هات ۲۸، بند ۲ از هات ۳۵، بند ۸ از هات ۳۵، بند ۳ از هات ۴۱، بند ۵ از هات ۴۱، بند ۱ از هات ۴۳؛ بند ۱ از هات ۴۳؛ بند ۱ از هات ۴۷؛ بند ۱ از هات ۵۱، بند ۱ از هات ۵۳، چنانک دیده می‌شود همهٔ این بندها از پنج سرود گات‌ها و از هفت هات می‌باشد.

۱۰ و برای اشا و وهومن و شهریورنیک، ای اهورا، بیش از بیش، سرود بر سرودها، بیش از بیش درود بر درودها، بیش از بیش، ستایش بر ستایش‌ها [فرستیم][1].
«ینگه هاتام» مزدا اهورا آگاه است از آن کسی که [چه مرد و چه زن] در میان جهانیان، ستایشش از روی راستی ستوده‌تر است و این‌چنین مردان و این‌چنین زنان را می‌ستاییم (دوبار)[2].

۱. به جای بیش از بیش در متن تهوات Thwât آمده و در گزارش پهلوی (زند) به «تو» گردانیده شده و نزد چند تن از اوستا دان‌ها همین معنی تکرار گردیده است.
نگاه کنید به بارتولومه: Altiranisches Wörterb. Sp. 793
۲. «ینگه هاتام» در انجام هر یک از فصل هفت هات می‌آید و در اینجا دوبار تکرار می‌شود. آن‌چنان که در شایست ناشایست آمده: یک‌بار برای درود به هرمزد و امشاسپندان و بار دیگر برای شکست اهریمن و زادگاه ناپاک وی گفته می‌شود.
دربارهٔ ینگه هاتام نگاه کنید به جلد خرده اوستا به گفتار «اشم وهو» و «یثا اهو» و به جلد نخست یسنا.

یسنا، هات ۳۶*

۱ به میانجی کُنش این آذر، نخست به تو نزدیک شویم، ای مزدا اهورا، بـه تـو، بـه دستیاری خرد پاکت. آن آذر به کسی آسیب رساند که تو آسیب او خواسته باشی[۱].

۲ به خوش‌ترین روش به سوی ما آی، ای آذرمـزدا اهـورا، بـا رامش دهـنده‌ترین شادمانی، با شایسته‌ترین درود، در هنگام دادستان بزرگ به ما روی آر[۲].

۳ تو هستی ای آذر، خوشی مزدا اهورا، مانند سپندمینو (خردمینوی) تو خـوشی او هستی، با آن کارسازترین نام تو، ای آذرمزدا اهورا، به تو نزدیک شویم.

۴ به تو با اندیشه نیک، به تو با آیین درست، به تو با کردار و گفتار دانایی نیک نزدیک شویم.

---

* برای گزارش یسنا ۳۶ به گلدنر و ریخلت نیز نگاه کنید:

I Die zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch. herausgegeben Von Bertholet Tübingen 1926 S.15; Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; Strassburg 1911 p. 207-208.

۱. واژه‌ای که به «آسیب» گردانیده شده، در متن اختی آمده و چندین بار در اوستا (مهریشت پارهٔ ۵۰، فـرگرد ۲ وندیداد پارهٔ ۵ و جز این‌ها) به معنی درد و رنج و گزند و آسیب و ناخوشی و بیماری به‌کار رفته است. در زبـان ارمنی واژه اخت axt از واژه‌های عاریت ایرانی است.

۲. اشاره است به آزمایش روز پسین در دادستان بزرگ ایزدی که به میانجی خرد پاک خداونـدگار مـزدا و آذر مینوی انجام خواهد گرفت. نگاه کنید به گات‌ها: یسنا ۳۱ بند ۳ و یسنا ۴۷ بند ۶.

۵ تو را نماز بریم [و] سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا، به تو با همهٔ اندیشه نیک، با همهٔ گفتار نیک، با همهٔ کردار نیک نزدیک شویم.

۶ زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آنِ تو دانیم، ای مزدا اهورا: این روشنی و آن [فروغ] بلندترین [جهان] زبرین راکه خورشید خوانند.
«ینگهه هاتام...»[1].

۱. نگاه کنید به انجام پارهٔ دهم از هات ۳۵.

یسنا، هات ۳۷*

۱ ایدر، ما می‌ستاییم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آب‌ها و گیاه‌های نیک بیافرید، روشنایی و زمین (بوم) و همهٔ چیزهای نیک بیافرید.

۲ برای شهریاری و بزرگواری و خوب‌کرداری [وی] او را این‌چنین با ستایش برگزیده، کسانی که با چارپایان [سودمند] آسایند، می‌ستاییم[1].

۳ ایدون او را به نام‌های پاک اهورایی و پسندیدهٔ مزدایی می‌ستاییم؛ او را با دل و جان خویش، خواستار ستاییدنیم، او را [و] فرورهای مردان و زنان پاکدین را.

۴ ایدون اردیبهشت را می‌ستاییم، آن زیباترین امشاسپند را، آن فروغمند، آن سراسر بهی را.

۵ بهمن را می‌ستاییم و شهریور نیک را و دین نیک را و پاداش نیک را سپندارمذ نیک را، «ینگهه هاتام...».

---

* یسنا ۵ از یسنا ۳۷ برداشته شده است چون گزارش آن در نخستین بخش یسنا گذشت برای توضیح برخی از واژه‌ها نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

۱. مقصود از کسانی که با چارپایان آسایند یا با گاو زیست کنند، آن‌چنان که در متن آمده و از آن مطلق چارپایان سودمند خانگی اراده می‌شود، کسانی هستند که به پرورش گله و رمه پردازند. چنانک می‌دانیم پرستاری چارپایان سودمند، چه خرد و چه بزرگ آن‌ها مانند میش (گوسفند) و بز و شتر و اسب، در مزدیسنا از کردار نیک و درخور پاداش ایزدی شمرده شده است.

یسنا، هات ۳۸

۱ ایدون این زمین، زمینی را که ما را در بر گرفته و این زنان را نیز می‌ستاییم و آن زنانی را که از آنِ تو بشمارند، ای اهورامزدا و از راستیِ برگزیده برخوردارند، ما می‌ستاییم[1].

۲ و با شور دینی، چالاکی، هشیاری، نهاد پاک [و] با همه این‌ها پاداش نیک، آرزوی نیک، فراوانی نیک، نام نیک، بخشایش نیک را می‌ستاییم.

۳ ایدون آب‌ها را می‌ستاییم [آن آب‌های] فرو چکیده و گرد هم آمده و روان شده و خوب کنش اهورایی را و شما را [ای آب‌ها] که به خوبی روان و به خوبی درخور شناوری و به خوبی برای شست‌وشو [و] بخشایش دو جهان [هستید ما می‌ستاییم][2].

---

۱. در اینجا یاد کردن زن با زمین از این‌روست که هر دو در باروری مانند همدیگرند، بسا در اوستا از سپندارمذ که یکی از امشاسپندان و مادینه دانسته شده، زمین اراده کرده‌اند.

۲. پاره‌های ۶-۸ از یسنا ۶۷ از پاره‌های ۳-۵ یسنا ۳۸ (هفت هات) برداشته شده است. در گزارش پهلوی (زند) در این پاره همان واژه‌های اوستایی در پهلوی به‌کار رفته، همین واژه‌هاست که چندی پس از آن، نام‌های چند گونه آب پنداشته شده است. در فصل ۲۱ نامه پهلوی بندهش هفده گونه آب یاد گردیده در جزء آن‌هاست واژه‌های مئکنت maêkant هبونت hebvant؛ فروزنگه fravazanh که نگارنده آن‌ها را، صفت‌های آب گرفته به معنی: فروچکیده، گرد هم آمده، روان. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 991u. 1807u. 1104

چنان‌که بارتولومه نوشته واژه‌های مکیدن و مزیدن در فارسی به واژه مئکنت اوستایی پیوستگی دارد. دربارهٔ
←

۴ این‌چنین با نام‌هایی که اهورا مزدای خوشی‌بخش به شما آب‌های نیک داده، با آن [نام‌ها] شما را می‌ستاییم، با آن‌ها [از شما] دوستی خواهانیم، با آن نـام‌ها، نـماز گزاریم، با آن نام‌ها سپاسگزاریم.

۵ و شما را ای آب‌های بارور به یاری خوانیم و شما راکه مانند مادری [هستید]، شما راکه مانند گاو شیرده، پرستار بینوایان و از همهٔ آشام‌ها بهتر و خوش‌ترید.
شما نیکان را با رادی بلندبازو به اینجا [همی خوانیم] تا ایـنکه در تـنگنا (نـیاز) پاداش دهید، یاری کنید، شما ای مادران زیونده (زنده)[۱].

→

هفده گونه آب که در بندهش بزرگ آمده نگاه کنید به:

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. 565-266.

و نگاه کنید به: Commentar übr Das Avesta Von Spiegel B. II S. 308; Baunack Studien and 378.

۱. در اینجا صفت بلندبازو یا درازدست که در متن درغو بازو dareghô-bâzu آمده، به این معنی است که رادی یا بخشش و نثار و تقدیمی بزرگ و فراوان، آن‌چنان رساست که گویی دست بلندش به آستان کردگار تواند رسیدن.

یسنا، هات ۳۹

۱ این‌چنین ما می‌ستاییم گوشورون و گوش تَشن را[1]، روان‌های خودمان و چارپایان را که مایهٔ زندگی ما هستند، آن‌هایی که ما برای آن‌ها [هستیم] و آن‌هایی که برای ما هستند[2].

۲ و روان‌های جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم. اینک روان‌های مردان و زنـان پاک را، در هر جایی زاییده شده باشند. آنانی که نهادشان برای پیروزی [راستی] می‌کوشد و خواهد کوشید و کوشیده است[3].

۳ پس این‌چنین ما می‌ستاییم نیکان (نر) و نیکان (ماده)، امشاسپندان جاودان زنده، جاودان سودمند را که با منش نیک زیند و همچنین مادگان آنان را[4].

۴ آن‌چنان که تو ای اهورا مزدا به نیکی انـدیشیدی و گـفتی و کـردی و ورزیـدی، همچنان ما آن‌ها به پیشگاه تو فراز آوریم، همچنان تو را ستایش کنیم و نیایش به

---

۱. دربارهٔ گوشورون و گوش تشن به یادداشت پارهٔ ۱۴ از سی روزهٔ کوچک در جلد خرده اوستا بنگرید.
۲. یعنی مردم برای نگاهداری چارپایان سودمند آفریده شده‌اند و چارپایان سودمند برای زندگی مردم.
۳. در پارهٔ ۱۵۴ فروردین یشت نیز به همین پاره برمی‌خوریم.
۴. چنانک می‌دانیم در میان امشاسپندان یا مهین فرشتگان سه تن نر: بهمن، اردیبهشت، شهریور و سه تن مادینه: سپندارمذ، خرداد، امرداد، هستند.

جای آریم، همچنان نماز آوریم و سپاسگزاریم، ای مزدا اهورا (دوبار)[1].

۵ به دستیاری، پیوند نیک [ما] با راستی، با پاداش نیک، با پرهیزگاری نیک، به سوی تو آییم[2].
«ینگهه هاتام...».

۱. در پاره‌های ۵-۶ از یسنا ۱۳ نیز، پاره‌های ۴-۵ از یسنا ۳۹ آمده است، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا به یادداشت شمارهٔ ۱.
۲. در اینجا میان بندگان و آفریدگار، راستی و پاکی ایمان، میانجی دانسته شده است.

یسنا، هات ۴۰

۱ این پاداش را اینک ای مزدا اهورا به یاد آر و به جای آر آنچه را که آرزوی ماست.
این بخشایشی را که تو مزد دینداری مانند من کسی پیمان دادی، ای مزدا اهورا[۱].

۲ این [مُزد] را تو به ما ارزانی داشتی، در زندگی اینجا و [جهان] مینوی تا اینکه ما به پیشگاه تو و اشا (راستی) رسیم، هماره، جاودان[۲].

۳ ای مزدا اهورا چنان ساز که مردان (رزمیان) به راستی بگروند [و] راستی جویند [و] کشاورزان کوشا را بیگانگی دیر پایا، پرشور استوار دار. برای ما (پیشوایان) که آنان (رزمیان ــ کشاورزان) با ما رام باشند[۳].

---

۱. جمله اخیر این پاره، در پاره ۵ از هات ۴۱ نیز آمده است.
۲. پارهٔ ۲۵ از هات ۷ از پارهٔ ۲ از همین هات ۴۰ می‌باشد.
۳. در این پاره و پارهٔ ۴ از گروه مردم: رزمیان و کشاورزان و آتربانان (پیشوایان) یاد گردیده است، نگاه کنید به گفتار «پیشه‌وران» در بخش نخست گات‌ها.
به جای واژهٔ پرشور در متن ایژا îzâ آمده، همان است که در پارهٔ ۲ از هات ۳۸ به آن برخوردیم و به معنی شور دینی گرفتیم و در گات سپنتمد، هات ۴۹ بند ۱۰ و هات ۵۰ بند ۸ و وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱، همچنین در یسنا، هات ۷۰ پارهٔ ۴ آمده است. در یسنا، هات ۴۰ پارهٔ ۳ و هات ۴۱ پارهٔ ۳ و ویسپرد کرده ۱۲ پارهٔ ۴ ایژیه îzya آمده که صفت است، بارتولومه (379) ترجمه کرده erfolgreich و واژه îzâ را ترجمه کرده Eifer, Streben به‌ویژه غیرت دینی.
îzâ بسا با واژه yaoštay آمده چنان‌که در هات ۳۸ پارهٔ ۲ به معنی رستگاری و بخت است.

۴ بکند این‌چنین آزادگان، این‌چنین برزیگران، این‌چنین پیشوایان، با آنانی کـه مـا یگانه هستیم، از شما به‌شمار روند و این‌چنین مـا، ای مـزدا اهـورا، از پـاکـان و راست‌کردارانی باشیم که به آنچه آرزوی ماست، به ما ارزانی دارید.
ینگهه هاتام...[1].

۱. نگاه کنید به پایان پارهٔ دهم از هات ۳۵.

یسنا، هات ۴۱

۱ سرودهای درود [و] نیایش‌های [خود را] فراز آوریم به پیشگاه اهورا مزدا و اردیبهشت و بدان‌ها سزاوار و شایسته دانیم.

۲ باشد که از کشور نیک تو، ای مزدا اهورا، هماره بهره‌ور شویم. باشد که به ما مرد و زن شهریار نیکی در هر دو جهان شهریاری کند، ای در میان باشندگان خوب‌کنش‌ترین.

۳ تو را همایون [و] کامیاب [و] ایزدِ از راستی برخوردار دانیم. بشود که تو در هر دو جهان [مانند] جان و تن ما باشی، ای در میان باشندگان خوب کنش‌ترین (دوبار).

۴ باشد که به خود ارزانی داریم و دریابیم ای مزدا، پناه دیرپایای تو را. به دستیاری تو کامروا و نیرومند گردیم و آن‌چنان که آرزوی ماست، دیرگاهی ما را در پناه خودگیری، ای در میان باشندگان خوب‌کنش‌ترین.

۵ سرودگران و پیامبران تو، ای اهورا مزدا، خوانده شدیم و پذیرفتیم [آن را] و خرسندیم به آن مُزدی که برای دین مانند من کسانی پیمان دادی، ای مزدا اهورا (دوبار)[1].

---

۱. پاره‌های ۵-۶ از هات ۴۱ در پاره‌های ۲۴-۲۵ از هات ۷ نیز آمده است. در شایست ناشایست فصل ۱۳ پارهٔ ۲۵ آمده: پارهٔ ۵ از هات ۴۱ دوبار گفته شود: یک‌بار برای درود و یزشنه و یک‌بار برای میزَد.

۶ این [مُزد] را تو به ما دادی چه در زندگی اینجا و چه در [جهان] مینوی تا اینکه ما به پیشگاه تو و راستی توانیم رسیدن، هماره جاودان[۱].

۷ ینگهه هاتام... (دوبار)

«هومتنام» به اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک که در اینجا و در جاهای دیگر به جای آورده شده و به جای آورده خواهد شد، درود گوییم، آن‌چنانک ما [خـود] برای به جای آوردن نیکی کوشا هستیم (دوبار)[۲].

«یثا اهووئیریو...».

«اشم وهو...»[۳].

«ینگهه هاتام...»[۴].

۱. مانند پارهٔ ۲ از هات ۴۰.

۲. «هومتنام» همان است که در پارهٔ ۲ از هات ۳۵ به آن برخوردیم و گفتیم «هفت هات» با این واژه آغاز یافته و با جمله‌ای که با همین واژه آغاز شود، انجام می‌یابد. پس با پارهٔ هفتم از هات ۴۱، هفت هات پایان پذیرفت. در پارهٔ ۲۰ از هات ۶۸ نیز به هومتنام برمی‌خوریم.

۳. دربارهٔ «یثا اهووئیریو... و «اشم وهو...» به جلد خرده اوستا و به جلد یکم یسنا نگاه کنید.

۴. نگاه کنید به پایان پارهٔ دهم از هات ۳۵.

یسنا، هات ۴۲*

۱ (زوت و راسپی) ما می‌ستاییم، ای امشاسپندان پاره‌های[۱] هفت هات را، آب‌های چشمه را می‌ستاییم و آب‌های گذرها را می‌ستاییم، به‌هم پیوستگی‌های راه را می‌ستاییم و به‌هم آمدن‌های راه را می‌ستاییم.

۲ کوه‌های آبریزان را می‌ستاییم، دریاچه‌های آب‌زا را می‌ستاییم و کشتزارهای سودبخش گندم را می‌ستاییم، نگهدار و آفریدگار را می‌ستاییم، مزدا و زرتشت را می‌ستاییم.

۳ زمین و آسمان را می‌ستاییم و باد چالاک مزدا آفریده را می‌ستاییم و سره کوه البرز را می‌ستاییم، زمین و همه چیزهای نیک را می‌ستاییم.

۴ منش نیک و روان‌های پارسایان را می‌ستاییم [ماهی] واسی، آن پنچاسدوَرا را می‌ستاییم و خَرَ، آن پاک را می‌ستاییم، آنکه در میان دریای فراخکرت ایستاده است، دریای فراخکرت را می‌ستاییم[۲].

---

* در پیشگفت هفت هات یاد کردیم که هات ۴۲ نسبت به هفت فصل دیگر، نو و افزوده به هفت هات شمرده می‌شود.

۱. handâta به معنی پاره یا جزء و قطعه است و از آن پاره‌ای از اوستا و به‌ویژه گات‌ها اراده می‌شود، در ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۳ و کردهٔ ۱۴ پارهٔ ۴ و کرده ۲۴ پارهٔ ۲ نیز به آن برمی‌خوریم.

۲. در نخستین جلد یشت‌ها از واژه‌های واسی vâsî و پنچا سد ورا pancâ-sdavarâ و خَرَ xara جانوران ←

۵ وهوم زرین (زرد رنگ) بُرزمند را می‌ستاییم، هوم گیتی‌افزا را می‌ستاییم، هوم دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم.

۶ آب روان و مرغ پران را می‌ستاییم و بازگشت آتربانان را می‌ستاییم، آنانی که به جاهای دور رفته، به کشورهای دیگر، که دین راستی خواستارند[۱]،
همه امشاسپندان را می‌ستاییم.
ینگهه هاتام...

پایان هفت هات

←

شگفت‌انگیز و کوه البرز و دریای فراخکرت که باید دریای گرگان (دریای آبسکون = دریای گیلان = دریای مازندران = دریای خزر) باشد سخن داشتیم.

۱. دربارهٔ آتربانان (پیشوایان دینی) که برای گسترش مزدیسنا در گردش بودند، به یادداشت پارهٔ ۸ اویسروتریمگاه به جلد خرده اوستا نگاه کنید، به پارهٔ ۳ از کرده سوم ویسپرد در همین جلد نیز نگاه کنید.

یسنا، هات ۵۲

آن‌چنان که هفت هات در میان نخستین گات اَهنُودَ و دومین گات اُشتُودَ فاصله است، هات ۵۲ در میان چهارمین گات وهُوخشترَ (هات ۵۱) و پنجمین گات وهیشتوایشت (هات ۵۳) فاصله است[1].

در پاردهٔ دوم از کردهٔ بیستم ویسپرد آمده: «این پیروزی را می‌ستاییم که در میان [گات‌ها] وهوخشتر و وهیشتوایشت، گویای اندیشهٔ نیک و گفتار و کردار نیک است» از این جمله، هات ۵۲ اراده شده است.



۱ (زوت و راسپی) «یثا اهووئیریو...» مانند سرور برگزیده، این‌چنین سرور مینوی است [زرتشت] هم، از روی راستی، کسی که منش نیک کردار جهانی را به نزد مزدا آورد و شهریاری اهورا برای کسی است که نگهبان بینوایان است (دوبار)[2].

(زوت) [آنچه] به و [آنچه] بهتر است خواستارم برای سراسر آفرینش پاک که هست و بوده و خواهد بود[3].

---

۱. نگاه کنید به جلد نخست یسنا و نگاه کنید به گات‌ها دومین گزارش نگارنده.

۲. معنی بخش دوم «یثا اهووئیریو» که اخیراً به نظر نگارنده رسیده چنین است: «... و شهریاری از آن اهوراست آنکه (به زرتشت) نگاهبانی بینوایان داد» به یادداشت پارهٔ ۷ از هات ۴۱ در همین جلد و به جلد نخست یسنا نیز نگاه کنید.

۳. از پاره‌های ۱-۴ از هات ۵۲، روی هم، پاره ۴ هوشبام، نمازی که در بامداد خوانند، ساخته شده است، نگاه کنید به خرده اوستا.

اشی...[۱] که پیروزی دیرپایا بخشد...[۲] به خواست خویش یاری... دهد[۳] و آرزو برآورد.

۲ [اشی] همه درمان‌هایی که در آب‌ها و چارپایان و گیاهان است برخوردار است، کسی که ستیزه‌های دیوها و مردمان راکه به زیان این خانه و خان‌خدای این خانه ورزند، درهم تواند شکست.

۳ دهش نیک و پاداش نیک، نیکی پیشین و... پسین که پیروزی دیرپایا بخشد، آن‌چنان که ما از بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین پاداش بهره‌مند شویم[۴].

۴ امشاسپندان را ستایش و نیایش کنیم و خشنود سازیم و آفرین خوانیم [تا این‌که آنان] این خان و مان را بنوازند (بزرگ و بلند کنند و بپرورانند)، سراسر آفرینش پاک را بنوازند، سراسر آفرینش دروغ را براندازند،
ای راستی، درود گوییم [مزدا را] که نیکخواه آفریدگان است[۵].

۵ بشود، به کام و به خواهش [خود] تو ای اهورا مزدا، به آفریدگان خود شهریاری کنی، به خواست خویش به آب‌ها، به خواست خویش به گیاهان، به خواست خویش به همهٔ بهانِ راست‌نژاد، به پیرو راستی شهریاری (توانایی) دهید [و] به پیرو دروغ ناتوانی[۶].

۶ کامروا باد پیرو راستی، ناکام باد پیرو دروغ، سپری شده، برانداخته شده، زدوده، بَرده [و] ناکام [باد] در آفرینش سپند مینو [پیرو دروغ].

---

۱. به جای نقطه‌ها از واژه که در نسخه بدل‌ها به املاءهای دیگر هم نوشته شده، معنی‌ای برنمی‌آید.
۲. به جای نقطه‌ها معنی واژه که دوبار آمده، دانسته نشد. ۳. râsaintîš؟
۴. جمله‌هایی که در پاره‌های بالا روشن نیست، راجع است به اشی Ashî فرشته توانگری که در جلد دوم یشت‌ها از او سخن داشتیم، گذشته از نامفهوم ماندن چند واژه، در این جمله‌ها، فعلی هم که بیان مقصود کند، افتاده است.
۵. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۵ بند ۶ می‌باشد.
۶. پاره‌های ۵–۸ این هات مانند پاره‌های ۵–۸ از هات ۸ می‌باشد، همچنین پاره‌های ۵–۷ این هات مانند پاره‌های ۸–۱۰ از هات ۶ و مانند پاره‌های ۲۶–۲۸ از هات ۷۱ می‌باشد و پاره‌های ۵–۸ این هات مانند پاره‌های ۱۲–۱۵ از هات ۱۱ و مانند پاره‌های ۱۶–۱۹ از هات ۶۸ می‌باشد.

۷ برانگیزانم، من زرتشت، اینک سران خان و مان‌ها و ده‌ها و شهرها و کشورها را که به روش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۸ (زوت و راسپی) فراخی و آسانی آرزومندم برای سراسر آفرینش راستی، تنگی و دشخواری خواستارم برای همه آفرینش دروغ.

یسنا

گفتیم پنج گات‌ها که روی هم هفده هات (= فصل) است، در میان هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده است. نخستین گات که اهنُودَ باشد، از هات بیست و هشت آغاز می‌شود و با پنجمین گات که وهیشتوایشت باشد پایان می‌پذیرد. وهیشتوایشت، پنجاه و سومین هات از یسنا به‌شمار است. در میان نخستین گات و پنجمین گات چندین هات فاصله است که آن‌ها را از پنج سرود یا از گات‌ها نباید شمرد: هشت هات از یسنا که روی هم رفته «هفت هات» خوانند، فاصله است میان نخستین گات و دومین؛ هات پنجاه و دوم فاصله است میان چهارمین گات (وهوخشتر) و پنجمین گات. گرچه چندین بار فصل‌های یسنا و ترتیب آن‌ها را یاد کردیم[1] برای اینکه اشتباهی روی ندهد دیگرباره ترتیب هفتاد و دو هات یسنا را و در میان آن‌ها جای هفده هات گات‌ها را می‌نگاریم:

یسنا از نخستین هات تا آغاز گات‌ها	۲۷ هات
نخستین گات (اهنُودَ) از هات ۲۸ تا خود هات ۳۴	۸ "
فاصله: هفت هات از هات ۳۵ تا خود هات ۴۲	۸ "
دومین گات (اُشتود) از هات ۴۳ تا خود هات ۴۶	۴ "
سومین گات (سپنتمد) از هات ۴۷ تا خود هات ۵۰	۴ "
چهارمین گات (وهوخشتر) هات ۵۱	۱ "
فاصله: هات ۵۲	۱ "
پنجمین گات (وهیشتوایشت) هات ۵۳	۱ "
هات‌های دیگر یسنا: هات ۵۴ تا انجام	۷۲ هات

۱. نگاه کنید به یادداشت هات ۵۲ در همین جلد.

یسنا، هات ۵۴*

هات ۵۴ ائیریَمَن ایشیَه Airyaman ishya از این دعای کوچک در جلد خرده اوستا سخن داشتیم. در کردهٔ ۲۴ از ویسپرد، از ائیریمن ایشیه یاد شده است.

در نامهٔ پهلوی: چیتگی‌های زاد سپرم آمده، ائیریمن ایشیه پنجاه و هفت واژه در بر دارد[۱].

***

۱ (زوت و راسپی) به اینجا آی، ای ائیریَمَن گرامی، برای یاری مردان و زنان زرتشتی، برای یاری منش نیک، برای آن دینی که درخور مُزد گرانبهاست. بخشایش آرزو شدهٔ راستی را که اهورا مزدا ارزانی خواهد داشت، خواستارم (چهار بار)[۲].

«اشم وهو...» (سه بار).

* تفسیر ائیریمن ایشیه در تفسیر اوستای خاورشناسان که در طی این تفسیر فارسی از آن‌ها یاد کردیم دیده می‌شود. برای گزارش هات ۵۴ به‌خصوص کتاب‌های ذیل شایان توجه است:

Selections from Avesta and Old Persian by Irach J. S. Taraporewala Part I, Calcutta 1922 p. 206-213;

ایرج تاراپور والا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۲۴ در بمبئی از جهان درگذشت.

Avesta Reader by. Hans Reichelt, Strassburg 1911 p. 177; Studien Zum Avesta Von Karl Geldner, Strassburg 1882 S 33.

1. S B E vol. XXXVII by west p. 405.

۲. در پارهٔ ۵ از هات ۲۷ نیز به همین پاره برمی‌خوریم.

۲ [نماز] ائیریمن ایشیه را می‌ستاییم، [آن نماز] توانای پیروزگر دشمن‌شکن را، که در میان گفتارهای راستی بزرگ‌ترین است.
گات‌های پاک، ردان شهریار پاک را می‌ستاییم: ستوت یَسن را می‌ستاییم[۱]، که نخستین آیین (داد) جهان است[۲].
«ینگهه هاتام...».

۱. از ستئوت یسنیه (ستوت یسن) که در هات آینده (یسنا ۵۵) با گات‌ها ستوده شده، در جلد اول یسنا به تفصیل سخن داشتیم.
۲. جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۳ بند ۱ می‌باشد.

یسنا، هات ۵۵*

هات ۵۵ ستئُوت یَسنیَه Staota-yesnya خوانده شده، از آن در جلد نخست یسنا سخن داشتیم. در این هات گات‌ها و بخشی از یسنا که ستئوت یسنیه نامیده شده، ستوده گردیده است.

***

۱ (زوت) سراسر هستی [خویش] از تن و استخوان و جان و پیکر و تـوش و بـوی (دراکه) و روان و فرورد فراز آوریم و درخور پیشگاه دانیم. این‌چنین ما این‌ها را درخور پیشگاه گات‌های پاک، ردان فرمانروای پاک [دانیم.][1].

۲ گات‌ها پناه و نگهدار ما هستند و خورش مینوی هستند. برای روان ما خورش و پوشاکند، این گات‌ها هستند که به ما پناه و پایداری بخشند و خورش مینوی سازند، اینانند برای

* برای گزارش هات ۵۵ کتاب‌های زیر درخور یادآوری است:

Die zoroastrische Religion Von Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch herausgegeben Von Bertholet, Tübingen 1926 I S. 17; Avesta Reader by Reichelt p. 171-172.

۱. واژه‌هایی که در این پاره به تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرورد گردانیده شده از روی ترتیب در متن تنو tanu، ازدی azdi، اوشتان uštân، کهرپ kehrp، تویشی tevîshî، بئوذ baodha، اورون urvan، فروشی fravashî آمده است چنان‌که دیده می‌شود همهٔ این واژه‌ها را جز اوشتان در فارسی داریـم. واژهٔ ازدی azdi هیأت دیگری است از است ast (استی) استه، هسته، استخوان که در اوستا بسیار آمده دربارهٔ واژه‌هایی که به فراز آوردن (یا تقدیم کردن و پیشکش کردن) و درخور پیشگاه دانستن (یا شایسته نذر کردن و در راه ایزدی بخشودن) گردانیدیم نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱ از یسنا ۴ در جلد نخست یسنا. به جای رد فرمانروا در متن آمده رتوخشتر ratuxshathra صفت است و به همین واژه در پارهٔ ۲ از یسنا ۵۴ برخوردیم و در آنجا رد شهریار آوردیم، یعنی شهریاری که برتری دارد و از ردی و بزرگی و سروری برخوردار است.

روان ما خورش و پوشاک، باشد که اینان به ما مُزد (پاداش) خوب، مزد بزرگ، مزد راستی دهند، در جهان دیگر پس از جدایی تن و نیروی بوی (دراکه) [از همدیگر].

۳ بکند آنان به نزد ما آیند با نیرو، آنان با پیروزی، آنان با تندرستی، آنان با درمان، آنان با فراوانی، آنان با بالندگی (پرورش)، آنان با آمرزش، آنان با یاوری، آنان با نیکخواهی، آنان با راستی، آنان با رادی، آنان با دهش: آن ستئوت یسنیه‌ها، آن‌چنان که آن‌ها را مزدای تواناترین پیروزمندِ جهان‌آرا بیافرید، برای نگهداری جهان راستی، برای پاسبانی جهان راستی، برای سود برندگان و برای سود رسانندگان و برای سراسر آفرینش راستی.

۴ هر آن پاکدینی که با این نماز خشنودیِ ردان، برای خود آمرزش خواهان، اندر آید، تو او را به هومت و هوخت و هورشت رسانی[1].

۵ راستی (اشا) و منش خوب (وهومن) را می‌ستاییم.
گات‌های پاک، روان فرمانگزار پاک را می‌ستاییم.

۶ ستئوت یسنیه را می‌ستاییم که نخستین آیین جهان (است)[2] آنکه برشمرده شده، دو چندان گفته شده، آموخته شده، آموزانیده گردیده، استوار داشته شده، ورزیده شده، به یاد سپرده شده، از بر خوانده شده، ستاییده گردیده، جهان هستی به خواست خویش نو کنند[3].

۷ بهرهٔ (پخش) ستئوت یسنیه را می‌ستاییم، ما می‌ستاییم ستئوت یسنیه از بر خوانده شده و باز گرفته شده و سروده شده و ستاییده شده را[4].

---

۱. هومت، هوخت، هورشت = پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، در اینجا نام سه پایگاه بهشت است. پیش از آنکه روان نیکوکار به گرزمان، یا به بارگاه اهورا مزدا رسد باید این سه پایگاه را در نوردد، آن‌چنانک روان گناهکار پیش از رسیدن به دوزخ از سه پایگاه دژمت، دژوخت، دژورست = پندار بد، گفتار بد، کردار بد باید بگذرد، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۲. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۲ از هات ۵۴.

۳. یعنی اگر «ستئوت یسنیه» را باز گیرند (زمزمه کنند) یا بلند بسرایند و از بر بخوانند و از یاد خویش بگذرانند... مایهٔ تازگی و خرمی و خوشی گیتی و زندگی است.

۴. درباره فعل‌های خواندن و زمزمه کردن (بازگرفتن) و سرودن و ستاییدن به یادداشت پارهٔ ۷ از کرده سوم ویسپرد نگاه کنید.

واژه‌ای که در سر پارهٔ ۷ به «بهره» گردانیده شده در متن بغ bagha آمده و در اینجا به معنی بهره یا برخ و بخش است، چنان‌که می‌دانیم بغ نام پروردگار هم می‌باشد، لفظاً یعنی بخشاینده یا بخشایشگر، نگاه کنید به جلد نخست یسنا.

یسنا، هات ۵۶

هات ۵۶ و هات ۵۷ از یسنا، هر دو از آنِ سروش و در نیایش این ایزد است[۱]، در نخستین جلد یسنا نقل از مُدی[۲] کرده، نوشتیم: هات ۵۶، سروش هادخت نامیده شده، چه گمان کرده‌اند که این هات، از هادخت نسک که بیستمین نسک اوستا و از دست رفته است، به جای مانده باشد[۳].

در نخستین جلد یشت‌ها دیدیم که یازدهمین یشت، سروش یشت هادخت خوانده شده است و هات ۵۷ از یسنا را نیز در ردیف یشت‌ها، دومین سروش یشت برشمرده‌اند و برای باز شناختن از سروش یشت هادخت، آن را سروش یشت سر شب نامیده‌اند، زیرا همیشه در سر شب، پیش از به خواب رفتن خوانند. آن‌چنان که گفتیم پاسبانی آفریدگان نیک اهورا مزدا، در شب هنگام، با ایزد سروش است.

دارمستتر[۴] آن را به اشتباه، سروش یشت سه شبه، نامیده است[۵].



۱. در نخستین جلد یشت‌ها و در خرده اوستا به تفصیل از سروش سخن داشتیم، نگاه کنید به یشت‌ها، جلد ۱، و خرده اوستا.

2. Modi

3. The Religions Ceremonies and Customs of the parsees by J.J. Modi: Bombay 1922 p. 327.
جیوانجی مدی در ماه مارس ۱۹۳۳ از جهان درگذشت.

4. Darmesteter

5. Zend-Avesta par Darmesteter Vol. I p. 358 et Vol. II p. 481.
دارمستتر در سال ۱۸۹۴ درگذشت.
و نگاه کنید به: Zand-i-khurtak Avistak, edited by Ervad B. N. Dhabhar: Bombay 1927 p. 24
هیربد دهابر در ماه دسامبر ۱۹۵۲ از جهان درگذشت.

۱ بشود فرمانبرداری (شنوایی) در اینجا باشد، برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که پرستیدهٔ ماست، در آغاز همچنان‌که در انجام. ایدون بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش اهورا مزدا، تواناترین پاکی که پرستیده ماست[۱].

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک و فروردهای پارسایان که ستوده روان‌های ما هستند، در آغاز همچنان‌که در انجام. ایدون بشود فرمانبرداری در اینجا باشد برای ستایش آب‌های نیک و فروردهای (فروهرهای) پارسایان که ستودهٔ روان‌های ما هستند.

۳ بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد برای ستایش آب‌های نیک، آن نیکان و آن امشاسپندان نیک، آن شهریاران خوب و نیکخواه و برای ستایش پاداش نیکی که درخور پاکدینی است به ما ارزانی خواهد شد و بشود سروش نیک پاداش‌بخش در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک، در آغاز همچنان‌که در انجام.

۴ ایدون بشود فرمانبرداری نیک در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک، آن نیکان و آن امشاسپندان نیک، آن شهریاران خوب و نیکخواه و برای ستایش پاداش نیکی که درخور پاکدینی است، به ما ارزانی خواهد شد و بشود سروش نیک پاداش‌بخش در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک[۲].

۵ (زوت و راسپی) «یثا اهووئیریو...» (چهار بار).
«اشم وهو...» (سه بار).
سروش پاک خوب بالایِ پیروزمند گیتی‌افزایِ پاک [و] رد پاکی را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتام...».

---

۱. واژه‌ای که به فرمانبرداری یا شنوایی گردانیدیم، به جای سرئوش sraosha یا سرئوش seraosha آمده است. سرئوش (= سروش) لفظاً یعنی فرمانبرداری و شنوایی در برابر اَسروشتی asruštî نافرمانبرداری، ناشنوایی یا خودسری، پارهٔ ۱ از هات ۵۶ و پارهٔ ۳ از هات ۱۵ یکی است.
۲. پاره‌های ۳–۴ از هات ۵۶ = پاره‌های ۱۷–۱۸ از هات ۶۵.

یسنا، هات ۵۷*

گفتیم پنجاه و هفتیم هات از یسنا «سروش یشت سر شب» خوانده شده است.

گزارش این هات که در جلد نخست یشت‌ها گذشت، نسبتاً آزاد است و ترتیب فقرات در آنجا مطابق ترتیب فقرات متن اوستای گلدنر[1] نیست. در اینجا ترتیب پاره‌ها (فقرات) آن‌چنان که در متن اوستای گلدنر می‌باشد رعایت می‌شود.

***

۱ (زوت و راسپی) «اشم وهو...» (سه بار)
به خشنودی سروش پاکِ دلیر تن فرمانِ شگفت زین[2] اهورایی، ستاییدن و نیایش کردن و خشنود ساختن (راسپی) و آفرین گفتن.
(زوت) «یثا اهووئیریو...» که زوت به من بگوید.
(راسپی) «یثا اهووئیریو...» که او زوت به من بگوید.
(زوت) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[3].

---

* برای گزارش هات ۵۷ به کتاب‌های زیر نگاه کنید:

Selections from Avesta and Old Persian by I.J.S. Taraporewala; Calcutta 1922 p. 52-88; Die yašt's des Avesta Von Hermann Lommel, Göttingen 1927 S. 85-95.

1. Geldner.

۲. دربارهٔ تن فرمان یا کسی که سراسر وجود وی گویای شنوایی و فرمانبری از آیین ایزدی است و دربارهٔ شگفت زین یا کسی که از ابزارهای نیرومند جنگ برخوردار است، نگاه کنید به جلد نخست یسنا، به یادداشت پارهٔ ۲۰ از یسنا، هات ۳.

۳. نگاه کنید به خرده اوستا به یادداشت پارهٔ ۱ سروش باژ و به جلد نخست یسنا به یادداشت پارهٔ ۲۸۵ از یسنا ۳.

کردهٔ ۱

۲ (زوت و راسپی) سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم.
(زوت) نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا، در نزد برسم گسترده، بستایید اهورا مزدا را، بستایید امشاسپندان را، بستایید نگهبان و آفریدگار را، آنکه سراسر آفرینش را بساخت.

۳ «اَهه رَیه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو و پیروزیش، برای یزدان پرستیش، او را می‌ستاییم، با ستایش بلند [و] با زَور، آن سروش پاک را و اَشی نیک بزرگوار را و نریوسنگ خوب بالا را[1]، بشود سروش پیروزمند پاک به یاری ما آید.

۴ سروش پاک را می‌ستاییم. رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را می‌ستاییم، کسی که در پاکی برترین، کسی که در پاکی سرآمدترین [است]، همهٔ سرودهای زرتشتی را می‌ستاییم و سراسر کنش نیک کرده شده را می‌ستاییم، آنچه شده و آنچه خواهد شد.
«ینگه هاتام...»[2].

کردهٔ ۲

۵ سروش پاک خوب بالای پیروزمندِ گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم.

۶ نخستین کسی که برسم بگسترد: سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و نه شاخه، تا به زانو و تا به میان پا رسنده، برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی امشاسپندان.
«اهه رَیه» برای فروغش و فرّش، برای نیرو...[3].

---

۱. دربارهٔ اشی Ashî فرشتهٔ گنج و خواسته و توانگری به جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید و دربارهٔ نریوسنگ (= نرسی)، پیک ایزدی، به جلد نخست یسنا به یادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید. همچنین به جلد نخست یشت‌ها و به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.
۲. پاره‌های ۳-۴ مانند پاره‌های ۸-۹ سروش یشت هادخت است. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.
۳. پاره‌های ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

کردهٔ ۳

۷ سروش پاکِ خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم.

۸ نخستین کسی که بسرود پنج گات‌های سپیتمان زرتشت پاک را: از افسمن [و] بند با گزارش، با پاسخ[1] برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی امشاسپندان.
«اَهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...

کردهٔ ۴

۹ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم.

۱۰ کسی که برای مرد بینوا و برای زن بینوا یک خانه استوار سازد، پس از فرو رفتن خورشید[2] کسی که به [دیو] خشم با یک زین‌ابزار کارساز زخم خونین زند، آن‌چنان که توانایی ناتوان را.
«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...

کردهٔ ۵

۱۱ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، آن دلیر چُست زورمندِ گستاخ توانای بلنداندیش را[3].

---

۱. افسمن = بیت، بند، گزارش، پاسخ. در متن افسمن afsman و چس‌تشتی vacastašti آزئینتی âzainti پئیتی‌فرس paiti-frasa آمده. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱ از کردهٔ ۱۴ ویسپرد.

۲. چون پاسبانی شب با سروش است، این فرشته پس از فرو رفتن خورشید، مردمان بینوا را در پناه خود گرفته نگهداری کند. ابوریحان بیرونی نیز در آثارالباقیه از سروش و وظایف او یاد می‌کند. (صفحهٔ ۲۱۹).

۳. واژه‌ای که به «بلنداندیش» گردانیده شده در متن برزی‌ذا berezidhâ آمده، نگارنده آن را (در جلد نخست یشت‌ها) مانند برخی از خاورشناسان «بلند» ترجمه کرده‌ام، در گزارش پهلوی اوستا (= زند) نیز به «بلند» گردانیده شده است.

در بسیاری از نسخه‌های خطی، این واژه berezaitîm نوشته شده، بارتولومه این واژه را von hoher Einsicht ترجمه کرده است: Altir. Wörterbuch sp. 961.

۱۲ کسی که از همهٔ رزم‌ها (کارزارها) پیروزمند به انجمن امشاسپندان برگردد. «اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۱]

کردهٔ ۶

۱۳ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، آن در میان جوانان زورمندترین را، در میان جوانان دلاورترین را، در میان جوانان تخشاترین را، در میان جوانان چست‌ترین را، در میان جوانان بیشتر از او در ترس و هراسند[۲].

بکوشید، ای مزدیسنان برای ستایش سروش پاک.

۱۴ دور روند از این خان و مان، دور از این ده، دور از این شهر، دور از این کشور، نیاز زشت و سیلاب[۳]، از آن خان و مانی که سروش پاک کامروا شده و مرد پاکِ در اندیشه نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد، خوب پذیرفته شده باشد.

«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۴]

کردهٔ ۷

۱۵ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، کسی که شکست‌دهندهٔ مرد کیذ است، کسی که شکست‌دهنده زن کیذ است[۵]، کسی که زنندهٔ دیو دروغ بسیار زورمند است [آن دروغی که] تباه‌کنندهٔ زندگانی است، کسی که پاسبان و نگهبان است، برای پیشرفت سراسر گیتی.

۱۶ کسی که هرگز به خواب نرفته، هوشیار نگهدار آفرینش مزداست، کسی که سراسر جهان خاکی را پس از فرو رفتن خورشید با زین‌ابزار آخته نگهداری کند.

---

۱. پاره‌های ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. در متن واژه جوان = یون yavan آمده به معنی مرد و دلیر، بیشتر به بیم و هراس اندازنده، ترساننده‌تر: پروکترشتم parô. kataštema نگاه کنید به بارتولومه: Altir. Wörterb. sp. 859

۳. سیلاب = وئیغنا vôighnâ.

۴. پاره‌ها ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

۵. دربارهٔ گناه کیذ به یادداشت پارهٔ ۹ از اویسروتریمگاه به جلد خرده اوستا، شمارهٔ ۱ نگاه کنید.

۱۷ کسی که دیگر، پس از آنکه آن دو گوهر: سپند مینو و اهریمن آفرینش پدید آوردند، به خواب نرفت، کسی که آنچه از راستی است، در همهٔ روز و شب پاسبانی کند و با دیوهای مازندران بجنگد.

۱۸ او از ترس [و] بیم دیوها نگریزد، از او همهٔ دیوها ترسان، به ناچار، بگریزند، هراسیده در تاریکی سرنگون شوند[۱].
«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...

کردهٔ ۸

۱۹ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، کسی را که هوم...[۲] درمان‌بخش، شهریار زیبای زرین چشم (زرد دیدگان) بر زبر بلندترین سرهٔ کوه هرا بستود[۳].

۲۰ کسی که خوشگو، در سخن پناه‌بخش، به هنگام گویا [و] از هر گونه دانش آگاه و پیشوایی گفتار آسمانی را دریافته، دارای آن است[۴].
«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۵].

کردهٔ ۹

۲۱ سروش پاک خوب بالای پیروزمند گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، خانهٔ صد ستون پیروزمندش بر زبر بلندترین سرهٔ کوه هرا ساخته شده، [خانه‌ای که] در اندرون به خود روشن و از بیرون به ستارگان، آراسته است.

۲۲ کسی که «اهون وئیریه» زین‌ابزار پیروزمندش به‌کار رفته و یسنا هفت هات و فشوشو مانثر پیروزمند و سراسر یسنو کِرتی[۶].

---

۱. پاره‌های ۱۵–۱۸ از هات ۵۷ مانند پاره‌های ۱۰–۱۳ سروش هادخت می‌باشد.
۲. به جای نقطه‌ها فراشمی.
۳. هرئیتی haraitî = هرا harâ کوه البرز.
۴. معنی این پاره تقریبی است.
۵. پاره‌های ۳–۴ در اینجا تکرار می‌شود.
۶. یعنی که این دعاها به جای ابزارهای جنگ یا اسلحه سروش است. «اهون وئیریه» همان «یثا اهووئیریه» می‌باشد. فشوشو مانثر نام هات ۵۸ می‌باشد.

←

«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...

کردهٔ ۱۰

۲۳ سروش پاک خوب بالای پیروزمندِ گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را مـی‌ستاییم، از نیرو و پیروزی و فرزانگی و دانایی وی امشاسپندان به روی هفت کشـور زمـین آمدند، کسی که برای دین، آموزگار دینی است[۱].

۲۴ او مانند شهریار کامروا به سوی جهان خاکی فرا رود.
به این دین خَستو شد (باور کرد = اعتراف کرد) اهورا مزدای پاک، چنانک بهمن، چنانک اردیبهشت، چنانک شهریور، چنانک سپندارمذ، چنانک خُرداد، چنانک امرداد، چنانک پرسش اهورایی، چنانک کیش اهورایی[۲].

۲۵ بشود، اینک که تو در هر دو جهان، ای سروش پاک خوب بالا، در هر دو جهان، به ما پناه بخشی، در این جهان خاکی و [جهان] مینوی: در برابر ناپاک زیانکار، در برابر خشم ناپاک، در برابر لشکریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند، در برابر تاخت و تازهای خشم که [دیو] خشم بدکنش با ویذاتو دیو آفریده، برانگیزاند[۳].

۲۶ بشود اینک که تو، ای سروش پاک خوب بالا، به ستورهای ما زور دهی [و] دُرستی به تن‌های [ما] که ما بدخواه را از دور دیدن توانیم، دشمن را راندن توانیم، هماورد بدخواه کینه‌ور را به یک زنش شکستن توانیم.

→
در پارهٔ ۳۳ از هات ۵۹ آمده که فشوشو مانثر پاره‌ای از هادخت نسک (بیستمین نسک) می‌باشد. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا و به جلد خرده اوستا، یسنو کرتی yasno kereti نامی است که به «ینگه هاتام» داده شده است.

۱. برای ترجمه پاره‌های ۱۰ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ از هات ۵۷ نگاه کنید به گلدنر:
Geldner Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegben Von Bertholet I Tübingen 1926 S. 20-21.

۲. در اینجا از هفت امشاسپندان یاد شده و از واژه‌های پرسش اهورایی و کیش اهـورایـی، پـرسش‌هایی کـه از اهورا مزدا دربارهٔ دین شده و پاسخ‌هایی که اهورا مزدا داده، اراده شده است. نگاه کنید به:
Heiligen Schriften der Parsen Von Spiegel Band II; Leipzig 1859 S. 181 N.5.

۳. ویذاتو Vîdhâtu در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۹ و فرگرد پنجم پاره‌های ۸ و ۹ استو ویذوتو Astô.vîdhôtu آمده نام دیو مرگ و نیستی است. نگاه کنید به جلد ۱ و ۲، یشت‌ها.

«اَهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۱]

کردهٔ ۱۱

۲۷ سروش پاکِ خوب بالای پیروزمندِ گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم. او را چهار تکاور[۲] سفید، روشن، درخشان پاک هوشیار بی‌سایه، در مینوی جایگاه[۳] می‌کشند؛ سُم‌های شاخین آن‌ها زرکوب است[۴].

۲۸ تندترند از اسب‌ها، تندترند از بادها، تندترند از باران، تندترند از میغ (ابر)، تندترند از مرغ‌های پران، تندترند از تیر خوب رها شده[۵].

۲۹ [تکاورانی] که به همهٔ کسانی که آن‌ها از پی تازند، توانند رسیدن، [به خود] آن‌ها از پی نتوان رسیدن. آن [تکاورانی] که سروش نیک پاک را می‌کشند، با دو زین‌ابزار فرا رسند[۶] اگر کسی در خاور هند باشد او را گرفتار کند (بگیرد)، اگر در باختر باشد او را براندازد (بزند).
«اَهه رَیه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...

کردهٔ ۱۲

۳۰ سروش پاکِ بالایِ پیروزمندِ گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، آن بزرگوار را که کمربند به میان بسته برای آفرینش مزدا نشسته است[۷].

---

۱. پاره‌های ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

۲. به جای تکاور ائورونت aurvant آمده است.

۳. جایگاه مینوی یا فضای مینوی mainivasanh.

۴. واژه‌ای که به «شاخین» گردانیده شده در متن سروئن srvaêna آمده، صفت است از واژهٔ سرو srû، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

۵. مقصود این است: تکاورانی که گردونه ایزد سروش را می‌کشند در تک و دو تند و تیزترند از اسب‌های جهانیِ و چست و چالاک‌ترند از باد و باران و ابر و مرغ و تیر.

۶. دانسته نشد که از دو زین‌ابزار یا ساز جنگ و سلاح مقصود چیست؟ خاور و باختر = مشرق و مغرب. نگاه کنید به هرمزدنامه.

۷. یعنی سروش برای خدمت به آفریدگان نیک مزدا کمر بسته، آماده است.

۳۱ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب به این کشور خونیرس بامی (درخشان) به‌در آید، زین‌ابزاری برنده، تیز، خوب زنش در دست گرفته برای سر[کوبی] دیوها[۱].

۳۲ برای زدن اهریمن ناپاک، برای زدن [دیو] خشم خونین زین‌ابزار[۲]، برای زدن دیوهای مازندران، برای زدن همه دیوها.
«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۳]

کردۀ ۱۳

۳۳ سروش پاکِ خوب بالای پیروزمندِ گیتی‌افزای پاک و رد پاکی را می‌ستاییم، اینجا و در جای دیگر و در همه جای روی زمین ما می‌ستاییم، سراسر پیروزی پاک پیروزگر دلیر تن‌فرمان[۴]، یل جنگاور توانا، بازوان رزم‌آزما را که دیوها [را] سر بکوبد، آن پاک پیروزگر، در پیروزی پیروزمند را و آن برتری پیروزمند سروش پاک و ایزد ارشتی را[۵].

۳۴ همه خان و مانی که به نگاهداری سروش [درآمده] است ما می‌ستاییم، آن خان و مانی را که سروش گرامی را، گرامی داشته و خوب پذیرفته، و همچنین مرد بسیار نیک‌اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک کردار را [ما می‌ستاییم][۶].
«اهه ریه» برای فروغ و فرّش، برای نیرو...[۷]

---

۱. خونیرس کشور میانکی است در میان هفت کشور، ایرانشهر در آن است. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا و جلد ۱ یشت‌ها، به جای واژه زین‌ابزار = ساز جنگ در متن سنئی ثیش sanithiš آمده.

۲. به جای خونین زین‌ابزار خرویم درئوش xrvîm.draoš آمده. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، به یادداشت شمارۀ ۴.

۳. پاره‌های ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

۴. برای صفت تن‌فرمان نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، به یادداشت شمارۀ ۳.

۵. دربارۀ ارشتی که همان ارشتات Arštât می‌باشد و در فارسی ارشتاد و اشتاد شده، یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

پارۀ ۳۳ از هات ۵۷ (جز چند جملۀ آغاز آن) مانند پارۀ ۱۹ سروش یشت هادخت است.

۶. مانند پارۀ ۲۰ سروش هادخت است.

۷. پاره‌های ۳-۴ در اینجا تکرار می‌شود.

یسنا، هات ۵۸

هات پنجاه و هشتم از بخش‌های بسیار دشوار اوستاست. بر سر معنی بسیاری از جمله‌های آن، گزارندگان اروپایی اوستا با همدیگر سازش ندارند.

چون در این هات از پارهٔ ۴ به پس از آن، از چارپایان خانگی و پرورش گله و رمه سخن رفته، آن را فشوشو مانثرَ (Fshûshô mathra) خوانده‌اند یعنی «گفتار در چارپایان سودمند خانگی».

در پارهٔ ۲۲ از هات ۵۷ که یاد کردیم، از فشوشو مانثر نام برده شده و در پارهٔ ۲۳ از هات ۵۹ که یاد خواهیم کرد، فشوشو مانثر، یعنی هات ۵۸، جزء هادخت که بیستمین نسک اوستای روزگار ساسانیان بوده، به‌شمار رفته است.

نگاه کنید به جلد خرده اوستا و به جلد ۱ یشت‌ها.



۱ این را، زین‌ابزار، این را، پیروزی، دانیم: این نماز نیک بنیادِ به اشا پیوسته [و] به آرمیتی پیوسته را، نمازی که بنیادش، اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک [است][1].

---

۱. واژه‌ای که در سر پارهٔ ۱ به زین‌ابزار (سلاح، ساز جنگ) گردانیده شده از روی ترجمهٔ بارتولومه می‌باشد:
Altiran. Wörterb. sp. 1577; Commentar über Das Avesta von Spiegel, Band II S. 438.
واژهٔ نامبرده در متن سوئیذیش soidhiš آمده است. بنا به معنی سنتی که به این واژه در گزارش پهلوی (زند) داده شده، خاورشناسان اوستادان همان را پیروی کرده به معنی سود گرفته‌اند.

۲ باشد که این نماز ما را از ستیزگی دیوان و مردمان پناه بخشد. به این نماز بسپاریم، دارایی و هستی خود را برای پناه دادن و پرستاری کردن و پاسبانی کردن و نگاهداشتن[۱].

۳ ای اهورامزدا، ما در نماز [تو] شادمانیم، ما خواستاریم که نمازگزار باشیم، ما آماده‌ایم برای ستاییدن. به نماز سپاریم دارایی و هستی خود را، برای پناه دادن و پرستاری کردن و پاسبانی کردن و نگاهداشتن.
«نماز، آن نمازی که برای مانند شما کسانی است، چگونه [باید باشد]»؟[۲]

۴ شُبان پیرو راستی، پیروزمند است. بهترین شبان را بزرگ می‌داریم. اوست پدر جانداران و اشا (آیین ایزدی) و هر آنچه از آفرینش اشاست، چه مرد و چه زن. به‌درستی نیک‌کنش است او، این بزرگ و نیک و زیبا را یاد کرده، بزرگ همی داریم. آن کس که چارپایان پرورد، با راستی و فراوانی و رادی و دهش و مهربانی با دستیاری آذر اهورامزدا سرپرست و نگاهدار ماست.

۵ آن‌چنان که ما را بیافریدید، ای امشاسپندان، آن‌چنان ما را در پناه خود گیرید. پناه دهید ما را ای نیکان، پناه دهید ما را ای نیکان[۳]، پناه ما باشید ای امشاسپندان، ای شهریاران نیکِ خوب‌کنش.
«من جز از شما دیگری را نشناسم، پس تو ای راستی (اشا) به ما پناه بخش»[۴].

---

۱. واژه‌هایی که به پرستاری کردن و پاسبانی کردن گردانیدیم در متن نیشنگهرتیئه nišanharetayaê و هر ثرائی harethrâi آمده و هر دو در گزارش پهلوی به «سرداری» گردانیده شده است. این دو واژه هر دو (infinitif) از ریشهٔ هر har که به معنی نگاهداشتن است می‌باشد. هرتر haretar یعنی نگاهدار، از همین واژه است، هردار که نام یکی از نیاکان زرتشت است و در بندهش و مروج‌الذهب مسعودی یاد گردیده، نگاه کنید به:

Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New york 1901 p. 19.

در پارهٔ ۱۵ از هات ۵۷ به واژهٔ هرتر و ائیویاخشتر = نگاهدار، نگاهبان برخوردیم. نگاه کنید به:

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste, Paris 1935 p. 44 et 45 et 54.

۲. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۴۴ بند ۱ می‌باشد.

۳. نیکان دوم به هیئت تأنیث آمده، ناگزیر برای امشاسپندانی که ماده دانسته شده چون سپندارمذ و خرداد و امرداد. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۳ از هات ۳۹ (هفت هات).

۴. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۴ بند ۷ می‌باشد.

۶ اندیشه، گفتار، کردار، چارپایان، مردمان را از آنِ سپندمینو (خرد پاک ایزدی) دانیم.
[از اوست] که چارپایان رسا، زندگی درست، چارپایان درست، مردان درست داریم.
تندرستی و رسایی و برخورداری ما از پاکی [از اوست].
بکند که ما در آفرینش دادار اهورا مزدا، آن فروغ آفریدگار را توانیم دیدن.

۷ نماز به تو ای آذر اهورامزدا. در هنگام بزرگ‌ترین آزمایش ایزدی، به سوی ما آی، آن بخشایش بزرگ، آن شادمانی بزرگ خرداد و امرداد را به ما بخش[۱].

۸ سراسر ستئوت یسنیه را با برترین بندهای آن می‌ستاییم[۲].
زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم، ای مزدا اهورا: این روشنی، آن بلندترین روشنی [جهان] زبرین را که خورشید نامیده می‌شود[۳].

۹ ستئوت یسنیه را می‌ستاییم «که نخستین آیین (داد) جهان است»[۴].

۱. شاید در این باره از دو امشاسپند: خرداد و امرداد، معانی لفظی آنان که درستی و رسایی = بیمرگی و جاودانی است، اراده شده باشد.
۲. برای ستئوت یسنیه به هات ۵۵ نگاه کنید.
۳. در پارهٔ ۸ جمله‌های: زیباترین پیکر... از پارهٔ ششم از هات ۳۶ (هفت هات) برداشته شده است.
۴. جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۳، بند ۱ می‌باشد.

یسنا، هات ۵۹

بسیاری از پاره‌های این هات، با پاره‌های هات‌های دیگر یسنا، یکی است، این‌چنین: پاره‌های ۱-۱۷ = پاره‌های ۱-۱۷ هات ۱۷؛ پاره‌های ۱۸-۲۷ = پاره‌های ۱-۱۰ هات ۲۶؛ پاره ۲۹ = پاره ۱۹ هات ۱۷.

چون در نخستین جلد یسنا، گزارش این هات‌ها (فصل‌ها) آمده، در اینجا فقط آغاز و ترتیب پاره‌ها را نشان می‌دهیم. برای تکمیل کردن آن‌ها به نخستین جلد یسنا نگاه کنید.

***

۱-۱۷ اهورا مزدای پاک [و]ردِ پاکی را می‌ستاییم؛ امشاسپندان...[1]

۱۸-۲۷ فروهرهای (فروردهای) نیک‌توانای پاک پاکدینان را [زوت] می‌ستاییم...[2]

۲۸ بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم؛ سوشیانت پیروزگر را می‌ستاییم.
[زوت و راسپی] این برسم از روی راستی گسترده شده را با زَور [و] با کستی (برسم) می‌ستاییم، روان خود را می‌ستاییم؛ فروهر خود را می‌ستاییم.

۲۹ همهٔ ایزدان پاک را می‌ستاییم؛ همهٔ ردان پاکی را می‌ستاییم: هنگام ردیِ (سروری) هاونی، هنگام ردی ساونگهی و ویسیه، هنگام ردی همه ردان بزرگ.

---

۱. پاره‌های ۱-۱۷ = پاره‌های ۱-۱۷ از هات ۱۷. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

۲. پاره‌های ۱۸-۲۷ = ۱-۱۰ از هات ۲۶. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

«ینگه هاتام...»[۱]

۳۰ (راسپی) خوب [و] آنچه بهتر از خوب است از آن تو باد، برای خودت [و] برای زوت؛ بشود به تو ارزانی گردد آن مزدی که به یک زوت ارزانی گردیده است، [به آن زوت] در اندیشه نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد، در کردار نیک سرآمد[۲].

۳۱ (زوت) بشود به سوی شما آید آنچه بهتر از به است؛ مبادا به سوی شما آید آنچه بتر از بد است؛ مبادا به سوی من آید آنچه از بد بتر است.

۳۲ (زوت و راسپی) «یثا اهووئیریو...» (ده بار)
«اشم وهو...» (ده بار)[۳].

۳۳ اهون وئیریه را می‌ستاییم؛ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم؛ فشوشو مانثر از هادخت نسک را می‌ستاییم؛ سراسر پارهٔ ستئوت یسنیه را می‌ستاییم[۴]، ستئوت یسنیه را می‌ستاییم، که نخستین آیین جهان [است][۵].
«ینگه هاتام...»
«یثا اهووئیریو...» (دو بار).

۳۴ (زوت) «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
(راسپی) «یثا اهووئیریو» که او زوت به من بگوید.
(زوت) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[۶].

---

۱. نگاه کنید به انجام پارهٔ دهم از هات ۳۵ و به پارهٔ نوزدهم از هات ۱۷ در جلد ۱، یسنا.

۲. از زوت که در اوستا زئوتر zaotar آمده و نامی است که به بزرگ‌ترین پیشوای دینی مزدیسنا داده‌اند، چندین بار در گزارش اوستا، سخن داشتیم، همچنین از راسپی و پیشوایان دیگر. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها و به جلد خرده اوستا.

۳. دربارهٔ «یثا اهووئیریو...» و «اشم وهو...» که هر کدام ده بار در اینجا خوانده می‌شود، به یادداشت پارهٔ ۷ از هات ۴۲ نگاه کنید.

۴. «اهون وئیریه» همان «یثا اهووئیریه» می‌باشد. برای «فشوشو مانثر» و «ستئوت یسنیه» به یادداشت پارهٔ ۲۲ از هات ۵۷ و به خود هات ۵۸ و به جلد ۱ یسنا، نگاه کنید.

۵. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۳۳، بند ۱ می‌باشد.

۶. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۵۷.

یسنا، هات ۶۰*

هات شصتم، دَهمَ آفریتی dahma-âfrîti خوانده شده است.

در نخستین پاره از هات ۶۱ چنین نامیده شده: دَهمَ ونگوهی آفریتی .âfritî dahma. vanuhi

هات شصتم را پارسیان «تندرستی» هم نامیده‌اند، از این‌رو که در این هات به خاندان بهدین و پارسا درود فرستاده شده و خوشی درخواست شده است.

پاره‌های ۲-۷ از آفرینگان دَهمان، از همین هات است. نگاه کنید به جلد خرده اوستا.

***

۱ (زوت و راسپی) باشد، آن کس به بهتر از به برخوردار گردد، آن کس که به ما راه سودمند راستی بنمود، در این زندگی جهانی چنانک [در زندگی] مینوی، به آن جهان پاکی که بارگاه اهورامزداست ـــ آن پارسایی که مانند تو دانا و پاک است، ای مزدا[1].

۲ باشد، به این خان و مان برسد، خشنودی، پاکدینی و درود و دهش و پـذیرش[2]،

---

* برای گزارش هات ۶۰ نگاه کنید به:

Studien Zum Avesta von karl Geldner, Strassburg 1882 S. 137-138; Selections from Avesta and Old Persian, Part I by Taraporewala Calcutta 1922 p. 106 - 122.

۱. نخستین پارهٔ این هات، از گات‌ها، یسنا ۴۳ بند ۳ برداشته شده است. در این پاره از آن کس که راهـنمای راه راست است و در دانایی و پاکی چون اهورا مزداست، خود زرتشت اراده شده است.

۲. پاره‌های ۲-۷ از این هات با پاره‌های ۲-۷ از آفرینگان دهمان یکی است. نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

باشد که اینک به این جایگاه فرا رسد، راستی و توانایی و سود و فر و خوشی و پیشوایی دیرپایای این دین اهورایی زرتشت.

۳ مباد، اینک از این جایگاه گله و رمه گسسته شود (از گله و رمه تهی ماند)، راستی نگسلد، نیروی مرد پاک نگسلد، کیش اهورایی نگسلد.

۴ باشد، به اینجا (خان و مان) رسند، فرورهای پارسای نیک پاکان، به همراهی درمان اشی [که] به پهنای زمین و درازای رودها و بلندی خورشید [است][1] تا اینکه به آن [جا] بهتری فرا رسد و در برابر بدخواه پایداری توان کردن تا اینکه فروغ و فرّ برافزاید.

۵ باشد، در این خان و مان، شنوایی به ناشنوایی (نافرمانبری) چیره شود، آشتی به ناسازگاری، رادی به نارادی، فروتنی به برتنی (خودپسندی)، گفتار راست گفته شده، به گفتار نادرست گفته شده، راستی به دروغ [چیره گردد].

۶ آن‌چنان که در اینجا، امشاسپندان، شنوایی، پاکدینی، ستایش‌ها و نیایش‌های نیک، توانند دریافت [و] دهش خوب و دهش آرزو شده و دهش دوستانه تا هنگام پاداش جاودانی[2].

۷ مباد که هرگز این خانه تهی گردد از خوشی فره، نه از خوشی هستی (زندگی)، نه از خوشی فرزندان برازنده، با همراهی دیرپایای آن‌که به خوشی رهنمون گردد و با اشی نیک[3].

۸ (زوت) باشد، به کام و به خواست [خود] تو ای اهورا مزدا، به آفریدگان خود شهریاری کنی، به خواست خود به آب‌ها، به خواست خود به گیاه‌ها، به خواست

---

۱. اشی، فرشتهٔ گنج و توانگری است، خوشی و آسایش خاندان از اوست، چاره و درمانی که از او آید، به پهنای زمین و درازای رود و بلندی خورشید است، یعنی که سود و بهره و بخشایش ایزد خواسته و توانگری بسیار بزرگ و رسا و فراوان است. به یادداشت پارهٔ ۳ از هات ۵۷ نیز نگاه کنید.

۲. یعنی تا روز پسین در آن هنگامی که نیکوکاران پاداش یابند.

۳. آن کس که به خوشی و آسایش و گشایش راهنمایی کند، خود اشی، ایزد توانگری است.

خود به همهٔ بهان راستی‌نژاد. به راست، شهریاری (توانایی) دهید [و] به دروغ، ناتوانی[۱].

۹ کامروا باد راست، ناکام باد دروغ، سپری شده، برانداخته، زدوده [باد] از آفرینش سپند مینو، بَرده [و] ناکام [باد دروغ].

۱۰ برانگیزانم من زرتشت، اینک سران خان و مان‌ها و ده‌ها و شهرها و کشورها را تا به روش دین اهورایی زرتشتی بیندیشند و سخن گویند و رفتار کنند.

۱۱ تا اینکه منش (نهاد) ما شاد شود [و] روان ما کامیاب [و] تن [ما] خرسند باشد که به بهشت رسیم، همچنان پس از آشکار شدن [کردارها] به بارگاه اهورایی [گراییم]، ای مزدا[۲].

۱۲ ای راستی (اشا) بهتر، ای راستی زیباتر، بشود به دیدار تو رسیم، بشود به تو نزدیک گردیم، بشود هماره با تو درآمیزیم.
«اشم وهو...» (سه بار).

۱۳ «یثا اهو...» (چهار بار).
«اشم وهو...» (سه بار).
اهون وئیریه را می‌ستاییم؛ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را می‌ستاییم.
«ینگهه هاتام...».

---

۱. پاره‌های ۸-۱۰ = پاره‌های ۵-۷ از هات ۸ = پاره‌های ۱۲-۱۴ از هات ۱۱ = پاره‌های ۵-۷ از هات ۵۲ = پاره‌های ۱۶-۱۸ از هات ۶۸ = پاره‌های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، به یادداشت شمارهٔ ۲.
۲. اشاره است به روز پسین، روزی که کردار نیک و بد جهانی مردمان، آشکار گردد.

یسنا، هات ۶۱

در هات شصت و یکم از تأثیر «یثا اَهو» و «اَشِم وهو» و «ینگهه هاتام» و «دَهمَ آفریتی» (یسنا ۶۰) سخن رفته که چگونه با این سرودها در برابر ستیزه و آزار اهریمن و ناپاکان و پلیدان دیگر، پایداری توان کردن.

***

۱ (زوت) «اَهون وَئیریه» را همی خوانیم، اندر زمین و اندر آسمان[۱]؛ و اشَ وهیشت (اردیبهشت) را همی خوانیم، اندر زمین و اندر آسمان؛ و «ینگهه هاتام» خوب ستاییده شده را همی خوانیم، اندر زمین و اندر آسمان؛ و «آفرینگان دهمان» نیک‌مردانِ پارسای پاک را همی خوانیم، اندر زمین و اندر آسمان[۲].

۲ برای برانداختن و راندن اهریمن، با آفرینش بد آفریدهٔ پُر مرگش (پر گزندش)؛ و برای برانداختن و راندن مردان کخوارِذ و زنان کخوارئیذی، و برای برانداختن مرد کخوارِذ و زن کیخوارِئیذی[۳]؛

۱. به جای همی خوانیم در متن fraêšyâmahî آمده و در گزارش پهلوی به «فرماییم» گردانیده شده است. این واژه از فر و ائش = fra + aeš آمیزش یافته (بارتولومه ستون ۳۱).

از جملهٔ «اندر میان زمین و اندر میان آسمان» همه جای جهان زیرین و زبرین اراده شده، چه در همه جا، از پایین به بالا پر است از تأثیر این سرودها و فرشتگان نمایندهٔ آن‌ها.

۲. اهون وئیریه = یثا اهووئیریه؛ اش وهیشت = اشم وهو؛ آفرینگان دهمان = دهم آفریتی (هات ۶۰ از یسنا).

۳. کخوارذ kaxvaredha مادهٔ آن کخوارئیذی kaxvareidhî همین یک بار در اوستا آمده و کخوارذئینیه

←

۳ و برای برانداختن مردان کیذَ و زنان کیئیذی[۱]، برای برانداختن و راندن مرد کیذ و زن کیئیذی، برای برانداختن و راندن دزد و راهزن، برای برانداختن و راندن زندیق و جادوگر[۲] و برای برانداختن و راندن پیمان‌شکن و پیمان‌نشناس.

۴ برای برانداختن و راندن کشندگان مرد پاک و دشمنان مرد پاک؛ برای برانداختن و راندن آشموغ[۳] و فرمانگزار ناپاک پرآسیب، برای برانداختن و راندن هر آن دُروند[۴] نادرست اندیش، نادرست گفتار، نادرست کردار، ای سپیتمان زرتشت.

۵ «چگونه دروغ را از خود توانیم راند»؟[5] مانند سوشیانت‌ها ما دروغ را از خود خواهیم راند[۶].
چگونه آن را راندن ــ آن‌چنان که توانایی ناتوانی را در همه هفت کشور، برافکند (بزند) برای برانداختن و راندن سراسر هستی دروند، [اهورا را] سرودگویان، آن‌که نیکخواه آفریدگان است، ای اشا[7].

→

kaxvaredhainya صفتی که از آن ساخته شده، در پاره‌های ۹ و ۱۲ و ۱۶ اردیبهشت یشت به‌کار رفته و از کخوارذ زن بدکاری اراده شده است. در گزارش پهلوی اوستا به فره‌کاستار گردانیده شده، یعنی کسی که فره بکاهد. شاید کخوارذ نام قبیله‌ای بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته شده بود. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها و به:
Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 462.

۱. کیذ kayadha مادهٔ آن کیئیذی kayeidhî، به یادداشت پارهٔ ۱۵ از هات ۵۷ نگاه کنید.

۲. واژه‌ای که به زندیق گردانیدیم در متن زند zanda آمده، در وندیداد فرگرد ۱۸ پارهٔ ۵۵ نیز به آن برمی‌خوریم و در آنجا هم زند با جادوگر (یاتومنت yâtumant) سروکاری دارد. در نامه پازند، مینو خرد فصل ۳۰ از مینو خرد پرسیده شده: گناهان گران کدامند؟ در پاسخ، سی گناه برشمرده شده، در میان این گناهان بزرگ و سنگین در پاره‌های ۱۶–۱۷ آمده: «و سیزدهم که زندیکی zandikî کند و چهاردهم جادویی کند». زندیکی یا زندیقی گمراهی و بی‌دینی است. زند Zanda در پهلوی زندیک zandīk به کسی گفته می‌شد که به دین مزدیسنا نباشد یا از آن آیین برگشته باشد. ایرانیان در روزگار ساسانیان مانی و پیروان او را زندیک خوانده‌اند. مانی که در آغاز پادشاهی شاپور نخست (۲۴۲–۲۷۲ میلادی) برخاست نزد ایرانیان زرتشتی، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است.
زندیق باید معرب از زندیک به همین معنی باشد نه از زند به معنی تفسیر، آن‌چنان که مسعودی در مروج‌الذهب (چاپ مصر ج ۲ ص ۱۵۵) و گروهی از دانشمندان نوشته‌اند.

۳. دربارهٔ آشموغ = گمراه‌کننده نگاه کنید به جلد خرده اوستا.

۴. دروند = دروغ‌زن یا پیرو کیش دروغین. نگاه کنید به خرده اوستا.

۵. این جمله از گات‌ها یسنا ۴۴ بند ۱۳ برداشته شده است.

۶. در اینجا سوشیانت به معنی مطلق راهنمای دین و پیشواست.

۷. پاره‌های ۱–۵ از هات ۶۱ = پاره‌های ۱–۵ از هات ۷۲.

یسنا، هات ۶۲*

هات شصت و دوم در نیایش آذر است. پـاره‌های ۷-۱۶ آتش نـیایش از پـاره‌های ۱-۱۰ همین هات است[1].

***

۱ (زوت و راسپی) «یثا اهوئیریو...» (دوبار).

ستایش و نیایش، پیشکش خوب و پیشکش آرزو شده و پـیشکشی کـه از روی دوستی است، آرزومندم برای تو ای پور اهورامزدا، تـویی بـرازنـدهٔ سـتایش [و] برازندهٔ نیایش. باشد که تو به ستایش برازنده [و] به نیایش برازنده شـوی دریـن خان و مان. خوشا به آن مردی که تو را از روی راسـتی بسـتاید، هـیزم در دست، برسم در دست، شیر در دست، هاون در دست[2].

* برای گزارش پاره‌های ۱-۱۰ از هات ۶۲ نگاه کنید به:

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, New york 1908 p. 155-181; Avesta Reader by Reichelt p. 173; Die Zoroastrische Religion Von K. Geldner, im Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Bertholet S. 28.

۱. چون پاره‌های ۱-۱۰ از هات ۶۲ درست هـمان پـاره‌های ۷-۱۶ آتش نـیایش است و گـزارش آتش بـهرام نیایش در جلد خرده اوستا، گذشت. به یادداشت‌های آن نگاه کنید.

۲. لوازم مراسم دینی در اینجا با هم یاد شده: هیزم برای افروختن آتشدان، شاخه‌های برسم برای به دست گرفتن در هنگام پرستش، شیر برای آمیختن با فشردهٔ هوم و هاون برای کوبیدن هوم. دربارهٔ هر یک از این ابـزارهـا و لوازم، به فهرست واژه‌ها در جلدهای دیگر تفسیر اوستای نگارنده نگاه کنید.

۲ آن هیزم که شاید، تو را باد؛ آن بوی خوش (بخور) که شاید، تو را باد؛ آن خورش که شاید، تو را باد؛ آن اندوخته که شاید، تو را باد[۱]؛ بُرنایی به نگهبانی تو گماشته باد؛ [دین] آگاهی به نگهبانی تو گماشته باد، ای آذر پور اهورامزدا.

۳ تا اینکه درین خان و مان سوزان بُوی، تا که همواره درین خان و مان سوزان بُوی، تا که درین خان و مان روشن بُوی، در روزگارانی دیرپایا، تا رستاخیز توانا، همچنان در هنگامهٔ رستاخیز توانا و نیک.

۴ بده به من، ای آذر پور اهورامزدا، به زودی گشایش، به زودی پناه، به زودی زندگی پرگشایش (آسانی)، پرپناه، پر زندگی، دانایی، پاکی، زبان شیوا، روان هوشیار، پس آن‌گاه خرد بزرگِ فراگیرندهٔ نابودنشدنی.

۵ پس آن‌گاه دلیری مردانه، همیشه به سر پا ایستاده، بیخواب، در آرامگاه [نیز] بیدار، فرزندان رسا و کاردان، آیین‌گستر، کشور [و] انجمن‌آرا، با هم بالنده، نیک‌اندیش، از تنگنا رهاننده، خوب هوش که برای من افزایش دهند خان و مان را، دیه را، شهر را، کشور را و نام و آوازهٔ کشور را.

۶ بده به من، ای آذر پور اهورامزدا، آنچه را که کامروا سازد، اکنون و برای همیشه بهشت پاکان، روشنایی و همه گونه آسانی، تا این‌که من به مزد نیک و نام نیک رسم و زیست خوش برای ردان.

۷ به همه آواز دهد آذر اهورامزدا: به آن کسانی که او برای آنان شام و سور (چاشت بامداد) می‌پزد، از همگان پیشکش خوب خواستار است، پیشکش آرزو شده (دلخواه) و پیشکشی که از روی راستی است، ای سپیتمان.

۸ آذر می‌نگرد به دست‌های همه روندگان: چه دوستی برای دوستی می‌آورد، آن فرازرونده برای آن آرامش برگزیده.

---

۱. اندوخته یا ذخیرهٔ هیزم در انبار برای برافروختن آتش، مراد است.

۹ و اگر او (از راه رسنده) از روی راستی پیشکش هیزم آورد، روی راستی برسم گسترده با گیاه هَذانئِپِتَا، پس درخواست کند برای او آذر مزدا اهورا [آن آذرِ] خشنود و نیازرده، کامیابی.

۱۰ باشد که رمه‌ای از چارپایان از آنِ تو شود و گروهی از مردان، باشد که منشی ورزیده از آنِ تو شود و یک زندگی ورزیده، باشد با زندگی شاد بـه‌سر بری شب‌هایی که زیست خواهی کردن. این است آفرینِ (درود) آذر برای کسی که برای او هیزمِ خشکِ روشنی نگریسته آورد، از روی راستی پاک شده.

۱۱ «اشم وهو...» (سه بار).
به فراز رفتن و واپس کشیدن آب‌های نیک روی آوریم و پذیرفتن آن‌ها را؟[1].

۱۲ «فَروَرانه» من خستو شدم (اقرار دارم) که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم به هاونی پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، به ساونگهی و به ویسیَه پاک [و] رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین؛ به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳ (زوت) «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
(راسپی) «یثا اهووئیریو» که او، زوت به من بگوید.
(زوت) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[2].

---

۱. از واژهٔ ائیبی‌جر تیمچه aibijarətîmca که به پذیرفتن گردانیده شده، و در گزارش پهلوی (زند) گردانیده شده به «اپرگیریشنی» شاید مقصود این باشد: آب فرشته‌آسا نذوراتی را که بدو تقدیم می‌شود، می‌پذیرد. این جمله در پارهٔ ۶ از هات ۷۰ و در پارهٔ ۶ از هات ۷۱ نیز آمده، مقصود آن‌چنان که باید روشن نیست.
۲. به پاره‌های ۱۲–۱۳ از هات ۶۲، در پاره‌های ۲۴–۲۵ از هات ۳ برخوردیم. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

یسنا، هات ۶۳

در جلد ۱ یسنا گفتیم که فصل‌های ۶۳-۶۹ یسنا را آب زَور نامیده‌اند.

***

۱ (زوت و راسپی) کسی که برای من، از روی راستی ستایشش بهتر است، مزدا اهورا می‌شناسد، اینان را که بوده و هستند به نام خودشان می‌ستایم و با درود [به آنان] نزدیک می‌شوم[1].
«کشور نیک برگزیده شده، بهره شایان‌تر»[2].

۲ باشد، شنوایی در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک و فرورهای پارسایان که ستودهٔ روان‌های ما هستند، در آغاز همچنان که در انجام، ایدون بشود که شنوایی در اینجا باشد، برای ستایش آب‌های نیک و فرورهای پارسایان که ستودهٔ روان‌های ما هستند[3].

۳ اهورامزدای پاک [و] رد پاکی را می‌ستاییم؛ امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب

۱. پارهٔ ۱ از هات ۶۳، از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده است. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۶۹.
۲. جملهٔ اخیر از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۱ می‌باشد ــ کشور یا خشتر (شهر) برگزیده شده و آرزو گردیده، پاداش برازنده و شایان دین راستین است، پاداشی که به روز پسین به نیکوکاران بخشیده خواهد شد، در اینجا بهشت مراد است.
پارهٔ ۱ از هات ۶۳ در پارهٔ ۲ از هات ۱۵ و در پارهٔ ۱۶ از هات ۶۵ و در پارهٔ ۳ از هات ۶۹ نیز دیده می‌شود ــ نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.
۳. پارهٔ ۳ از هات ۶۳ = پارهٔ ۲ از هات ۵۶.

کنش را می‌ستاییم، آب‌ها را می‌ستاییم؛ روان‌ها و فرورهای پارسایان را می‌ستاییم.
«ینگه هاتام...».
«یثا اهووئیریو...» (چهار بار).

یسنا، هات ۶۴

سراسر هات شصت و چهارم از گات‌ها برداشته شده است: پارهٔ ۱، فرد شعری است از گات‌ها، یسنا ۴۶ بند ۳؛ پاره‌های ۲-۷ از گات‌ها، یسنا ۵۰ بندهای ۶-۱۱ می‌باشد[1].

***

۱ (زوت) «چون آنان فرا رسند، جهان به راستی گراید»[2].

۲ پیغمبر نمازگزار آواز برداشته، ای مزدا، آن دوست راستی، زرتشت، بکند دادارِ خرد، به میانجی منش نیک، آیین خویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را راه [راست] بُوَد.

۳ ایدون برای شما با انگیزش نیایش‌تان، چست‌تر تکاوران پهنانورد و چیربرانگیزم، ای مزدا، ای اردیبهشت، ای بهمن، با آن‌ها فراز آیید، بکند که برای یاری من باشید.

---

۱. یسنا ۵۰ که از سرودهای گات‌هاست، بسیاری از اوستاشناسان اروپایی به زبان‌های خود گردانیده‌اند و در گزارش خود از آن‌ها یاد کردیم. از اینان گذشته، گلدنر Geldner نیز در کتاب تاریخ ادیان به اهتمام برتوله Bertholet آن را به زبان آلمانی درآورده است:

Religionsgeschichtliches Lesebuch (I Die Zoroastriche Religion Das Avesta -) Tübingen 1926 S. 14-15.

۲. جزء نخست آن فرد شعر گات‌ها، یسنا ۴۶ بند ۳ این است:
کی ای مزدا، بامداد روز فراز آید، جهان دین راستین (اشا) فرا گیرد؟

۴ با سرودهای شناخته شده که از کوشش [من است] به شما روی کنم، ای مزدا، با دست‌های بلند شده، و به شما ای اردیبهشت، با نماز پارسایان، و به شما با آنچه از هنر منش نیک است.

۵ با این پرستش ستایش‌کنان به سوی شما آیم، ای مزدا، ای اردیبهشت، با کردارهای منش نیک، آن‌گاه که به دلخواه، به پاداش خود دست یافتم، پس از آن کوشا [شوم] تا نیک اندیش [نیز] از آن برگیرد.

۶ و آن کردارهایی که من خواهم ورزید و آن [کردارهای] پیش، و آنچه، ای منش نیک، به چشم ارزش دارد [چون] روشنایی خورشید [و] سپیدهٔ بامداد روز [همه] برای نیایش شماست، ای راستی، ای مزدا اهورا.

۷ و ستایشگر شما، ای مزدا، خواهم خوانده شوم و [چنین] باشم تا چند که توش و توان دارم، ای راستی، دادار جهان از منش نیک [چنان] سازد که او درست به جای آورد آنچه را که به خواست وی سازگارتر است[۱].

۱. پاره‌های ۲-۷ چنان‌که گفتیم بی‌کم و بیش همان بندهای ۶-۱۱ یسنا ۵۰، سپنتمدگات است. نگاه کنید به دومین گزارش گات‌های نگارنده چاپ بمبئی و به جلد یادداشت‌های گات‌ها (بخش ۲) چاپ تهران.

یسنا، هات ۶۵*

هات شصت و پنجم از یسنا در ستایش آب است. اَرِدوی سورا اَنـاهیتا Aredvîsurâ Anâhitâ ایزد آب است، از او در جلد ۱ یشت‌ها سخن داشتیم ــ پنجمین یشت از اوستا که آبان یشت خوانده شده در ستایش و درود آب و فرشتهٔ نگـهبان است[1]. هـمچنین آبـان نیایش که «اردویسور بانو نیایش» هم خوانده شده، از آنِ اناهیتا = ناهید است[2].

۱ آب اردویسور ناهید را می‌ستایم که به همه جا کشیده شده، درمان بخش، دشمن دیوها، اهورایی کیش، برازندهٔ ستایش در جهان خاکی، برازندهٔ نیایش در جـهان خاکی [است]، پاکی که افزایندهٔ جان، پاکی که افزایندهٔ گله و رمه، پاکی که افزایندهٔ گیتی، پاکی که افزایندهٔ خواسته، پاکی که افزایندهٔ کشور است.

۲ کسی که شوسر[3] همه مردان را پاک کند، کسی که زهدان همه زنان را برای زایش

---

* برای گزارش پاره‌های ۱-۵ از هات ۶۵ نگاه کنید به:

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by Dhalla p. 115-127

Avesta Reader by Reichelt p. 100

Die Zoroastrische Religion im Religionsgeschicht. Lesebuch von Bertholet S. 21

Die Yašt's des Avesta von Lommel S. 32

۱. نگاه کنید به گفتار «ناهید» در جلد ۱ یشت‌ها، و برای گزارش آبان یشت از همان کتاب.

۲. نگاه کنید به جلد خرده اوستا، به گزارش آبان نیایش.

۳. شوسر در پهلوی šusr به جای واژه اوستایی خشودر xshudra یـا خشـوذر xshudhra آورده شـده است، در سانسکریت کشودر kšudra گویند و آن آب مردی، آب پشت است که در تازی منی و در یونانی sperma گویند.

پاک کند، کسی که زایش همهٔ زنان را آسان گرداند، کسی که به همهٔ زنان، چندان‌که باید، به هنگام، شیر بخشد.

۳ [آن] بزرگوار در همه جا ناموری که در بزرگی به اندازهٔ همه آب‌هایی است که در روی این زمین روان است، آن زورمندی که فرو ریزد از کوه هُکر به دریای فراخکرت[۱].

۴ سراسر کرانه‌ها دریای فراخکرت به شورش افتد[۲]، سراسر [بخش] میانکی بالا برآید، در آن هنگامی که به سوی آن فراتازد، در آن هنگامی که به سوی آن فرو ریزد، آن اردویسور ناهید هزار دریاچه، هزار آبشار [دارنده]. هر یک ازین دریاچه‌ها و هر یک ازین آبشارها [به بلندی] چهل روز راه یک مرد خوب است (چابک‌سوار) است.

۵ و هریک ازین آبشارهای من، به همهٔ هفت کشور، پراکنده گردد و این آبشار من همواره یکسان روان است، چه تابستان و چه زمستان. او پاک کند برای من آب‌ها را، و شوسر مردان، زهدان زنان [و] شیر زنان را[۳].

۶ بشود به اینجا آیند فرورهای پاکانی که هستند و بودند: آنانی که زاییده شدند و آنانی که هنوز زاییده نشدند، آنانی که پادیاب نزدیک آورند[۴].

۷ آب از آنِ کسی که از [میان ما] بداندیش است مباد، آب از آنِ کسی که از ما بدگفتار است مباد، آب از آنِ کسی که از ما بدکردار است مباد، نه از آنِ بد دین، نه از آنِ دوست‌آزار، نه از آنِ مُغ‌آزار، نه از آنِ هم برزن (همسایه) آزار، نه از آنِ

---

۱. هکر: هوکئیریه hukairya نام بلندترین سرهٔ کوه البرز است، فراخکرت نیز در پهلوی به جای وئوروکش Vourukasha آمده و آن دریای گرگان (خزر) است.

۲. یئوز yaoz در پارسی باستان یود yaud به شورش افتادن، به جنبش درآمدن، به جوشش افتادن.

۳. پاره‌های ۱-۵ از هات ۶۵ برابر است با پاره‌های ۱-۵ آبان یشت و پاره‌های ۲-۶ آبان نیایش و پاره‌های ۸۴ فروردین یشت.

۴. معنی جمله اخیر روشن نیست، واژه پادیاب که در فرهنگ‌های فارسی به معنی شست‌وشو و پاکیزگی و غسل گرفته شده در پهلوی پاتیاپ pâtyâp یا پادیاو آمده به جای پئیتیاپ paityâpa، نگاه کنید به جلد خرده اوستا.

خانواده‌آزار[1]، نه از آن کسانی از ما، ای آب‌های نیک، ای بهترین آفریدگان مزدا، که به پاکان زیان رسانند، کسانی که به تن ما آسیب آورند، به ما کسانی که بـرای کسی آسیب نپسندیم.

۸ کسی که دزد، کسی که غارتگر، کسی که راهزن، کسی که پـارساکُش، کسـی کـه جادوگر، کسی که لاشه به خاک کند، کسی که آشموغ (گمراه‌کننده) ناپاک، آنکه مرد دروغگوی ستمکار [است]، ستیزگی اینان به خودشان برگردد. گزندهایی که کسی برانگیخت، همان گزندها به آن کسی که آن‌ها را برانگیخت، برگردند.

۹ ای آب‌ها، رامش گزینید درین جایگاه، تا هنگامی که زوت ستایش به جای می‌آورد.
چگونه زوت با گفتار آزموده، آب‌های نیک را ستایش تواند کردن؟
چگونه زبانش بسته شود، هر آن‌گاه که ستایش ناشایست به جای آورد؟
چگونه گفتارها (واچ = باژ) که آموزگار آموزد، به سامان رسد؟
چگونه بُوَد آفرین، چگونه بُوَد وام، چگونه بُوَد رادی که اهورا مزدا به زرتشت فرا گفت و زرتشت به جهان خاکی رسانید؟[2].

۱۰ نخست از آب‌ها آرزوی خود بخواه، ای زرتشت، پس آن‌گاه آبزور پاکـی را کـه پاکدینی برگزیده باشد، پیش آر [و] این باژ برخوان:

۱۱ ای آب‌ها، یک خواهش بزرگ از شما دارم، آن را به من ارزانی دارید، آن بخشایش بزرگی که از پرتو آن از چیرگی و فریب برکنار توان بودن.
ای آب‌ها از شما چندگونه بخشایش آرزومندم: نیرو و فرزندان نیک، آن‌چنان که بسیاری از کسان آرزوی آنان را دارند و کسی جویای زیـان رسـانیدن بـه آنـان نیست، نه به زدن آنان، نه کشتن، نه ستم کردن، نه به ربودن [آنان].

---

۱. دوست‌آزار، مغ‌آزار، هم‌برزن‌آزار، خانواده‌آزار در متن آمده.
۲. یعنی ستایش و نماز و ادای قرض و تکلیف دینی و پاداش ایزدی، آن‌چنان که مـزدا بـه پـیغمبرش آمـوخت چگونه باید باشد؟ در پاره‌های بعد بیان شده که چگونه باید ستایش کردن.

۱۲ (زوت و راسپی) این را از شما، ای آب‌ها، آرزومندم؛ این را، ای زمین‌ها؛ این را، ای گیاه‌ها؛ این را، ای امشاسپندان، شهریاران نیک [و] خوب کنش، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده)، ای داداران نیک؛ این را، ای فرورهای نیکِ زورمندِ در همه جا پیروزگر پاکدینان؛ این را، ای مهردارندهٔ دشت‌های فراخ؛ این را، ای سروش پاکِ خوب بالا؛ این را، ای رشن راست‌ترین؛ این را، ای آذر پسر اهورا مزدا؛ این را، ای اپام نپات بزرگوار، سرور، شهریار تیز اسب؛ این را از همهٔ [شما]ایزدان، بهتر بخشندگان، ای پاکان.

۱۳ این را به من ارزانی دارید، ای آب‌ها؛ این را، ای زمین‌ها؛ این را، ای گیاه‌ها؛ این را، ای امشاسپندان، شهریاران نیک [و] خوب کنش، ای بهان (نر) و ای بهان (ماده)، ای داداران نیک؛ این را، ای فرورهای نیکِ زورمندِ در همه جا پیروزگر پاکدینان؛ این را، ای مهردارندهٔ دشت‌های فراخ؛ این را، ای سروش پاکِ خوب بالا؛ این را، ای رشن راست‌ترین؛ این را، ای آذر پسر اهورا مزدا؛ این را، ای اپام نپات بزرگوار، سرور شهریار تیز اسب؛ این را از همهٔ [شما] ایزدان، بهتر بخشندگان، ای پاکان (دوبار)[۱].

۱۴ (زوت) و آنچه بزرگ‌تر از این است؛ و آنچه بهتر از این است؛ و آنچه زیباتر از این است؛ و آنچه پرارزش‌تر از این است، آن را به ما بدهید، ای ایزدان پاک، ای کسانی که توانا هستید به آنچه خواستارید، تندتر و تیزتر از باژ این گات‌ها: «آنچه را که به خواست وی (اهورا) سازگارتر است»[۲].

۱۵ ببخشای به من تو ای کسی که جانور و آب‌ها و گیاه‌ها آفریدی، به دستیاری پاک‌تر خردت، جاودانی و رسایی، ای مزدا، توش و پایداری، به میانجی منش نیک در داوری [پسین][۳].

---

۱. پاره ۱۳ همان پاره ۱۲ می‌باشد که دوبار خوانده می‌شود.

۲. این جمله اخیر از گات‌ها، یسنا ۵۰ بند ۱۱ می‌باشد.

۳. پارهٔ ۱۵ از یسنا ۶۵، از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۷ برداشته شده است.

۱۶ کسی که برای من از روی راستی ستایشش بهتر است، می‌شناسد مزدا اهـورا اینان راکه بوده و هستند، به نام خودشان می‌ستایم و با درود [به آنان] نزدیک می‌شوم[۱].
کشور نیک برگزیده شده، بهرهٔ شایان‌تر[۲].

۱۷-۱۸ بشود شنوایی نیک در اینجا باشد برای ستایش آب‌های نیک...[۳].

۱۹ [راسپی] «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
[زوت] «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین توانا بگوید.

۱. این پاره، از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده، نگاه کنید به پاورقی آن بـند از گـات‌ها، دومـین گـزارش نگارنده صفحه ۱۴۸ و به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۶۹ و به یادداشت پاره ۱ از یسنا ۶۳ در همین جلد.
۲. این جمله اخیر، از گات‌ها یسنا ۵۱ بند ۱ می‌باشد. نگاه کنید به یادداشت پاره ۱ از هات ۶۳.
۳. پاره‌های ۱۷ و ۱۸ از هات ۶۵ = پاره‌های ۳-۴ از هات ۵۶، نگاه کنید به آنجا.

یسنا، هات ۶۶

۱ (زوت و راسپی) «اشم وهو...» (سه بار)
از روی راستی می‌دهم این زَور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذانَئپتا[1]، از روی راستی گذاشته شده را برای تو [ای آب] اهورایی[2] اهورا، برای خشنودی اهورا مزدا، امشاسپندان، سروش پاک، آذر اهورامزدا، رد بزرگوار راستی.

۲-۱۶ از روی راستی می‌دهم به [ایزدان]گاه‌ها، ردان پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به هاونی پاک، رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به ساونگهی و ویسیه پاک، رد پاکی؛ از روی راستی می‌دهم به مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ، هزار گوش، ده هزار چشم، ایزدی که به نام خوانده شده و رام چراگاه خوب بخشنده...[3]

۱۷ (زوت و راسپی) از روی راستی می‌دهم این زَور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به هذا نئپَتا، از روی راستی گذاشته شده را برای تو [ای آب] اهورایی اهورا* برای خشنود ساختن اهورا مزدای رایومندِ خُرهمند، امشاسپندان،

---

۱. هذانئپتا hadhânaêpatâ گیاهی است. نگاه کنید به جلد خرده اوستا.
۲. واژه‌ای که به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی ahurânî آمده و آن هیئت مؤنث واژهٔ اهورا می‌باشد که به معنی سرور و بزرگ است، اهورا مزدا که نام خدای یگانه زرتشتی است یعنی سرور دانا و بزرگ بخرد. در هات ۶۸ نیز چندین بار به واژهٔ اهورایی برمی‌خوریم.
۳. پاره‌های ۲-۱۶ از هات ۶۶ برابر پاره‌های ۵-۱۹ از هات ۷ می‌باشد، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.
* از اینجا تا انجام هات ۶۶ برابر پاره‌های ۲۳-۲۷ از هات ۲۲ می‌باشد این چنین: نیمه‌ای از پارهٔ ۱۷ از هات ۶۶ همانند پارهٔ ۲۳ از هات ۲۲ می‌باشد و پارهٔ ۱۸ از پاره‌های ۲۴-۲۶ (روی هم رفته) از هات ۲۲ برداشته شده است
←

مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده.

۱۸ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیزاسب؛ اندروای[۱] در بالا کارگر، که دیدبان آفریدگان دیگر است. آنچه از تو ای اندروای که از سپند مینو است — راست‌ترین دانش مزدا دادهٔ پاک، دین نیک مزدیسنا، مار اسپند پاک[۲] کارگر، آیین دشمن دیوها؛ آیینِ زرتشتی، روش کهن[۳]، دین نیک مزدیسنا؛ گروش به مار اسپند[۴]، هوش دریافتن مزدیسنا، آگاهی از مار اسپند، خرد مادرزادی مزدا داده، خرد باگوش فراگرفته مزدا داده[۵]، آذر پسر اهورا مزدا، تو را ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتش‌ها، کوه اوشیدَرِنَ[۶] مزدا داده [و] آسانی راستی بخشنده.

۱۹ همه ایزدان پاک مینوی [و] جهانی، فرورهای نیرومندِ بسیار پیروزگر پاکدینان، فرورهای نخستین آموزگاران کیش، فرورهای نیاکان[۷] [و] ایزد به نام خوانده شده [می‌ستاییم].

→

و پارهٔ ۱۹ از هات ۶۶ برابر است با پارهٔ ۲۷ از هات ۲۲. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا و برای برخی از واژه‌ها به سی روزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا.

۱. اندروای Antare vayu ایزدهوا است، در پهلوی و فارسی اندروای یا درِوا به همین معنی است، به اشتباه به معنی آویخته و معلق گرفته شده است، در جای دیگر از آن سخن خواهیم داشت. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

۲. ماراسپند یا مهر اسپند = مانتر سپنت = منتر سپند Mathra spenta گفتار ایزدی، گُوش آسمانی. نگاه کنید به جلد خرده اوستا و نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، شمارهٔ ۶.

۳. روش کهن در متن آمده اوپینا upayanâ مرکب است از جزء اوپ upa که معنی بالا، بر، از آن برمی‌آید و اَینه ayana از مصدر ای i که در اوستا و پارسی باستان به معنی رفتن است و با صفت دیر و یا درنگ و بلند آمده (daregha) در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به دیر اپر روشنیه der apar ravišnîh، در اوستا چندین بار به این واژه مرکب و صفتش برمی‌خوریم، چنان‌که در یسنا ۱ پارهٔ ۱۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱۳ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۵ و سروش هادخت یشت پارهٔ ۱۱ و به معنی سنت (traditio) به‌کار رفته است. چون این واژه آن‌چنان که دیدیم از مصدر رفتن درآمده و در گزارش پهلوی نیز به روشنیه گردانیده شده در گزارش فارسی خود، آن را به روش کهن گردانیدیم و به معنی سنت قدیم گرفتیم.

۴. واژه‌ای که به گروش گردانیده شده در متن زرزداتی zarazdâti آمده لفظاً به معنی دلدادگی است، نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، به شمارهٔ ۵.

۵. خرد: خرتو در اینجا به معنی دانایی گرفته شده است. دانش یا دانایی مادرزادی: âsna صفت است یعنی طبیعی یا فطری از مصدر زن zan زاییدن؛ گئوشو سروت gaoshô srûta صفت است یعنی با گوش شنیده شده یا دانش اکتسابی.

۶. اوشیدرن Ushidarena کوهی است در میان دریاچه هامون در سیستان، امروزه کوه خواجه خوانند، از آنجاست که سوشیانت ظهور خواهد کرد، در کتاب سوشیانت از این کوه سخن خواهیم داشت.

۷. دربارهٔ نخستین آموزگاران کیش: paoiryô tkaêsha و نیاکان nabânazdišta نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

یسنا، هات ۶۷*

۱ (زوت) از روی راستی می‌دهم به فرورهای کسانی که پیش از این در این خان و مان‌ها و ده‌ها و شهرها و کشورها بودند، آنانی که آسمان را نگهداری کردند، که آب را نگهداری کردند، که زمین را نگهداری کردند و چارپا را نگهداری کردند، که بچه را در شکم مادر نگهداری کردند [که] نمرد.

۲ از روی راستی می‌دهم به فرور اهورا مزدا [و] امشاسپندان، به فرورهای پاک همهٔ ایزدان مینوی، از روی راستی می‌دهم به فرور کیومرث، زرتشت سپیتمان، کی‌گشتاسپ، و ایست واستر، پسر زرتشت، با فرورهای پاک همه نخستین آموزگاران کیش.

۳ از روی راستی می‌دهم به فرورهای هر یک از پاکان، هر آن روزگاری که در روی این زمین مرده باشد [فرور] زن پارسا، برنا، کنیزک که در کار و کوشش به‌سر بردند [و] از این خانه در گذشتند [اکنون] به ستایش نیک و نیایش امیدوارند.

۴ از روی راستی می‌دهم به فرورهای چیرِ پیروزگر پاکدینان، فرورهای نخستین

---

* پاره‌های ۱-۴ از هات ۶۷ برابر است با پاره‌های ۱-۴ از هات ۲۳ با این تفاوت که در پاره‌های ۱-۴ از هات ۲۳ در آغاز هر یک از جمله‌ها آمده که به معنی «خواستار ستاییدنم» می‌باشد، اما در آغاز هر یک از جمله‌های پاره‌های ۱-۴ از هات ۶۷ به جای دو واژه نامبرده آمده:
یعنی «از روی راستی می‌دهم»، چنان‌که دیده می‌شود در این پاره‌ها، فرورها (= فروهرها) ستوده شده‌اند. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

آموزگاران کیش، فروهرهای نیاکان، فرور روان خودم. از روی راستی می‌دهم بـه همهٔ ردان پاکی، از روی راستی می‌دهم به همهٔ نیکی دهندگان، به ایزدان مینوی و جهانی که در خور ستایش و نیایشند، از روی بهترین راستی[۱].

۵ باشد که از روی راستی او به سوی ما آید[۲].

۶ (زوت و راسپی) آب‌ها را می‌ستاییم،
(زوت) [آب‌های] اهورایی فرو چکیده و گرد هم آمده و روان شده و خوب کنش اهورا را و شما راکه به خوبی روان و در خور شناوری و به خوبی برای شست‌وشو [و] بخشایش دو جهان هستید[۳].

۷ این‌چنین با نام‌هایی که اهورا مزدای خوشی‌بخش به شما آب‌های نیک داده، با آن [نام‌ها] شما را می‌ستاییم، با آن‌ها [از شما] دوستی خواهانیم، با آن نـام‌ها، نـماز گزاریم، با آن نام‌ها سپاسگزاریم.

۸ و شما را ای آب‌های بارور به یاری خوانیم و شما راکه مانند مادری [هستید]، شما راکه مانند گاو شیرده، پرستار بینوایان و از همهٔ آشام‌ها بهتر و خوش‌ترید. شـما نیکان را با رادیِ بلند بازو به اینجا [همی خوانیم] تا اینکه در تنگنا پاداش دهید، یاری کنید، شما، ای مادران زیونده.
«ینگهه هاتام...».

---

۱. برای توضیح نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.
۲. این یک پاره کوتاه، جمله‌ای است از پارهٔ ۲۴ از هات ۷.
۳. پاره‌های ۶-۸ از هات ۶۷ که در نیایش آب است، از هفت هات، یسنا ۳۸، پاره‌های ۳-۵ برداشـته شـده، در آنجا پاره ۳ در سر واژه «فرو چکیده» واژه «اهورایی» افتاده است و در سطر پـایین‌تر بـاید «اهـورا» بـاشد نـه اهورایی.

یسنا، هات ۶۸

۱ اینک این را برای تو به جای می‌آوریم، ای [آب] اهورایی اهورا[1] برای اینکه از تو روی برتافته تو را آزردیم. باشد که این زَور آمیخته به هوم، [و] شیر [و] هذانئپتا پذیرفته شود، ای [آب] اهورایی اهورا.

۲ بشود که تو به من، زوت، روی آوری برای شیر و چربی، از پی تندرستی و درمان، از پی گشایش و بالش، از پی زندگی خوش و گراییدن به راستی، از پی نیکنامی و آسایش روان، برای پیروزی و افزایش گیتی.

۳ می‌ستاییم تو را ای [آب] اهورایی اهورا با زَور اندیشه نیک، می‌ستاییم تـو را ای [آب] اهورایی اهورا با زَور گفتار نیک، می‌ستاییم تو را، ای [آب] اهورایی اهورا با زَور کردار نیک.

۴ برای روشنی اندیشه، برای روشنی گفتار، برای روشنی کردار، برای زندگی خوش روان، برای افزایش گیتی، برای زندگی خوش کسی که به راستی گراید.

۵ بده به من ای [آب] اهورایی اهورا بهترین سرای (بهشت) پاکان، روشنایی همه گونه خوشی‌دهنده، بده به من، ای [آب] اهورایی اهورا فرزندان نر (منش) کارگر که بـرای من به خان و مان افزایش دهند و به ده و به شهر و به کشور و به نام و آوازهٔ کشور.

---

۱. واژه‌ای که در این هات به اهورایی گردانیده شده در متن اهورانی ahurâni آمده، نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۱۱ از هات ۶۶.

۶ تو را، ای [آب] اهورایی می‌ستاییم؛ دریای فراخکرت را می‌ستاییم و همه آب‌های روی این زمین را می‌ستاییم: [چه] آرامیده (ایستاده) و فراز رونده، [چه] چشمه [و آب] روان رود [و چه آب] برف؟ و باران.

۷ با چنین ستایش و نیایش که شایسته‌ترین ستایش و نیایش است، برای شما، از روی راستی، آب‌های نیکِ بهترین مزدا آفریده پاک را می‌ستاییم. آب نیک را می‌ستاییم.

۸ شیر و چربی، آب روان، درخت بالنده را می‌ستاییم، برای ایستادگی کردن [در برابر] آز دیو آفریده، برای پایداری کردن به دشمنی و درهم شکستنِ موش پری[1] و برای چیر شدن و برگردانیدن دشمن آشموغ ناپاک و ستمکار پُرمرگ؛ برای پایداری کردن به دشمنی دیوها و مردمان[2].

۹ به ستایش ما گوش فراده، ای [آب] اهورایی اهورا، به ستایش ما خشنود باش ای [آب] اهورایی اهورا.
[زوت] به ستایش ما جای گزین، به یاری ما آی، در هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش زَور نیک.

۱۰ کسی که شما را، ای آب‌های نیک اهورایی اهورا بستاید، با بهترین زَور، با زیباترین زَور، با زَوری که فراهم شدهٔ پارسایی باشد.

۱۱ «اهمایی رَئِشچه...»[3] برای او فروغ و فر، برای او تندرستی، برای او پایداری تن، برای او پیروزی تن، برای او خواستهٔ بسیار آسایش بخشنده، برای او فرزندان کارگر، برای او زندگی دیرپایا و بلند، برای او بهترین هستی (بهشت) پاکان و روشنایی همه گونه آسانی بخشنده.

---

۱. موش mûsh با واژه پری pairikâ آمده، شاید از آن یک گونه آز اهریمنی اراده شده باشد، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، به یادداشت شمارهٔ ۲.

۲. پارهٔ ۸ (جز جمله آخر آن) برابر است با پارهٔ ۸ از هات ۱۶، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

۳. «اهمایی رئشچه...» در پاره ۹ از هات ۷۲ نیز آمده، دربارهٔ آن نگاه کنید به خرده اوستا.

۱۲ بدهید، ای آب‌های نیک، به من زوت ستاینده و به ما مزدیسنان نیایشگر و به دوستان و به پیروان (شاگردان) و پیشوایان (استادان) و به آموزندگان و مردان و زنان و نابُرنایان، پسر و دختر و برزیگران.

۱۳ آنانی که به جای خود پایداری توانند کردن، برای چیر شدن به نیاز و تنگی که با پیش آمدن لشکر دشمن و ستیزهٔ کینه‌وری روی کند. [چنان ساز که آنان] بجویند و بیابند راست‌ترین راه را، آن [راهی] که راست‌ترین است به سوی اشا (آیین ایزدی) و به سوی بهترین هستی (بهشت) پاکان و به سوی روشنایی همه گونه آسانی بخشنده.
«یثا اهووئیریو...». (دوبار)

۱۴ (زوت) زیستگاه خوب، زیستگاه آرام، زیستگاه پایدار درخواست می‌کنم برای آن خاندانی که در آنجا این زَورها درآیند؛ زیستگاه خوب، زیستگاه آرام، زیستگاه پایدار درخواست می‌کنم برای همه خاندان مزدیسنان. با پیشکش خوب، با پیشکش آرزو شده، با پیشکش برگزیده [تو را] ای آذر آفرین خوانم؛ با ستایش خوب، تو را ای [آب] اهورایی آفرین خوانم[1].

۱۵ رامش درخواست می‌کنم برای این سرزمین دارای چراگاه خوب، درستی [و] درمان درخواست می‌کنم برای شما مردان پارسای پاک، هر آنچه اندر زمین و آسمان خوب و پاک است برای [شما] درخواست می‌کنم: هزار درمان، ده هزار درمان.

۱۶–۱۸ بشود به کام و به خواهش [خود] تو ای اهورا مزدا به آفریدگان خود شهریاری کنی...[2].

---

۱. دربارهٔ واژهٔ آفرینامی که چهاربار در پارهٔ ۱۴ و پاره ۱۵ تکرار شده، به مناسبت جمله به «درخواست می‌کنم» یا «آفرین خوانم» گردانیده شده است، نگاه کنید به خرده اوستا.

۲. پاره‌های ۱۶–۱۸ از هات ۶۸ = پاره‌های ۵–۷ از هات ۸، پاره‌های ۵–۷ از هات ۵۲ = پاره‌های ۸–۱۰ از هات ۶۰ = پاره‌های ۲۶–۲۸ از هات ۷۱، نگاه کنید به پاره‌های ۸–۱۰ از هات ۶۰.

←

۱۹ (راسپی) گشایش و آسانی آرزومندم برای سراسر آفرینش راست، تنگی و دُشخواری آرزومندم برای سراسر آفرینش ناپاک (دروغ).
«اث جمیات...» بشود چنان پیش آید، آن‌چنان که من آرزومندم.

۲۰ (زوت) به اندیش نیک، گفتار نیک، کردار نیک که در اینجا و در جاهای دیگر کرده شده و کرده خواهد شد، درود گوییم، همچنان [خود] به جان برای نیکی همی کوشیم[۱].

۲۱ [ایزد] نیک آدا [و] ارت نیک را به اینجا فرود همی خوانیم[۲]،
با شور دینی، چالاکی...
ایدون آب‌ها را می‌ستاییم...
این‌چنین با نام‌هایی که...
و شما را ای آب‌ها... (سه بار)[۳].
[اینک] آنچه خواهش شده، ارزانی دارید به ما، ای کسانی که آن را توانید برآورد.
فروغ و فر، شما ای آب‌ها ببخشایید به ما، آن نیکی را که پیش ازین از شما دریافتند.

۲۲ [زوت و راسپی] نماز به اهورا مزدا، نماز به امشاسپندان، نماز به مهر دارنده دشت‌های فراخ، نماز به خورشید تیز اسب، نماز به این دیدگان اهورامزدا، نماز به گوش[۴]، نماز به گیه[۵]، نماز به فرور زرتشت سپیتمان پاک، نماز به همهٔ آفرینش پاک که هست و بوده و خواهد بود.

←

پاره‌های ۱۶-۱۹ از هات ۶۸ جز جملهٔ «اث‌جمیات» برابر است با پاره‌های ۵-۸ از هات ۸ و پاره‌های ۱۲-۱۵ از هات ۱۱. دربارهٔ «اث‌جمیات» به خرده اوستا، نگاه کنید.

۱. این پاره: «هومتنام» که در پیشگفتار «هفت هات» یاد کردیم، از هفت هات، یسنا ۳۵ پارهٔ ۲ می‌باشد و در پایان هفت هات، یسنا ۴۱ پارهٔ ۷ تکرار شده است همچنین در پایان هر یک از چهار آفرینگان تکرار گردیده است.

۲. دربارهٔ آدا Adâ و ارت (= اشی ashî) ایزدان توانگری نگاه کنید به یشت‌ها جلد ۲.

۳. این واژه‌ها از نخستین واژه‌های چهار پاره از هفت هات، یسنا ۳۸ می‌باشد این‌چنین: از پارهٔ دوم، از پارهٔ سوم، از پارهٔ چهارم، از پارهٔ پنجم.

۴. گوش (geuš) ایزد نگهبان چارپایان سودمند است، نگاه کنید به یشت‌ها جلد ۱.

۵. گیه Gaya کیومرث است (ابوالبشر ایرانیان) بسا در اوستا با صفت مرتن maretan یعنی مردنی، درگذشتنی آمده. کیومرث (= گیه مرتن) یعنی جاندار درگذشتنی، نگاه کنید به یشت‌ها، جلد ۲.

۲۳ به دستیاری و هومنه (بهمن). خشترَ (شهریور) و اشا (اردیبهشت) به بالان تن را، به کام [و آرزو] (سه بار)
این روشنی بلندترین در میان [روشنی‌های] بلندها (سه بار).
در آن سرانجامی که تو [ای مزدا] با خرد مینوی فرا خواهی رسید (سه بار)
«اشم وهو...» (سه بار)[1].
«فرورانه» من خستو شدم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم.
به هاونی پاک، رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، به ساونگهی و به ویسیهٔ پاک، رد پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین. به ردان روز و گاه‌ها و ماه و گهنبارها و سال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین. (راسپی) «یثا اهووئیریو» که زوت به من بگوید.
(زوت) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید[2].

۲۴ (زوت و راسپی) نماز به شما ای گات‌های پاک،
*به سپندمینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و]کردار [و]گفتار [در پاداش] رسایی و جاودانی به ما خواهد بخشید مزدا اهورا...
آری بسان کسان این را خواستار شنیدنند برای گرویدن.
(زوت و راسپی) به سپندمینو و به دین راستین بهتر اندیشه [و]کردار [و] گفتار [در پاداش] رسایی و جاودانی به ما خواهد بخشید، مزدا اهورا... (دوبار)[3].
«اشم وهو...» (سه بار).
سپنتمدگات به اینجا در آینده را ما می‌ستاییم،
«ینگهه هاتام...».

---

۱. پاره‌های ۲۲-۲۳ تا اینجا برابر است با پارهٔ ۵ خورشید نیایش. جمله‌های آن از گات‌ها و از هفت هات برداشته شده است، نگاه کنید به خرده اوستا.
۲. از «فرورانه» تا پایان پاره ۲۳ برابر است با پاره‌های ۲۴-۲۵ از هات ۳ و پاره‌های ۱۲-۱۳ از هات ۶۲ یسنا.
* از «به سپندمینو» تا «از برای گرویدن» از گات‌ها، سپنتمد (یسنا ۴۷) می‌باشد همه شش بند از یسنا ۴۷، از آغاز تا انجام در اینجا می‌آید. از همین شش بند از سپنتمد گات (یسنا ۴۷) نیز پاره‌های ۲-۷ از هات ۱۸ ساخته شده است. نگاه کنید به گات‌ها، دومین گزارش نگارنده و به جلد یادداشت‌های گات‌ها و به جلد ۱ یسنا.
۳. «به سپندمینو» Spentâ. mainyu که همان شش بند از سپنتمدگات (یسنا ۴۷) می‌باشد، دو بار تکرار می‌شود.

یسنا، هات ۶۹

۱ (زوت و راسپی) کسی که برای من از روی راستی ستایشش بهتر است، می‌شناسد مزدا اهورا. اینان را که بوده و هستند، به نام خودشان می‌ستایم و با درود [به آنان] نزدیک می‌شوم[1].
اندیشه نیک بهترین [چیز است].

۲ کسی که برای من از روی راستی ستایشش بهتر است، می‌شناسد مزدا اهورا...
«اشم وهو...»[2]. (دوبار).

۳ کسی که برای من از روی راستی ستایشش بهتر است، می‌شناسد مزدا اهورا...
«کشور نیک برگزیده شده، بهرهٔ شایان‌تر»[3]. (سه بار).

۱. این پاره، از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۲۲ برداشته شده، جز اینکه دو واژهٔ نخستین آن از املاء گات‌ها تغییر یافته، به املاء بخش‌های دیگر اوستا درآمده است.
در پارهٔ دوم از هات ۱۵ و در پارهٔ ۱ از هات ۶۳ و در پارهٔ ۱۶ از هات ۶۵ نیز به آن برمی‌خوریم. در پارهٔ ۲ از هات ۱۵ در جلد ۱ یسنا اشتباهی روی داده «می‌شناسم» چاپ شده، باید «می‌شناسد» باشد.
۲. پاره دوم که دوبار گفته می‌شود و پارهٔ سوم که سه بار به زبان رانده می‌شود همان نخستین پاره از هات ۶۹ می‌باشد.
۳. این جمله، از گات‌ها، یسنا ۵۱ بند ۱ می‌باشد. به یادداشت پارهٔ ۱ از هات ۶۳ نگاه کنید.

یسنا، هات ۷۰

۱ [زوت] آنان را خواستار ستاییدنم، به نزد آنان بـا درود خـواسـتار درآمـدنم: آن امشاسپندان، شهریاران خوب کنش. آن بغ[1]، آن رد را می‌ستاییم: آن اهورا مـزدا، دادار پناه‌دهنده، سازندهٔ همه نیکی‌ها را. آن رد را می‌ستاییم: آن زرتشت سپیتمان را.

۲ آنچه به ما داده شده، از آن به‌درستی بیاگاهانیم و [همه را] آگاه سـازیم، آنـچه از اهورا مزدا، آنچه از بهمن، آنچه از اردیبهشت، آنچه از شهریور، آنچه از سپندارمذ، آنچه از خرداد [و] امرداد، آنچه از گوش تَشَن، از گوشورون [و] آنچه از آذر اهورا مزدا [است][2].

۳ آنچه از سروش پاک، آنچه از رشن راست‌ترین، آنچه از مـهردارنـدهٔ دشت‌هـای فراخ، آنچه از باد پاک، آنچه از دین به مزدیسنا، آنچه از آفرین پـارسایی نـیک، آنچه از پیمان‌شناسی پارسایی نیک، آنچه از بی‌آزاری پارسایی نیک [است][3].

۴ تا این‌که ما فزون گفتار ایزدی بگسترانیم، تا که سوشیانت‌های کشورها از پی سود مردم، آواز برآورند[4].

---

۱. بغ Bagha در اوستا این واژه به معنی خداوندگار بسیار کم آمده. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها و جلد ۱ یسنا.
۲. دربارهٔ گوش تشن و گوشورون به خرده اوستا نگاه کنید.
۳. واژه‌ای که به «بی‌آزاری» گردانیده شده: anavauruxtoiš
۴. از سوشیانت‌ها در اینجا کسانی اراده شده که از آنان سودی برآید مانند پیشوایان و رهبران دین.

بکند که سوشیانت‌ها شویم، بکند که پیروزمند گردیم، بکند که از دوستان ارجمند اهورا مزدا شویم، ما مردان پاکی که به اندیشهٔ نیک اندیشیم، به گفتار نیک سخن گوییم، به کردار نیک رفتار کنیم،

۵ «تا اینکه منش نیک نزد ما فرود آید»[۱] آن‌گاه [روانم] به بخشایش شادی‌انگیز خواهد رسید «چگونه روان من به بخشایش شادی‌انگیز خواهد رسید»؟[۲]

۶ ما می‌ستاییم فرا رفتن و واپس کشیدن آب‌های نیک را و پذیرفتن آنها را؟[۳]
سرور بزرگوار، شهریار شیدور اَپام نپات تیز اسب را می‌ستاییم.
سراسر آفرینش پاک برای ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین‌خوانی، شنوا شوند[۴].

۷ سروش پاک را می‌ستاییم، رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را می‌ستاییم، آنکه در پاکی برترین، آنکه در پاکی سرآمدترین [است]، همهٔ سرودهای زرتشتی را می‌ستاییم و سراسر کردارهای نیک کرده شده را می‌ستاییم، آنچه شده و آنچه خواهد شد،[۵] «ینگهه هاتام...».

---

۱. نخستین جملهٔ این پاره از پسین جمله یسنا ۴۴ (گات‌ها) بند ۱ می‌باشد.
۲. پسین جملهٔ این بند از بند ۸ یسنا ۴۴ می‌باشد.
۳. دربارهٔ این جملهٔ پیچیده که در پاره ۶ از هات ۷۱ نیز به آن برمی‌خوریم، به یادداشت پارهٔ ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید.
۴. یعنی سراسر جهان بشنود.
۵. پارهٔ ۷ از هات ۷۰ = پارهٔ ۴ از هات ۵۷ و در پارهٔ ۲ از کرده چهارم ویسپرد نیز به آن برمی‌خوریم.

یسنا، هات ۷۱

۱ (زوت و راسپی) پرسید فرشوشتر پاک[۱] از زرتشت پاک: نخست پاسخ گوی، ای زرتشت، کدام است برشمردن ردان، کدام پایان گات‌ها؟[۲]

۲ آن‌گاه گفت زرتشت: اهورا مزدای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، زرتشت پاک، رد پاکی را می‌ستاییم، فرورد زرتشت پاک را می‌ستاییم، امشاسپندان پاک را می‌ستاییم.

۳ فروردهای نیک توانای پاک پارسایان را می‌ستاییم [چه] جهانی و [چه] مینوی را؛ کارگرترین رد، چالاک‌ترین ایزد را که در میان ردان پاکی [به ستایش] سزاوارتر و فرارسنده‌تر است می‌ستاییم، خشنودی رد ورد پاکی را که کامکارتر است می‌ستاییم.

۴ اهورا مزدای پاک [و] رد پاکی را می‌ستاییم، و همه پیکر اهورا مزدا را می‌ستاییم و همهٔ امشاسپندان را می‌ستاییم و همه ردان پاکی را می‌ستاییم، و همه دین مزدیسنا را می‌ستاییم، و همه سرودها را می‌ستاییم[۳].

---

۱. فرشوشتر Frashaoštra پدرزن زرتشت و برادر جاماسپ و وزیر کی‌گشتاسپ است. در گات‌ها، پیغمبر ایران چهار بار از او نام می‌برد: یسنا ۲۸ بند ۸، یسنا ۴۶ بند ۱۶، یسنا ۴۹ بند ۸، یسنا ۵۱ بند ۱۷. در بخش نهم دینکرد در فصل ۲۴ پارهٔ ۱۷ فرشوشتر و برادرش جاماسپ و کی‌گشتاسپ و مدیوماه و پرشت‌گئو و سئن از نخستین پیروان زرتشت برشمرده شده‌اند. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها و جلد ۲ یشت‌ها و به جلد ۲ گات‌ها (یادداشت‌ها) خاندان هُوگوَ.

۲. پاره‌های ۲–۳ از هات ۷۱ = با پاره‌های ۳–۴ هاونگاه. نگاه کنید به خرده اوستا، به این دو پاره در سرآغاز کردهٔ ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ ویسپرد نیز برمی‌خوریم.

۳. افسمن afsman ابیات گات‌ها مراد است که به جای آن سرود آوردیم.

۵ و همه گفتار ایزدی (سپند منتر) را می‌ستاییم و همه دادهای (قانون‌ها) دشمن دیوها را می‌ستاییم، و روش کهن را می‌ستاییم، و همه ایزدان پاک مینوی و جهانی را می‌ستاییم، و همهٔ فروردهای نیک توانای پاک پارسایان را می‌ستاییم.

۶ همه آفرینش مزدا آفریدهٔ پاک را می‌ستاییم که پاک آفریده شدند، پاک ساخته شدند، پاک کیشند، ستودهٔ پاکانند، نزد پاکان، پاک بشمارند و در نزد پاکان درخور نیایشند، و همه پنج گات پاک را می‌ستاییم، و همه یسنا و فرارفتن و واپس کشیدن [آب‌ها را] و پذیرفتن آن‌ها را می‌ستاییم[۱].

۷ و همه ستوت یسنیه را می‌ستاییم[۲]، و همه سختی که مزدا فرو فرستاده، می‌ستاییم: آن‌ها هستند پندار بد را زننده‌تر، آن‌ها هستند گفتار بد را زننده‌تر، آن‌ها هستند کردار بد را زننده‌تر، آن‌ها به پندار بد بنگرند، آن‌ها به گفتار بد بنگرند، آن‌ها به کردار بد بنگرند.

۸ آن‌ها از هم بگسلند (ببُرند) همهٔ پندار بد را، آن‌ها از هم بگسلند همه گفتار بد را، آن‌ها از هم بگسلند همه کردار بد را، آن‌چنان که به‌درستی توان پنداشت که آتش هیزمِ خشک پاک شده و خوب برگزیده شده را از هم بگسلد، برافروزد، بسوزد[۳].
و نیرو و پیروزی و فر و زور همه این باژها را می‌ستاییم.

۹ همهٔ آب‌های چشمه و در رود رونده را می‌ستاییم؛ بالا و ریشهٔ همه گیاهان را می‌ستاییم[۴]؛ سراسر زمین را می‌ستاییم؛ سراسر آسمان را می‌ستاییم و همه ستارگان و ماه و خورشید را می‌ستاییم؛ سراسر انیران را می‌ستاییم و همه جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را می‌ستاییم[۵].

---

۱. به یادداشت پارهٔ ۱۱ از هات ۶۲ نگاه کنید، در پارهٔ ۱۶ از هات ۷۰ نیز به آن برخوردیم.
۲. دربارهٔ ستوت یسنیه به جلد ۱ یسنا، نگاه کنید.
۳. یعنی گفتار ایزدی اندیشه‌ها و کردارها و گفتارهای زشت را نابود کند آن‌چنان‌که آتش هیزم خشک را بسوزاند.
۴. به جای بالا: اوروثمی uruthmî از ریشهٔ رئود raod رستن و روییدن و به جای ریشه: ورش‌جی vareshaji.
۵. جانوران سودمند مراد است. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها (جانوران پنجگانه)، در نخستین پاره از نخستین کرده ویسپرد نیز از این جانوران پنجگانه یاد شده، نگاه کنید به آنجا.

۱۰ همهٔ آفرینش نیک پاک را که تو، ای اهورا مزدای خوب کنش، فراوان و نیک بیافریدی ما می‌ستاییم، آن‌هایی از تو که از روی بهترین راستی درخور ستایش و شایستهٔ نیایش هستند؛ و همه کوه‌های خرمی راستی بخشنده را می‌ستاییم؛ و همهٔ دریاهای مزدا آفریده را می‌ستاییم؛ و همه آتش‌ها را می‌ستاییم؛ و همه سخنان راست گفته شده را می‌ستاییم.

۱۱ و همه اینان را با پیوستگی با اشا، با پیوستگی با آرمیتی، می‌ستاییم، برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری[1]. بکند مایهٔ زندگی خوب من باشید. با گات‌های پاک، ردان، شهریارانِ پاک را همی خوانیم و می‌ستاییم برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری. بکند مایهٔ زندگی خوب من باشید، برای خود، برای روان خویش [شما را] همی خوانم و ما می‌ستاییم برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری [خودمان].

۱۲ خرداد پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ امرداد پاک، رد پاکی را می‌ستاییم؛ پرسش[2] پاک اهورایی، رد پاکی را می‌ستاییم؛ کیش پاک اهورایی، رد پاکی را می‌ستاییم؛ یسنا، هفت هات توانای پاک، رد پاکی را می‌ستاییم.

۱۳ او، زرتشت پاک، آرزومند است که دوست پناه بخشد؛ پاکدینی از پاکدین دیگر، دوستی از دوست دیگر، دستگیری کند. این است به تو گویم که این بهتر است «چه دروغ‌پرست نیکخواه دروغ‌پرست است، راستی‌پرست آن کسی است که دوست یک راستی‌پرست است»[3].

۱۴ آری، این بهترین سخن را اهورامزدا گفت به زرتشت: آری این را ای زرتشت در پسین گردش زندگی از بر خوان[4].

---

۱. نگاه کنید به پارهٔ ۲ از هات ۵۸.

۲. پرسش = فرشن: مقصود پرسشی است که پیغمبر از اهورامزدا کرده و در پاسخ کیش مزدیسنا بدو نموده شده، در گزارش پهلوی نیز این واژه به پرسش گردانیده شده و در توضیح آورده: «اوستا و زند».

۳. جملهٔ پسین از گات‌ها، یسنا ۴۶ می‌باشد.

۴. گردش یا دوره اوروئس urvaêsa به معنی انجام و پایان و مقصد هم آمده است از اوروئس urvaês گردیدن.

۱۵ زیرا، اگر تو ای زرتشت این سخن را در پسین گردش زندگی از بر بخوانی، من اهورامزدا، روانت را از بدترین زندگانی دور بدارم[۱]، به اندازهٔ درازا و پهنای این زمین من دور بدارم و این زمین را به همان اندازه که دراز است، به همان اندازه پهناست.

۱۶ اگر تو خواستاری، ای پاکدین، در اینجا از اشا بهره‌ور شوی (و) روان تو از زبر چینودُ پل[۲] بگذرد [و] با برخورداری از اشا به بهترین هستی (بهشت) گرایی، اشتوت‌گات را برای کامروایی (اوشتَ‌تات) فرو خوان[۳] (زوت و راسپی) «اوشتا اهمایی» به کام دل خواستارم برای هر یک، آنچه راکه او خواستار است، که مزدا اهورای کام‌فرما، بدو ارزانی داراد، به نیروی پایدار رسیدن و راستی داشتن ـــ این را به من ببخشای ای سپندارمذ ـــ شکوه پاداش [و] زندگی منش نیک (دوبار).

۱۷ کار و منش خوب را می‌ستاییم، منش خوب و کار را می‌ستاییم برای پایداری کردن در برابر تاریکی، برای پایداری کردن در شیون و مویه[۴] (سه بار).
(زوت) درستی و درمان را می‌ستاییم، پرورش و بالش را می‌ستاییم، برای پایداری کردن در برابر دردها و بیماری‌ها.

---

۱. بدترین زندگی یا هستی، دوزخ و بهترین هستی، بهشت است.
۲. چینوت پل = پل صراط. نگاه کنید به دومین گزارش گات‌ها «چینود پل».
۳. اشتوت‌گات uštavaitî (یسنا، هات ۴۳-۴۶) «کامروایی» را به جای اوشت‌تات uštatât آوردیم یعنی جمله‌ای که واژهٔ اوشت را دربردارد و این همان بند ۱ از یسنا ۴۳ می‌باشد که با واژه‌های اوشتا اهمایی uštâ ahmâi آغاز می‌گردد. ترجمهٔ نخستین نیمهٔ این بند به‌واسطهٔ صنعت شعری که در آن به‌کار رفته و واژهٔ اوشتا در آن تکرار شده، دشوار است. اوشت ušta اسم مفعول است از مصدر وس vas(خواستن و آرزو کردن) یعنی خواهش شده و درخواست گردیده و آرزو شده، در جزء واژه‌های مرکب نیز بسیار آمده از آن‌هاست. اوشت برتی ušta bereti که در پارهٔ ۷ از هات ۶۲ و در پارهٔ ۱۴ از هات ۴۸ آمده یعنی تقدیمی آرزو شده یا تقدیمی و نذری شایسته و برازنده آن‌چنان‌که دل بخواهد. در گزارش پهلوی به نوک برشنیه nêvak barišnîh یعنی پیشکش نیکو. اوشت نیز به معنی نیکی و سعادت و عافیت است. اوشتی uštî یعنی خواهش، آرزو، در پهلوی کامک (کام) آورده‌اند. وسث vasatha خواهش، آرزو، کام؛ وسوخشتر یعنی شهریار کامروا، آزاد، مطلق، به اراده و خواهش و کام خویش فرمانگزار.
۴. این پاره تا اینجا سه بار خوانده می‌شود ـــ تاریکی به جای تمنگه temanh در فارسی تم شده. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها به یادداشت شمارهٔ ۶؛ شیون، خشی xshî، مویه، امیوا amayavâ در مزدیسنا اهریمنی است، در گفتاری جداگانه از آن‌ها سخن داشتیم، به آن نگاه کنید.

۱۸ گفتار سراسر خوانده شده را می‌ستاییم [و آنچه هم] از گات‌ها انداخته شده باشد[۱]، ما می‌ستاییم. گات‌ها رد شهریار پاک را می‌ستاییم.
ستوت یسنیه را می‌ستاییم، آن نخستین آیین (داد) جهان را،
سراسر بخش ستوت یسنیه را می‌ستاییم. روان خود را می‌ستاییم، فرورد خود را می‌ستاییم.

۱۹-۲۱ آفرین نیک پارسا را می‌ستاییم و [خود] پارسا، مرد پاک را می‌ستاییم...[۲].

۲۲ فرورهای نیک توانای پاک، پاکدینان را می‌ستایم، همی خوانم، همی سرایم. ما می‌ستاییم فرورهای خان و مان، ده، شهر، کشور، زرتشتوم را[۳].

۲۳ آذر پاک پسر اهورا مزدا، رد پاکی را می‌ستاییم. نیز [آب] زور را، نیز کستی این برسم پاکِ از روی راستی گسترده شده، رد پاکی را، اپام نپات را می‌ستاییم. نریوسنگ را می‌ستاییم. ایزد داموئیش اوپَمَن دلیر را می‌ستاییم، روان‌های مردگان را می‌ستاییم، آن فرورهای پاکدینان را[۴].

۲۴ رد بزرگوار، آن اهورا مزدا را می‌ستاییم، آنکه در پاکی برترین، آنکه در پاکی سرآمد است. همه سرودهای زرتشتی را می‌ستاییم و همه کردارهای نیک کرده شده، آنچه شده و آنچه خواهد شد، می‌ستاییم[۵].
«ینگهه هاتام...»
(زوت و راسپی) «یثا اهوئیریو»... (دوبار).

---

۱. یعنی سرودهای گات‌ها درخور ستایش است چه سراسر آن خوانده شود و چه بخشی از آن.
۲. پاره‌های ۱۹-۲۱ از هات ۷۱ = با پاره‌های ۱۴-۱۶ از هات ۶، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.
۳. پارهٔ ۲۲ از هات ۷۱ = با پارهٔ ۱۸ از هات ۱۷ و پارهٔ ۱ از هات ۲۶، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا و جلد ۲ یشت‌ها به پارهٔ ۲۱ فروردین یشت.
۴. پاره‌های ۲۳-۲۴ از هات ۷۱ = با پارهٔ ۹ از هاونگاه و = با پارهٔ ۵ از کردهٔ هفتم ویسپرد. نگاه کنید به جلد خرده اوستا.
۵. پارهٔ ۲۴ از هات ۷۱ = با پارهٔ ۴ از هات ۵۷ جز اینکه در این پارهٔ اخیر در آغاز آن، این جمله افزوده شده: سروش پاک را می‌ستاییم. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۴ از هات ۵۷.

۲۵ (زوت) از پی پاداش پسین، برای بهترین کنش که به چـارپا رامش بـخشند و خورش دهند[۱].
ایدون برای او (چارپا) مزدا به دستیاری اشا (اردیبهشت) گیاه برویانید[۲].

۲۶-۲۸ بشود به کام و خواست [خویش] تو ای اهورامزدا، به آفریدگان خود شهریاری کنی...[۳].

۲۹-۳۱ تا اینکه نهاد (منش) ما شاد شود و روان کامیاب [و] خرسند...[۴].

---

۱. این جمله از، هفت هات، یسنا ۳۵ پارهٔ ۴ برداشته شده و در پارهٔ ۱ از کرده ۲۲ ویسپرد هم به آن برمی‌خوریم.
۲. این جمله از گات‌ها، یسنا ۴۸ برداشته شده است.
۳. پاره‌های ۲۶-۲۸ از هات ۷۱ = با پاره‌های ۵-۷ از هات ۸ و پاره‌های ۸-۱۰ از هات ۶۰، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا و به یادداشت پارهٔ ۸ از هات ۶۰ در همین جلد.
۴. پاره‌های ۲۹-۳۱ از هات ۷۱ = با پاره ۱۱-۱۳ از هات ۶۰، نگاه کنید به آنجا.

یسنا، هات ۷۲

۱-۵ (زوت) اهونَ وئیریه را همی خوانم، اندر زمین و اندر آسمان...
«یثا اهووئیریو...»[1] (دوبار).

۶ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم، برای اهورامـزدای رایـومندِ خُـرهمند، امشاسپندان، مهردارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده[2].

۷ خورشید بیمرگ (جاودانی) شکوهندهٔ تیزاسب؛ اندروای در بالا کارگر، که دیدبان آفریدگار دیگر است ــ آنچه از تو ای اندروای که از سپندمینو است ــ راست‌ترین دانش مزدا دادهٔ پاک؛ دین نیک مزدیسنا؛ مار اسپند کارگر؛ آیین دشمن دیوها؛ آیین زرتشتی؛ روش کهن؛ دین نیک مزدیسنا؛ گروش به مار اسـپند؛ هـوش دریـافتن مزدیسنا؛ آگاهی از مار اسپند؛ خرد مادرزادی مزدا داده؛ خرد با گوش فرا گـرفته مزدا داده؛ آذر پسر اهورامزدا؛ تو را ای آذر پسر اهورا مزدا با همهٔ آتش‌هـا؛ کـوه اوشیدرن مزدا داده [و] آسانی بخشنده هـمهٔ ایـزدان پـاک مـینوی [و] جـهانی، فروهرهای نیرومند بسیار پیروزگر پاکدینان؛ فروهرهای نخستین آموزگاران کیش؛ فروهرهای نیاکان (نَبانَزدیشتان)[3].

۱. پاره‌های ۱-۵ از هات ۷۲ = پاره‌های ۱-۵ از هات ۶۱ به آنجا نگاه کنید.
۲. پاره ۶ از هات ۷۲ (جز پنج واژه نخستین آن) = پارهٔ ۲۳ از هات ۲۲. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.
۳. از پاره‌های ۲۴-۲۷ (جز یک دو جملهٔ پسین آن) هات ۲۲، پاره ۷ از هات ۷۲ ساخته شده است. هـمین یک ←

۸ ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا
«اشم وهو...» (سه بار)
(زوت و راسپی) «یثا اهووئیریو...» (دوبار)
ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای اهورامزدای رایومندِ خُرهمند امشاسپندان، مهردارندهٔ دشت‌های فراخ و رام چراگاه خوب بخشنده؛
خورشید بیمرگ شکوهندهٔ تیزاسب، اندروای در بالاکارگر... [۱]
(زوت) ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم برای تو ای آذر پسر اهورا مزدا [۲].
(زوت و راسپی) «اشم وهو...»

۹ «اهمایی رئشچه...» برای او فروغ و فر، برای او تندرستی، برای او پایداری تن، برای او پیروزی تن، برای او خواستهٔ بسیار آسایش بخشنده... [۳]
«اشم وهو...»
هزار درمان، ده هزار درمان (سه بار) [۴].
به یاری من آی ای مزدا (سه بار) [۵].
اَمَ خوب ساخته شده خوب بالا، بهرام اهورا داده و اُوپرتات شکست‌دهنده را [می‌ستاییم].

۱۰ رام چراگاه خوب بخشنده، اندروای در بالاکارگر که دیدبان آفریدگان دیگر است.
آنچه از تو ای اندروای، که از سپندمینو است [می‌ستاییم].
ثواش گزندناپذیر، زمانهٔ بیکرانه، زمانهٔ جاودانی را [می‌ستاییم] [۶].

→

پاره (پاره ۷) نیز برابر است با پاره‌های ۱۸-۱۹ از هات ۶۶ جز این‌که یک جمله که در پایان پارهٔ ۱۹ از هات ۶۶ دیده می‌شود، افزوده آنجاست.

۱. پاره‌های ۶-۷ همین هات در اینجا تکرار می‌شود.
۲. همان نخستین جمله از پاره ۸ در اینجا تکرار شده است.
۳. اهمایی رئشچه... همان پاره ۱۱ از هات ۶۸ می‌باشد، نگاه کنید به آنجا و به جلد خرده اوستا.
۴. نگاه کنید به خرده اوستا ص ۸۹ به یادداشت شماره ۱، نگاه کنید به انجام پاره ۱۵ از هات ۶۸.
۵. نگاه کنید به خرده اوستا ص ۷۴ به یادداشت شماره ۳.
۶. دربارهٔ ام Ama و اوپرتات Uparatât و ثواش Thwâsha و زمانهٔ بی‌کرانه Zravâna akarâna (زروان اکران)
←

«اشم وهو...»

۱۱ راه یکی [است] آن [راه] راستی [است]، همه دیگر [راه‌ها] بیراهه [است]...[1]

→

و صفت‌هایی که برای ثواش آمده: خواذات Xvadhâta و از برای زروان اکران آمده: درغـو خـواذات dareghô Xvadhâta نگاه کنید به خرده اوستا چنان‌که دیده می‌شود برای ثواش که جوّ باشد صفت خواذات که لفظاً به معنی خودداد (به قانون خوداستوار یا به داد و آیین خویش پایدار) می‌باشد و در فارسی خدا شده، آورده شـده است. همچنین برای زروان صفت درغو (= دیر، درنگ) خواذات آورده شده که یکی را به گزندناپذیر و دیگـری را بـه جاودانی گردانیدیم.

۱. در پایان یسنا چنانک در پایان ویسپرد، «راه یکی است» افزوده شده است. بدبختانه نـیمی از ایـن قـطعه بـه دست نویسندگان اوستا خراب شده است. در یک نسخهٔ خطی یسنا که در سال ۶۹۲ یزدگردی (= ۱۳۷۹ میلادی) نوشته شده، این قطعه کاملاً یادگردیده است برابر نخستین نیمهٔ این قطعه:

راه یکی است و آن راه راستی است، همهٔ راه‌های دیگر بیراهه است، در ارداویرافـنامه ۱۰۱ فـقرهٔ فـصل ۱۵ آمده:

یعنی «یک راه راستی هست و بس، این راه کیش پیشین است و همه راه‌های دیگر نه راهند».

نیمهٔ دیگر اوستایی این قطعه که خراب شده و معنی درستی از آن برنمی‌آید به خط لاتـین چـنین خـوانـده می‌شود:

anrahe. mainyeuš. nasištam. daênam. daêvayasnanam. parajîtîm. mašyanam. frakereitîm.?

شاید چنین معنی داشته باشد: بیراهه‌ای که یکسره به دین زیان‌آور اهریمن و بـه زنـدگی و کـردار مـردمان دیویسنا کشاند؟

نگاه کنید به:

Avesta Von Geldner IB. S. 239; Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p. 149-150;

Avesta. Die Heiligen Bücher Der Parsen Von F. Wolff. Strassburg 1910 S. 104.

Arda viraf. The Pahlavi Text. prepared by J. Asa. Revised and translated by Haug.

آتش

آتش

نـیارا هـمی بـود آیـین و کـیش　　پـرستیدن ایـزدی بـود بـیش
بدان گه بـدی آتش خـوب رنگ　　چو مرتازیان راست محراب سنگ[۱]

در گزارش اوستا چندین بار از آتش سخن داشتیم[۲]، اینک دگرباره آن را یـاد کـرده، سخنانی چند بر آنچه تاکنون گفته‌ایم می‌افزاییم. در سراسر اوستا از کهن‌ترین بـخش آن گات‌ها تا بخش‌های دیگر آن نامه مینوی که نو خوانده شده و در همهٔ نوشته‌های پهلوی و پازند دینی و در بسیاری از نوشته‌های یونانیان و رومیان و نویسندگان دیگر باستانی، در سخن از ایران باستان و در ادبیات فارسی هم هماره به آتش برمی‌خوریم. به هر جای که روی آوریم و به هر چیز این کشور که دست یازیم، با آتش سروکاری پیدا می‌کنیم، آن‌چنان که در همه جا به آخشیجی[۳] که نیاکان ما را همیشه دلگرم و روشن روان داشته، روبرو می‌شویم.

آری کارنامهٔ ایران باستان و دین کهنسال آن و فرهنگ دیرین آن را نمی‌توان از آتش جدا ساخت، تا بوده ایرانیان در هنگام ستایش در برابـر ایـن فـروغ ایـزدی سـر فـرود آورده‌اند، از این‌رو آتش‌پرست پنداشته شده‌اند.

---

۱. شاهنامه فردوسی جلد ۱ چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۸، شعر ۱۶-۱۷.

۲. نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: یشت‌ها جلد ۱.

۳. آخشیج = آخشیگ: به معنی عنصر درست است و پیشینیان به همین معنی بسیار به‌کار برده‌اند.

خداوند ما کـاین جـهان آفـرید　　بـلند آسـمان از بـرش بـرکشید
فـراز آوریـد آخشـیجان چـهار　　کجا انـدرو بست چـندین نگـار
برین آتش است فرودینش خاک　　مـیان آب دارد ابـا بـاد پـاک

ابوشکور

نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا.

در این گفتار بر آن نیستیم که گرایش ایرانیان را به آتش ناچیز نشان دهیم و نیایش و نماز آنان را در برابر آن نادیده انگاریم.

از روزی که مردم آریایی‌نژاد (ایرانیان و هندوان) در پهنهٔ کارزار گیتی شناخته شدند، مردمی شناخته شدند که آتش را در پرستشگاهان خویش گرامی و بزرگ می‌داشتند. به گواهی اوستا و ودا Vada سرودهای آتش هماره در سر زبان‌های نیاکان پارسای ما بود. در سنگ‌نبشته‌هایی که از هخامنشیان به جای مانده، بسا داریوش در برابر آتشدان به ستایش ایستاده است، در لشکرکشی‌های آنان پیشاپیش سپاهیان کشورگشای ایرانیان آتشدان‌های زرین و سیمین دیده می‌شد، پیش از پیکار در آتشکده به میانجی زبانهٔ آتش از اهورامزدا پیروزی و رستگاری پژوهش می‌کردند و در روی هزاران سکه پادشاهان روزگاران پیش، آتشدان دیده می‌شود.

پس از چیره شدن تازیان به ایران و چندین سده پس از آن، باز در سراسر ایران زمین بزرگ آتشکده‌ها روشن بود یا آن‌چنان که گروهی از نویسندگان پیشین نوشته‌اند، برخی از آن‌ها خاموش و ویران و برخی دیگر مسجد گردید.

خود واژهٔ «پرستیدن» در فارسی گویاست که ایرانیان در پیرامون آتش گرد آمده، به ستایش و نیایش می‌پرداختند. «ستا» در اوستا و پارسی باستان و سانسکریت به معنی ستادن (استادن، ایستادن) است با جزء یا پرفیکس Préfixe (پیشاوند) «پر» که در پارسی باستان پری pariy و در اوستا پئیری pairi، به معنی گرداگرد و پیرامون است، درآمیخته است و روی هم یعنی پیرامون چیزی ایستادن یا گرداگرد چیزی (به نیایش) ستادن[1]. دربارهٔ ایرانیان، در گرداگرد آتش به ستایش ایستادن، بیش از هر چیز دیگر برازنده است.

واژه دودمان نیز در فارسی گویاست که در پیرامون آتشدان یا از جایی که دودی برخاسته و آتشی برافروخته شده، خان و مان خاندان ایرانی ساخته شده است[2]. دودمان در پهلوی دوتک مانک یا دوتک تنها چنان‌که دوده تنها در فارسی به معنی خاندان است[3].

---

۱. همین پرفیکس در سر چند واژه دیگر فارسی نیز دیده می‌شود، از آن‌هاست «پراکندن»: کن Kan در پارسی باستان و اوستا به معنی کندن است و با جزء پری pariy، در فارسی پراکندن شده است.

۲. دربارهٔ «مان» که در اوستا دمان dəmâna و نمان nmâna به معنی خانه و آشیان است. نگاه کنید به بخش دوم گات‌ها، یادداشت‌ها، شمارهٔ ۴.

در سانسکریت dhûma و در لاتین fûmus به معنی دود است.

۳. دوتک dutak در گزارش پهلوی اوستا (فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱۲) به معنی خاندان به‌کار رفته است و به ←

همانند این در لاتین فکوس focus جایی است که در آن آتش افروزند و هم به معنی خاندان است، از همین بنیاد است واژه فویه foyer در زبان فرانسه که به هر دو معنی رایج است: آتشدان یا اجاق، خانواده یا فامیل[۱].

آتش که نزد همهٔ مردم جهان ستوده بوده و در همهٔ دین‌های بزرگ گرامی داشته شده، نزد ایرانیان بیش از مردم دیگر بزرگ داشته شده است. برای اینکه به ارزش این آخشیج سودمند نزد ایرانیان پی بریم به اختصار داستان پیدایش آن را نزد برخی از اقوام باستانی و ستایش آن را نزد آنان یاد می‌کنیم و پیش از اینکه به آن بپردازیم از خود واژهٔ آتش سخن می‌داریم.

واژهٔ آتش

در اوستا آتَر âthr؛ آثر âthr؛ آتِر âtere؛ آتر âtr آمده است، در پارسی باستان آتر âtar می‌باشد که در واژهٔ آتریَه‌دیَه Atriyadiya که نام یکی از ماه‌های پارسی باستان است

→

همین معنی در فصل نخست ارتخشیر پاپکان پارهٔ ۱۴ آمده است. همچنین است دوده در فارسی:

همه مرز ایران پر از دشمن است　　　به هر دوده‌ای ماتم و شیون است

(شاهنامه بروخیم، جلد ۱، شعر ۱۹۲)

۱. اجاق یا اوجاق ترکی است به معنی جایی که در آن آتش افروزند یا آتشدان، همچنین به معنی خاندان، خانوار، دودمان و گروه دینی و لشکری است. (ترک و فرانسه لسانلرینک لغتی، پاریس ۱۸۳۵).

اما واژهٔ کانون که دیرگاهی است به زبان فارسی راه یافته، بابلی است: کانونو Kanûnu یا کینونو Kinûnu به معنی آتشدان یا اجاق است، همچنین نام دو ماه از سال است، کانون اول و کانون دوم:

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه　　　شباط و آذر و نیسان ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول　　　نگه دارش که از من یادگار است

(نصاب‌الصبیان)

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه چاپ لیپزیک در ماه‌های سریانی از کانون‌الاول و کانون الاخر یاد می‌کند، در فارسی واژه کانون به هر دو معنی به کار رفته:

گر نه هوا خشمناک و تافته گشتست　　　گرم چرا شد چنین چو تافته کانون

(ناصرخسرو ص ۳۵۴)

همو گوید:

نثار آرد عروسان‌را به بستان　　　ز گوهرهای الوان ماه کانون

(ص ۳۲۸)

نگاه کنید به:

Akkadische Fremdwörter Von H. Zimmern, Leipzig 1917 S. 32

Babylonisch-Assyrisches Glossar Von C. Bezold, Heidelberg 1926, S. 144

(نوامبر ـ دسامبر) و در سنگ‌نبشته داریوش در بغستان (بیستون) به جای مانده است، لفظاً یعنی ماه ستایش آذر. آذر همان واژهٔ پارسی باستان است که تا، به ذال برگشته است، در پهلوی آتور âtur همچنین آتش âtaš آمده است.

واژهٔ آتش همان واژهٔ «آتر» اوستایی و پارسی باستان است که در حالت فاعلی (Nominatif) به ما رسیده است و به همین حالت در اوستا به‌کار رفته: آترش âtarš چنان‌که در فرگرد (فصل) ۵ وندیداد پارهٔ ۹ و جز آن. آتش یگانه واژه‌ای نیست که با علامت فاعلی باستانی، در فارسی به جای مانده باشد. نام دو تن از پادشاهان هخامنشی که کورش و داریوش باشند نیز با همین نشان به ما رسیده است. این نام‌ها با حروف او (u) انجام یافته: کورو Kuru، دارَیَوَاو Dârayavau (لفظاً دارنده وهی = بهی) در حالت فاعلی علامت «ش» می‌گیرد: کوروش Kurush؛ دارَیَوَاوش Dârayavaush (منم کورش؛ گفت داریوش). دیگر از واژه‌هایی که با نشان «ش» باستانی به ما رسیده، واژهٔ «مجوس» است، در اینجا «ش» به «س» برگشته است. در پارسی مگو Magu چندین بار در سنگنبشتهٔ بیستون آمده و در اوستا مُغو Moghu[1] و در پهلوی و فارسی مُغ شده[2]، از همین واژه است «موبد» نامی که به پیشوای دینی زرتشتی دهند (در پهلوی مُغوپت) مگوش با همان نشان «ش» فاعلی از پارسی باستان به زبان آرامی درآمده و پس از آن به هیئت «مجوس» به زبان عربی درآمده و از آن همه پیروان دین مزدیسنا یا زرتشتیان اراده کنند.[3]

اما اینکه از واژه آترش âtarš در حالت فاعلی، در فارسی حرف «را» افتاده، آتش گفتند، این‌گونه افتادگی در فارسی همانند بسیار دارد، از آن‌هاست واژهٔ کرشور Karshvar که در فارسی کشور شده؛ ارشک Aršaka که در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی آمده و این همان نامی است که امروزه اشک (اشکانیان) گوییم؛ ارشتات Arštât نام یکی از ایزدان زرتشتی است، در پهلوی ارشتات و در فارسی اشتاد شده، ایزدی است که نگهبانی روز

---

۱. یک بار در یسنا ۶۵ پارهٔ ۷ مغو تبیش moghu-tbish آمده، صفت است به معنی مغ آزار یا کسی که مغان را بیازارد.

۲. از عدو آن‌گاه کن حذر که شود دوست / وز مغ ترس آن زمان که گشت مسلمان

ابوحنیفه اسکافی

چو شب رفت و بر دشت پستی گرفت / هوا چون مغ آتش‌پرستی گرفت

عنصری

۳. واژه مجوس پیش از اسلام به زبان عربی درآمده و در قرآن یک بار در سورهٔ حج، آیهٔ هفدهم با صابئین و نصاری یادگردیده است

نگاه کنید به: Foreigne Vocabulary of the Qurân by Arthur Jeffery, Baroda 1938. p. 259.

۲۶ هر ماه با اوست و نام کسی است[۱]، ترشنَ tarshna، در فارسی تشنه گوییم[۲]؛ واژهٔ پاشنه در اوستا و پارسی باستان به جای نمانده، اما در سانسکریت پارشنی pârshni به همین معنی به جای مانده، و این می‌رساند که در زبان‌های باستانی رایج ایران زمین هم این واژه، حرف «را» دربرداشت؛ پرشت paršta همان است که در پهلوی و در فارسی پشت گوییم و در سانسکریت پرشته prštha آمده است؛ ورِشَ varesha به معنی درخت است[۳] و در گزارش پهلوی اوستا (= زند) به ویشک vêshak گردانیده شده و در فارسی بیشه شده و به معنی جنگل می‌گیریم، در سانسکریت vrksà آمده است، واژه فرموشیدن (فراموشیدن) در اوستا و پارسی باستان به جای نمانده، اما در زبان دیگر آریایی که سانسکریت باشد پرَ مرش pra-marsh در دست است، فراموشت که در فارسی دیده می‌شود، در سانسکریت پر مرشتِ pra-marshta می‌باشد[۴] چنان‌که در همهٔ این واژه‌ها دیده می‌شود، در فارسی حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است، واژهٔ آتش هم پس از درنوردیدن چندین هزار سال، درست از روی قاعده به ما رسیده است.

---

۱. چو اشتاد و خراد بر زین پیر / دو دانای گوینده و یادگیر
(شاهنامه چاپ بروخیم، جلد ۹، ص ۲۹۱۰، شعر ۲۰)
چنین‌گفت اشتادکای‌شادکام / من اندر نهانی ندارم پیام
(شاهنامه چاپ بروخیم، جلد ۹، ص ۲۹۱۳، شعر ۷۵)

۲. ترشن: در گوش (درواسپ) یشت پارهٔ ۹، زامیادیشت پاره‌های ۶۹ و ۹۶، فرگرد ۷ وندیداد پاره ۷۰ آمده است در سانسکریت trsnâ آمده است.

هرچند نمی‌دانیم که در اوستا و پارسی باستان چه واژه‌ای به جای واژهٔ «گرسنه» کنونی به‌کار می‌رفته، اما هیئت دیگر آنکه «گشنه» باشد، می‌رساند که از قاعده کلی بیرون نیست و حرف «را» پیش از حرف «شین» افتاده است، در بسیاری از گویش‌های ایرانی به همین واژه برمی‌خوریم چنان‌که گوشنگ gušnag در گویش بلوچی و وشنه vašna در گویش زرتشتیان (با تبدیل یافتن «ک» به «و» و جز این‌ها، در پهلوی گورسک gursak) نگاه کنید به:
Etymologie des Balûcî Von W. Geiger; München 1890 S. 20

و به فرهنگ بهدینان، گردآوری جمشید سروشیان، تهران ۱۳۳۵.

و به: Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten VI Von christian Bartholomae; Heidelberg: 1925 S. 65-66

۳. در فرگرد ۲۲ وندیداد پاره ۱۹ آمده است.

۴. در داستان ویس و رامین آمده:
که شهرو راه مینو را مفرموش / سخن‌ها ام به گوش دلت بنیوش
(چاپ کلکته، به اهتمام لیس Lees، ص ۵۰، شعر ۱۳)
شهرو، زن شاه قارن، پادشاه کشور ماه (ماد) و مادر ویس است، شعری که یاد شده، در نامه‌ای است که شاه موبد به شهرو نوشته است.

آثرَوَن

در سخن از آتش فرصتی بهدست آمده که واژهٔ آثـرَوَن âthravan = (اثـئورون athaurvan) را، نامی که به پیشوایان دینی زرتشتی داده شده، یادآور شوم. چون آتش = آذر در دین مزدیسنا ستوده است، چنین می‌نماید که آثرَون باید از آتر (= آتش) درآمده باشد و او پیشوایی است که به نگهبانی آتش گماشته است. همانندی این دو واژه به هم در خود گزارش پهلوی اوستا (زند) در روزگار ساسانیان مایهٔ اشتباه شده است. در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۲ به واژهٔ آثرِوَنت برمی‌خوریم و آن صفت است به معنی آذرمند یا از آتش برخوردار. گزارندگان اوستا آن را در پهلوی به آسرونومند âsrônômand گردانیده‌اند و آن را با واژهٔ آثرون âthravan که گفتیم پیشوای دینی است، یکی پنداشته‌اند و همین مایهٔ اشتباه دارمستتر[1] شده که در گزارش اوستای خود آن را به معنی از پیشوا برخوردار گرفته است (avec prêtre).[2]

واژه آثرون âthravan یا اثئوروَن athaurvan و اثئورون athaurun به معنی پیشوای دینی در اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی اوستا به آسروک âsrôk یا آسرَون âsravan گردانیده شده است.

همچنین واژهٔ مرکب آثرَوُ پوتهر âthravô puthra که در یسنا، هات دهم پارهٔ ۱۵ آمده (در تأنیث âthravô puthrî) که صفت است به معنی آثربان پوریا کسی که فرزندش پیشوای دینی است، در گزارش پهلوی گردانیده شده به آسروک (بنمن) پُسر âsrôk pusar (benman)

بنیاد واژهٔ آثرُوَن به‌درستی دانسته نشده است.

---

1. Darmesteter

۲. نگاه کنید به: Zend-Avesta par J. Darmesteter. Vol. II p. 34

و به: Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 66 und 324

بنفی در فرهنگ سانسکریت خود در جایی که واژهٔ سانسکریت athravan را یاد می‌کند می‌نویسد:

athravan (barroved from the Zend âthra-van, derived from âtar, fire) 1 a priest, 2 the name of a Rishi or saint, 3 The Atharvaveda

ناگزیر این هم سهوی است از بنفی. áthravan سانسکریت با آثرون âthravan اوستایی یکی است اما این واژه چنان‌که گفتیم روشن نیست.

نگاه کنید به: Sanskrit English Dictionary by Benfey p. 13

و به: The Practical Sanskrit-English Dictionary by Vaman Shivram Apte Bombay 1924

آنچه نگارنده در دومین گزارش گات‌ها، بخش نخست نوشته‌ام و آتهرون âthravan را از آتر = آذر یاد کرده‌ام، نیز اشتباهی است.

آتورپاتکان

دیرگاهی است که بخش بزرگی از سرزمین‌های شمال غربی ایران آتورپاتکان Aturpâtakân نامیده شده است. این نام در نوشته‌های یونانی اتروپتنه Atropatene و در نوشته‌های ارمنی اترپتکان Atrpatakân یاد گردیده است و همان است که امروزه آذربایجان (آذربایگان = آذرباذگان) گوییم[۱]، بسا در نوشته‌های تازی آذربیجان آمده است. شک نیست که در این نام واژهٔ آذر (= آتش) به جای مانده، اما این سرزمین بدین روی که در آنجا آتشکده‌های بسیار بوده، چنین خوانده نشده است آن‌چنان که یاقوت حموی (۵۷۵-۶۲۶) پنداشته می‌نویسد: آذر در پهلوی آتش و بایکان به معنی نگهبان است چون در آنجا آتشکده بسیار بوده، چنین نامیده شده است[۲].

ابن خرداذبه (در سدهٔ سوم می‌زیسته) نوشته که اسپهبذ شمال در روزگاران فُرس، آذرباذکان اسپهبذ خوانده می‌شد[۳]. به زودی خواهیم دید که نوشتهٔ ابن خرداذبه، نزدیک‌تر به وجه تسمیه آذربایجان است.

در نامهٔ پهلوی شهرستان‌های ایران آمده: پت‌کوستِ آتورپاتکان شترستان گنجک فراسیاک تورکرت ــ شترستان آتورپاتکان، ایران گوشسپِ آتورپاتکان سپاهپت کرت: در کرانهٔ آذرپاتکان شهرستان (پایگاه) گنجک را افراسیاب تورانی ساخت ــ پایگاه آذرپاتکان را ایران گشنسپ، سپهبد آذرپاتکان ساخت. در اینجا از دو پایتخت زمستانی و تابستانی شهریاران آذربایجان یاد گردیده که یکی از آن‌ها گنجک بوده، در نزدیکی

---

۱. گزیده هرچه در ایران بزرگان　　ز آذربایگان و ری و گرگان
(ویس و رامین)

۲. أذربیجان... قال ابن‌المقفع، أذربیجان مسماة باذربن ایران‌بن الاسودبن سام‌بن نوح علیه‌السلام و قیل أذرباذبن بیوراسف و قیل بل آذر اسم النار بالفهلویه و بایکان معناه‌الحافظ والخازن فکان معناه بیت‌النار اوخازن النار و هذا اشبه بالحق و احری به لأن بیوت النار فی هذه الناحیه کانت کثیرة جداً... در دنبال این گوید: مرد آذربایجان را گویشی است که آن را أذریه خوانند و جز از خودشان، کسی آن را درنمی‌یابد... آذربیجان در روزگار عمر گشوده شد و مرزبان آنجا با حذیفه سازش کرد که هشتصد هزار درهم بپردازند به این شرط که دیگر کسی را از مردم آذربیجان نکشند و برده نگیرند و آتشکده‌ها را خاموش نکنند... و مردم «شیز» را در آراستن جشن‌های دینی بازندارند. نگاه کنید به یاقوت چاپ مصر.

ابن‌الفقیه (در کتاب البلدان سال ۲۹۰) پیش از یاقوت، نوشته که به گفته ابن‌المقفع، اذربیجان به نام آذرباذبن ایران... و به روایت دیگر به نام آذرباذبن بیوراسف، نامیده شده است. در دنبال این نوشته: مغیرةبن شعبة در سال ۲۲ آذربیجان را بگشود. نگاه کنید به کتاب البلدان، چاپ لیدن ۱۳۰۲، ص ۲۸۴.

۳. و کان اصبهبذ الشمال علی عهد الفرس یسمی اذرباذکان اصبهبذ. نگاه کنید به المسالک والممالک، چاپ لیدن، ۱۳۰۶، ص ۱۱۸.

تخت سلیمان کنونی که ساختهٔ افراسیاب تورانی پنداشته شده و پایگاه زمستانی که از آن نام برده نشده بایستی اردبیل باشد که آن ساخته ایران گشنسپ، سپهبد آذرپاتکان شناخته شده است. از این دو پایگاه باستانی آذرپاتکان (آذربایجان) باز سخن خواهیم داشت.

شک نیست که سرزمین آذربایجان به نام خاندان شهریارانی که در آن‌جا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، بازخوانده شده است. آترپات از نام‌های بسیار رایج ایران باستان بوده و این نام لفظاً یعنی آذرپناه یا کسی که ایزد آتش او را نگهدارست، یا فرشتهٔ پاسبان آتش، پرستار اوست.

این نام از دو جزء درآمیخته. از آتر (= آذر) و پات pâta که اسم مفعول است از مصدر پا pâ که در اوستا و پارسی باستان به معنی نگاهداشتن و پاس داشتن و پناه دادن بسیار به‌کار رفته است[۱]، همین واژه است که در پارسی پاییدن شده است. این نام خود می‌رساند که ایرانیان آتش را بزرگ و گرامی می‌داشتند و خود را به پناه و پشتیبانی فرشتهٔ نگهبان آن می‌سپردند.

جزء «کان» که به نام سرزمین پیوسته: آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان)، همان است که در بسیاری از نام‌های سرزمین‌های دیگر ایران هم دیده می‌شود؛ از آن‌هاست گلپایگان (کلبادگان =گرباذگان معرب آن جربادقان = جرباذقان).

در فروردین یشت پاره ۱۰۲ «آترپات» که یکی از پاکان و پارسایان است با چند تن از پارسایان دیگر که نام‌های همهٔ آنان با واژه آذر درآمیخته یاد گردیده‌اند و فروره‌ایشان ستوده شده‌اند[۲].

در میان نام‌آوران روزگاران پیشین، آترپات، همزمان شاپور دوم، شاهنشاه ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) درخور یادآوری است. او موبدان موبد ایران بوده و همان کسی است که خرده اوستا را از اوستای بزرگ گردآوری کرده، تا برای ستایش و نیایش و نماز

---

۱. نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها»، شمارهٔ ۳.

۲. این نام‌ها دربارهٔ ۱۰۲ فروردین‌یشت چنین آمده: آترونوش Atere-Vanuš (یعنی دوستار آتش)؛ آترپات Atere-pâta (آتش‌پناه)؛ آتردات Atere-Dâta (آتش‌داد)؛ آترچیتهر Atere-cithra (آتش‌چهر)؛ آترخوارنه Atere-Xvârenah (آذرخره = آتشفر)؛ آترسوه Atere-Savah (آتش‌سود)؛ آترزنتو Atere-Zantu (آتش‌پرگنه)؛ آتردئینگهو Atere-Dainhu (آتش‌کشور).

پیداست که این چهار نام پسین یعنی: کسی که فرهٔ آذر ایزدی از آن اوست ــ کسی که از سود فرشته نگهبان آذر بهره‌ور است ــ کسی که از سود ایزد آذر، پرستار پرگنه (ایالت) برخوردار است ــ کسی که ایزد آذر، پاسبان کشور، پشت و پناه اوست. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده.

روزانه و هنگام جشن‌های دینی بهدینان به‌کار آید و به میانجی موبدان و هیربدان نیازمند نشوند. این آترپات از پاکان و بزرگان دین مزدیسنا به‌شمار می‌رود. یکی از نامه‌های پهلوی که امروزه در دست داریم و اندرز آترپات نامیده شده، به همین موبدان موبد که گویا از سرزمین گیلان (؟) بوده؛ بازخوانده شده است[۱].

یکی دیگر از این ناموران که نامش جاودانی گردیده و بخشی از میهن ما بدو بازخوانده شده، آترپات همزمان داریوش سوم شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد مسیح) است. او از ماد و از سپهبدان بوده، در جنگ اسکندر، سرداری گروهی از لشکریان سرزمین‌های ماد را داشته است. چند تن از تاریخ‌نویسان باستانی یونانی او را در این کارزار یاد می‌کنند، از آنان است اریانوس[۲] (۹۵-۱۷۵ میلادی) که نوشته: اتروپاتس[۳] (= آتروپات) از ماد، در جنگ اسکندر و داریوش در گوگملا[۴]، سردار گروهی از جنگاوران بود. این آتروپات پس از آنکه اسکندر به ایران دست یافت، پدرزن پردیکاس[۵] گردیده و او یکی از دوستان نزدیک اسکندر و از سرداران بزرگ لشکر وی بود، همان کسی است که اسکندر در هنگام مردن مُهر خود را به نشان محبت و اعتماد بدو سپرد.

چنان‌که می‌دانیم اسکندر به امید یونانی کردن ایران، گروهی از سرداران خود را بر آن داشت که دخترانی از بزرگان ایران به زنی برگزینند. در جشن بسیار بزرگ و باشکوهی که در شوش آراستند، در یک شب هشتاد تن دختر از خاندان بزرگان ایران، زنان سرداران مقدونی گردیدند، نام‌های گروهی از این سرداران مقدونی و نام‌های خاندان زنانشان در نوشته‌های نویسندگان یونانی یاد گردیده، از آنان است پردیکاس که دختر آترپات، اسپهبد را به زنی گرفت[۶].

خود اسکندر چندین زن ایرانی گرفت، یک دو تن از آنان را یاد خواهیم کرد.

---

۱. نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

2. Arrianos, Anabasis 3, 8, 4 übersetzt und erklärt Von C. Cless. Stuttgart 1862 S. 104.

3. Atropates

۴. گوگملا Gaugemâla جایی است در سرزمین آشور در شمال غربی اربل Arbela. در اینجا داریوش در ۲ اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست سخت یافت و به ناچار روی از پهنه کارزار بگردانید. با این شکست راه پایتخت‌های هخامنشیان چون بابل و شوش و پارس (تخت جمشید) به روی دشمن باز شد ـــ گوگملا نزدیک ویرانهٔ نینوا تقریباً در ۷۰ میلی شمال غربی اربل در کنار رود گومل واقع است. نگاه کنید به مدن‌العراق القدیمة تألیف دروثی مکای، ترجمهٔ یوسف یعقوب مسکونی، بغداد ۱۳۷۱، ص ۱۴۸.

5. Perdikkas

۶. نگاه کنید به: Eranische Alterthumskunde Von F. Spiegel II. Band, Leipzig 1873 S. 577-8.

داریوش سوم در سال ۳۳۰ پیش از مسیح به خیانت کشته شد، هماورد او اسکندر هفت سال پس از او در ۱۳ ژوئن ۳۲۳ که ۳۲ سال و هشت ماه داشت، پس از ۱۲ سال و هشت ماه شهریاری، در بابل، در کاخ نبوکدرزر Nebukadrezar مرد و امپراتوری پهناور وی بی‌شهریار ماند. سران لشکر وی انجمن کردند و همین پردیکاس پیشنهاد کرد که فرزند آینده رُخسان[1] (روشنک)، زن اسکندر که در آن هنگام شش ماهه آبستن بود به

---

۱. رخسان که یونانیان Rôxanes یاد کرده‌اند اوستایی آن باید رئوخشن raoxšna باشد که در فارسی روشن گوییم. نام این دختر در شاهنامه و تاریخ طبری و تاریخ ابن‌الاثیر و در مجمل‌التواریخ و در فارسنامه و جز این‌ها روشنک یاد گردیده و دختر داریوش سوم پنداشته شده است. در شاهنامه آمده: همین‌که اسکندر از زخمی شدن داراب آگاه شد خود را به شتاب به بالین وی رسانید، داراب در هنگام جان سپردن در اندرزهای خود بدو گفت که دخترش روشنک را به زنی گزیند:

نگه کن بـه فـرزند و پـیوند مـن — بـه پـوشیده رویـان دلبـند مـن
ز من پاک تن دختر مـن بـخواه — بـدارش بـه آرام در پـیشگاه
کجا مادرش روشنک نـام کـرد — جهان را بدو شـاد و پـدرام کـرد
نـیابی ز فـرزند مـن سـرزنش — نـه بـیغاره از مـردم بـدکنش
بـیارایـد ایـن آتش زردهشت — بگیرد همی زند و استا بـه مشت
نگه دارد این فال و جشـن سـده — هـمان فـر نـوروز و آتشکـده

(شاهنامه چاپ بروخیم، جلد ۶، ص ۱۸۰۳)

طبری گوید: فسأله دارا أن یتزوج ابنته روشنک و یرعی حقها و یعظم قدرها. همچنین است در همه کتاب‌هایی که از داراب و اسکندر سخن داشته‌اند، همچنین نظامی در اسکندرنامه خود «در گرفتن اسکندر دختر دارا را» آورده که اسکندر برای خواستگاری این دختر پیکی به اصفهان فرستاد:

جهان پادشا را چـنین است کـام — به عصمت سرایی چـنین نـیکنام
که روشن شود روی چون عاج او — شـود روشـنک درةالتـاج او
به روشن رخش چشم روشن کند — بدان سرخ گل خانه گـلشن کـند

(سکندرنامه، جلد پنجم از خمسه نظامی، چاپ بمبئی ۱۲۶۵، ص ۶۲).

آنچه دربارهٔ اسکندر در نوشته‌های نظم و نثر ما یاد گردیده افسانه‌ای بیش نیست و به هیچ روی نباید ارزش تاریخی به آن داده شود. به گفتهٔ نویسندگان یونانی که در لشکرکشی اسکندر به ایران همراه وی بودند و پس از آن گروهی از نویسندگان دیگر یونانی و رمی نوشته‌های آنان را در تاریخ خود یاد کرده‌اند، روشنک (رخسان) دختر یکی از بزرگان بلخ (باختری Bâxtri) بوده به نام oxyartes (این نام باید در پارسی باستان اوخشتر Uxšathra باشد) اسکندر در زمستان سال ۳۲۹-۳۲۸ پیش از میلاد در شهر بلخ ماند و در بهار آن سال چند دژ در آن سرزمین به دست وی افتاد. خاندان اوخشتر و در میان آنان روشنک به دست دشمن گرفتار آمدند. اسکندر در سال ۳۲۷ روشنک را به زنی گرفت، یکی از آن دژها که به دست اسکندر افتاد. سوسیمترس sysimithres یاد گردیده، پدر روشنک فرماندار این دژ بود. این دژ در سرپل سنگین در جنوب فیض‌آباد کنونی در بدخشان واقع بود، نگاه کنید به: Geschichte Irans Von Ferd. Justi im Grundriss der Iranischen philologie 2, Band S. 474.

یکی دیگر از زنان ایرانی اسکندر، دختر داریوش سوم بوده که در شوش زن اسکندر گردید.

←

پادشاهی برگزیده شود، پس از گفتگوی بسیار این پیشنهاد پذیرفته شد و آن فرزند هنوز زاییده نشده را پادشاه خواندند و خود پردیکاس فرمانروای امپراتوری گردید. کودکی که پس از چند ماه دیگر به جهان روی آورد و اسکندر نامیده شد، پس از چند سالی به فرمان پادشاه مقدونیه کساندرس[1] پسر انتیپاتور[2] با مادرش رخسان کشته شدند.

فرمانروایی پردیکاس دیری نپایید، در هنگامی که به جنگ بطلمیوس[3] به مصر لشکر کشیده بود، سربازان خود او که از خوی بد وی به ستوه آمده بودند، به چادر وی ریختند و کارش را ساختند.

چنان‌که می‌دانیم پس از اسکندر که در همه نوشته‌های پهلوی برای آسیب فراوانی که از او به ایران رسیده، گجستک سکندر (اسکندر ملعون) خوانده شده، سرداران آزمند او برای ربودن بخشی از آن امپراتوری، به جان هم افتادند و از هر سوی ایران آتش جنگ میان آنان زبانه می‌کشید.

در هنگام بیش از بیست سال، خونریزی و غارت و ویرانی، سراسر ایران زمین بزرگ دچار خشم اهریمنی بود. همان سرزمین‌هایی که در روزگاران هخامنشیان در هنگام بیش از دویست سال با آن همه نژادها و زبان‌ها و دین‌های گوناگون آرام به‌سر بردند.

در زمان خود اسکندر آترپات به فرمانروایی سرزمینی که پس از آن به نام وی آتورپاتکان خوانده شده، گماشته بود و پس از مرگ اسکندر، هر آشوبی که پیش آمده، او همچنان در سرزمین خود پایدار ماند.

چنان‌که می‌دانیم پس از اسکندر هر بخشی از کشورهای وی به دست یکی از سرداران و سران لشکرش افتاد.

خاک ماد دو بخش گردیده، ماد بزرگ و ماد کوچک، ماد بزرگ از آنِ پایتون Peithon که یکی از سرداران بزرگ بوده، گردید و ماد کوچک که آتورپاتکان (آذربایجان) باشد به آترپات سپرده شده.

پس از کشته شدن پردیکاس که گفتیم جانشینی و سرپرستی کشورهای اسکندر را داشت، دگرباره آشوبی برخاست، بسیاری از این سرزمین‌ها فرمانروایان خود را از دست دادند و سرداران زورمندتری از سران لشکر اسکندر، جای آنان را گرفتند. پایتون هم به

→

نام این زن را گروهی از نویسندگان یونانی سته‌تئیر stateira نوشته‌اند، فقط اریانوس نام او را به اشتباه برسینه Barsine یاد کرده و او را با یکی از زنان دیگر ایرانی اسکندر به همین نام اشتباه کرده است.

1. Kassandros 2. Antipator 3. Ptolemäos

ناچار جا برای شهریار دیگری تهی کرد، اما در این گیرودارها، آترپات، ماد کوچک را از دست نداد و خاندان وی پشت در پشت در همان‌جا شهریاری داشتند[۱].

جغرافیانویس نامور یونانی استرابو[۲] که در روزگار اشکانیان می‌زیست و در سال ۶۳ پیش از میلاد مسیح زاییده شده و در سال ۱۹ میلادی درگذشت، از سرزمین‌های ماد و خاندان آترپات چنین یاد می‌کند: «ماد دو بخش است، بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهر بزرگی است، کاخ شاهی کشور ماد در همان جاست. هنوز هم این کاخ شاهی به کار پارت‌ها آید، دست‌کم در هنگام تابستان پادشاهان (اشکانی) در آنجا به‌سر برند زیرا ماد سرزمینی سرد است و پایگاه زمستانی آنان در سلوکیه در کرانه دجله است، به نزدیکی بابل است، بخش دیگر ماد را آتروپتنه Atropatene خوانند. نام این بخش به نام ساتراپ (= خشتهرپاون Xšathra-pâvan) آتروپاتس (Atropates) باز خوانده شده است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای از ماد بزرگ گشته، به زیر فرمان شهریاری مقدونی‌ها درآید، این‌چنین او خود را پادشاه خوانده، آنجا جداگانه کشوری خودکام گردید. هنوز هم جانشینان او از همان خاندان هستند. جانشینان او با پادشاهان ارمنستان و خاندان سلوکوس و پس از آن با پارت‌ها (اشکانیان) با زناشویی پیوند و یگانگی به‌هم رسانیدند.

این سرزمین در مشرق ارمنستان و مغرب ماد بزرگ است و به گوشه‌ای از دریای

---

۱. نگاه کنید به: Diodor Von Sicilien XVII, 107; XVIII, 3 Uebersetzt Von J. F. Wurm, Stuttgart 1838 S. 1708-9; 1735-6

دیودروس Diodorus معروف به سیکولوس Siculus کتاب خود (Biblitheca Historia) را در میان سال‌های ۶۰–۳۰ پیش از میلاد مسیح نوشت.

Curtius Rufus X, 19-20 Verdeutscht Von Johannes Siebelis, Stuttgart 1860 S. 386-388.

کورتیوس در نخستین سده میلادی می‌زیست.

Junianus Justinus XIII Uebersetzt Von Ernst Schaumann, Prenzlau 1830-1 Drittes Bändchen S. 46.

یوستینوس نویسنده تاریخ Historia Philippica دانسته نشد که کی می‌زیست، زمان او را در میان سال‌های ۱۶۰–۳۰۰ نوشته‌اند.

Geschichte Irans, Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 16 - 22;

Geschichte des Alten Persiens Von Frd. Justi, Berlin 1874 S. 146-148;

Iranisches Namenbuch Von Frd. Justi Marburg 1895 S. 64 u. 311 u. 262;

Orientalische und Griechische Geschichte Von Wilh. Soltau, Breslau 1913. I. Band S. 406 u. 423-5;

Persian Empire by A. T. Olmstead, Chicago 1948 p. 515

2. Strabo

گرگان و سرزمین مردم گرگان برمی‌خورد و از سوی جنوب به متینه Matiana پیوسته است[۱].

آن‌چنان که اپولُنیدس[۲] گفته، آتروپتنه از نیرویی برخوردار است که نتوان آن را خوار گرفت. می‌تواند ده هزار سواره و چهل هزار لشکر پیاده داشته باشد.

دریای کبودان[۳] در آنجاست، در روی آب آن نمک می‌بندد، اگر کسی ندانسته در آن تن بشوید، به خارش سخت دچار گردد، درمان آن مالیدن روغن است، اگر در آن رخت بشویند، بپوسد مگر آن را به آب شیرین فرو برند.

درست است که مردم اتروپتنه همسایگان توانایی چون ارمنی‌ها و پارت‌ها دارند و گاهی پاره‌ای از خاکشان بریده می‌شود، اما آنچه از آنان ربوده شود، پس می‌گیرند چنان‌که Symbace را که به دست ارمنی‌ها افتاده بود، دگرباره باز یافتند. آنان با قیصر (رم) دوستند، پارت‌ها را نیز بزرگ می‌دارند. پایگاه تابستانی شاهانشان در دشتی است به نام گزکَ[۴]؛ پایگاه زمستانی آنان در کاخ استوار (؟) و این همان جایی است که آنتنیوس[۵] در هنگام جنگ با پارت‌ها محاصره کرده بود ارس[۶] رودی است که اتروپتنه را از ارمنستان جدا می‌کند[۷]...»

سردار رمی آنتُنیوس که استرابو از او نام می‌برد در سال ۳۶ پیش از میلاد با بیش از صد هزار جنگجو و پشتیبانی پادشاه ارمنستان ارت‌وسدس[۸] (در پارسی باستان ارت‌وزده[۹]) به جنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت، گنجک (phraaspa =) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت‌وزده نام داشت، به محاصرهٔ لشکر رم افتاد، پس از کوشش بسیار، در پشت دیوار و باروی گنجک، سپاه رم نومید شده و شکست خورده، بازگشت[۱۰].

چنان‌که دیده می‌شود در اینجا استرابو از پایگاه زمستانی آذربایجان نام نبرده است.

---

۱. این سرزمین به نام مردمی که در آنجا بودند بازخوانده شده است، نگاه کنید به:
Erânšahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 221.

2. Appolonides

۳. کبودان همان دریاچه ارمیه (رضائیه) است، از آن سخن خواهیم داشت.

4. Gazaka
5. Antonius
6. Araxes

۷. نگاه کنید به:
Strabo's Erdbeschreibung übersetzt Von Forbiger, Fünftes Bändchen, Stuttgart 1858 S. 51-2

8. Artavasdes
9. Artavazdah

۱۰. نگاه کنید به:
Parthia by George Rawlinson, London 1893 p. 207-211
و به:
A History of Persia by Sir Percy Sykes Vol I, Third Edition, London 1930 p. 359-361.

این پایگاه باید فراداسپ[1] (از پارسی باستان فرادا + اسپ) باشد، لفظاً یعنی اسب‌خیز. بطلمیوس[2] ستاره‌شناس و جغرافیادان یونانی سدهٔ یازدهم میلادی این شهر را فرااسپ[3] یاد کرده است.

این فراداسپ گویا در یک سرزمین کوهستانی نزدیک ویرانهٔ کنونی که تخت سلیمان خوانده می‌شود، باشد. به گفتهٔ حمدالله مستوفی، مغول‌ها اینجا را ستوریق نامیده‌اند[4].

گزک[5] که در نوشته استرابو آمده، در نوشته‌های ارمنی گنزک[6] خوانده شده است ناگزیر همان واژهٔ گنجک است، به معنی گنجینه و خانهٔ گنج. در نوشته‌های نویسندگان یونانی و رمی به هیئت‌های گوناگون، به نام این شهر برمی‌خوریم. پلینیوس[7] رمی که در سال ۷۹ میلادی درگذشت می‌نویسد: اتروپتنه[8] را رود ارس از ایالت اُتن[9] ارمنستان جدا می‌کند، شهر آن (آذربایجان) گزئه[10] می‌باشد[11].

نویسنده دیگر رُمی، امیانوس مارسلینوس[12] (۳۳۰-۳۹۰ میلادی) همان کسی که در جنگ شاپور دوم و ژولیانوس[13] در لشکرکشی این امپراتور جزء همراهان وی بود، در بخش ۲۳ تاریخش، فصل ۶ در سخن از سرزمین‌های نزدیک دریای گرگان (خزر) از ماد و اتروپتنه (آذربایجان) یاد کرده می‌نویسد: آذربایجان مانند ماد (بزرگ) از شهرهای بسیار برخوردار است و از دیه‌های بزرگ که هر یک به شهری ماند. گروه انبوهی در این سرزمین زیست می‌کنند، کوتاه گرفته گویم، اینجا خرم‌ترین جایی است که پادشاهان می‌توانند برای زیستن برگزینند، همچنین در این سرزمین‌ها خاک‌های خوب و بارور فراوان است. در این سرزمین شهر بسیار است، در سر آن‌ها می‌توان از Zombis و Patigran و Gazaca (گنجک) نام برد... در همین تاریخ خود از مغان یاد کرده، می‌نویسد:

---

1. Frâdâspa　　2. Ptolemäos　　3. Pharaaspa

۴. حمدالله مستوفی آورده: «و در ولایت انجرود قصبه است، مغول آن را ستوریق خواند، بر سر پشته است، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است به شکل حوض بزرگ، بلکه دریاچه، ملاحان به قعرش نمی‌توانند رسید، دو جوی آب هر یک به مقدار آسیاگردانی دایم از آنجا بیرون می‌آید و چون درمی‌بندند آب حوض زیادت نمی‌شود و چون می‌گشایند برقرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمی‌باشد و این از نوادر است.» نگاه کنید به نزهة‌القلوب، چاپ لیدن، ۱۳۳۱ به اهتمام لیسترانج، ص ۶۴.

5. Gazaka　　6. Ganzak　　7. Plinius

8. Atropatene　　9. Otene　　10. gazae

11. Histoire Naturelle De Pline, (Livre VI, chap. XVI,2) Par M. E. Littré, Tome Premier, Paris MDCCCLX p. 245.

دربارهٔ پلینیوس نگاه کنید به جلد نخست یسنا.

12. Ammianus Marcellinus　　13. Julianus

مغان گویند، آتشی را که از آسمان فروده آمده و هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود در آتشدان‌ها نگاهداری می‌کنند، همچنین از نفت این سرزمین یاد کرده می‌نویسد ایرانیان این روغن را در زبان خود نفت (naphta) خوانند[۱].

شهر گنجک در روزگارانی که خاندان آتورپات در آتورپاتکان شهریاری داشتند و پس از برچیده شدن شهریاری آنان و دست یافتن خاندان اردوان که از پارت‌ها بودند، به آن سرزمین، همچنان آن شهر پایگاه شهریاران آذربایجان بود. در سراسر روزگار پادشاهی اشکانیان آن شهر مرکز دینی به‌شمار می‌رفت و به گواهی نویسندگان مغربی و مشرقی و از آنان است مسعودی که خود در آغاز سدهٔ چهاردهم در سرزمین‌های جنوبی دریای گرگان (خزر) بوده، «شیز» هماره پایگاه پادشاهان ایران به‌شمار می‌رفت. در «التنبیه» که در سال ۳۴۵ نوشته شده، گوید: «اشکانیان زمستان را در عراق و تابستان را در شیز از شهرهای آذربایجان می‌گذراندند.»

در این روزگاران ما، در آنجا، آثار شگفت‌انگیز، از بناها و تصویرها به رنگ‌های گوناگون دیده می‌شود که نمودار سپهر و ستارگان، گیتی و آنچه در آن است از زمین و دریا و آبادانی و کان و گیاه و جانور و این‌گونه شگفتی‌هاست.

در آنجا اشکانیان آتشکده‌ای داشتند که آن را خاندان دیگر پادشاهی ایران نیز بزرگ می‌داشتند.

این آتشکده «آذَرْخَش» خوانده شده و آذر در فارسی، یکی از نام‌های آتش است و «خَش» در فارسی به معنی نیک است. هر یک از پادشاهان ایران، در هنگام تاجگذاری پیاده به زیارت آن می‌رفتند و آن را بزرگ و گرامی می‌داشتند بسا هدیه و ره‌آورد و از هر گونه «خواسته» تقدیم آن می‌کردند و از هر سوی کشور مانند ماهات و ارض‌الجبال (ماد) نذرها بدانجا می‌فرستادند[۲].»

---

۱. نگاه کنید به: Ammianus Marcellinus, Römische Geschichte, übersetzt Von Tross, Ulm 1898 S. 520-523.

دربارهٔ امیانوس مارسلینوس نگاه کنید به جلد نخست یسنا.

۲. آذرخش ناگزیر نام دیگری است برای آذرگشنسپ، یاقوت نیز همین نام را یاد کرده است اما آن‌چنان که مسعودی نوشته جزء اخیر این نام مرکب «خش» به معنی خوب نیست، بلکه رخش است به معنی روشنی و فروغ: آذر + رخش، بنا به قاعده کلی در واژه‌های مرکب، دو حرف از یک جنس که به‌هم رسد یکی حذف می‌شود چنان‌که در واژه آذرنگ: آذر + رنگ، یعنی آتشین رنگ.

آذرخش به معنی صاعقه گرفته شده، رودکی گفته:

نباشد زین زمانه بس شگفتی   اگر بر ما بیاید آذرخشا

نگاه کنید به التنبیه و الاشراف، قاهره ۱۳۵۷، ص ۸۳.

بسا در روزگار ساسانیان، پادشاهان این دودمان، در هنگام تابستان، از پایتخت گرم تیسفون به این شهر مقدس پناه می‌آوردند و ماه‌های گرم تابستان را در آنجا به‌سر می‌بردند. در نوشته‌های پیشینیان بسیار به نام این شهر: کزنا[۱]، جنزه[۲]، جزنق و جز این‌ها برمی‌خوریم. همچنین نام دیگر این شهر «شیز» در همه جا یاد گردیده است و همه نوشته‌اند که آذرگشنسپ (گشسپ) آتشکده نامور پادشاهی در اینجاست.

چنین می‌نماید که «شیز» از نام ایرانی آن معرب شده باشد، چنان‌که یاقوت نوشته معرب از جیس است، ناگزیر همان است که در نامه پهلوی «زادسپرم» که یاد کردیم، چِست cêst آمده است و در نوشته‌های دیگر پهلوی چون دینکرد، شیچ šic خوانده شده[۳] و در شاهنامه چیچست به‌کار رفته و کهن‌تر از همهٔ این نوشته‌ها، در اوستا چندین بار چئچستَ caêcasta آورده شده است، برخی از دانشمندان گمان کرده‌اند که این نام از یک نام بومی دیرین معرب شده باشد[۴].

این شهر نامور کِی و به دست کی ویران شده، آگاه نیستیم، همچنان به‌درستی نمی‌دانیم این شهر در کجای آذربایجان بوده و ویرانه آتشکدهٔ شاهی را در کجا باید جست.

مارکوارت[۵] لیلان کنونی را جای آذرگشنسپ دانسته است[۶].

---

۱. یاقوت در معجم‌البلدان گوید: «و قد ذکر غیره (ابودلف مسعربن المهلهل الشاعر) ان بالشیز نار آذرخش و هو بیت معظم عندالمجوس کان اذا ملک ملک منهم زاره ماشیا و اهل‌المراغة و تلک‌النواحی یسمون هذا الموضع کزنا» یاقوت جزنق و کزنا را هر یک جداگانه نیز یاد کرده است.

۲. ابن خردادبه در المسالک والممالک (صص ۱۱۹ و ۱۲۱) گوید: «و من‌المراغة الی جنزة سنة فراسخ»

و نگاه کنید به: Tabari, Uebersetzt Von T. Nöldeke, Leiden 1879 S. 100;

The Lands of the Eastern Caliphate by G. Le Strange, Cambridge 1930 P. 223-4.

۳. نگاه کنید به شهرستان‌های ایران:

A Catalogue of the Provincial Capitals of Erânshahr by J. Markwart, Edited by Messina, Roma 1931 p. 108-9 ibid. p. 108-110

۴. در روزگاران پیش مردمی به نام منتیانی Mantiani در این سرزمین‌ها می‌زیستند، نام جیس (چست) باید از همین قوم غیرایرانی که پس از آن ایرانی شدند، به یادگار مانده باشد. نگاه کنید به گفتار ارمیه نگارش مینورسکی:

Encyclopédie De l'Islâm, Tome IV. p. 1093.

5. Markwart

۶. مارکوارت پیش از این گمان می‌کرد که گنجک (= شیز) همان ویرانهٔ تخت سلیمان کنونی باشد چنان‌که در کتاب خود ایرانشهر (Erânšahr) ص ۱۰۸ چنین نوشته است نگارنده نیز به پیروی از گروهی خاورشناسان در نخستین گزارش گات‌های خود، سال ۱۳۰۵ خورشیدی (ص ۲۳) جای شیز و آذرگشنسپ را همان تخت سلیمان کنونی یاد کرده‌ام. پس از چندی مارکوارت تغییر عقیده داده در پاسخ نامه‌ای به نگارنده چنین نوشته است: «گنجک یا الشیز پایگاه تابستانی خسرو پرویز» پایگاه زمستانی شهریاران پیشین اتورپات بوده، پایگاه تابستانی این شهریاران فراذه اسپ (یعنی اسپ‌خیز) خوانده می‌شده و آن در سرزمینی کوهستانی بوده که امروزه آنجا را

←

لیلان دهی است از شهرستان مراغه، در گوشهٔ جنوب شرقی دریاچهٔ اُرمیه افتاده است. شاید همین لیلان باشد که حمدالله مستوفی در سخن از مراغه، نیلان آورده: «تومان مراغه چهار شهر است، مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان»، در جای دیگر آورده: «نیلان شهر کوچک است و باغستان فراوان دارد، غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو وازعیون...»

در جایی ندیدم که شهر یا دهی در آذربایجان به نام نیلان یاد شده باشد، امروزه در آذربایجان جایی به این نام در «فرهنگ جغرافیایی ایران» یاد گردیده، این‌چنین: «نیلان ده، از دهستان ایل تیمور، بخش حومه شهرستان مهاباد»[1] چنان‌که دیده می‌شود این نیلان با نیلان نزهةالقلوب حمدالله مستوفی درست درنمی‌آید.

هانری راولینسون[2] در سال ۱۸۳۸ میلادی از ویرانهٔ تخت سلیمان دیدن کرد و آن ویرانه را جای آذرگشسپ و آن سرزمین را جای شهر شیز (= گنجک) دانست، از همان زمان گروهی از دانشمندان همان جا را پایگاه آتش شاهی ایران دانستند.

→

تخت سلیمان خوانند. اما گنجک یا الشیز بنا به آنچه در سیاحت‌نامه‌ها نوشته شده باید در پیرامون دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز به نزدیکی لیلان باشد. نظر به تعریف مفصلی که مسعربن المهلهل از شیز کرده، به نزدیکی آن کان‌ها بوده و چشمه نفتی داشته که آتشکده آذرگشسپ هماره از آن روشن بوده است، چنان‌که در باکو». همچنین در برلین میان مارکوارت و نگارنده سخن به این آتشکده کشیده شده و زبانی هم گفتند: آنچه پیش از این در کتاب ایرانشهر نوشته‌ام و جای آن را ویرانهٔ تخت سلیمان دانسته‌ام، اشتباهی است. در نامه پهلوی «شهرستان‌های ایران» مارکوارت به اشتباه پیشین خود اشاره کرده، جای آذرگشسپ را در لیلان کنونی یاد کرده است.

نگاه کنید به: A Catalogue of the prov. Eranshahr p. 110.

(این کتاب پس از مرگ وی به چاپ رسیده است)

مارکوارت که در چهارم فوریه ۱۹۳۰ در ۶۶ سالگی در برلین از جهان درگذشت از بزرگان خاورشناسان است و به‌ویژه در جغرافیای باستانی ایران بیمانند بود، سندهایی که از پیشینیان، از یونانیان و رومیان و ارمنی‌ها و ایرانیان و نویسندگان عرب‌زبان به ما رسیده هیچ‌یک آن‌چنان نیست که بی‌گفتگو بتوان جای آتشکده آذرگشسپ را نشان داد، باز در این زمینه سخن خواهیم داشت.

۱. در جای دیگر همان جغرافیا آمده: «مهاباد در ۱۳۱ کیلومتری شهر رضائیه (ارمیه) واقع است.» نگاه کنید به «فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد چهارم استان ۳ و ۴ آذربایجان» تهران مهرماه ۱۳۳۰، ص ۵۱۶ و ص ۵۳۶. بدبختانه فرهنگستان ایران با برگردانیدن بسیاری از نام‌های شهر و ده و رود ایران را به نام‌های دیگر، کار را دشوار کرده. این است که باید یادآور شویم: مهاباد همان ساوجبلاغ است. در «فرهنگستان ایران، واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۸» در صفحه ۱۰۰ آمده «مهاباد = نام جدید ساوجبلاغ مکری، دو محل دیگر به اسم مهاباد هست، یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان.»

2. Henry Rawlinson

ویرانهٔ تخت سلیمان در یکصد میلی یا ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه اُرمیه افتاده است[۱]. چنان‌که دیدیم در هر جا که آذرگشسپ یاد گردیده، دور از دریاچه اُرمیه نموده نشده، دور بودن ویرانهٔ تخت سلیمان به اندازهٔ بیست و شش فرسنگ و نیم از دریاچه اُرمیه، خود درخور تأمل است.

از آنچه دربارهٔ آتورپاتکان گذشت پیداست که خاندان آتورپات دست‌کم تا آغاز تاریخ مسیحی در سرزمین فرمانروایی خود پایدار ماندند و در روزگار اشکانیان نیز تا دومین نیمه از سدهٔ دوم میلادی استقلال خود را یکسره از دست نداده، از شهریاران دست‌نشانده اشکانیان به‌شمار بودند[۲].

در پایان این گفتار باید یادآوری کرد که در روزگاران شهریاران آتورپاتکان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان از مرز گذشته به خاک‌های همسایه کشیده می‌شد، بخشی از قفقاز کنونی که در پارینه اران خوانده می‌شده و پایگاه آن پرتو[۳] (معرب بردعه) بوده، از همان خاک‌هایی است که گاهی شهریاران آتورپاتکان در آنجا هم فرمانگزار بودند[۴].

در این سال‌های گذشته، دولت بلشویک روس، آنجا را آذربایجان نامیده، درست و شایسته این بود که آنجا را به نام دیرین خودش «اران» بنامد.

همچنین به‌جاست یادآور شویم که در ایران زمین چندین جا به مناسبت گنجینه و خواسته، گنجه یا گنجک خوانده شده، از آن‌هاست غزنه که امروزه شهرکی است در افغانستان و در پارینه پایگاه بزرگی بوده و اکنون کابل جای آن راگرفته است و دیگر گنجه (مُعرب آن جنزه) که پس از اسلام در اران (قفقاز) به‌وجود آمده. جغرافیانویسان پیش

---

۱. نگاه کنید به: History of Persia by Sykes Vol. I, Third Edition London 1930 p. 360
سایکس در ۱۲ ژوئن ۱۹۴۵ درگذشت
باید به یاد داشت که یک میل انگلیسی ۱۶۰۶ متر است.

۲. نگاه کنید به: Geschichte Irans Und Seiner Nachbarländer Von Alfred Von Gutschmid, Tübingen 1888 S. 149-150

3. Partav

۴. نگاه کنید به: Erânšahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 118-119
Osteuropäische Und Ostasiatische Streifzüge Von Marquart, Leipzig 1903; Bardha'a
نگاه کنید به فهرست به:
The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge 1930 p. 176-179
و به دو گفتار اران Arrân و برذعه Bardha'a از بارتولدا W. Barthold در:
Encyclopédie De L'Islam, Tome I P. 466 et 642
و به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه سردادور، طهران ۱۳۰۸، ص ۲۷۹. بارتولد در ۱۹۳۰ در ۶۱ سالگی درگذشت.

مانند ابن خردادبه آن را یاد نکرده‌اند، اصطخری در سرزمین اران، برذعه را از شهرهای بزرگ شمرده و جنزه (=گنجه) را در ردیف شهرهای کوچک آورده است و از برذعه تا جنزه، ۹ فرسنگ نوشته است. یاقوت جنزه را بزرگ‌ترین شهر اران یاد کرده و از برذعه تا آنجا ۱۶ فرسنگ دانسته است[۱]. گنجه در اران جای برذعه را گرفته پایگاه آن سرزمین گردید. شک نیست که نام گنجه در «اران» از نام گنجک پایگاه آذربایجان برداشته شده، از همان پایگاهی که بسا کهن‌تر از تاریخ پیدایش اسلام است و گفتیم که ویرانه تخت سلیمان کنونی نمودار آن پایگاه دیرین است.

در میان شهرهای آباد و گنجور ایران زمین، گنجک و پرستشگاه شاهنشاهی آن آذرگشسپ از چیزهای بسیار گرانبها انباشته بود، در جنگ خسروپرویز و هراکلیوس[۲] (هرقل) شهر و آتشکدهٔ آن، که به‌درستی به نام گنجک برازنده بود، به غارت رفت و ثروت هنگفتی به دست دشمن افتاد، از آن شکست و غارت باز سخن خواهیم داشت.

---

۱. اصطخری نوشته: و لیس بالران مدینة اکبر من برذعة. در جای دیگر آورده: من برذعة الی جنزه مدینة ۹ فراسخ (نگاه کنید به مسالک الممالک ص ۱۸۷ و ص ۱۹۳).

یاقوت نوشته: جنزة اسم اعظم مدینة بأران و هی بین شروان و أذربیجان و هی التی تسمیها العامة گنجه، بینها و بین برذعة سته عشر فرسخاً (نگاه کنید به معجم‌البلدان، جلد ۳، چاپ مصر، ص ۱۵۱).

در شاهنامه شهری هم به نام «اران» در مغرب ایران زمین، ساختهٔ قباد، پادشاه ساسانی یاد شده است:

اران خواند آن شارسان را قباد   که تازی کنون نام حلوان نهاد

(شاهنامه بروخیم، جلد ۸، ص ۲۲۹۹، شعر ۲۰۷).

2. Heraclius

چیچست

بزرگ‌ترین دریاچهٔ ایران در آذربایجان است، آن را چیچست و کبودان و دریاچهٔ اُرمیه و دریاچهٔ ارمینیه و دریاچهٔ شاهی و دریاچهٔ تلا و شوردریا هم خوانده‌اند و در این چند سال گذشته رضائیه نامیده شده است. آن‌چنان که نام این دریاچه در نسخه‌های شاهنامه نادرست، خنجست نوشته شده، به جای چیچست، در نسخه‌های جغرافیای استرابو[1] نیز نام دیگر این دریاچه نادرست سپوت Spauta نوشته شده به جای کپوت Kapauta (Kapautan) باید به یاد داشت که حرف «سین» در الفبای یونانی به حرف «کاف» می‌ماند و به آسانی ممکن بوده چنین اشتباهی روی دهد، به‌ویژه که نویسنده بیگانه هم باشد. با داشتن دریاهای رنگارنگ چون دریای سفید و دریای سیاه و دریای سرخ و دریای زرد و دریای سبز، این دریا هم به رنگ کبود بازخوانده شده است. باید این واژه از پارسی باستان کپوتَ Kapauta باشد. این نام به این آب بسیار برازنده است چه با آن همه نمکی که در بر دارد، کبود می‌نماید. بسیاری از نام‌های این دریاچه که برشمردیم کهنسال است. گذشته از نوشته استرابو که گویای نام دو هزار ساله این آب مقدس ایران است، در نوشته‌های پیشینیان خودمان نیز به این نام و به نام‌های گوناگون دیگر آن برمی‌خوریم. در حدودالعالم که به سال ۳۷۲ نوشته شده، چنین آمده: دریای کبوذان به ارمینیه درازای او پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنگ، اندر میان این دریا دهی است کبوذان گویند و این دریا را بدان ده بازخوانند و از گرد او آبادانی است و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش، مگر کرم.

---

1. Strabo

در اینجا باید بگوییم که درست این است: آن ده را به نام این دریا بازخوانده‌اند.
در جای دیگر حدودالعالم در سخن از کوه‌ها آورده شده:
«و اما اندر دریای ارمینیه یک جزیره است بر او یک ده است آن را کبوذان خوانند، جایی با نعمت است و مردم بسیار» باز در سخن از آذربادگان و شهرهای آن گوید: «خرتاب شهرکی است خرم و با آب‌های روان به نزدیکی دریای کبوذان»[۱].
ابن حوقل در سدهٔ چهارم هجری نوشته: «بحیرة کبوذان و فی جانبها الاسفل مدینةُ ارمیه» باز در سخن از آذربیجان و شهرهای آن از بحیرة کبوذان یاد می‌کند[۲].
مسعودی در التنبیه که در سال ۳۴۵ نوشته شده آورده: و بحیرة کبوذان و هی علی بعض یوم من مدینة ارمیة و بلادالمراغة و غیر هما من بلاد آذربیجان و هی اعظم و اغزر و امر و املح لایتکون ذو روح فیها ایضا و هی مضافة الی قریة فی جزیرة فی وسطها تعرف بکبوذان[۳] اصطخری نوشته که در این دریاچه ماهی و سگ آبی است و این درست نیست[۴].
دریاچه ارمیه، ارمینیه یا کبودان را ابوالفداء که در سال ۶۷۲ زاییده شد و در ۷۳۲ درگذشت، در جغرافیای خود به نام تلا یاد کرده: «بحیرة تلا و هی بحیرة ارمیه والبحیرة المذکورة بین مراغة و بین سلماس...» و در جای دیگر همان کتاب گوید: «و ارمیة بالقرب من بحیرة تلا التی تقدم ذکرها مع‌البحیرات فی صدرالکتاب و اما قلعة تلا فهی علی جبل فی جزیرة بهذه البحیرة کان قد جعل هلاکو امواله فیها لحصانتها... و ارمیة مدینة مسورة... و هی فی‌الغرب والشمال عن بحیرة تلا علی نحو مرحلة منها[۵]».
یاقوت در معجم‌البلدان دژی را در آذربایجان به نام طلا (= تلا) یادکرده: «طلا... و طلا قلعة باذربیجان عجمیة اصلها تلا لانه لیس فی کلام‌العجم طاء...» این قلعه ناگزیر یکی از جزیره‌های آن دریاچه است، شاید قلعهٔ گوگرچین کنونی مراد باشد[۶].

---

۱. نگاه کنید به حدودالعالم، چاپ تهران، ۱۳۵۲، صص ۹ و ۱۶ و ۹۳.
۲. صورت‌الارض، چاپ لیدن، ۱۹۳۸، صص ۳۳۳ و ۳۳۶.
۳. التنبیه و الاشراف، قاهره، ۱۳۵۷، ص ۶۵ و نگاه کنید به:

Eranšahr Von Marquart, Berlin 1901 S. 143

نمونه‌ای از واژه‌سازی و نامگذاری فرهنگستان در صفحه ۸۹ «فرهنگستان ایران واژه‌های نو تا پایان سال ۱۳۱۸» آمده: «کبودان = نام یکی از آبادی‌های بخش سقز (کردستان) است که پیش‌تر آن را قوتلو می‌نامیدند.»
۴. مسالک الممالک ص ۱۸۹.　۵. تقویم‌البلدان، پاریس، ۱۸۴۰ مسیحیه، صص ۴۲ و ۳۹۷.
۶. دربارهٔ این قلعه نگاه کنید به گفتار مینورسکی Minorsky (ارمیه)

Encyclo. de l'Islam Tome IV p. 1093.

نگاه کنید به: Dinshah Irani Memorial Volume, Bombay 1948 p. 53

در این کتاب گفتاری است (چئچست) از محمدعلی تربیت که در ۲۶ دی ۱۳۱۸ خورشیدی درگذشت.

این دریاچه را گاهی به نام یکی از جزیره‌های بزرگ کوهستانی آن که «شـاهی» نـام دارد، دریاچهٔ شاهی خوانند، حمدالله مستوفی آن را «شوردریا» هم نامیده است و آن را یاد خواهیم کرد. دیرگاهی است که این دریاچه را به نام شهری که در دو فرسنگی آن است، اُرمیه خوانده‌اند. چنان‌که پیداست این نام از دو واژه آرامی درآمیخته: اُور (شهر) و مـیاه (ماء، آب) مانند نام بیت‌المقدس: اُورشلیم یعنی شهرِ سلم (سلام).

نام ایرانی این آب در اوستا به جای مانده چئچست caêcasta خوانده شده، لفظاً یعنی درخشان. ناگزیر این آب با نمک فراوانی که در آن آمیخته است و با درخشندگی دلکشی که با تابش خورشید دارد چنین خوانده شده است. در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار به این نام برمی‌خوریم. در آبان یشت پارهٔ ۴۹-۵۰ آمده: برای او (آناهیتا) فدیه آورد یلِ کشورهای ایرانی، استوار سازنده شهریاری خسرو، روبروی دریاچه چئچست ژرف و فراخ، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و درخواست که پادشاه توانایی گردد و به همه دیوان و پریان و مردم بدکنش و ستمکار چیره شود و در پهنهٔ کارزار گردونه‌اش به هماوردان پیشی گیرد.

در گوش (درواسپ) یشت در پاره‌های ۲۱-۲۲ آمده. برای او (برای درواسپ) فدیه آورد، یلِ کشورهای ایرانی، استوار سازنده شهریاری، خسرو، روبروی دریاچه چئچست ژرف و فراخ، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند و آب زور. [درخواست] این کامیابی به من ده، ای نیک، ای تواناترین «درواسپ» که من افراسیاب بزهکار تـورانـی را در کـنار دریاچه ژرف و فراخ بکشم، من پسر کین‌خواه سیاوش نامور که به دروغ کشته شد و برای کین‌خواهی اغریرث دلیر[۱].

در آتش نیایش پارهٔ ۵ آمده: [درود] به آذر پسر اهورا مزدا، فره [و] سود مزدا آفریده، فره ایرانی مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده، آذر پسر اهورامـزدا، کـیخسرو، دریـاچهٔ خسرو، کوه اسنونت مزدا آفریده، دریاچه چئچست مزدا آفریده، فره کیانی مزدا آفریده.

در دو سی روزهٔ بزرگ و کوچک نیز دریاچه چئچست با آذر و فرّ ایرانی و فرّ کیانی و کیخسرو و دریاچه خسرو و کوه اسنونت و کوه ریوند ستوده شده است.

چنان‌که دیده می‌شود این دریاچه با کیخسرو یادگردیده است. پس از این خواهیم دید که این پادشاه کیانی را با این دریاچه و با آذرگشسپ، آتشکده بزرگ آذربایجان که نباید دور از کرانه این دریاچه بوده باشد، سروکاری است.

---

۱. درباره افراسیاب و برادرش گرسیوز که از تباهکاران بود و برادر دیگرش اغـریرث کـه از نـیکان و دوسـتار ایرانیان بود نگاه کنید به گفتار افراسیاب در جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده.

و درباره گوش یا درواسپا، ایزد نگهبان چارپایان سودمند به همان کتاب، نگاه کنید.

در بخش هفتم دینکرد که «زرتشت‌نامه» خوانده شده، در دیباچه آن پارهٔ ۳۹ آمده: «آن [فره] به کیخسرو و پسر سیاوخش رسید و از [پرتو] آن، او افراسیاب تورانی جادو را با همدست بدکنش وی گرسیوز[۱] و بسیاری زیانکاران دیگر جهان را در «وکیگر»[۲] برانداخت، او همچنین بتخانهٔ کرانهٔ دریاچهٔ چیچست را بشکست، آن [خانه] سهمگین دروغ را[۳].»

شک نیست در اوستای بزرگ‌تر که نیاکان ما در دست داشتند، بیش از آنچه امروزه ما در اوستایی که در دست داریم، از دریاچه مقدس چیچست یاد شده بود. در نامهٔ پهلوی دینکرد که در بخش نهم آن از بیست و یک نسک اوستا سخن رفته و مندرجات آن‌ها برشمرده شده، در فرگرد ۲۳ آن، از فرگرد ۲۲ سوتکرنسک که ائیریمن خوانده شده، یاد گردیده است. به‌گواهی دینکرد در آنجا به‌ویژه سخن از کیخسرو بوده و کشتن او افراسیاب را و ویران کردن او بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را[۴].

همچنین در نوشته‌های پهلوی چندین بار به نام این دریاچه برمی‌خوریم. در بندهش فرگرد ۷ پارهٔ ۱۴ چیچست با برخی از دریاها و دریاچه‌ها و چشمه‌ها برشمرده شده است.

در فرگرد ۱۲، پارهٔ ۳۶ آمده: «کوه اسپروچ[۵] از ور Var (دریاچه) چیچست تا به پارس کشیده شده است» در فرگرد ۱۷، پارهٔ ۷ آورده: «آذرگشسپ تا شهریاری کیخسرو همواره پناه جهان بود. آن‌گاه که کیخسرو بتخانهٔ (اوزدس چار Uzdes-câr) دریاچهٔ چیچست را برکند (ویران کرد)، آن [آذر] به بُش (یال) اسب وی فرو نشست، تاریکی و تم (تیرگی) را بزدود و روشنی پدید آورد تا اینکه بتخانه برافتاد. در همان‌جا بر کوه اسنونت Asnavant، آذرگشسپ را در داتگاس (= دادگاه، آتشکده)، فرو نهاد».

---

۱. گرسیوز برادر افراسیاب است. او را باز یاد خواهیم کرد. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

۲. وکیگر Vakigar کوهی است، در بندهش فرگرد ۱۲ پارهٔ ۲۰ آمده: وکیگر (=بکیگر) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ استواری در آن ساخته و پناهگاه وی بود.

نگاه کنید به: Sacred Books of the East Vol. V p. 38.

۳. نگاه کنید به: The Dînkard by Sanjâna, Vol. XIII p. 15.

۴. سوتکر نسک، نخستین نسک اوستاست. نگاه کنید به:

Sacred Books of the East Vol. XXXVII p. 225; The Dinkard by Sanjana Vol. XVII, Bombay, p. 64.

۵. در شاهنامه چندین بار اسپروز یاد شده، یکی از آن‌ها در مازندران است که کیکاوس بر پیش آن فرود آمده:

همی رفت کاوس لشکر فروز ‌‌ ‌ بزد گاه بر پیش کوه اسپروز

و دیگر کوهی است در مشرق ایران که افراسیاب گریزان از آنجا گذشت. هیچ‌کدام این‌ها به کوه اسپروچ (= اسپروز) بندهش راست نمی‌آید.

در فرگرد ۲۲، پارهٔ ۱ دریاچه چیچست با دریاچه‌های سُوبر Sovbar، خوارزم، فرزدان، زرینمند، آسوست âsvast، خسرو، ستویس Satavês، اورویس Urvis برشمرده شده و در پارهٔ ۲ آمده: «من دگرباره گویم، دریاچهٔ چیچست در آتورپاتکان است، آبش گرم و از گزند برکنار است، هیچ جانداری در آن نیست، بُن آن به دریای فراخکرت پیوسته است».

در پارهٔ ۸ همان فرگرد از بندهش گفته شده: «دریاچهٔ خسرو در پنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست است» در نامکی‌های زادسپرم فرگرد ۶ پارهٔ ۲۲ آمده: «از دریا دو چشمه به روی زمین گشوده شده، یکی از آن‌ها چیچست نام دارد، دریاچه‌ای که در آن باد سرد نیست و آذرگشسپ پیروزمند در کرانهٔ آن است» باز در نامکی‌های زادسپرم در بخشی که «زرتشت‌نامه» خوانده شده، در فرگرد ۱۶ پارهٔ ۱۲ چِست cest در آتورپاتکان یادگردیده است[۱].

در زند بهمن یشت فرگرد ۶ پارهٔ ۱۰ از چیچست یادگردیده و دربارهٔ آن گفته شده: «آذرگشسپ در کرانه دریاچهٔ ژرف چیچست است، آبش گرم و به زیانکاران ناسازگار است[۲]».

در مینوخرد فرگرد ۲ پارهٔ ۹۳ آمده: «از بُت‌پرستی و ستایش دیو بپرهیز» چه پیداست که اگر کیخسرو، بتکده دریاچهٔ چیچست را برنمی‌کند هر آینه در این سه هزار سال، هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیوس (سوشیانت) که هر یک جداگانه در پایان هزارهٔ خود، پدید آیند و جهان را دگرباره بیارایند و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در این کشور براندازند ـ پتیارگی سهمگین‌تر بودی و رستاخیز روز پسین نه شایستی کردن».

در مینوخرد فرگرد ۲۷ پارهٔ ۵۹ آمده: «و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و بتکدهٔ چیچست را ویران کرد[۳]».

گفتیم در فرگرد ۷ بندهش پارهٔ ۷ آمده که کیخسرو بتخانهٔ کنار دریاچه چیچست را ویران کرد و در هنگام گشودن این دژ، آذر به یال اسب وی نشست و تاریکی را از آن دژ برکنار کرد، آن‌چنان که کیخسرو توانست در آن راه یابد. پس آن‌گاه کیخسرو همان آذر را که چراغ راه وی بوده بر بالای کوه اسونت فرود نهاد و پرستشگاه آذرگشسپ از آن است.

---

۱. نگاه کنید به: SBE Vol. XLVII p. 147.

و به: Zoroaster The Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901 p. 192-3.

۲. نگاه کنید به: Zand -i- Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments by B. T. Anklesaria, Bombay: 1957 p. 50;

در ترجمهٔ وست West فرگرد ۳، پارهٔ ۱۰ Sacred Books of the East Vol. V p. 218.

۳. نگاه کنید به: Mainyo -I- khard, by E. W. West, Stuttgart and London 1871 p. 8 and 32.

در شاهنامه نیز در بنیاد آتشکده آذرگشسپ داستانی همانند این یـاد گـردیده است: چون در پایان پادشاهی کیکاوس شوربختی ایران را فرا گـرفته بـود و دیگـر کـیکاوس بزهکار از فره ایزدی برخوردار نبود، ایرانیان در پی چاره بودند تا اینکه در شـبی ایـزد سروش، گودرز را به خواب آمده بدو گفت چاره در این است که کیخسرو پسر سیاوش را به شاهی برگزینید. گیو پسر گودرز رهسپار مرز و بوم توران شد و کیخسرو را با مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب، به ایران زمین آورد. همهٔ سران و یلان ایران در برگزیدن وی به پادشاهی با همدیگر همداستان نبودند. طوس خواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه نوه وی کیخسرو که مادرش تورانی است. گیو گفت که شاهی کسی را سزد که از فرهٔ ایزدی بهره‌ور باشد. پس از گفتگوها و پرخاش‌ها بر آن شدند که فریبرز و کیخسرو را بیازمایند و به گشودن دژ اردبیل بفرستند و هر کدام که به گرفتن آن دژ که دژ بهمن نام داشت و نشستگاه اهرمن بود، کامیاب شود، پـادشاهی او را بـاشد. نـخست فـریبرز بـا پشتیبان خویش طوس و سپاهیان بدان سوی روی آورد و به آن دژ دست نیافت، زیرا:

چو نزدیکی حصن بـهمن رسـید   زمین همچو آتش هـمی بـردمید
زمین سربه‌سر گفتی از آتش است   هـوا دام اهـریمن سـرکش است
سـرِ پـارهٔ دژ بُـد انـدر هـوا   نـدیدند جـنگ هـوا را روا

سنان‌های جنگاوران از گرمی هوا برافروخت و تنها در زیر زره بسوخت، به ناچار پس از یک هفته کوشش، نومید از آنجا بازگشتند. از آن پس کیخسرو با گیو و گودرز و سپاهیان خود به اردبیل شتافت، فرمود در نامه‌ای درود و ستایش کردگار بنگارند:

که اویست جاوید بـرتر خـدای   هم اویست روزی‌ده و رهـنمای
خداونـد کـیوان و بـهرام و هـور   خـداونـد فـرّ و خـداونـد زور

این نامه را به یک نیزهٔ بلند بست و به گیو گفت آن را به دیوار دژ فرو نهد. همان دم که نامه به دیوار دژ نهاده شد، خروش از دشت و کوهسار برخاست، جهان تیره و تار گردید، پهلوانان جایی را ندیدند. کیخسرو اسپ سیاه خود بـرانگـیخت و بـه یـاران گـفت دژ را تیرباران کنند. گروهی از دیوان نابکار کشته شدند:

وزان پس یکی روشـنی بـردمید   شد آن تـیرگی سـربه‌سر نـاپدید
بـرآمـد یکـی بـاد بـا آفـرین   هوا گشت خـندان و روی زمـین
جهان شد بـه کـردار تـابنده مـاه   بـه نـام جـهاندار و از فـرّ شـاه

از آن روشنی درِ دژ نمودار شد، کیخسرو اندر آن درآمد، در آنجا شهر فراخ و پـر از میدان و باغ و ایوان و کاخ دید:

در آنجا که آن روشنی بردمید | شد آن تیرگی سربه‌سر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جـایگاه | یکی گنبدی تا بـه ابـر سـیاه
درازا و پـــهنای آن ده کـــمند | به گرد اندرش طاقهای بـلند
ز بیرون چو نیم از تک تازی‌اسپ | بـرآورد و بـنهاد آذرگشسپ
نشستند گرد اندرش مـوبدان | ستاره‌شناسان و هم بـخردان
در آن شارسان کرد چندان درنگ | که آتشکده گشت با بوی و رنگ

کیخسرو پس از یک سال درنگ در آنجا، به نزد پدربزرگ خود کیکاوس برگشت و به شاهی برگزیده شد.

در شاهنامه از کوه اسنونت در آذربایجان یاد نگردیده است، این کوه که چندین بار در اوستا اسنونت Asnavant آمده و در پارهٔ ۵ از زامیاد یشت به آن برمی‌خوریم، در آغاز آن یشت با پنجاه‌وسه کوه دیگر ایران زمین برشمرده شده است.

در بندهش فرگرد ۱۲ پارهٔ ۲۶ گفته شده: «آذرگشسپ در کوه اسنوند در آتورپاتکان است».

هـمچنین در زادسـپرم فـرگرد ۱۱، پـاره ۹ آمـده: «آذرگشسپ در کـوه اسـنوند در آتورپاتکان است».

در اوستا هم دیدیم چنان‌که در آتش نیایش و سی روزه که کوه اسنوند با کیخسرو و دریاچهٔ چیچست یاد گردیده است. از اینکه این کوه در آذربایجان است در آنجای گمان نیست اما در کجای آذربایجان؟ برخی از دانشمندان آن را سهند کنونی پنداشته‌اند و برخی دیگر آن را در جایگاه ویرانهٔ تخت سلیمان دانسته‌اند و نزد آنان آتشکده آذرگشسپ در همان جا برپا بود. از این ویرانه باز سخن خواهیم داشت.

آن‌چنان که دیدیم در سُنّت ایرانیان دژ بهمن در اردبیل بوده و کیخسرو آذرگشسپ را در همان‌جا برپا ساخت، پس اسنوند هم که پایگاه این آتشکده یاد شده باید در کوه سبلان (سولان) باشد، کوه مقدسی که اردبیل در پایهٔ آن افـتاده است. چـیزی کـه هست، بـرای جُستن جای آتشکدهٔ آذرگشسپ، نباید از کرانه‌های دریاچهٔ چیچست، بسیار دور شویم.

در شاهنامه در سخن از کیخسرو چندین بار از آذرگشسپ یاد شده و یک‌بار هم به نام دریاچه چیچست برمی‌خوریم: افراسیاب پس از آنکه از کیخسرو شکست دیده لشکرش پراکنده شد، خود از بیم گریزان و سرگشته می‌گشت تا اینکه در بالای کوهی به نـزدیک بردع (برذعه = پَرتَو Partav) در غاری پناه برد. در همان کوه مردی پرستنده و پارسا به نام هوم از خاندان فریدون تنها گوشه‌ای گزیده خدای را پرستش می‌کرد. در بامدادی از آن

غار که هنگ افراسیاب خوانند، ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گـله‌مند و از کرده‌اش پشیمان است، دانست که او افراسیاب است، به درون غار درآمده بازوان وی با کُستی خویش سخت ببست و آن‌گاه که او را از غار بیرون کشیده به نزد کیخسرو کـه در همان نزدیکی بود می‌بَرَد، در راه افراسیاب چندان ناله و زاری کرد که هوم را دل بسوخت و بند را سُست کرد. آن‌گاه افراسیاب:

ببپیچید زو خویشتن در کشید　　به دریا درون جست و شد ناپدید

همان‌گاه گودرز و گیو از آنجا می‌گذشتند، هوم را به کنار دریـا مسـتمند و خـروشان دیدند که دیدگان به آب دوخته داشت. گودرز از او پرسید:

ازین آب دریا چه جویی همی　　مگر تیره تن را بشویی هـمی

هوم آنچه رفته بود بازگفت:

دو دستش به زنار بستم چو سنگ　　بدان‌سان‌که خونریز گشتش دو چنگ
ز کـــوه انــدر آوردمش تـازیان　　خروشان و نوحه‌کنان چون زنان
ز بس نـــالهٔ زار و ســوگند اوی　　یکی سُست‌تر کردمش بـند اوی
برین جایگه بر ز چنگم بـجست　　دل و جانم از جستن او بـخست
درین آب چیچست پنهان‌شدست　　بگفتم به تو راز چونان کـه هست

گودرز چون این شنید به سوی آذرگشسپ رفت تا کیخسرو را آگاه سازد. در آن هنگام کیخسرو با نیای خود کیکاوس در آذربایجان در پرستشگاه آذرگشسپ بودند. کیخسرو پس از چندی جستجوی بیهوده، از دست یافتن به افراسیاب نومید شده روی به دادگـاه آورد و به نماز و ستایش پرداخت تا مگر خداوند او را به دست یافتن آن نابکار کامیاب سازد و کین پدر خود سیاوش را از او بخواهد.

آن‌گاه که گودرز به آذرگشسپ رسید:

نخستین بر آتش نیایش گرفت　　جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت و بگشاد راز نـهفت　　همه دیده با شهریاران بگـفت
هم آنگه نشستند شادان بر اسپ　　بـرفتند از ایـوان آذرگشسپ

چون به دریا بار رسیدند همچنان هوم را در آنجا ایستاده دیدند. برای بـیرون آوردن افراسیاب از آب برین شدند که گرسیوز برادر افراسیاب را که در بند ایرانیان بوده به کنار دریا آورند و پالهنگ به گردنش افکنده آزارش دهند تا از ناله و زاری وی، افراسـیاب را مهر برادری به جوش آمده، بیتاب از آب به‌در آید. این‌چنین پادشاه توران را از دریا بیرون

آوردند، او و برادرش گرسیوز راکشتند[۱]. درست است که در نسخه‌های خطی شاهنامه نام این دریاچه، همه جا نادرست، خنجست نوشته شده، با بودن این نام در کهن‌ترین سند کتبی اوستا و نوشته‌های پهلوی شک نداریم که فردوسی این نام را درست یاد کرده و پس از آن به دست نویسندگان شاهنامه، خنجست نوشته شده است. حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب که در سال ۷۴۰ نوشته شده چندین بار نام این دریاچه را آن‌چنان که باید «چیچست» یاد کرده است: در سخن از آذربایجان آورده «طسوج قصبه است بر دو مرحله تبریز به جانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است، باغستان بسیار دارد و میوه‌هایش نیکو و بسیار بود، هوایش از تبریز گرم‌تر است و به جهت قرب بحیره چیچست به عفونت مایل...»؛ «سلماس از اقلیم چهارم است... شهر بزرگ است... و آبش از اودیه جبال کردستان می‌خیزد و به بحیره چیچست ریزد، باغستان بسیار دارد...»؛ اُرمیه اقلیم چهارم است... شهر بزرگ است دورش ده هزار گام باشد بر کنار بحیره چیچست افتاده، هوایش گرم است و به عفونت مایل و آبش از عیون آن جبال برمی‌خیزد و به بحیره چیچست ریزد...»؛ «سر او شهری وسط است از اقلیم چهارم، از شرقی کوه سبلان... و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برمی‌خیزد و در بحیره چیچست ریزد...»؛ «مراغه... و در ماقبل دارالملک آذربایجان بود... و آبش از رود صافی است که از سهند برمی‌خیزد و در بحیره چیچست ریزد...»؛ «بسوی شهری کوچک است و آبش از کوه‌های آن برمی‌خیزد و در بحیره چیچست می‌رود...» در سخن از بحار و بحیرات آورده: «بحیرهٔ چیچست به ولایت آذربایجان آن را دریاشور گویند، بلاد ارمیه و اشنویه و دهخوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و در میانش جزیره‌ای و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است، آب‌های تغتو و جغتو و صافی و سراو رود در او می‌ریزد، دورش چهل‌وچهار فرسنگ باشد[۲].»

در نامهٔ پهلوی شهرستان‌های ایران که یاد کردیم (ص ۱۲۹) در پاره‌های ۵۶ و ۵۸ آمده: «به سرزمین آتورپاتکان، شهرستان گنجک را افراسیاب تورانی ساخت. شهرستان آتورپاتکان را، ایران گشسپ، سپهبد آتورپاتکان ساخت[۳]».

---

۱. نگاه کنید به شاهنامه بروخیم، جلد ۵، صص ۱۳۸۳–۱۳۹۶.

۲. نگاه کنید به نزهةالقلوب چاپ لیدن، ۱۳۳۱، به اهتمام لیسترانج، صص ۸۰ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۲۴۱.

۳. نگاه کنید به: A Catalogue of the Provincials of Eranshahr by J, Markwart, Edited by G. Messina; Roma p. 22 and p. 108-110

اینکه در این نامه پهلوی که شاید در روزگار خلیفهٔ عباسی المنصور نوشته شده باشد[۱]، گنجک ساخته افراسیاب پنداشته شده، از اینجاست که در اوستا و بسیاری از نوشته‌های پهلوی که برشمردیم، کیخسرو آرزومند است که افراسیاب را در کرانهٔ چیچست به سزا برساند، همان دریایی که شهر گنجک را در کرانه آن یاد کرده‌اند.

چئچست دریاچه‌ای است پرمایه از نمک و شوره و گوگرد و زرنیخ و آن‌چنان سنگین است که شناوری در آن فرو نرود و هیچ‌گونه جانوری در آن نتواند زیست جز یک گونه کرم کوچک.

این دریاچه ۱۲۹۴ متر بلندتر از سطح اقیانوس است و خود شهر اُرمیه ۱۳۳۹ متر بلندی دارد.

چیچست که بزرگ‌ترین دریاچه‌های ایران است، از شمال به جنوب ۱۴۰ کیلومتر درازا و از مشرق به مغرب ۵۵ کیلومتر پهنا دارد و سطح آن ۵۷۷۵ کیلومتر مربع است. رودهای بسیار از هر سوی بدان ریزد، چون آجی چای (تلخ‌رود) و صوفی چای و مُردی چای و جغتو و قادر و جز این‌ها و از تک دریاچه نیز چشمه‌های جوشنده به آب آن می‌افزاید. ژرفای این دریاچه از پنج تا پانزده متر است.

چیچست در سرزمین آذربایجان به جای دریاچه مرده (بحیرةالمیتة) است[۲] در سرزمین فلسطین، آن‌چنان که کوه سولان (سبلان) در آذربایجان به جای کوه مقدس سیناست (طور سینا). از سولان در جای دیگر سخن خواهیم داشت. دریاچه مرده که در خود تورات دریای نمک خوانده شده (سفر پیدایش، فصل ۱۴، فقرهٔ ۳) گذشته از اینکه در تقدس یادآور چیچست است از جهات دیگر هم همانند دریاچهٔ مقدس ایرانیان است و به نام‌های گوناگون دیگر نیز خوانده شده، از آن‌هاست بحیرةالمنتنة (دریاچهٔ بدبو)[۳] و بحر لوط. دریاچه لوط ۸۵ کیلومتر درازا و ۴ تا ۱۶ کیلومتر پهنا دارد و سطحش ۹۲۵ کیلومتر مربع است. ژرفای آن در بخش شمالی به ۴۰۰ متر و در بخش جنوبی به ۸ متر می‌رسد، سطح آبش ۳۹۴ متر پایین‌تر از سطح اقیانوس است. آبش سبز رنگ و زیباست، چهار تا

۱. در پایان شهرستان‌های ایران پارهٔ ۶۱ آمده که شهر بغداد را ابوجعفر که او را ابودوانیق خوانند ساخت، این ابودوانیق در سال ۱۳۶ به خلافت رسید و در ۱۵۸ مرد، گمان می‌رود پارهٔ ۶۱ به شهرستان‌ها افزوده شده باشد و این نامه کهن‌تر از روزگار این دومین خلیفه عباسی باشد. نگاه کنید به هرمزدنامه.

۲. صورةالارض ابن حوقل، طبع لیدن ۱۹۳۸، ص ۱۷۰؛ حدودالعالم چاپ تهران، ص ۳۶.

۳. ابن‌الفقیه ص ۱۱۸؛ ابن خرداذبه ص ۷۹؛ اصطخری ص ۵۶؛ مسعودی در التنبیه ص ۶۴؛ ابوالفدا در تقویم البلدان چاپ پاریس، ص ۲۲۸؛ یاقوت در معجم‌البلدان در سخن از «اردن» ص ۱۸۶.

شش بار سنگین‌تر از اقیانوس است، زیرا نمک و گوگرد و حُمر (اسفالت asphalte) و جز این‌ها در آن بسیار است، تن آدمی در آن فرو نمی‌رود. چندین رود در آن می‌ریزد و از آن‌هاست اُردُن، رودی که در کرانه آن و از همان آب، حضرت عیسی غسل تعمید یافت[۱].

ناصرخسرو در سال ۴۳۸ هجری این دریاچه را دیده و آن را دریای لوط خوانده است، گویا در کهن‌ترین نوشته‌ای که این دریاچه، به لوط بازخوانده شده، در همین سفرنامهٔ ناصرخسرو باشد. در آن جایی که از طبریه سخن می‌دارد، نوشته: «و سوی جنوب شهر دریای لوطست و آن آب تلخ دارد یعنی دریای لوط که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه به آنجا می‌رود و شهرستان لوط بر کنار آن دریای لوطست...»[۲]

آری دریای لوط در سرزمین پیغمبران بنی‌اسرائیل مقدس است، دریای چیچست نیز که در کرانهٔ آن در سنت ایرانیان، وخشور زرتشت به جهان چشم گشود، مقدس است، همچنین به نزدیکی همین چیچست پرستشگاه تاریخی آذرگشسپ برپا بود، همان آتشکده پادشاهی ایران که از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین زیارتگاهان به‌شمار بود. با اینکه از چند روی دریای چیچست به دریای لوط همی ماند، باید دانست که پیرامون چیچست یکی از دلکش‌ترین و خرم‌ترین و بارورترین سرزمین‌های ایران است و پیرامون لوط، بیابانی است سوخته و تفتیده، آن‌چنان‌که طور سینا برهنه و بی‌بهره از رستنی و گیاه است اما کوه مقدس و سر بر کشیده سولان، از درخت و آب فراوان برخوردار است. در همین ایران زمین، دریاچهٔ دیگری که در تقدس با چیچست برابری تواند کرد، آن دریاچهٔ هامون یا زره است، در خاک جهان پهلوانان، سیستان، همان آبی که در هنگام هزاران سال چشم پارسایان بدان سوی بود، مگر از آنجای «سوشیانت» یا رهاننده به‌در آید.

---

۱. نگاه کنید به: Stuttgarter Bibel = Atlas S. 36 und S. 4

و به Encyclopédie de l'Islam (Bahr - Lût)

۲. نگاه کنید به سفرنامه ناصرخسرو، چاپ برلین ۱۳۴۱، ص ۲۵.

ابن بطوطه که در سال ۷۷۹ هجری درگذشت در رحلهٔ خود از «بحیرة لوط» نام می‌برد. نگاه کنید به رحلة ابن بطوطه قاهرة ۱۹۳۳؛ الجزء الاول، ص ۴۶.

سولان

قــــبله اقــبال قــلهٔ ســبلان دان   کو ز شرف کعبه‌وار قطب کمالست[1]

کوه سَولان (= سبلان) در آذربایجان نزد ایـرانـیان، بـه جـای طـور سـیناست نـزد بنی‌اسرائیل، در حدودالعالم که در سده چهارم هجری نوشته شده، آمده: «دیگر به ناحیت آذربایجان کوهی است خُرد به نزدیکی اردویل، آن را کوه سبلان خـوانـند[2]». ایـن کـوه آن‌چنان که در اینجا گفته شده، خُرد نیست، بلندی آن به ۳۸۲۰ متر می‌رسد[3]. مگر اینکه زنجیره (= سلسله) کوه چندان کشیده نیست.

---

۱. گویندهٔ این شعر خاقانی شروانی است که در سال ۵۹۲ درگذشت، در دنباله آن گوید:

کعبه بود سـبزپوش او ز چـه پـوشد   جامهٔ احـرامـیان کـه کـعبه حـالست
در خبری خـوانـده‌ام فـضیلت آن را   خاست مرا آرزوش قرب سه سالست
رفتم تـا بـر سـرش نـثار کـنم جـان   کوست عروسی که امهات جـبالست
چـادر بـر سـر کشـید تـا بـن دامـن   یعنی به کرم من این چه لاف محالست
مُقعد چـندین هـزار سـاله عـجوزی   بکر کجا ماند، این چه نادره حـالست
موسی و خـضر آمـده بـه صـومعه او   صــومعه دارد مگــر فـقیر مـثالست
هست هــمانا بــزرگ بـینی آن زال   چادر از آن عیب پوش بـینی زالست
گــفتم چــادر ز روی بـار نگـیری   به کرانه‌ای شرم داشتن چه مـجالست
گفت پس از چار مه که چادر من باد   خرقه کنَد بهر عرس جای جـمالست
از پس بکــران غـیب چـادر غـیرت   بفکن خـاقانیا کـه بـر تـو حـلالست

دیوان خاقانی شروانی، به کوشش عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۶، ص ۵۹۶.

۲. حدودالعالم چاپ تهران، ص ۲۲.

۳. بلندترین قله آن ۴۸۴۴ متر یاد شده است، نگاه کنید به جغرافیای ایران جلد ۱ طبیعی، مسعود کـیهان، تـهران ۱۳۱۰، صص ۵۷–۵۸.

ابن حوقل و ابوالفدا در سخن از ارمنستان و آذربایجان و اران، از سبلان یاد کرده و آن راکوه بزرگ خوانده‌اند[1].

سولان روزی آتشفشان بوده، مانند دماوند در هشتاد کیلومتری شمال تهران که بلندی آن به ۵۶۷۰ متر می‌رسد[2] و مانند تفتان در بلوچستان که ۴۰۰۰ متر بلندی آن است و هنوز از دهانهٔ آن دود بلند است و مانند کوه سهند که آن را یاد خواهیم کرد و مانند کوه اروند (الوند) و مانند کوه آرارات و جز این‌ها. مردم ایران زمین که دیرگاهی است به آتش روی آورده، از همین کوه‌های آتشفشان و چشمه‌های افروزان نفت که یاد خواهیم کرد به نیروی این آخیشج سودمند، پی بردند.

ناگزیر از همین آتشفشانی‌ها و نمایش‌های زیباست که این کوه‌ها، تقدسی یافته و پرستشگاه مردم این مرزوبوم گردیدند. دست ما امروزه به آستان تاریخ روزگارانی که از سینه این کوه‌های سر برکشیده، اخگر فرو می‌ریخت، نمی‌رسد، اما دهانه‌های آن‌ها گویای آتشفشانی پارینه آن‌هاست. از تاریخ آتشفشانی برخی از کوه‌های دیگر جهان که چندان دور نیستیم می‌توان دریافت که چگونه آن‌ها پس از آرام شدن، زیارتگاهان مردم کشور خود شدند. کوه فوجی یامه[3] با ۳۷۷۳ متر بلندی که با سولان برابری می‌کند و مانند آن و دماوند هماره از برف پوشیده است، چندی از دهانهٔ خود آتش فرو ریخت تا اینکه در سال ۱۷۰۷ میلادی آرام گردید، از آن پس مردم ژاپن گروه گروه به زیارت آن کوه که روزی نمایشگاه فروغ خدایی بود، می‌روند.

از اینکه بگذریم کوه‌های باشکوه ایران هرچند برخی از آن‌ها برهنه و از رستنی‌ها بی‌بهره‌اند، نمودار سترگی گیتی و بزرگی آفریدگار است، از آن‌هاست کوهی که به نام خداوندگار، بغستان (= بیستون) خوانده شده و در سینهٔ آن بزرگ‌ترین سنگ‌نبشته جهان در سدهٔ پنجم پیش از مسیح، کنده‌گری شده است.

به‌ویژه سولان نزد ایرانیان مقدس است، برای اینکه در سنت دیرین، پیغمبر زرتشت را با آن سروکاری است از آنجاست که زرتشت رسا گشته به پیامبری برانگیخته شد، آن‌چنان که موسی پس از خروج از مصر، در دوازدهمین سدهٔ پیش از میلاد از بالای کوه سینا، سخنان پروردگار خود را از زبانهٔ آتش شنید به قوم بنی‌اسرائیل رسانید.

---

۱. نگاه کنید به صورةالارض ص ۳۳۵ و تقویم‌البلدان ص ۳۹۹.

۲. ۵۸۹۶ و ۵۶۴۷ متر نیز یاد کرده‌اند، نگاه کنید به صفحهٔ ۳۹ جغرافیای طبیعی کیهان.

3. Fouji Yama

در داستان کیخسرو دیدیم که این پادشاه کیانی دژی را که بتکده بود در بالای کوه اردبیل گرفته و ویران کرد و فروغی را که به یال اسب وی برای راهنمایی نشسته بود، در همان دژ فرو نهاد و آتشکدهٔ آذرگشنسپ را برپا ساخت.

اینک نوشته برخی از پیشنیبیان که گویای سنت دیرین ایرانیان است دربارهٔ این کوه:

یاقوت در معجم‌البلدان آورده «سَبَلان ــ جبل عظیم مشرف علی مدینة اردبیل من ارض اذربیجان و فی هذاالجبل عدة قُری و مشاهدة کثیرة للصالحین والثلج فی رأسه صیفاً و شتاءً و هم یعتقدون أنه من معالم الصالحین والاماکن المبارکة المزارة».

حمداللّه مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب آورده: «کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراه و پیشکین و آباد و ارجاق و خیاو در پای آن کوه افتاده است، کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار می‌دهد، دورش سی فرسنگ باشد و قلهٔ او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است، اکثر اوقات آب او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات از رسول عم مرویست من قراء فسبحان‌اللّه حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی‌السموات والارض و عشیاً و حین تظهرون یخرج الحی من‌المیت و یخرج المیت من‌الحی و یحیی‌الارض بعد موتها و کذلک تخرجون کتب‌اللّه تعالی له من‌الحسنات بعد و ذلک به مقدار ورقة ثلج یسقط علی جبل سبلان و ما سبلان یا رسول‌اللّه قال جبل من بین ارمنیة و آذربایجان علیه عین من عیون‌الجنة و فیه قبر من قبورالانبیاء و در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمه‌های آب سخت گرم است و سوزان و جاری است[۱]».

نزهةالقلوب در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده و حدیثی که از عجایب المخلوقات (و غرایب‌الموجودات) نقل کرده از زکریابن محمدبن محمود قزوینی است که در سال ۶۰۰ در قزوین زاییده شده و در سال ۶۸۲ در عراق درگذشت. صد سال پیش از زکریابن محمد قزوینی «عجایب المخلوقات» نام کتابی بود، گرد آورده احمد طوسی به زبان فارسی، قزوینی بسیاری از مطالب آن کتاب را به زبان عربی گردانیده و به‌عنوان کتاب، «غرایب الموجودات» را افزوده است[۲] بنابراین آنچه قزوینی دربارهٔ سبلان نوشته، بسا پیشتر از روزگار او در میان ایرانیان رواج داشت.

در عجایب‌المخلوقات فارسی پس از حدیثی که یاد کردیم چنین ترجمه شده: «ابوحامد اندلسی گوید سبلان به قرب مدینه اردبیل است از کوه‌های عالی است، بر سر

---

۱. نزهةالقلوب، ص ۱۹۶.

۲. نگاه کنید به: Encyclopédie de l'Islam, Tome II p. 891.

کوه چشمه‌ای است در غایت سردی بود و گرد بر گرد کوه چشمه‌های گرم هست، بیماران قصد آن کنند و در این کوه اشجار بسیار بود و هر حیوان که از آن اشجار بخورد در ساعت هلاک شود، ابوحامد گوید دیدم که چارپایی قصد این می‌کرد و چون نزدیک آن شدی برمیدی و در سر کوه دهی بود از قاضی آنجا پرسیدم، گفت آن را جن حمایت می‌کند و گفت در این ده می‌خواستم که مسجدی بنا کنم حاجت افتاد به صخری چند از بهر قواعد روزی، برخاستم دیدم در مسجد چند سنگی افتاده از بهر قواعد، روزی برخاستم دیدم تراشیده‌اند سنگ‌ها را به غایت خوب».

شک نیست مطالبی که با این همه سادگی دربارهٔ سبلان یاد کرده‌اند، به خوبی می‌رساند که این کوه در سنت دیرین ایرانیان جنبهٔ تقدسی داشته و آنچه درباره آن در میان ایرانیان سینه به سینه می‌گردیده، بعدها رنگ و روی اسلامی به آن داده شده است[1]. بسیاری از امامزاده‌های ایران که در همه جای این کشور، در کوه و دره و دشت دیده می‌شود، در پارینه آتشکده یا پرستشگاهی بوده که امروزه به نام و عنوان دیگری، زیارتگاه و طرف توجه مردم می‌باشند.

زکریابن محمد قزوینی در کتاب دیگرش «آثارالبلاد و اخبارالعباد» آورده: «زرتشت از شیز آذربایجان بود و چندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان به‌سر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به یسنا[2]».

شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ درگذشت در کتاب الملل والنحل از تولید روح زرتشت در کوهی از آذربایجان یاد می‌کند، هرچند که از این کوه نام نمی‌برد، اما آن کوه باید همان سولان باشد، در ترجمهٔ فارسی ملل و نحل که به دستیاری افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم هجری انجام گرفته چنین آمده: «[خداوندگار] روح زرتشت در شجره‌ای که در اعلی علیین بود انشا فرمود و در قله کوهی از کوه‌های آذربایجان آن درخت را غرس فرمود، از آن شبح زرادشت به شیر گاو ممتزج گشت و پدر زرادشت آن شیر بیاشامید و آن شبح به نطفه او متصور گشت و در رحم مادرش مضغه گشت... و چون متولد شد لب به خنده بگشود و آوازهٔ آن بهجت هر که حاضر بود بشنود[3]...».

---

۱. در عجایب‌المخلوقات قزوینی دربارهٔ کوه اروند (الوند) که گفتیم آن هم مانند سولان روزی آتشفشان بوده همان حدیث را که دربارهٔ سولان از رسول نقل کرده دربارهٔ الوند از امام جعفر صادق نقل کرده: ان فیه عینا من عیون‌الجنة، نگاه کنید به حاشیه حیاة‌الحیوان دمیری، جزء اول، مصر، ص ۲۵۶ و ص ۲۶۸.

۲. نگاه کنید به یشت‌ها، جلد ۲ گزارش نگارنده.

۳. خندیدن زرتشت در هنگامی که به جهان چشم گشود در بسیاری از نوشته‌های پهلوی و فارسی یاد شده و ←

میرخواند در روضةالصفا در ذکر سلطنت گشتاسب آورده: «در تاریخ بناکتی و معجم مسطور است که زردشت حکیم در زمان او ظاهر شد... و در همان دم که زردشت متولد گشت بخندید، چنان‌که تمام حضار مجلس آواز او را شنیدند و چون بزرگ شد به جبلی از جبال اردبیل بالا رفت و از آنجا فرود آمد و کتابی در دست و می‌گفت که این کتاب از سقف خانه که بر این کوه واقع است نازل شد... و یکی [دیگر] از آن حکایات این است که آتشی در دست داشت و دست او نمی‌سوخت و چون گشتاسب به مجلس وی درآمد آن را بدو داده، دست او نیز نسوخت و به دست دیگران نیز رسیده حرقتی ظاهر نگردید[۱].»

در نوشته‌های برخی از نویسندگان یونانی و رُمی نیز به گوشه‌گیری زرتشت، پیش از برانگیخته شدن به پیغمبری، برمی‌خوریم، پلینیوس[۲] که در هنگام آتشفشانی وزُو[۳] در سال ۷۹ میلادی برای تماشا به آن کوه آتشفشان نزدیک شده و جان خود را از دست داد، چنین یاد می‌کند:

«گویند زرتشت هنگام سی سال گوشه گرفت و خورش وی پنیری بود که تباه نمی‌شد (یک گونه مائده)»[۴] ناگزیر نیچه[۵] فیلسوف آلمانی که در ۲۵ اوت ۱۹۰۰ درگذشت، همین نوشته‌ها را به یاد داشت که کتاب خود را به نام «چنین گفت زرتشت»[۶] چنین آغاز می‌کند:

←

پلینیوس و نویسندگان دیگر هم آن را آورده‌اند. این سنت به خوبی اعتقاد ایرانیان را به زندگی می‌رساند از اینکه پیامبر آنان خندان به جهان روی آورد. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا، گزارش نگارنده.

۱. میرخواند در سال ۹۰۳ درگذشت، نگاه کنید به روضةالصفا به اهتمام هدایت، طهران ۱۲۷۰ هجری، جلد اول در ذکر پادشاهی گشتاسب. میرخواند مآخذ خود را بناکتی و معجم یاد کرده است. تاریخ بناکتی به روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر والانساب خوانده شده و در سال ۷۱۷ نوشته شده و نویسنده آن ابوسلیمان داود بناکتی است ـــ از شهرهای ماوراءالنهر ـــ نگاه کنید به از سعدی تا جامی تألیف براون ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۷ شمسی، صص ۱۲۲-۱۲۳.

تاریخ المعجم فی آثار ملوک‌العجم، تألیف فضل‌اللّه‌الحسینی است که گویا در سال ۷۹۸ هجری مرد، این مؤلف هر آن تعصب اهریمنی که در دل انباشته داشت، با عباراتی شگفت‌انگیز، فرو ریخت و آن را المعجم نامید. نگاه کنید به: «المعجم چاپ طهران به ذکر پادشاهی گشتاسب‌بن لهراسب» مطالبی که از میرخواند یاد کردیم در تاریخ الکامل ابن‌الاثیر هم دیده می‌شود.

ابن‌الاثیر (ابوالحسن علی‌بن محمد) در سال ۵۵۵ در جزیره (بین‌النهرین) زاده شد و در ۶۳۰ در موصل درگذشت، بخشی از مطالب وی درباره زرتشت همان است که پیش از او طبری در تاریخ الامم یاد کرده است.

نگاه کنید به تاریخ‌الکامل، چاپ قاهره، ۱۳۰۱ هجری، جزءالاول، صص ۱۱۷-۱۱۸.

2. Plinius
3. Vésuve
4. Histoire Naturelle De Pline, avec la traduction en francais par M. E. Littré Tome I (XI, 97, 2) Paris 1860 p. 466.
5. Nietzsche
6. Also sprach Zarathustra

«هنگامی که زرتشت سی ساله بود، زادگاه و دریاچهٔ زادگاه خود را بدرود گفت و به کوهی رفت. در اینجاست که او از خرد خویش برخوردار گردید و در هنگام ده سال از تنهایی خسته نشد تا اینکه دلش دگرگون گردید، پس آن‌گاه بامدادان، در سپیده‌دم، برخاست و روی به خورشید کرده گفت...»

در سخن از سولان و اردبیل که در پای آن افتاده، به‌جاست از سنگی که در آن شهر یادآور پرستشگاه دیرین آنجاست یاد گردد.

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب آورده: «صاحب تاریخ مغرب گوید که چون در سنه اثنی و عشرین و خمسمایه به اردبیل رسیدم، سنگی دیدم کمابیش دویست من، چنان‌که گویی از آن آهن ساخته‌اند. قاضی بهاءالدین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل به باران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلف این کتاب می‌گوید که این سنگ را به کرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمی‌آید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی‌آنکه دست بشر بدان رسد از این در مسجد بدان در دیگر نقل می‌کند، اما من همیشه آن را بر یک قرار یافتم و بر یک مقام دیدم. اگرچه بر شکل سنگ را می‌ماند همانا آهن آتش‌تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نمی‌راند چه برو کوفت کرده‌اند و چیزها برو نوشته و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی[۱]».

خواندمیر در تاریخ حبیب‌السیر آورده: «در عجایب‌البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است به وزن دویست من تخمیناً و در متانت به مثابه‌ای که آهن بر آن تأثیر نمی‌کند و هر گاه که اهل اردبیل به باران محتاج می‌شوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده به شهر می‌برند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آن را باز به بیرون نقل کنند باران تسکین یابد[۲]».

در گوهرنامه آمده: «از ثقات مرویست که در مسجد آدینهٔ اردبیل جسمی قلیل‌الحجم کثیرالوزن افتاده که به حسب وزن پانصد من باشد و نصفی از آن جسم از بسیاری دست که بر آن مالیده‌اند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن و نصف دیگر که دست بر آن

---

۱. در دنبال این خبر آورده: «در پای کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور و مرغ را قدرت آن نیست که از گیاه و ثمرهٔ آن درخت خورد چه خوردن و مردن یکی است»، در عجایب‌المخلوقات نیز که یاد کردیم از همین گیاهان در پیرامون کوه سبلان سخن رفته است. نگاه کنید به نزهةالقلوب، ص ۲۸۶.

۲. نگاه کنید به حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳، جلد ۴، ص ۶۵۳. خواند میر در سال ۹۴۱ درگذشت.

در بسیاری از نوشته‌ها، به جای سبلان (= سولان)، سیلان نوشته شده، پیداست که مشتبه گردیده با نام دیگر جزیرهٔ سراندیب که سیلان هم نامیده شده است.

نمالیده‌اند سیاه‌فام است و این جسم را از غایت صلابت نمی‌توان شکست و به آتش بر آن ظفر نمی‌توان یافت، چنانچه حدادی خواست که پاره‌ای از آن جدا کند، آن جسم را گرم کرد به مرتبه‌ای گرم شد که از ده ذراع مسافت کسی به نزدیک آن نمی‌توانست رفت، و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسند به زحمت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که اول آتشکده‌ای که زردشت در اردبیل بنا کرد این جسم در آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده[1]».

۱. گوهرنامه تألیف محمدبن منصور در سده نهم هجری نوشته شده است، به کوشش منوچهر ستوده در دفتر سوم از جلد چهارم «فرهنگ ایران زمین» چاپ شده است، تهران پائیز ۱۳۳۵، نگاه کنید به صفحهٔ ۲۹۰ آن دفتر.

سهند

گفتیم به نزدیکی دریاچه چیچست کوهی است که بر زبر آن آذرگشسپ برپا بوده، این کوه در اوستا اسنونت Asnavant خوانده شده و در آتش نیایش پارهٔ ۵ و در سی روزه پارهٔ ۹ با کیخسرو و دریاچهٔ خسرو و دریاچهٔ چیچست یک‌جا یاد گردیده است و در زامیادیشت پارهٔ ۵ با پنجاه و دو کوه دیگر یاد شده است، این کوه چنان‌که گفتیم در نامه‌های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و جز این‌ها اسنونت Asnavant آمده و در چند نوشتهٔ پارسی اسنونت و اسنوند نوشته شده چنان‌که در «روایات» و در «آتش نیایش» پارسی[۱].

پیداست که در همه این نوشته‌ها اسنونت کوهی است در آتورپاتکان، چنان‌که چیچست دریاچه‌ای است در همان سرزمین. گروهی از دانشمندان اسنونت را همان کوه سولان (= سبلان) دانسته‌اند و چند تن هم کوه سهند[۲].

---

۱. در «روایات» در سخن از سه آتشکده: آذر فرنبغ در کاریان (فارس) و آذر برزین‌مهر در ریوند (خراسان) و آذرگشسپ در آذربایجان آورده: «آذرگشسپ سپهدار ایران است (آتش رزمیان) در اسوندکوه، آن آتش کیخسرو را یاری کرد وقتی که دژ بهمن را گرفت... و این هر سه بی‌هیزم سوزند و از آب بیم نمی‌دارند»، نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار جلد ۱، بمبئی، ۱۹۲۲، ص ۷۲.

و نگاه کنید به:

Etudes Iraniennes par J. Darmesteter Tome Second, Paris 1883 p. 310

و به:

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, New York 1908 p. 144-149

دستور دالا Dhalla در نخستین دهه از ماه خرداد ۱۳۳۶ در کراچی درگذشت.

2. Erân, Das Land Zwischen Dem Indus Und Tigris Von Fr. Spiegel, Berlin 1863 S. 60-61.

Zaroastrische Studien Von Fr. Windischmann, Berlin 1863 S. 10-12.

←

اینک سخنی چند دربارهٔ سهند، هرچند که از این کوه هم راهی به سوی آذرگشسپ نخواهیم برد چنان‌که سولان هم ما را به پایگاه آن آتش پادشاهی نرسانید.

سهند مانند سولان روزی آتشفشان بوده و هنوز هم دهانهٔ آن گویای آن روزگاران است، قله مرکزی آن به بلندی ۳۷۰۰ متر است، چشمه‌های آب کانی در آن بسیار است، آب‌های دامنه غربی آن، که به دریاچهٔ چیچست فرو ریزد، نمک بسیار دارد. هماره از آنجا گاز برخاسته هوای پیرامون را آن‌چنان سنگین می‌کند که جانداری به نزدیک آن نتواند رفت[۱].

ناگزیر کوه‌پایهٔ سولان نیز چنین بوده که به گفتهٔ زکریا قزوینی و دیگران، هر آن جانداری که آهنگ خوردن گیاهان سولان کردی چون نزدیک شدی برمیدی و اگر خوردی همان دم بمردی.

→

Avesta, Uebersetzt Von Fr. Spiegel, Leipzig 1863, Einleitung XIV-XVI.

Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, Permier Vol. Paris 1892 p. 154-5

Persian Past And Present by W. Jackson New York 1906 p. 37-8.

۱. نگاه کنید به جغرافیای ایران جلد ۱ طبیعی، تألیف مسعود کیهان، طهران ۱۳۱۰، ص ۵۸.

آذرخش، نفت

گذشته از کوه‌های آتشفشانی که در ایران زمین یاد کردیم، چشمه‌های نفت نیز در این مرز و بوم بسیار است و کان‌های ذغال سنگ هم کم نیست. هر آن کاری کـه امـروزه از آذرخش (برق) برمی‌آید، درخت و یا بیشه و جنگلی را برمی‌افروزد، در پارینه نیز از آن برمی‌آید. چنانک می‌دانیم گازی که از نفت و یا کان ذغال برخیزد همین‌که به آتش رسد، روشن می‌شود. این‌چنین می‌توان پنداشت، مردمی که در روزگاران گذشته، هنوز آتش را نشناخته و به آن دست نیافته بودند و کوه آتشباری هم در سرزمین خود نداشتند، نخستین بار با این‌گونه آتش‌افروزی‌های آذرخش، با این آخشیج آشنا شده باشند، خواه با سوختن درختی و خواه با زبانه کشیدن از دهانهٔ چشمهٔ نفت و کان انگِشتی.

این‌گونه نمایش‌ها را از نهاد و سرشت گیتی بسیار به یـاد دارنـد، از هـمین سـرزمین خودمان همانند این نمایش‌ها را یاد کرده‌اند، از آن‌هاست آنچه یاقوت (۵۷۵–۶۲۶) در سخن از باکویه گوید: «باکویه (باکو) شهری است از ناحیه دربند و شروان که از یک چشمه بزرگ نفت برخوردار است، روزانه هزار درهم درآمد آن است و به نـزدیکی آن چشـمهٔ دیگری است که نفتش مانند روغن جیوه سفید است و شبانروز روان است، درآمد آن به اندازهٔ نخستین نیست. یکی از بازرگانان که باورش توان داشت، به من گفت که در آن ناحیه جایی است که هماره آتش از آن زبانه می‌کشد، گمان می‌برم که آتشی از دست کسی بـه آنجا افتاده باشد».

باز همین یاقوت در سخن از شیز (گنجک) گوید: «شیز ناحیه‌ای است در آذربایجان، آن را مغیرةالشعبه بگشود[1]. شیز معرب از جیس است. گـفته شـده کـه زرادشت پـیغمبر

---

۱. آذربایجان را مغیرةبن شعبةالثقفی در سال بیست‌ودوم هجری در خلافت عثمان‌بن عفان بگشود، نگاه کنید به ←

مجوس از آنجا بود، قصبه این ناحیه ارمـیه است. خـلیفه مـتوکل مـرزبانی آنـجا را بـه حمدون‌بن اسماعیل الندیم داد... و گفت مسعربن المـهلهل[1]، آن‌گـاه کـه کـار شـریف و سودبخش بازرگانی مرا به سفرهای بلند کشـانید، بـه دلم شک درآمـد دربـارهٔ آنـچه از کان‌های سنگ‌های گرانبها که می‌گفتند در تک خاک شیز نهفته است. شیز شهری است در میان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور، میان آن کوه‌ها کان‌های زر و جیوه و سرب و سیم و کان‌های زرنیخ زرد و سنگ جمست (améthystes) انباشته شده است[2]...»

گرداگرد شهر شیز دیواری برافراشته است و در میان آن دریاچه‌ای است که ژرفای آن دانسته نشده و من خود خواستم آن را اندازه بگیرم، چهارده هزار ارش (ذراع) [ریسمان] در آن انداختم و به ته نرسید. گرداگرد این دریاچه، یک جریب هاشمی است[3] خاکی که از این آب خیس شده زود سنگ (سخت) می‌شود. از آن هفت رود بیرون می‌آید که هر یک آسیابی را گردانیده از دیوار شـهر بـیرون رود. در آنـجا آتشکـده‌ای است کـه مـجوس (زرتشتیان) آن را بسیار بزرگ می‌دارند. همه آتش‌های شرق و غرب از آن مایه می‌گیرند و بر سر گنبد آن تیغهٔ ماه از سیم برافراشته است کـه آن را طـلسمی دانسـته‌انـد. بسـا از فرمانگزاران که خواستند آن را بکنند، بیهوده کوشیدند و دیگر از شگفتی‌های این آتشکده این است که هفتصد سال است، آتش از آن زبانه می‌کشد، نه خاکستری به جای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است. این شهر را هرمز از گچ و سنگ پی افکند. به نـزدیکی ایـن آتشکده ایوان‌های بلند بر کشیده‌اند و سراهای بزرگ ساخته‌اند، هر آن‌گـاه کـه دشـمنی آهنگ گرفتن شهر کند، سنگ‌های منجنیق او به دریاچه افتد و اگر هم یک ارش منجنیق را پس کشند، سنگ‌ها به بیرون دیوار فرود آید.

اینک پیش‌آمدی که روی داده و این شهر شیز را ساختند این است: هرمز پادشاه ایران دریافت که کودکی فرخنده‌پی در بیت‌المقدس در سرزمین بیت‌لحم زاییده شده و او باید

→

کتاب البلدان تألیف احمدبن ابی یعقوب‌بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی، چاپ نجف، ۱۳۳۷ قمری، ص ۳۸، البلدان در سال ۲۷۸ نوشته شده است. یعقوبی نیز در سخن از آذربایجان از شهرهای آن چون شیز و ارمیه و جز این‌ها نام می‌برد.

۱. از این پس آنچه یاقوت دربارهٔ شهر شیز آورده از بودلف مسعربن المهلهل است، این شاعر عـرب چـندی در دربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) می‌زیست، سفری هم به چین و هند کرده است. سفرنامهٔ او امـروزه در دست نیست.

۲. در اینجا مسعر از سه گونه زر یاد می‌کند و از ارزش آن‌ها در رنگ و سختی و نرمی و جز این‌ها سخن می‌دارد که بیرون از گفتار ماست.

۳. نگاه کنید به همین نامه، به آنچه حمدالله مستوفی دربارهٔ این دریاچه نوشته است.

بدو، از بوی خوش (دُهن؟) و زیت و لُبان پیشکش فرستد. این است که او کسی از نزدیکان خود را برگزیده با خواستهٔ فراوان و لُبان بسیار به سوی اورشلیم گسیل کرد تا این نوزاد را بیابد و ره‌آوردها را به مادرش بسپرد و بدو مژده دهد از شرافت و برتری فرزندی که جهانی را با نیروی پاکی و پارسایی خود خواهد گرفت و از او درخواهد که برای کامیابی هرمز و رستگاری کشورش دعا کند[۱].

فرستادهٔ شاه، مریم را یافت و ره‌آوردها را بدو داد. آن‌گاه که آن پیک خواست به مرز و بوم خود برگردد، مریم کیسه‌ای پر از خاک بدو سپرد و گفت، به خداوندگارت بگو که با این خاک، کاخی بسازد.

فرستاده به سوی کشور خود رهسپار شد، همین‌که به سرزمین شیز رسید، که در آن‌گاه بیابانی بیش نبود، بیمار گردید و چون دریافته بود که زندگی وی به پایان رسیده، آن کیسه را در آنجا به خاک کرد و جان بسپرد. ایرانیان گویند که پادشاه هرمز از این راز آگاه بود و کسی به آنجا که آن پیک مرده بود، فرستاد تا در آن جایگه آتشکده برپا کند. چون بدان‌جا رسید، سرگشته ماند که چگونه کار خود را انجام دهد.

همین‌که شب فرا رسید، او دید که روشنایی به نزدیکی وی از زمین برخاست و از این فروغ دریافت که پایگاه شیز باید همین جا باشد. به گرداگرد آنجا شیاری برکشید و فردای آن شب فرمان داد که در همان جا آتشکده را پی افکنند ــ این است بنیاد آتشکدهٔ شیز.

گوید عبدالله الفقیر مؤلف این کتاب (یاقوت نویسنده معجم‌البلدان) همه این‌ها از ابودُلف مِسعَربن المهلهل شاعر است و من به هیچ روی درستی آن‌ها را به گردن نمی‌گیرم، زیرا آنچه گفته بیرون از گزاف و دروغ نمی‌نماید، آنچه من در نوشتهٔ او یافتم، همان را در اینجا آوردم.

و برخی گفته‌اند که در شیز آتش «آذرخش» که آتشکدهٔ بزرگ زرتشتیان است برپاست. هر آن‌گاه پادشاهی از آنان، به تخت و تاج می‌رسید، پیاده به زیارت آنجا می‌رفت. مردم مراغه و این سامان، آنجا را «کَزنا» خوانند.

چنان‌که دیده می‌شود در شیز مانند باکو، آتشی که از چشمهٔ نفت مایه می‌گرفت هماره روشن و برافروخته بود. دیگر چیزی که در گفته مِسعر درخور نگرش است این است که او دربارهٔ بنیاد آتشکده شیز داستانی شنیده از اینکه پیکی از سوی پادشاه هرمز به سوی

---

۱. حضرت عیسی باید در روزگار اشکانیان، در هنگام پادشاهی فرهاد پنجم که اشک شانزدهم است به جهان آمده باشد، او از دو سال پیش از میلاد مسیح تا چهار سال پس از میلاد مسیح پادشاهی کرد.

اورشلیم رفت و او یشوع، کودک نوزاد را در بیت‌لحم بدید و چند تحفهٔ شاه را به مادرش مریم سپرد.

داستان رفتن مغان به راهنمایی ستاره به اورشلیم و نماز بردن آنان به نوزاد و پیشکش کردن زر و مُر و کُندر بدو، معروف است و در خود انجیل در کتاب متی، بـاب دوم از آن سخن رفته است، اینک ترجمهٔ فارسی آنکه از سده هفتم میلادی مانده و گویا کـهن‌ترین ترجمهٔ فارسی انجیل باشد:

«چون یشوع زاییده شد در بیت‌لحم، یهودا در روزگـار هـیرودیس[1]، مـلک مـلکان مجوس آمده‌اند از مشرق زمین پارس از اوه و ساوه تا بیت‌المقدس و می‌پرسیدند کجاست ملک یهودیان که زاییده شد، زیرا ستاره او را دیده بودیم در مشرق و آمدیم تا از برای وی سجود کنیم.

چون هیرودس ملک شنید ترسید، او و هرکه در اورشلیم بـودند، بـزرگان و امـامان بنی‌اسرائیل فراهم آورده و از ایشان پرسید در کدامین جایگه مسیح زاییده شود، ایشـان گفتند در بیت‌لحم، یهودا یعنی مهمان خانهٔ ابراهیم این‌چنین نبشته است در کتاب پیغمبر نبوت ای بیت‌لحم یهودا نیستی کم در مملکت یهودا از تو پیدا شود، پادشاهی که رعیت من اسراییل را بچراند.

آنگه هیرودس مجوسان را به پنهانی خواند و از ایشان تفحص کرده که در کدامین وقت ستاره از برای شما پیدا شد، چون دانست ایشان را در بیت‌اللحم فرستاد و گفت بـروید و دریابید حقیقت خبر کوچک و چون او را ببینید مرا نیز آگاه کنید تا من نیز بیایم و برای او سجود کنم، چون سخن ملک را شنیدند به جد رفتند و آن ستاره که در شرق دیده بـودند دیگربار برابر ایشان می‌رفت تا رسیدند بدان جایگه که کوچک آنجا بود، چـون سـتاره دیدند عظیم شادمان شدند آنگه اندر رفتند دیدند کوچک با مریم مادرش، برای او سجود کردند و خورجین‌های خود گشادند و به درکردند تحفه‌های زر و مر و کندر و برای عیسی هدیه دادند و در خواب بدیشان گفته شد که پیش هیرودیس نگردند و به ولایت خود در دیگر راه رفتند[2]».

مارکوپولو[3] (۱۲۵۴-۱۳۲۴ میلادی) که سال‌های بلند در چین در پایگاه خان بالیغ (پکینگ) زیست و در دربار قوبیلای قاآن (۶۷۹-۶۹۳ هجری) پسر تولی، برادر هولاکو،

---

۱. هرودس (هرودیس) Herodes (Antipas) از سال ۴ پیش از مسیح تا ۳۷ پس از مسیح پـادشاه یـهودا بـود، بیت‌المقدس ۶۳ سال پیش از مسیح به دست رومیان گشوده شد، خاندان هرودس از پادشاهان دست‌نشاندهٔ رم بودند.

2. Diatessaron Persiana par Messina Roma 1951 p 22-24.

3. Marco Polo

نوهٔ چنگیزخان، رفت و آمد داشت، بخش بزرگی از ایران زمین را در هنگام چند سال با پدر و عموی خود پیموده است. سفرنامه گرانبهایی که از او به جای مانده، داستان مغان را که برای ستایش یشوع به اورشلیم رفتند یاد می‌کند و در سخن از ساوه (در سال ۱۲۷۲) چنین آورده: «ایران در پارینه کشور بزرگ و شریفی بود، اما امروزه بخش بزرگی از آن، که به دست تتارها افتاده، همچنان ویران مانده است».

در ایران شهری است که سابه Saba (=ساوه) خوانده می‌شود. از اینجاست که سه تن از مغان برای ستایش یشوع به بیت‌لحم رفتند. این سه مغ را در همین شهر گورستان زیبایی است و هنوز هم موی و ریش آنان به‌جاست. یکی از آنان بالتسار[1] و دومی جسپار[2] و سومی ملکیور[3] نامیده شده‌اند.

بسا مارکو از مردم این شهر، گور این سه مغ را جویا شد، اما هیچ‌کس نتوانست چیزی دربارهٔ آنان بدو بگوید جز اینکه گفتند دیرگاهی است که این سه مغ به خاک سپرده شده‌اند، پس از سه روز راه می‌رسید به دژی که قلعهٔ آتش‌پرستان خوانند و این درست است که مردم این دژ آتش‌پرستند و دلیلی که می‌آورند این است: مردم این دژ گویند که در روزگار پیش، سه پادشاه از این سرزمین رفتند برای پرستیدن پیغمبری که به تازگی زاییده شده بود و با خود سه ره‌آورد بر گرفتند و آن زر و کندر و مُر بود، چه خواستند درست دریابند که این نوزاد پیغمبر خداست یا یک پادشاه جهانی و یا پزشکی است، چه آنان گویند اگر او به سوی زر دست برد، او یک پادشاه جهانی است؛ اگر به سوی کُندر دست دراز کرد، او خداست؛ اگر دستش به سوی مُر رفت، او پزشک است.

آن‌گاه که مغان به نزد یشوع درآمدند، جوان‌ترین از این سه تن که نخست او را پرستید، مسیح بدو به قامت و بالا و به سن همانند خود او نمود. پس از آن میانکی پرستیدن آغاز کرد و پس از او سومی که پیرتر بود به ستایش ایستاد، هر یک از آنان را چنین نمود که مسیح به قامت و بالا و سن مانند خود اوست. آن‌گاه آنچه که آنان هر یک جداگانه دیدند، با همدیگر بسنجیدند و بر آن شدند که هر سه با هم نوزاد را پرستش کنند، آن دم مسیح آنان را به همان سنی که داشت، به دیدار آمد. آن‌گاه که مغان خواستند بیرون روند، آن کودک صندوق دربسته‌ای به آنان داد، آن را چند روزی با خود همراه بردند تا اینکه کنجکاوی آنان را بر آن داشت که درِ صندوق را بگشایند، چون گشودند در آن یک سنگ یافتند. معنی آن این بود: دینی که از من دریافتید باید در آن مانند سنگ استوار و پایدار بمانید، اما

---

1. Balthasar
2. Jaspar
3. Melchior

مغان از دیدن آن سنگ در شگفت ماندند و پنداشتند که آنان را بفریفتند. آن سنگ را به چاهی انداختند، همان دم از آن چاه آتش زبانه بر کشید. چون این بدیدند از کردهٔ خود پشیمان شدند. بخشی از آن آتش را بر گرفته به میهن خود بردند و آن را در پرستشگاهی فرو نهادند و هماره روشن و افروزان نگاه داشتند و چون ایزدی او را بپرستیدند و همه نذرهای خویش به آن پیشکش کردند. هر آن‌گاه آن آتش خاموش شدی، به سر همان چاه که آن سنگ در آن انداخته بودند رفتندی، از آن آتش که هیچ‌گاه خاموش نگشتی بر گرفتندی، هیچ جا جز از همان چاه آتش بر نگرفتندی. از این‌رو است که مردم این کشور به آتش نماز برند، همه این‌ها را مردم این سرزمین [ساوه] به مارکو گفتند و این درست است که یکی از این شاهان از سابه Saba(ساوه) و دومی از دیاوه Dyava(آوه) و سومی از دژی که هنوز در آنجا گروهی آتش می‌پرستند، بودند[1].

سیاح مذهبی ایتالیایی اُدریک[2] ۱۲۸۶-۱۳۳۱ نزدیک به نیم سده پس از مارکوپولو در سال ۱۳۲۰ از همین راه گذشته، در سخن از شهر کاشان (Cassan) می‌نویسد: «از این شهر است که سه پادشاه به کودک نوزاد، مسیح، نذورات تقدیم کردند، شهری که کاشان خوانده شده، شهر شاهی است و از شرافت بزرگی برخوردار است اما تتارها آن را بسیار ویران کردند. از این شهر کاشان تا اورشلیم بیش از پنجاه روز راه است، پس به خوبی می‌توان دید که چگونه سه پادشاه از اینجا تا اورشلیم در سیزده روز رسیدند و این از پرتو ایزدی بود نه از کوشش مردمی. شهری که از این همه شرافت برخوردار است، از بخشایش فراوان نیز مانند نان و می و چیزهای دیگر بهره‌ور است».

چنان‌که دیده می‌شود در اینجا سنت دیگری به جای مانده و کاشان میهن مغانی است که به زیارت مسیح نوزاد رفتند. هر چند داستان رفتن مغان، یا آن‌چنان که در نوشته‌های دیگر آمده، پادشاهان و یا دانایان، از ایران‌زمین به بیت‌لحم برای ستایش یشوع، بسیار دلکش است اما برای اینکه از زمینهٔ گفتار خود بسیار دور نگردیم به همین اندازه بسنده می‌کنیم و یادآور می‌شویم آتشی که نزد ایرانیان از بخشایش ایزدی است و از آسمان برای پشتیبانی مردمان به روی زمین فرود آمده، بنا به سنت عیسویان آن‌چنان که مسعر و مارکوپولو یاد کرده‌اند، آتش مقدس ایرانیان بخشایش مسیح است[3].

---

1. The Travels of Marco - Polo, Revised from Marsden's translation by M. Komroff, New York 1926 p. 37-38.

2. Oderic de Pordenone

۳. درباره این مغان و نام‌های آنان نگاه کنید به:

Die Namen der Magier im Untersuchengen Zur Geschichte Von Eran Von J. Marquart, Zweite

←

در سنت دیرین ایرانیان، آن‌چنان‌که در نامهٔ پهلوی بندهش، فرگرد هفدهم، آمده، برای پناه و پُشتیبانی سه گروه از مردم جهان سه آتش پدید آمده و در روزگار جمشید هر یک از این سه آتش نگهبان و پرستار این سه گروه بودند: نخست آذرفرنبغ که جمشید آن را در پرستشگاهی، در کوه فرهمند خوارزم فرونهاد... در روزگار کی‌گشتاسپ که دین (زرتشتی) پدید آمد، آذر فرنبغ از خوارزم به کوه روشن کابلستان، در سرزمین کابل، برده شد و تاکنون هم در آنجاست؛ دوم آذرگشنسپ که تا روزگار پادشاهی کیخسرو هماره پناه جهانیان بود، آن‌گاه که او بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را برافکند، آن آتش او را راهنمایی کرد و تیرگی آن دژ را برکنار ساخت، پس از آن کیخسرو در همان‌جا، بر بالای کوه اسنونت آن آتش را در پرستشگاهی فرونهاد[1]؛ سوم آذر بُرزین مهر که تا هنگام شهریاری کی‌گشتاسپ، همچنان، پناه مردم گیتی بود، آن‌گاه که زرتشت انوشه روان، دین آورد، گشتاسپ آن آتش را در کوه ریوند که آن را «پُشت وشتاسپان» نیز نامند، فرونهاد[2].

ایرانیان این سه آتشکده را در میان هزارها آتشکده که در سراسر ایران‌زمین بزرگ و خاک‌های همسایه برپا بود، بسیار بزرگ می‌داشتند و به زیارت آن‌ها می‌رفتند، زیرا هر یک از آن‌ها را پُشت و پناه مردم کشور خویش می‌دانستند.

گروه سه‌گانهٔ مردم ایران که آتوربانان[3] و ارتشتاران و واستریوشان خوانند، در خود اوستا چندین بار یاد گردیده‌اند، دستهٔ دیگر از مردم آریایی نژاد که هندوان باشند، نیز به سه گروه پخش شده‌اند: براهمنه Brâhmana؛ کشتریه Kšatriya؛ ویسیه Waisya خوانده شده‌اند.

→

Heft, Leipzig 1905 S. 1-19;

The Magi in Marco Polo, Journal of the American Oriental Society, New York (J A O S.) 26. 79-83;

Persia Past and Present by W. Jackson, New York 1906 p. 412-413

Sâwa par V. Minorsky - H. H. Schaeder en Encyclopédie de l'Islâm Tome IV p. 190-2.

۱. نگاه کنید به همین نامه.

۲. در بندهش فرگرد دوازدهم پارهٔ ۱۸ آمده: «ریوند کوه در خراسان است، آذربرزین بر آن نشست، ریوند یعنی رایومند (=شکوهنده)» و در پارهٔ ۳۴ آن فرگرد آمده: «کوه گناوت (گناباد) هم در پشت وشتاسپان است از خان و مان آذربرزین‌مهر از سوی مغرب (خوروران) نه فرسنگ است» دربارهٔ واژه ریوند نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها».

۳. در این نامه گفتیم که در اوستا پیشوای دینی آثرون âthravan خوانده شده و این واژه از آتر âtar = آثر âthr (آذر) نیامده است.

نگاه کنید به: Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander, Lund 1946 S. 9-15.

نزد ایرانیان در آغاز مردمان به همان سه گروه که دانایان (پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان باشند، بخش شده بودند، پس از آن، دستورزان یا دستکاران را از گروه کشاورزان جدا کرده، گروه چهارم به نام هوتخشان، نامیدند. در اوستا این چهارمین گروه نیز یک بار، یاد گردیده است.

در شاهنامه در داستان جمشید، بخش شدن مردم جهان به چهار گروه، به این پادشاه پیشدادی باز خوانده شده و نام هر یک از این گروه‌ها نیز یاد گردیده اما نام آنان، به دست نویسندگان شاهنامه دگرگون شده به هیئت‌های نادرست، کاتوزیان، نیساریان، نسودی، اهنوخوشی، به ما رسیده است[۱].

بلعمی در تاریخ خود در سخن از جمشید آورده: «و همه مردمان را بر چهار گروه کرد، از این گروه دبیران و دانایان و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه‌وران و هر گروه را گفت که مبادا به جز کار خود هیچ کار کنند[۲]».

گذشته از آغاز داستانی سه آتشی که پاسبان و پناه سه گروه از مردم ایران دانسته شده، در روزگاران گذشته سه آتشکدهٔ بزرگ، یکی در کاریان و دومی در شیز یا گنجک و سومی در ریوند برپا بود و بسا در نوشته‌های دینی از آن‌ها یاد شده و در تاریخ و جغرافیای نویسندگان رمی و ایرانی و تازی نیز به آن‌ها برمی‌خوریم. این سه آتشکده نامور، هر یک آن‌چنان که گفتیم به گروهی از مردم ایران باز خوانده شده است.

آذر فرنبغ که از آنِ نخستین گروه بود نگهبان همه پیشوایان و دانایان و دبیران جز اینان شمرده می‌شد و جای آن در کاریان بود، در لارستان کنونی در سرزمین فارس، هنوز کاخ فرو ریختهٔ آن به نزدیکی لار نمودار است. آذرگشنسپ که از آن همه سران و سپهبدان و بزرگان بود، آتش شاهنشاهی ایران بود و جایگاه آن در آذربایجان در شیز یاد گردیده است. این آتشکدهٔ نامبردار گنجینهٔ بزرگی بود و بسا چیزهای گرانبها در آن انباشته بود و بیش از هر آتشکدهٔ دیگر در نوشته‌های گوناگون یاد گردیده است: آذربرزین‌مهر که از آنِ برزیگران و کشاورزان بود در سرزمین خراسان در ابرشهر (= نیشاپور) بر زبر کوه ریوند جای داشت.

در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ به عربی نوشته شده و در سال ۸۰۵-۸۰۶ به فارسی گردانیده شده در «ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیت قم»، این آتشکده‌ها را، به گفته

---

۱. نگاه کنید به گفتار «پیشه‌وران» در گات‌ها بخش نخست، دومین گزارش نگارنده.

۲. در تاریخ‌الامم طبری (جزءالاول ص ۱۱۹، چاپ قاهره ۱۳۵۷) در سخن از جمشید آمده: «صنف‌الناس أربع طبقات، طبقة مقاتله و طبقة فقهاء و طبقة کتابا و طناعا و حراثین و اتخذ طبقة منهم خدما و امر کل طبقة من تلک‌الطبقات بلزوم‌العمل الذی ألزمه ایاه».

همدانی، به نام آذر جشنسف و آذرخره و آتش ماجشنسف برشمرده و برای هر یک تاریخچه‌ای همانند آنچه از بندهش یاد کردیم، آورده است[۱]. این همدانی همان ابوبکر احمدبن محمد، معروف به ابن‌الفقیه است، در کتاب البلدان خود که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده دربارهٔ این آتش‌ها چنین آورده است: نارجم‌الشیذ، همان است که آذرخره خوانند این آتش در خوارزم بود، انوشیروان آن را به کاریان آورد آن‌گاه که تازیان چیره شدند، ایرانیان از بیم اینکه این آتش خاموش شود، بخشی از آن برگرفته در فسا در پرستشگاهی فرو نهادند و بخش دیگر را همچنان در کاریان به جای گذاشتند تا اگر بخشی از این آذر به دست دشمن افتد و خاموش گردد، بخش دیگر همچنان روشن بماند، آذرجشنسف آن آتش کیخسرو است. در آذربایجان بود، انوشیروان آن را به شیز برد و اما آتش زردهشت آن در سرزمین نیشابور است و آن را به جای دیگر نبرده‌اند و آن بنیاد آتش‌های دیگر است.

در کتاب البلدان ابن‌الفقیه چنان‌که در تاریخ قم، آمده: پس از آنکه مزدک به قباد چیره شد، از او خواست که همهٔ آتشکده‌ها را از میان بردارد جز سه آتشکده را که همان آذرگشنسپ و آذر فرنبغ و آذربرزین‌مهر مراد است. این خبر از متوکلی[۲] نقل شده و او هم از یک زرتشتی که خود آذرگشنسپ را دیده بود، روایت کرده است. از این خبر که در متن تازی کتاب‌البلدان روشن نیست و در متن فارسی تاریخ قم نیز آشفته است، اگر بنیادی داشته باشد، چنین برمی‌آید که مزدک خواسته، دست پیشوایان دین را با از میان برداشتن پرستشگاهان، کوتاه کند. در دنبال این خبر آمده، پس از آنکه مزدک را کشتند دیگر باره

---

۱. کتاب تاریخ قم، تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی مدرس علم معقول و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالیه، طهران آذر ۱۳۱۳، صص ۸۸-۸۹.

با اینکه در این کتاب سودمند از تصحیح و تحشیه یاد شده اما جز در یک دو جا در حاشیه آن هم نادرست چیزی از تصحیح دیده نمی‌شود. در همین یک دو صفحه آن کتاب که دربارهٔ آتش‌هاست چندین غلط دیده می‌شود و چندین جا توضیح لازم دارد، اما متخصص در علم فلک فقط در حاشیه نوشته است: «زردشتیان که به چنین عقاید پابند بوده چگونه می‌توانند در عصر تمدن مردم را به رسوم و عادات خود دعوت کنند و از همه مضحک‌تر گبر خیلی شدیدی است که امروزه از راه تقلید دامن‌گیر بعضی ایرانیان شده است؟» «این حاشیه برای این عبارت که در متن آمده نوشته شده است: «و این آتش (آذرجشنسف) از جمله آتش‌هایی بوده که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند».

۲. نام این المتوکلی که بسا از او در نوشته‌هایی چون آثارالباقیه و معجم‌البلدان یاد شده این است: زردشت‌بن آذر خور المتوکلی موبد همزمان خلیفه عباسی المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ هجری. نگاه کنید به روزنامهٔ کاوه سال پنجم شمارهٔ ۴-۵ غره رمضان ۱۳۳۸ = ۲۱ مه ۱۹۲۰ ص ۹ و نگاه کنید به هزارهٔ فردوسی تهران ۱۳۲۲ ـ گفتار «شاهنامه و فردوسی» نگارش تقی‌زاده، صص ۳۳-۳۴.

مردم هر یک از آتش‌ها را به جایگاهان دیرین‌شان بازگردانیدند، اما آن آتش را که از فُردُجان[۱] (فراهان) به آذربایجان برده بودند و با آتش آذرجشنسف (گشنسپ)[۲] درآمیخته بودند، در آنجا نیافتند، پس از چندی که جویای آن بودند، دریافتند که به فُردُجان برگشته است. این آتش همچنان در آن قریه بر جای بود تا اینکه در سال ۲۸۲، برون ترکی[۳] امیر قم بدان دیه رسید و بر باروهای آن منجنیق‌ها و عراده‌ها نصب کرد، آن بارو را ویران ساخت و آتشکده را زیر و زبر کرد و آن آتش خاموش گشت[۴].

فرنبغ

در بسیاری از نوشته‌های پیشینیان به نام‌های سه آتشکده نامبردار ایران باستان برمی‌خوریم، از آن‌هاست در حدودالعالم که کاریان، پایگاه «آذر فرنبغ» چنین یادگردیده: «کاریان شهرکی است از داراگرد، اندر حصاری است صعب و محکم و اندر وی آتشکده‌ای است که آن را بزرگ دارند[۵]».

مقدسی در احسن‌التقاسیم آورده: «کاریان شهر کوچکی است، اما رستاق آن آباد است، در آنجا آتشکده‌ای است که زرتشتیان بزرگ دارند و از آنجا آتش به جاهای دیگر برند[۶]».

اصطخری در مسالک‌الممالک نوشته: «دژ کاریان بر کوه طین است» پس از آن در سخن از آتشکده‌های فارس گفته: «آتشکده‌های فارس بیش از آن است که بتوان همه را به یاد سپرد، چه جز از چند جا، در فارس شهر و روستایی نیست که چندین آتشکده

---

۱. در تاریخ قم «مزدجان» نوشته شده است.

۲. در کتاب البلدان آتشکده مزدجان (فردجان) و آتشکدهٔ آذربایجان هر دو آذرجشنسف خوانده شده، اما در تاریخ قم آتشکدهٔ آذربایجان «ماجشنسف» نوشته شده است. در نسخه بدل آتش فردجان «آذین‌جشنسف» خوانده شده و این درست می‌نماید.

۳. در تاریخ قم «بیرون» نوشته شده است.

۴. دربارهٔ درخواست مزدک از قباد و آتشکده‌ها نگاه کنید به:

Le Règne Du Rois Kavadh I Et Le Communisme, Kobenhavn 1925 p. 85;

Mazdak, Geschichte einer Sozialen Bewegung im Sassanidischen persien, Praha 1957 S. 236.

۵. حدودالعالم چاپ تهران، ص ۷۹.

Hudûd al-Alam Translated by V. Minorsky, London 1937 p. 379.

۶. و کاریان صغیرة الا ان رستاقها عامروبها بیت نار یعظمونه و یحملون ناره الی‌الآفاق. احسن‌التقاسیم، چاپ لیدن ۱۹۰۶، ص ۴۲۷.

نداشته باشد. برخی از این پرستشگاهان نامور را به برخی دیگر برتری نهند و بـزرگ‌تر دارند، از آن‌هاست آتشکدهٔ کاریان که بارنوا خوانده شود[۱]».

ابن حوقل در صورةالارض، در سر آتشکده‌های نامی فارس، آتشکده‌ای را بـه نـام «فرّا» یاد کرده و این به خوبی یادآور فرنبغ است، این‌چنین: «از آن‌هاست آتش کاریان که فرّا خوانده شده است[۲]».

مسعودی در مروج‌الذهب، کتابی که در سال ۳۳۶ پایان یافت، درست مانند ابن‌الفقیه در کتاب البلدان که در سال ۲۹۰ نوشته شده و آن را یاد کـردیم (ص ۱۷۵) آورده، آتش فرنبغ را که آن‌گاه تازیان به کاریان نزدیک شدند، زرتشتیان دو بخش کرده، بخشی را در همان جاگذاشتند و بخش دیگر را در آتشکده‌های فسا و بیضا فرو نهادند، تا اگر بخشی از آن به دست دشمن افتاده خاموش گردد، بخش دیگرش همچنان روشن بماند[۳].

یاقوت حموی در معجم‌البلدان مانند مقدسی در احسن‌التقاسیم می‌نویسد: «کـاریان شهر کوچک و آبادی است. در آنجا آتشکده‌ای است که زرتشتیان آن را بزرگ دارنـد و آتشش را به همه جاهای دیگر برند. اصطخری گفت، در میان دژهایی که در فارس هرگز به زور گشوده نشده، دژ کاریان است که بر فراز کوه طین است[۴]».

در سرآغاز آتش نیایش نام آذرفرنبغ در پازند «فرا» خوانده شده، آن‌چنان که دیدیم ابن حوقل نیز این آتش را به همین نام یاد کرده است. در گزارش پهلوی و پازند پارهٔ ۵ از همین آتش نیایش، این آتش، فروبغ و فروبا یادگردیده و گفته شده: «نام این آذر فروبغ (= فروبا) است و این آتشی است که نگهبانی گروه پیشوایان با اوست و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان، از دانایی و بزرگواری و فرهٔ (ایزدی) برخوردار گردند و این آتش است که با دهاک (اژدهاک) پیکار کرد[۵]».

---

۱. و اما بیوت نیران فارس فتکثر عن احصایی و حفظی اذ لیس من بلد ولا رستاق ولا ناحیة الا و بها عدد کثیر من بیوت‌النیران الاالقلیل غیر ان‌المشاهیر التی تفضل علی غیرها فی‌التعظیم منها بیت نارالکاریان و یـعرف بـبارنوا. مسالک الممالک، چاپ لیدن ۱۹۲۷، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. صورةالارض، چاپ لیدن ۱۹۳۸، صص ۲۷۳-۲۷۴.

۳. مسعودی در گفتار «بیوت‌النار» در سخن از آذرخره (= فرنبغ) آورده «... و یقال ان انوشروان هوالذی نقلها الی الکاریان فلما ظهرالاسلام تخوفت المجوس ان تطفئها المسلمون فترکوا بعضها باالکاریان و نقلوا بعضها الی نسا و بیضا من کورة فارسی لتبقی احدا هما ان طفئت‌الاخری» ــ مروج‌الذهب چاپ قاهره، ۱۳۶۶، جزء اول، ص ۳۸۲.

۴. کاریان، مدینة بفارس صغیرة و رستاقها عامروبها بیت نار معظم عندالمـجوس تـحمل نـاره الی‌الآفـاق، قـال الاصطخری و من‌القلاع بفارس التی لم تفتح قط عنوة قلعة الکاریان و هی علی جبل طین... معجم‌البلدان، چاپ مصر ۱۳۲۴، جلد ۱.

۵. نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده و به:
The Nyaishes or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla, New York 1908 p. 144-148.

در کارنامک ارتخشیر پاپکان در پاره‌های ۸–۱۰ آذرفرنبغ با آذرگشنسپ و برزین مهر چنین یادگردیده: «شبی پاپک در خواب دید که خورشید بالای سر ساسان همی درخشد و سراسر جهان از آن روشن است ـــ شب دیگر در خواب دید که ساسان به پیل سفیدی که با ابزارهای جنگ آراسته است، سوار است و همهٔ مردم کشور در پیرامون او ایستاده از او فرمان پذیرند و بدو نماز برند ـــ در سوم شب او را به خواب آمد که آذرفرنبغ و گشنسپ و برزین مهر از خان و مان ساسان برافروخته و همه جهان را فروغ آن‌ها فراگرفت».

در شاهنامه داستان «خواب دیدن بابک در کار ساسان» چنین آمده:

به دیگر شب اندر چو بابک بخفت　　همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنین دید در خواب کآتش‌پرست　　سه آتش ببردی فروزان به دست
چو آذرگشسپ و چو خراد و مهر　　فروزان به کردار گردان سپهر
همه پیش ساسان فروزان بُدی　　به هر آتشی عود سوزان بُدی [1]

چنان‌که دیده می‌شود در اینجا خُراد به جای فرنبغ آمده و مهر همان برزین‌مهر است. در ارداویرافنامه در آغاز آن گفته شده که گروهی از پیشوایان در آتشکدهٔ آذرفرنبغ گرد هم آمده بر آن شدند که کسی را از میان خود برگزیده به جهان دیگر فرستند، ارداویراف که از همه پاک‌تر و پارساتر و داناتر بود در آن آتشکده برگزیده شده، به گردش بهشت و همستگان (اعراف) و دوزخ رفت. زراتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی که در سال ۶۴۷ یزدگردی (۶۷۷ هجری) ارداویرافنامه را در ری از پهلوی به نظم فارسی گردانیده [2]، گوید: پس از آنکه پادشاه اردشیر پاپکان شنید که ارداویراف برای این سفر مینوی برگزیده شد به موبدان گفت:

چو بشنید از ردان شاه جهاندار　　خوش آمد جهد فرمود اندرین کار
چنین فرمود شاهنشاه بهروز　　که سوی گاه ایران شاه فیروز
به پیش آذر خُرداد باید　　که کار ما بدان‌جا بهتر آید
بگفت این و نشست آنگاه بر زین　　روان شد سوی آتشگاه برزین [3]

آیا در این شعر، زراتشت بهرام، خرداد گفته یا پس از او به دست نویسندگان چنین نوشته شده است؟

---

1. Kârnâmak - I Artakshîr Pâpakân by Edalji K. Antia Bombya 1900 p. 2-3 and p. 2
و نگاه کنید به شاهنامه بروخیم، جلد ۷، ص ۱۹۲۴.

۲. درباره زراتشت بهرام نگاه کنید به مزدیسنا تألیف دکتر معین، ص ۴۶۸.

3. Arda Viraf Nameh by Dastur Jamasp Asa, Bombay 1902 p. 2.

اگر او هم مانند فردوسی که یاد کردیم خراد گفته باشد، برگشتن این واژه به خرداد که بیشتر در سر زبان‌هاست آسان است. اما بُرزین که در این شعر زراتشت بهرام به‌کار رفته، چنین می‌نماید که مفهوم آن بلند و بزرگ، اراده شده باشد:

فرو کوفتند آن بتان را به گرز　　نه شان رنگ ماند و نه فرّ و نه برز

(عنصری)[1]

و صفت آورده شده برای آتشگاه یعنی آذرفرنبغ. چه آذربُرزین‌مهر که پایگاهش بالای کوه ریوند است در ابرشهر (نیشابور)، بسیار دور است از پایگاه آذرفرنبغ در کاریان، در آنجایی که موبدان برای برگزیدن ارداویراف گرد آمدند، در آن سرزمینی از پارس که نزدیک‌تر به زادگاه اردشیر پاپکان است تا ابرشهر در خراسان‌زمین. گرچه برخی از گویندگان ما در سخن از یک آتشکده، نام سه آتشکده نامبردار راکه بیشتر در سر زبان‌ها و بهتر به یادها مانده بود، به‌کار برده‌اند و بسا آتشکده‌های گوناگون ایران به نام یکی از این سه آتشکدهٔ نامور، آذرگُشسپ یا آذرفرنبغ و یا آذربُرزین‌مهر خوانده شده، چنان‌که نظامی گنجوی در اسکندرنامه خود، یک آتشکده بلخ را که به غارت اسکندر رفته و ویران گردید، آذرگُشنسب نامیده است[2].

چنان‌که می‌دانیم آذرگُشسپ یا آذرگُشنسپ که آتش سران و سپاهیان و پادشاهی

---

۱. نگاه کنید به «یادداشت‌های گات‌ها» ص ۱۵۸، شمارهٔ ۹.

۲.
به بلخ آمد و آتش زردهشت　　به طوفان شمشیر چون آب‌گشت
بهار دلفروز در بلخ بود　　کزو تازه گل را دهن تلخ بود
پری پیکرانی درو چون بهار　　صنم خانه‌هایی چو خرم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج　　نهاده به هر گوشه بی‌دسترنج
زده موبدش نعل زرین بر اسب　　شده نام آن خانه آذرگشسب

نگاه کنید به خمسهٔ نظامی، چاپ بمبئی ۱۲۶۵ (سکندرنامه)، در داستان «رفتن سکندربری و از آنجا به خراسان» ص ۹۰.

نظامی از گویندگان سدهٔ هفتم هجری است باز در اسکندرنامه خود در «ویران ساختن اسکندر آتشکده‌های عجم را» از بسیاری آتشکده‌ها یاد می‌کند، از آن‌هاست آتشکده بزرگ آذربایجان هرچند که آن را به نام آذرگشسپ یاد نمی‌کند، اما باید همان باشد که دربارهٔ آن گوید:

صدش هیربد بود با طوق زرد　　به آتش‌پرستی ببسته کمر
بفرمود کان آتش دیر سال　　بکشتند و کردند یکسر زکال

(صص ۵۹-۶۱)

از سراسر این شعرها همان آشفتگی زمان و چیرگی دیو فراموشی به ایرانیان هویداست در اینجا باید یادآور شویم که بهار در بلخ، آتشکدهٔ زرتشتی نیست و این همان نوبهار، پرستشگاه نامور بودایی است. نگاه کنید به یشت‌ها، جلد ۲.

ایران است در شمال غربی ایران در آذربایجان بود، در سرزمین گنجک. مسعود سعد سلمان گفته:

چو برفروختی از تیغ آتش اندر هند   به شهر فارس فرو برد آتش برزین

چنان‌که می‌دانیم آتش برزین در خراسان است نه در فارس، اما از زراتشت بهرام که خود زرتشتی بوده، دور می‌نماید که آتشکده بسیار بزرگوار پارس را از آتشکده نامبردار خراسان باز نشناخته باشد، جز اینکه بگوییم در روزگار این گوینده زرتشتی که در پایان سدهٔ هفتم هجری از جهان درگذشت، این سه آتشکده که روزی از زیارتگاهان ایرانیان بوده، با خاک یکسان شده، از آن‌ها چیزی جز نام به جای نمانده بود، مسلمان و زرتشتی در آن روزگاران آشفته و تیره، هر دو به شوربختی گرفتار بودند، گزند مغول پس از آسیب تازی همه چیز این سرزمین را زیرورو کرده و یادگارهایی که مردم از گذشتهٔ نیاکان خود داشتند نیز درهم و برهم گردید، ناگزیر زرتشتیان آن زمان که هنوز گروهی انبوه از آنان در ایران می‌زیستند بیشتر دچار رنج و شکنج اهریمنی بودند، این است که اگر با هزار دشواری توانستند جان خود را نگه دارند و نتوانستند جای پرستشگاه پدران خود را درست به یاد نگاه دارند معذورند، ناگزیر فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین در جایی که گوید:

به خاصه زین دل بدبخت رامین   که آتشگاه خرداد است و بُرزین

دو آتشکده کاریان و نیشابور اراده شده است[۱].

فرا، فروبا، فروبغ، خرا، خورا، خراد، خرداد، همه این‌ها همان فرنبغ است، آتشی که پایگاهش در کاریان فارس بود. این نام از دو واژه فر = بغ درآمیخته، یعنی فره ایزدی یا خُرهٔ خداوندگار. هیئت‌های گوناگون این واژه برخی از پارسی باستان و برخی دیگر از زبان اوستایی به ما رسیده است فرنه farnah در پارسی باستان، در فارسی فره شده: خورنه Xvarnah در اوستا، در فارسی خُره یا خوره شده است[۲].

آذرفرنبغ همان است که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه، آذر خورا یاد کرده و در سخن از ماه‌ها و جشن‌های ایرانیان گوید: «روز سی‌ام از بهمن‌ماه را که انیران روز باشد، در

۱. ویس و رامین، چاپ تهران، ص ۱۱۰.

۲. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، شمارهٔ ۲.

ثعالبی واژه «فر» را چنین تعریف کرده: و شعاع السعادة الا لهیة الذی یقال له بالفارسیة فر ایزدی نگاه کنید به غرر اخبارالفرس و سیرهم به کوشش زوتنبرگ Zotenberg پاریس ۱۹۰۰، ص ۷.

خاورشناس دانشمند بیلی آن‌چنان که باید از فره Farrah سخن داشته است:

Zoroastrian Problems In The Ninth - Century Books by H. W. Bailey Oxford 1943 p. 1-77.

اصفهان آبریزگان «آفریجکان» خوانند یعنی ریختن آب و این نام از این‌رو است کـه در روزگار پیروز نیای انوشیروان باران نبارید و مردم ایران دچار خشکسالی شدند، پیروز در این سال‌ها باژوساو از مردم نگرفت و درهای گنجینه‌های خود بگشود و آنچه از خواسته (اموال) در آتشکده‌ها بود، به مردم وام داد و همه را مانند پدری که فرزند خود را بنوازد، بنواخت، آن‌چنان که کسی در این سال‌ها از گرسنگی نمرد. آن‌گـاه پـیروز بـه آتشکـدهٔ نامبردار آذرخورا که در فارس است اندر آمد، در آنجا نماز گزارد و ستایش خـدای بـه جای آورد و درخواست که این گزند را از مردم گیتی بگرداند. پس از آن به سوی آتشدان (کانون) روی آورد؛ دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان ایستاده بودند، آن درودی که باید برای پادشاهان به جای آورند، برای او به جای نیاوردند، پیروز نزد آتش سه بار دست و بازوی خود گرداگرد آن زبانه بگردانید و آن را به سینهٔ خود نزدیک کرد با این‌که آن زبانه به ریش وی رسید، اما نسوزانید. آن‌گاه گفت پیروز خداوندگارا همه نام‌های تو فرخنده است، اگر فرو نباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بد من باشد، مرا از آن آگاه ساز تا من خود را از میان بردارم و اگر از چیز دیگر است از آن هم مرا و همهٔ مردم جهان را بیاگاهان، خدایا بخشایش باران خود را از ما دریغ مدار. سپس پیروز از آتشدان دور شد و از گنبد بیرون رفت و بر دُنبکا که تخت مانندی است و کوچک‌تر از آن، از زر ساخته شده، برنشست. رسم چنین بود که در آتشکدهٔ بزرگ یک دُنبکا از زر می‌نهادند و هر آن‌گاه که پادشاه بدان‌جا می‌آمد، به روی آن می‌نشست. پس از آنکه پیروز بـنشست، نگـهبانان و هیربدان بر او گرد آمدند و آن‌چنان که در آیین پادشاهان بود، بدو نماز بردند و درود گفتند. پیروز به آنان گفت چه سخت‌دل و ستمکار هستید که آن‌گاه [به نزدیکی] آتش آیین درود به جای نیاوردید، آنان بدو گفتند چون در آن‌گاه نزد پادشاهی برتر از تو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فروگذاشته، تو را نماز بریم. پیروز پاسخ آنان را پسندید، پس آن‌گاه از شهر آذرخورا به‌در آمد، به سوی شهر دارا روی آورد تا جایی رسید که اکنون در این روزگار ما در فارس، آنجا را روستای کامفیروز خوانـند، در آن روز، آنـجا بـیابانی بـیش نـبود و هیچ‌گونه آبادانی نداشت. همین‌که پیروز به آنجا رسید، ابر برخاست و باران فرو بـارید، بارانی که تا آن روز مانند آن دیده نشده بود، آن‌چنان که سراپرده پادشاه را آب فرا گرفت. از ریزش این باران، پیروز دانست که درخواست و نیایش وی به درگاه خداوند پـذیرفته شـد، آن‌گاه سپاس به جای آورد و به مردم بینوا چیز بخشید و بزم شـادمانی بـرآراست و از آنـجا بیرون نرفت تا در آن سرزمین روستای بزرگی بنیاد نهاد و آن را کامفیروز نامید. پیروز (فیروز) نام اوست و کام به معنی خواست و آرزو است، یعنی پیروز در اینجا به کام خود رسید.

مردم از خوشی و شادی که به آنان روی داده بود، به روی همدیگر آب پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است. از این‌رو است که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فرو بارید جشن می‌گیرند[۱].

برزین‌مهر

گرد گلشن ز فروغ لاله　　　گویی آتشکدهٔ برزین است

(ابوالفرج رونی)

در میان سه آتشکده نامبردار، آذربرزین، در پایه سومین به‌شمار رفته و آن آتش نگهبان کشاورزان است آذربُرزین یا آذربرزین‌مهر بیش از آذرفرنبغ در ادبیات ما یاد گردیده است.

در آتش بهرام نیایش در پارهٔ ۶ آن از کوه ریوند یاد گردیده و در گزارش پهلوی همین پاره آمده: «جای آذربرزین در کوه ریوند است. کار آذربرزین‌مهر کشاورزی (واستریوشی) است، از یاوری این آتش است که کشاورزان (واستریوشان) در کار کشاورزی داناتر و تخشاتر و پاکیزه‌تر (شستک جامک‌تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسپ پرسش و پاسخ کرد[۲]» در دو سی روزه کوچک و بزرگ در پارهٔ ۹ که از آذر یاد شده از کوه ریوند نیز نام برده شده، ناگزیر از این‌رو که پایگاه آذربُرزین‌مهر بود[۳].

---

۱. نگاه کنید به آثارالباقیه، چاپ لیپزیک ۱۹۲۳، صص ۲۲۸-۲۲۹.

پیروز (فیروز) پسر یزدگرد دوم نوهٔ بهرام گور، پدربزرگ انوشیروان در سال‌های ۴۵۹-۴۸۳ میلادی پادشاهی داشت، در روزگار او که به گفتهٔ طبری و مسعودی ۲۷ سال پادشاهی کرد، هفت سال باران نبارید و ایران دچار خشکسالی سخت گردید. در همه نوشته‌های تاریخی از این خشکسالی یاد گردیده است به گفتهٔ طبری و بسیاری از نویسندگان دیگر کسی از گرسنگی نمرد جز یک تن در روستای اردشیرخره، فردوسی نیز مانند نویسندگان دیگر گوید که پیروز ستایش و نیایش به جای آورد تا خداوند بخشایش باران را به مردم فرو بارید. اما در این نوشته‌ها تا به اندازه‌ای که نگارنده دیده این نیایش در آتشکده آذرفرنبغ یاد نگردیده است.

نگاه کنید به تاریخ‌الامم طبری، چاپ قاهره ۱۳۵۷، جزء اول صص ۵۱۲-۵۱۳؛ تاریخ‌الکامل ابن اثیر، چاپ قاهره ۱۳۰۱، جزء اول، صص ۱۷۹-۱۸۰؛ مجمل‌التواریخ، تهران ۱۳۱۸، ص ۷۱؛ شاهنامه، چاپ بروخیم، جلد ۸، صص ۲۲۶۸-۲۲۶۹.

۲. نگاه کنید به:

The Nyaisches or Zoroastrian Litanies by M. N. Dhalla New York 1908 p. 150-154.

و نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده.

۳. خرده اوستا.

دربارهٔ کوه ریوند و معنی لفظی آن که شکوهنده است، نگاه کنید به یشت‌ها، جلد دوم و به یادداشت‌های گات‌ها.

گفتیم (ص ۱۷۶) ابن‌الفقیه در کتاب البلدان از سه آتشکده نامبردار یاد کرده و از آن‌ها آذرگشسپ و آذرفرنبغ و آذربرزین‌مهر اراده کرده است. ابن رُسته (ابوعلی احمدبن عمر) در کتاب الاعلاق النفیسه که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده آورده: «ابرشهر دارای ۱۳ رستاق (= روستاک) و چهار طسوج (= تسوک = تسو) یعنی محل است، ریوند یکی از آن چهار طسوج است[۱]».

در نوشته‌های پهلوی چندین بار به نام‌های سه آتشکدهٔ بزرگ که از آن‌هاست «بورزین میتر» برمی‌خوریم و برخی از آن‌ها را یاد کردیم: بندهش فرگرد ۱۲ پارهٔ ۱۸ و ۳۴، فرگرد ۱۷ پارهٔ ۸، زادسپرم فرگرد ۶ پارهٔ ۲۲ و فرگرد ۱۱ پارهٔ ۸ و ۱۰، بهمن یشت فرگرد ۳ پارهٔ ۳۰ و ۴۰ و جز این‌ها، از همهٔ این نوشته‌ها به خوبی پیدا است که این آتشکدهٔ کشاورزان در خراسان و پایگاه آن بر بالای کوه ریوند در ابرشهر یا نیشابور بوده، با این همه پیداکردن ویرانهٔ آن امروزه در آن سرزمین آسان نیست.

به گفتهٔ دقیقی در شاهنامه، گشتاسپ پس از پذیرفتن دین زرتشت، نخستین آتشکده‌ای که بنیاد نهاد، آذر مهربرزین بود:

پس آزاده گشتاسپ بر شد به گاه — فرستاد هر سو به کشور سپاه
پراکند گرد جهان موبدان — نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهربرزین نهاد — به کشور نگر تا چه آیین نهاد[۲]

برزین مهر که به معنی مهر بزرگوار است، نام کسانی هم بوده، چنان‌که گروهی از ناموران در ایران باستان گشنسپ و فرنبغ خوانده می‌شدند[۳].

در میان سه آتشکدهٔ بزرگ ایران، آذرگشنسپ یا آذرگشسپ بیشتر از دو آتشکده دیگر در نوشته‌های پیشینیان یاد گردیده است و در نوشته‌های دانشمندان روزگار ما نیز بیشتر از آن سخن رفته است. چون آذرگشنسپ، آتشکدهٔ پادشاهی ایران بوده و چیزهای بسیار گرانبها در آن انباشته شده بود، این است که یکی از پرمایه‌ترین گنجینه‌های ایران به‌شمار می‌رفت. در تاریخ بلند اشکانیان و ساسانیان بسا به نام این پرستشگاه بزرگ برمی‌خوریم.

اگر فراداسپ که یاد کردیم (ص ۱۳۶-۱۳۷)، شهری که دیو کاسیوس Dio Cassius

---

۱. اعلاق النفیسه، چاپ لیدن ۱۸۹۱، ص ۱۷۱ و نگاه کنید به:

Erânšahr Von J. Marquart, Berlin 1901 S. 74.

۲. شاهنامه، چاپ بروخیم، جلد ۶، ص ۱۴۹۸، شعر ۵۹-۶۱.

۳. در مجمل‌التواریخ (ص ۹۴) برزمهر نام یکی از دبیران روزگار اردشیر پاپکان بود. دربارهٔ واژهٔ «برز» نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها، شمارهٔ ۹.

(۱۵۵-۲۳۵ میلادی) پراسپ Praaspa نوشته، همان پایگاه آذرگشنسپ باشد، شهری است که در هنگام لشکرکشی انتنیوس[۱] به آذربایجان در سال ۳۶ پیش از میلاد، در جنگ فرهاد چهارم اشکانی، در نوشته‌های استرابو[۲] و پلوتارخس[۳] (۴۶-۱۲۵ میلادی) و چند تن از نویسندگان دیگر یادگردیده است.

جای این شهر را گروهی از دانشمندان خاورشناس، همان ویرانه تخت سلیمان کنونی در آذربایجان دانسته‌اند[۴]، گفتیم این ویرانه در یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارمیه در خاک افشار افتاده است. پوپ[۵] تخت سلیمان را در بالای کوهی در آذربایجان به بلندی ۸۰۰۰ پی (800 feet = 2,400 m.) یاد کرده که از سوی مغرب در یک‌صد میلی زنجان و ۲۰۰ میلی جنوب تبریز و ۱۲۵ میلی جنوب شرقی دریاچهٔ ارمیه افتاده است.[۶]

همین شهر است که در چند سده پس از لشکرکشی انتنیوس به آنجا، هراکلیوس[۷] (هرقل) امپراتور بیزانس (رم سفلی) در سال ۶۲۴ میلادی بگشود.

خسروپرویز در هنگام روی آوردن هراکلیوس به ارمنستان و پس از آن به آذربایجان، با چهل هزار تن از سپاهیان خود در گنجک (پایگاه آذرگشنسپ) بود. چون دو سردار بزرگ وی شهروراز و شاهین نتوانستند به یاری برسند، ناگزیر در سال ۶۲۳ از گنجک روی برتافت و خود را به دستگرد رسانید و از آنجا به تیسفون شتافت تا اینکه در ۲۹ فوریه ۶۲۸ شیرویه پسر نابکارش او را به خواری در زندان کشت[۸].

تئوفانس[۹] تاریخ‌نویس بیزانس (۷۵۰-۸۱۷ میلادی) دربارهٔ ثروت هنگفت گنجک نوشته: گنجینه این پرستشگاه همانند گنجینهٔ کرزوس[۱۰] پادشاه لیدیاست[۱۱].

---

1. Antonius 2. Strabo 3. Plutarehos

۴. در پاسارگاد (دشت مرغاب) نیز صفه‌ای «تخت‌سلیمان» خوانده می‌شود.
نگاه کنید به کاوش‌های دوازده ساله بنگاه علمی تخت جمشید، نگارش علی سامی، جلد ۲، سال ۱۳۳۰، ص ۱۲۵، در همان دشت مرغاب گور کورش «قبر مادر سلیمان» خوانده می‌شود و در میدان نفتون، یکی از مرکزهای نفت خوزستان، ویرانهٔ بزرگ یک آتشکده «مسجد سلیمان» نام دارد. در همان نزدیکی تخت سلیمان کوهی است که زندان سلیمان خوانند. نگاه کنید به:

Athâr - É Irân Tome III, 1938 p. 157. 5. Pope

6. Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, June 1937, Graltempel Von Ringbom S. 86. 7. Heraclius

۸. دستگرد در ۶ ژانویه به دست هراکلیوس افتاد، نگاه کنید به هرمزدنامه.

9. Theophanes 10. Kroisos

۱۱. کرزوس در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کورش شکست یافته، لیدیا به دست ایرانیان افتاد. نگاه کنید به هرمزدنامه.

خسروپرویز هنگام بیرون رفتن از گنجک، گنجینهٔ گرانبهای آذرگشنسپ و خود آتش جاودانی آنجا را با خود برد تا به دست دشمن نیفتد. آن‌چنان که یاد کردیم آتش فرنبغ را ایرانیان با نزدیک شدن گزند تازیان به کاریان، دو بخش کرده بخشی را در همان پرستشگاه گذاشته و بخش دیگر را در آتشکده‌های فسا و بیضا فرو نهادند تا آن آتش یکسره به دست دشمن خاموش نشود.

همچنین یزدگرد سوم، پسین پادشاه ساسانی پس از شکست ایرانیان در نهاوند در بیست‌ویکم هجرت از تازیان، به ری آمد و آتش باستانی آنجا راکه به‌ویژه ایرانیان آن را بزرگ می‌داشتند، از آنجا برگرفت و سال‌ها در سفرهای فارس و کرمان و سیستان با خود همراه داشت تا اینکه آن را در سرزمین مرو در کاخی فرو نهاد و خود در همان مرز و بوم در سی‌ویکم هجرت کشته شد.

هراکلیوس با لشکریانش و گروه انبوهی از یاران ترک و خزر خویش که شمار آنان را روی هم صدوبیست هزار تن یاد کرده‌اند، به شهر مقدس گنجک درآمدند. آن پایگاه باستانی به غارت رفت و اندوختهٔ دیرین آن به دست دشمن افتاد و آتشکدهٔ کهنسال آذرگشنسپ ویران گردید. می‌توان گفت با خاموش شدن آتش شاهنشاهی ایران، فرهٔ ایزدی از ایران روی برتافت و زمینهٔ تاخت‌وتاز تازیان در ایران هموار گردید. آری شکست ایرانیان از رومیان یکی از اسباب شکست آنان از عرب‌های گرسنه و برهنه است.

سپاه هراکلیوس از گنجک به سوی مشرق، به شهری که آن را نویسندگان بیزانس تبرمایس[1] نوشته‌اند، درآمدند، آتشکده آنجا را نیز سوخته، از میان بردند.

باید به یاد داشت، ده سال پیش از افتادن گنجک به دست هراکلیوس عیسوی کیش، در ماه ژوئیه ۶۱۴ میلادی اورشلیم (بیت‌المقدس) به دست شهروراز سردار نامی خسرو پرویز گشوده شد و چلیپا، داری که در بالای آن حضرت عیسی جان سپرد و نزد پیروانش گرامی‌ترین یادگاری است از او، از اورشلیم به تیسفون فرستاده شد و از افتادن صلیب مقدس به دست زرتشتیان، شوری از جهان عیسوی برخاست و آتش کین‌توزی ترسایان در همه جا زبانه کشید. از همین آتش است که خان و مان ایرانیان سوختن گرفت و با وزیدن تندبادی از ریگزارهای عربستان، با خاک یکسان گردید.

نوشته‌اند که ایرانیان اورشلیم را غارت کردند و مزار عیسی را سوزانیدند و ۳۵۰۰۰ برده گرفتند که در میان آنان پیشوای بزرگ، بطرک زکریا[2] بود و گروه انبوهی از عیسویان به دست یهودیان کشته شدند.

---

1. Thebermais
2. Zachria

باید دانست که یهودیان فلسطین کینی از رومیان در دل داشتند و از دشمنان دیرین عیسویان بودند. در پیکار ایران و بیزانس گروه انبوهی از آنان در میان لشکریان شهرواز می‌جنگیدند و راهنمایی می‌کردند، در بیدادی که از ایرانیان در اورشلیم رفت، آن‌چنان که نویسندگان بیزانس نوشته‌اند، یهودیان دست داشتند و این‌چنین از دشمنان دیرین خود کین‌توزی کردند[1].

نگفته خود پیداست که جنگاوران هراکلیوس در شیز، شهر مقدس مزداپرستان که به جای اورشلیم عیسی‌پرستان است، چگونه باید رفتار کرده باشند. در این کین‌توزی اهریمنی آن پرستشگاه باشکوه که از زیارتگاهان بزرگ ایرانیان بود پس از سالیان بلند سرافرازی، فرو ریخت و خاموش شدن فروغ ایزدی را در آن کاخ باید آغاز سیه‌روزی ایران شمرد و دیری نپایید که عرب از پی رسید و تمدن دیرین ایران یکسره بر باد رفت. در نامه‌ای که هراکلیوس پیروزمند به سنا فرستاد و آن را به زودی یاد خواهیم کرد، چنین نوشت: «خسرو خودخواه و دشمن خدا از تخت پادشاهی سرنگون گردید».

امپراتور بیزانس در گنجک نقش و نگاری از خسروپرویز دید که در زیر گنبدی سپهرآسا جای داده بودند و در گرداگرد آن، تصویرهایی از خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان نمودار بودند، در این سپهر ساختگی چرخ و ابزاری به کار گذاشته بودند که مانند تندر (رعد) می‌غرید و آذرخش (برق)سان می‌درخشید.

گفتیم مسعودی در کتاب التنبیه، این‌گونه آثار شگفت‌انگیز گنجک را نیز یاد کرده است.

درست است که گنجک از گزند هراکلیوس برکنار نمانده، ویران گردید و به غارت رفت، اما چنین می‌نماید که این دژ دیرین بزرگ و آبادانی‌های پیرامون آن یکسره از میان نرفت زیراکه هراکلیوس، پس از چندی که دیگرباره به آنجا برگشت، نامه‌ای به سنا فرستاده و در این نامه که در عید خمسین (Pentecôte) سال ۶۲۸ میلادی در آنجا (Hagia Sophia) (Hagia) خوانده شده، گوید: «باز سه هزار خانه در گنجک برپاست». در همین شهر بود که پیشنهاد سازش شیرویه (قباد دوم) به هراکلیوس رسید. یکی از شرط‌های این صلح برگردانیدن صلیب مقدس بود. خود شیرویه پس از چهار ماه پادشاهی ننگین از بیماری طاعون مرد. صلیب در ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ با تشریفات خاصی از پایتخت ایران به کشور خود فلسطین برگشت.

---

۱. نگاه کنید به:

Histoire De La Palestine Par Rappoport, Traduc. Franc. Par Roth, Paris 1932 p. 160-162;

Eranische Alterthumskunde Von Spiegel III band, Leipzig 1879 S. 505;

Grundriss Der Iranischen Philologie, II Band S. 543-5.

این میهمان ارجمند پس از به‌سر بردن پانزده سال در کاخ تیسفون آن‌چنان که آمده بود، با همان غلاف سیمین خود، دست نخورده به اورشلیم برگشت و بر فراز همان پشته میهن خویش (جبل‌الجُلجُلة Golgotha) برافراشته شد.

گذشته از اینکه در تاریخ ساسانیان بسیار به نام شیز، پایگاه آذرگشنسپ برمی‌خوریم، در طی نوشته‌های رم و بیزانس هم در سخن از جنگ هراکلیوس و خسروپرویز، نام گز Gaza یا گزک Gazaka و گنزک Ganzaka یاد گردیده است که مراد همان گنجک یا شیز پایگاه آتشکده شاهنشاهی است.

گفتیم راولینسون[1] در سال ۱۸۳۸ میلادی ویرانه تخت سلیمان را در آذربایجان دیده، آن را همان گنجک یا شیز، شهر آتشکده نامور آذرگشنسپ دانسته است.

از آن تاریخ گروهی از دانشمندان که برخی از آنان را در این گفتار یاد کردیم در این زمینه سخن داشته، بیشتر آنان در این سال‌های پسین تخت سلیمان کنونی را جایگاه گنجک یا شیز دانسته‌اند. آنچه به نام‌های گوناگون چون فراداسپ و وِرَ Vera و گنجک و شیز و جز این‌ها یاد کرده‌اند، همه به همین ویرانهٔ کنونی تخت سلیمان راست می‌آید. جز اینکه باید چنین پنداریم که هر یک از این نام‌ها گویای بخشی از آن شهر بزرگ باستانی و یا آبادی پیرامون آن است.

پرستشگاه آذرگشنسپ که در دل دژ شیز برپا بود، از بخت بد چنان فرو ریخته که چیزی از آن برپا نیست، کاخ‌ها و سراها و انبارهای واژگون شده همه جای آن دژ را گرفته است. این دژ به درازای ۴۰۰ متر و پهنای ۳۱۰ متر است.

به گرداگرد دژ دیوار ستبری برافراشته، آن‌چنان که پوپ[2] آن را دیده می‌نویسد، هنوز هم با اینکه دو هزار سال از ساخت آن می‌گذرد، در بسیاری از جاها به خوبی پابرجا مانده است. این دیوار به بلندی ۴۵ پی و ستبری ۱۶ پی ساخته شده و دارای دو دروازه است.

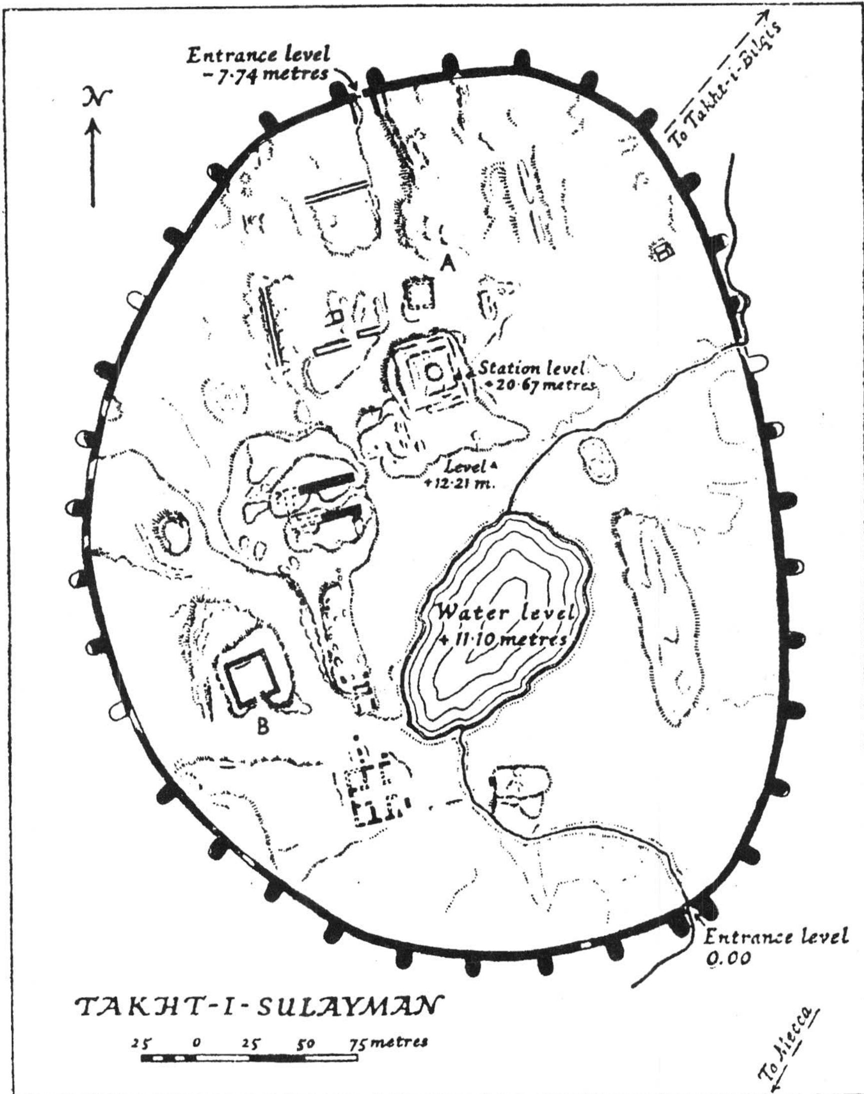
این دیوار که به درازای سه چهارم یک میل گرداگرد تخت سلیمان را فرا گرفته با سی‌وهفت پشت بند، استوار گردیده است. در پشت همین دیوار است که انتنیوس در سال ۳۶ پیش از مسیح (گویا در ماه اوت بوده) شکست خورد.

در میان این دژ دریاچه‌ای است که هماره یکسان سرشار است و از یک سرچشمه جاودانی که از تک دریاچه می‌جوشد پر می‌شود، آب این دریاچهٔ بسیار ژرف به رنگ آبی آسمان‌گون، شیرین و گواراست با اینکه با برخی نمک‌های کانی درآمیخته است.

---

1. Rawlinson

2. Pope



طرحی از تخت سلیمان و شیز از ویلبر Wilber

این آب از دو جوی سرازیر شده، درهٔ بلند پیرامون آن پشته را سیراب و بارور و هماره خوش و شاداب می‌دارد[۱]. درازای این دریاچه ۱۲۰ و پهنای آن ۸۰ متر است. ژرفای میان دریاچه به صد متر می‌رسد و کنارهای آن شصت متر است.

این آب که هنوز از یک سرچشمه جاودانی می‌جوشد مانند آتش پرستشگاه آنجا که از یک سرچشمهٔ جاودانی نفت هماره زبانه می‌کشید، هر دو از شگفتی‌های آن سرزمین به‌شمارند.

این یک هنوز مانند پارینه، روان است و آن دیگری دیرگاهی است که خاموش است، این دریاچه همان است که یاقوت نقل از مسعربن المهلهل آن را یاد کرده است[۲]، و آن را در همین نامه آورده‌ایم.

بی‌گمان پشته‌ای که بر آن ویرانه تخت سلیمان دیده می‌شود، یکی از کهن‌ترین پناهگاه‌ها و آشیانه‌های مردم ایران‌زمین است، چه با کاوشی که یک هیئت آمریکایی در گوشه‌ای از آن کرده چیزهایی از سینهٔ آن خاک هویدا شده که گویای سه هزار سال پیش از مسیح است. به گواهی تاریخ و خود آثاری که بر آن پشته برپاست، تخت سلیمان تا سدهٔ پانزدهم میلادی نیز کم و بیش آباد و مردمی در آنجا می‌زیستند، از آن‌هاست ایوان آباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ هجری) پسر هلاکو از پادشاهان مغول. ویرانهٔ این ایوان یا کاخ که نسبتاً خوب مانده نمودار سرگذشت دوران اخیر آنجاست، کاوش در آنجا آن‌چنان نبوده که آثار زندگی روزگاران ماد و هخامنشی به‌دست آید[۳].

---

۱. نگاه کنید به: The Illustrated London News, February 26, 1938.

در همین نامه آنچه حمدالله مستوفی درباره این پشته (تخت‌سلیمان) و دریاچه آن آورده، یاد کردیم.

۲. عین عبارت ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی در «الرسالة الثانیه» این است: و هذه‌المدینة یحیط بها سورها ببحیرة فی وسطها لایدرک له (غور)...

رسالةالثانیه را زکی ولید در سال ۱۹۲۲ میلادی در کتابخانهٔ آستان رضوی در یک نسخهٔ خطی پیدا کرده است. متن عربی آن با ترجمه انگلیسی و توضیحات به اهتمام مینورسکی به چاپ رسیده است: الرسالة الثانية لابی دلف مسعربن المهلهل الخزرجی.ـ اعتنی بنشرها و مینورسکی، قاهره ۱۹۵۵.

پیش از نشر این رساله، همین دانشمند در یک گفتار بسیار سودمند، در سخن از جنگ‌های رم و بیزانس در آذربایجان، تخت سلیمان را هم به تفصیل یاد کرده است:

Roman and Byzantine Campaigns in Atropatane by V. Minorsky in Bulletin of the School of Oriental and African Studies (B S O A S.) VolumeXI; 1943-46 p. 243-265.

۳. نگاه کنید به:

Graltempel Und Paradies Von Lars - Ivar Ringbom, Stockholm 1951 S. 86-108; S. 229 u. 291 u. 295.

Feuerpriester in Kleinasien Und Iran Von Stig Wikander, Lund 1946 S. 168-175.

Persia Past And Present by Jackson New York 1906 p. 124-143.

سزاوار است به آن سرزمین که روزی زیارتگاه نیاکان ما بوده، بیشتر توجه کنیم شک نیست که در جستجوی آثار گذشتگان، از آنجا بی‌بهره نخواهیم ماند. از همهٔ روزگاران تاریخی ایران باید آثاری در سینهٔ آن خاک نهفته باشد. بنا به سنتی که زکریای قزوینی یاد کرده، زرتشت از آنجاست: «گفته شده که او از شیز برخاست، به کوه سبلان رفت و چندی دور از مردم زیست، کتابی آورد به نام ابستا[1]...» همچنین در یک سنت دینی که در دینکرد یاد گردیده یک نسخه از اوستا که روی پوست‌ها نوشته شده بود در همین شیز یا گنج شیچیکان Ganj-î šecîkân در آتشکدهٔ آذرگشنسپ نگاهداری می‌شده[2] و نسخه دیگر در دژنپشت فارس. از آنچه گذشت تخت سلیمان پایگاه دینی ایرانیان و میهن مغان است و از هریک از روزگاران تاریخی، چون ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی، گویای داستانی است. این تختگاه که در این سال‌های اخیر به سلیمان بازخوانده شده، به نام کیخسرو برازنده است، چه در داستان ملی ما آن‌چنان که در شاهنامه آمده کیخسرو آتشکده آنجا را پی افکند:

فرازندهٔ جوشن و زین اسپ   فروزندهٔ فرخ آذرگشسپ

در هنگامی که کیخسرو از تخت و تاج چشم پوشیده به جهان دیگر روی می‌آورد، ایرانیان بدو گویند:

همه خاک باشیم اسپ تو را   پرستنده آذرگشسپ تو را

---

۱. نگاه کنید به:

Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran by Jackson New York 1901 p. 195 und p. 202.

۲. نگاه کنید به:

Stand Und Aufgaben Der Iranischen Religionsgeschichte Von Geó Widengren, Leiden 1955 S. 44 F.

در پارهٔ آذرگشسپ و گنج شیچیکان نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، جلد دوم یشت‌ها.

در این گفتار چندین بار به «الران» برخوردیم، در مروج‌الذهب سه بار آن را با «الشیز» آورده و در مجمل‌التواریخ (ص ۵۰) نیز آمده: «هوم زاهد اندر غاری بگرفتش (افراسیاب را) بر حدود جیس و اران، چنان‌که در همین نامه یاد کردیم، اران در قفقاز است و نسبتاً از سرزمین شیز دور است. ناگزیر باید به گفتهٔ مینورسکی متوجه شویم به اینکه در این نام واو عاطفه و حرف تعریف ال به اشتباه گرفته شده، در اصل شیز والران šîz - î Vâlarân بوده و در اینجا لام به جای راء آمده است: واران Vârarân و آن نام رودی است که نویسندگان رومی در سخن از جنگ خسروپرویز و بهرام چوبین نوشته‌اند: خسروپرویز هماورد خود را در سال ۵۸۹ در نزدیک رود واران شکست داد. این رود که در یونانی Balarath و در ارمنی وررات Vararat یاد گردیده، امروزه به نام مغولی جغتو نامند، اما بهتر است شعبهٔ راست آن را که اکنون ساروق Sârûg خوانند، همان واران رود قدیم بدانیم. نگاه کنید به:

Roman and Byz. Camp. p 247.

و به: الرسالة الثانیه ص ۷۰.

در تاریخ بلند ایران آخرین بار که نامی از پرستشگاه بزرگ ایرانیان می‌شنویم در نامه‌ای است که رستم فرخزاد از قادسیه به برادرش نوشته و وصیت کرده گوید:

همی تاز تا آذر آبادگان — به جای بزرگان و آزادگان
همیدون گله هرچه داری ز اسپ — ببر سوی گنجور آذرگشسپ

شیون و مویه

در آیین مزدیسنا روان جاودانی است. پس از مرگ از تن جدا شده به سوی جهان مینوی گراید، به‌ویژه روان مردم پاک و پرهیزکار، پس از سپری شدن زندگی، در بارگاه ایزدی هماره شاد و خرم است و از بخشایش دادار مهربان برخوردار است. از این‌رو در دین زرتشتی، به مردگان که روان‌هایشان به جهان خوش‌تر و بهتری درآمدند، گریستن و زاری کردن و موییدن، روا نیست.

پس از مرگ که نزد ایرانیان کردهٔ اهریمنی است به ماتم کسی به گزاف گریه و زاری کردن، به سر و سینه زدن، موی کندن، روی خراشیدن، خاک به سر ریختن و به دستیاری مویه‌گران، یک سوگواری ساختگی آراستن بازداشته شده است. چنان‌که می‌دانیم نزد بسیاری از مردم دیگر گیتی، به گواهی نامه‌های دینی آنان، برای درگذشتگان مویه و شیون کردن رواج داشت و ستوده بود.

باید به یاد داشت، مردمی که مانند ایرانیان به زندگانی خوش اعتقاد داشتند، نبایستی خود را در پیش‌آمدهای ناخوش زندگی، ببازند و در گریه و زاری خود را بیزار از جهان و روی‌گردان از هستی نشان دهند. ماتم‌کردهٔ اهریمنی است، در پیش او سپر انداختن، نشاید؛ شادی بخشایش ایزدی است، از آن روی برتافتن نباید.

بسا در سنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی گفته شده: «بغ (خداوندگار) بزرگ است اهورا مزدا، کسی که این زمین بیافرید، کسی که آن آسمان بیافرید، کسی که مردمان بیافرید، کسی که برای مردمان، شادی بیافرید.»

سراسر تاریخ باستانی ایرانیان و نوشته‌های دینی آنان گویاست که نیاکان دلیر ما مردمی نبودند که در برابر کشاکش زندگی بانگ بیچارگی برآورند و خواسته باشند با مویه

و شیون خود را از تنگنا برهانند. ناگزیر از جدایی یاران و کسان و خویشان و همه کسانی را که دوست داریم، افسرده و اندوهگین می‌شویم و هیچ دین و آیینی هم نمی‌تواند چنین دردی را از دل‌های ماتم‌زده بزداید، سخن در این است که در چنین هنگامه ناخوش زندگی شور و شیون ساختگی نزد ایرانیان کاری است بیهوده و ناستوده. اگر در چنین هنگامه‌ای خودداری و شکیبایی و بردباری خود ماتم‌زده، درمانی نباشد، مویه‌گری چند تن بیگانه که برای همین کار پرورش یافته و مجلس سوگواری را با اشک و آه دروغین خود می‌آرایند، داروی سودمندی نیست. آنانی که خود در آن سوگواری داغدار نیستند با هنر اشک‌ریزی و آه کشیدن، نمک‌پاش زخم دل ماتم‌زدگان و دامن‌زن آتش درونی آنند و بس.

این‌گونه زنان نوحه‌گر را در عراق عداد و در مصر معدده خوانند. مویه در اوستا امیوا amayavâ آمده و در گزارش پهلوی (زند) به مویک mûyak گردانیده شده است.

شیون شاید در اوستا خشی xšî باشد که در گزارش پهلوی به شیون šêvan گردانیده شده است و در زبان ارمنی شیونک šivank شده است[۱].

در اوستایی که امروزه در دست داریم در چندین بخش آن شیون و مویه نکوهیده و اهریمنی است، از آن‌هاست در خود سرودهای وخشور زرتشت: در اهونودگات، یسنا ۳۱ بند ۲۰: «کسی که به سوی پیرو راستی آید، دور ماند از او در آینده، بدبختی و تیرگی بلند دیرپایا و خورش بد و بانگ دریغ. ای پیروان دروغ، روزگارتان چنین خواهد شد، اگر آیین‌تان شما را به آنجا کشاند.»

در یسنا، هات ۷۱ پاره ۱۷ آمده: «کار و منش خوب را می‌ستاییم، منش خوب و کار را می‌ستاییم تا بتوانیم در برابر تاریکی پایداری کردن و تا بتوانیم در شیون و مویه خودداری کردن...»

در نخستین فرگرد وندیداد که شانزده سرزمین ایران بزرگ برشمرده شده و گفته شده که هر یک از آن‌ها را اهورامزدا نیک و نغز بیافرید و اهریمن بدکنش به ستیزه در هر یک از

---

۱. در یسنا، هات ۳۱ (اهونودگات) بند ۲۰ در متن اوستای گلدنر Geldner خشیو Xšyô آمده و در نسخه بدل Xšayô، بارتولومه آن را خشی Xšî یاد کرده و به معنی Not, Elend گرفته، در همین پاره است که به جای این واژه در پهلوی شیون آورده شده چنان‌که خواهیم دید، همین معنی در این باره مناسب می‌افتد. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae S p. 554.

و نگاه کنید به:

The Divine Songs of Zarathushtra by Irach J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 243.

Grundriss Der Iranischen Philologie, erster Band 2. Abteilung S. 88

Etudes Iranienne Par J. Darmesteter, paris 1883 II p. 169.

آنجاها آسیبی پدید آورد. از آن‌هاست مرزوبوم هرات که در پارهٔ ۸ چنین گفته شده: «ششمین سرزمین که من اهورامزدا نیک بیافریدم و اهریمن پرگزند در آنجا آسیب گریه و زاری پدید آورد هرات است و بهلند مردمان در آنجا خان و مان را».

در هرات رسم بود در خانه‌ای که کسی می‌مرد، بازماندگان آن را رها می‌کردند و به گزاف شیون و زاری می‌کردند[1].

در اوستای بزرگ‌تر که نیاکان ما در روزگار ساسانیان در دست داشتند بیشتر از این در نکوهش شیون و مویه یاد شده بود، چه در نامهٔ پهلوی دینکرد در بخش نهم آن، که از بیست‌ویک نسک اوستای بزرگ سخن رفته و مندرجات آن‌ها را برمی‌شمرد دربارهٔ سوتکرنسک که نخستین نسک بوده چنین گوید:

«فرگرد یازدهم سوتکرنسک دربارهٔ شیون و مویه نکردن است برای درگذشتگان و نیفزودن پریشانی مرد پاک، در جهان دیگر از شیون و مویه و دربارهٔ فرورد مرد پاکدینی است که پس از مرگ خواستار یزشنه و آفرینگان است نه شیون و مویه[2]».

همچنین در نوشته‌های دینی پهلوی و پازند و پارسی به نکوهش شیون و مویه برمی‌خوریم، از آن‌هاست ارداویراف‌نامه، ارداویراف در گردش بهشت و دوزخ و همستکان (اعراف) در فصل ۱۶ گوید: «آن‌گاه به جایی در دوزخ رسیدم که رود بزرگ سهمگین و تیره روان بود. در کنار آن رود بسا روان‌ها و فروردها را دیدم که برخی از آنان

---

۱. در این پاره برای واژه گریه، سرسک sraska آمده، از مصدر سرسک srask که به معنی چکیدن است. سرشک در فارسی به معنی اشک و چکه (چکره) یا قطره است:

زان می که گر سرشکی از آن در چکد به نیل   صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ

(رودکی)

در پهلوی نیز سرشک srišk گویند. همچنین در اوستا برای سرشک یا اشک چشم، واژه اسرو asru آمده چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۳۸ اسرو ازن asrû-azan صفت است به معنی اشک‌ریز. در سانسکریت نیز اسرو asru به معنی اشک است. این واژه در فارسی ارس شده و در فرهنگ‌ها به فتح اول و سکون ثانی یاد گردیده است.

در فرهنگ رشیدی آمده: ارس، بالفتح اشک و به فتح تین رودی است، شاعر گوید:

ز آهم بود یک ستاره درخش   اَرس را بود ارس من مایه بخش

به جای زاری در متن دریویک driwika آمده، هرچند در گزارش پهلوی واژه‌ای که به جای آن آورده شده، درست خوانده نمی‌شود اما از توضیحی که به آن افزوده شده به خوبی گویاست که از این واژه زاری و شیون اراده شده است، نگاه کنید به:

Le Zend - Avesta par J. Darmesteter Vol. II paris 1892 p. 10.

۲. واژهٔ مست که پیشینیان از گویندگان به‌کار برده‌اند و در فرهنگ‌ها به معنی گله یاد گردیده، باید از ریشه مویه باشد:

باده خورو مستی کن، مُستی چه کنی از غم   دانی که به از مُستی صد راه یکی مستی

(لبیبی)

نمی‌توانستند از آن بگذرند و برخی دیگر با رنج گران از آن می‌گذشتند و برخی هم به آسانی از آن می‌گذشتند، از راهنمایان خود پرسیدم، اینان چه کسانند که این‌چنین به رنج اندرند، سروش پاک و ایزد آذر در پاسخ گفتند: این رودی است از اشک چشم مردمانی که برای درگذشتگان خویش شیون و مویه کردند و گریستند. این رود از اشک‌هایی است که ناروا و بیرون از آیین مزدیسنا، ریخته شد. کسانی که نمی‌توانند از این رود بگذرند، همان کسانی هستند که بازماندگانشان، پس از مرگشان شیون و مویه بسیار کردند، کسانی که به آسانی از آن گذشتن توانند، همانند که پس از مرگشان کمتر بر آنان گریستند. این را به جهانیان بگو: ای کسانی که در جهان هستید، چندان شیون و مویه مکنید و بیرون از آیین مگریید، چه این رنج و دشخواری آورد روان درگذشتگان را».

در فرگرد ۴۷ ارداویرافنامه آمده: «آن‌گاه روان زنانی دیدم که سر از تنشان جدا گشته و زبانشان همی ونگ (بانگ خروس و فریاد) داشت، پرسیدم این روان‌ها از کدام زنان هستند، سروش پاک و ایزد آذر پاسخ گفتند: این روان‌ها از زنانی هستند که در جهان شیون و مویه بسیار کردند و به سر و روی خود زدند».

در نامهٔ پازند مینوخرد در فرگرد ششم، ده سرزمین ناشاد و ناخشنود برشمرده شده، پس از یاد کردن نه سرزمین گوید: «دهمین سرزمین ناشاد و ناخشنود جایی است که بر آن شیون و مویه کنند[1]».

در صد در نثر، در ۹۶ آمده: «کسی که به دیگر جهان شود، دیگران را نشاید که بگریند و اندوه دارند و شیون و مویه کنند، چه اشک چشم رودی شود بر گذرگاه چینودپل آن‌چنان که روان مرده از آن گذر نتواند کردن. برای اینکه روان مرده بتواند به آسانی از چینودپل بگذرد، بازماندگان راست که اوستا خوانند و یزشنه کنند[2]».

---

۱. به فرگرد ۴۴ مینوخرد به پاره ۲۴–۳۵ هم نگاه کنید.

۲. به کتاب روایات داراب هرمزدیار دفتر اول چاپ بمبئی ص ۱۴۶ و ص ۱۶۴ نیز نگاه کنید. دربارهٔ شیون و مویه در دین‌های دیگر نگاه کنید به واژه‌های Jamentation و mourning در جلد Indexe کتاب:

Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, Edinburg 1955.

واژه‌های اوستایی

واژه‌های پارسی باستان

واژه‌های پهلوی و پازند

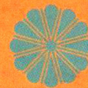
واژه‌های پارسی و پازند

فهرست جای‌ها

فهرست نام‌های کسان









مؤسسهٔ انتشارات نگاه

ISBN 978-600-376-039-4



۴۰،۰۰۰ تومان